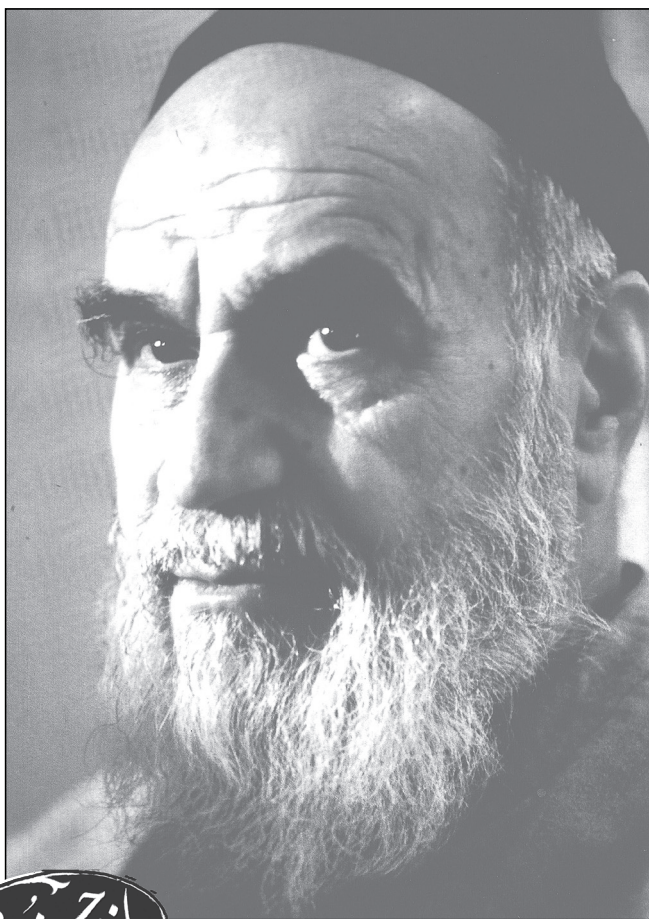


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد فرج از نیمه خرداد هشتم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۴۸

دوره سوم - سال سیزدهم

تابستان ۱۳۹۵



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال سیزدهم - شماره ۴۸ - تابستان ۱۳۹۵

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی
سر دبیر: دکتر مظفر نامدار
مدیر داخلی: مهدیه مرادپور
دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی
خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا
سلطانشاهی، دکتر محمد شفیع فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حاکم قاسمی،
دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی
ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com
پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، خیابان نماز زاده، کوچه داد آفرین، پلاک ۶
تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲ نامبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴ صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه *له/خرداد* می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارائه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویس در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه، می‌باشد.)
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه *له/خرداد* پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه *له/خرداد* از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه *له/خرداد* در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردیبر ۹

• مقالات

بررسی تطبیقی اندیشه‌های امام خمینی و عملکردهای هاشمی رفسنجانی /

صادق علی پور ۴۵

حیات ذلت بار / محمد خاکپور ۷۷

پیشینه‌شناسی مفهومی جمهوری اسلامی / احسن مقدمی شهیدانی - علی رستمی ۹۳

ریشه‌های انحطاط و توسعه جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال الدین اسدآبادی /

حسین جعفری موحد ۱۳۳

تاریخ روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی / سید محمد موسوی دهموردی -

احسان حمایتیان ۱۶۳

منادیان شوم تجزیه آذربایجان ایران در دهه اخیر (۱) / اصغر حیدری ۱۹۳

• بیداری اسلامی

جنبش‌های اسلامی؛ نقاط هم‌گرایی و واگرایی با انقلاب اسلامی / دکتر بهزاد قاسمی ۲۶۳

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

کارگری برای پول؛ کار آفرینی برای صهیونیسم / علیرضا سلطانشاهی ۲۹۵

• نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

شصت سال در سودای سوسیالیسم / سهراب مقدمی شهیدانی ۳۰۹

هبوط در مه / لیلاکریمی شنبه‌بازاری ۳۲۷

ویروس قجری و عصر بی خبری

«در ستایش بیداری مردم»

مقدمه

انقلاب اسلامی دگرگونی‌های عظیمی در ایران پدید آورده است. ما کشوری بودیم که قبل از انقلاب، دولتمردان آن تحت نفوذ قلمرو بالنده‌ای از کوشش‌های انسانی معطوف به هدف مقدس، مشخص، مستمر و مورد اعتماد مردم قرار نداشتند. تاریخ معاصر این مملکت از طریق کارگزاران نادان، وابسته و بی‌هویت، قانون‌گذاران دلداده به بیگانه، احزاب ساخته دست استعمار و استبداد، حکومت‌های بی‌کفایت و مجالس نمایشی ساخته و بازسازی می‌شد.

اکثریت مردم به دلیل حوادثی که بر آنها رفت، جهت‌گیری‌های فعالی نسبت به آینده کشور نداشتند. چون قدرت نمایندگی‌شان از اساس از طریق شیوه‌های انتخاباتی و مشارکت در کنش‌های اجتماعی و یا نهادها و احزاب مردمی و انجمن‌های داوطلبانه تثبیت نمی‌شد و تنها نقطه اعتماد مردم یعنی مذهب و نهادهای مذهبی نیز نسبتی با حکومت نداشتند و در ستیز با قدرت سیاسی بودند. بنابراین، این نمایندگی که می‌توانست نقطه اعتماد مردم به دولت باشد چون نقش مثبتی در دگرگونی‌های کشور و زندگی مردم نداشت بی‌معنا بود. انقلاب اسلامی این شیوه حقارت‌بار و نفرت‌انگیز





را از بین برد و شرایط را برای مردم به گونه‌ای فراهم کرد که باور کردند رفتارها و انگیزه‌هایشان به رغم وابستگی‌های اجتماعی، طبقاتی، صنفی و حزبی، بر وضعیت آینده‌شان تأثیر عمیق دارد.

با انقلاب اسلامی، مردم باور کردند که در تاریخ ایران دوره‌ای آغاز شده است که آینده جامعه به طور فزاینده‌ای وابسته به تصمیم آنهاست. ایران از جامعه‌ای مبتنی بر سرنوشت و تقدیر از پیش تعیین شده توسط دیگران، به طرف جامعه‌ای حرکت کرد که تحولات و تغییرات آن به وسیله مردم رقم می‌خورد.

مردم ایران قرن‌ها دنبال حکومتی بودند که دو اصل آزادی و استقلال را به عنوان دو رکن غیر قابل انفکاک، به تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم بازگرداند. این دو اصل، دو گوهری بودند که ایران در دوران معاصر، پس از شکست در جنگ با روسیه، به دلیل بی‌کفایتی، جهل، ناتوانی و دست‌نشانده‌گی شاهان و کارگزاران حکومتی و دل‌سپردگی جریان‌های فکری و سیاسی و فرهنگی وابسته به حکومت، به فرنگستان و فرنگی‌ها؛ به کلی از دست داده بود و از آن پس، به مطالبه‌ای تاریخی تبدیل شد.

اگر چه جنبش‌های باشکوه و شوریده‌ای مثل جنبش تحریم، جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت، جنبش جنگل، جنبش خیابانی، جنبش تنگستانی‌ها و دلواری‌ها و حرکت‌های کم و بیش ملی و منطقه‌ای در گوشه و کنار ایران به راه افتاد تا به نوعی این دو گوهر از دست رفته و روبروده شده را به مام وطن بازگرداند، اما به رغم شکوه و عظمت این جنبش‌ها، تا قبل از انقلاب اسلامی نه استقلال و نه آزادی گوشه چشمی به ایران نشان نداد.

صرف نظر از نقاط قوت هر کدام از جنبش‌های مذکور، بزرگترین ضعف آنها این بود که دو گوهر از دست رفته استقلال و آزادی را که دو روی یک سکه هستند، جدای از هم و یکی بدون دیگری مطالبه می‌کردند. نیاکان به ظاهر منورالفکر ما، بیش از یکصد سال زیر سیطره استبداد و استعمار، با بلندپروازی‌های کاملاً متفاوت به سر بردند تا شاید روزنه‌ای هر چند ناچیز به سوی رشد و پیشرفت برای آنها گشوده شود و ممالک راقیه منتی بر ایران بگذارند و دستی بر سر و روی آنها بکشند شاید بخت بسته ایران باز شود. آنها در اثر توهّم مشترکشان نسبت به آزادی و استقلال، کشور ایران را در حداقل همزیستی و همدستی ملی و فرهنگی و در حداقل رشد و پیشرفت نگه داشتند تا از این طریق، تئوری‌های فرسوده اربابان خود را به اثبات برسانند.

اگر از جنبش تحریم که نقطه عزیمت همه جنبش‌های اجتماعی در ایران است،



بگذریم، آرمان‌های جنبش مشروطه عموماً متمرکز بر آزادی از استبداد بود. مشروطه‌خواهان شوریده (نه مشروطه‌خواهان سرسپرده) آنچنان در آرمان‌های آزادی‌خواهی غرق شدند که بعضی از آنها از سر ساده‌لوحی یا شاید از سر باورهای نادرست، بساط آزادی‌خواهی خود را در بازارهای مکاره کنسولگری‌ها و سفارتخانه انگلیس پهن کردند و به قول شیخ شهید فضل‌الله نوری، مشروطه ایران را در دیگ پلوی انگلیسی‌ها جست‌وجو می‌کردند.

این نادانی تاریخی دقیقاً پاشنه آشیل شکست جنبش مشروطه بود؛ زیرا مشروطه‌خواهان بر این باور بودند که آزادی را می‌توان با قربانی کردن استقلال به دست آورد. دل‌سپردگان به این تفکر تا به امروز هم نفهمیدند که هیچ ملتی بدون استقلال نائل به آزادی نخواهد شد. تقی‌زاده مشروطیت را فرزند روحانی انگلستان می‌دانست و معتقد بود:

چشم مردم ایران به جزیره بریتانیای کبیر دوخته است و به یاد آن
مهربانی‌های سابق (برای اعاده آزادی!!)، منتظر معاونت آن ملت نجیب
و آن دولت لیبرال هستند.^۱

از نظر تقی‌زاده و همفکران او، سنگ اساس حریت ایران در سفارتخانه و کنسولگری‌های انگلیس گذاشته شد. او در نامه‌ای به سفارت انگلیس در تهران می‌نویسد:

اهالی پایتخت و سایر بلدان بعد از مقاومت‌هایی که خودشان با استبداد کردند بالأخره مجبور شدند که خودشان را به سفارتخانه و قونسولگری‌های انگلیس یعنی یک قطعه خاک آزاد کشیده و در آنجا سنگ اساس حریت ایران را گذاشتند. دولت انگلیس هم که موافق معهود آزادی دوست بود... به این حرکت انقلابی حریت پرستانه در ایران هر نوع کمک معنوی و پناه روحانی داده ملت ایران را که از صد سال به این طرف مجذوب محبت خود نموده بود، الحق ممنون منت تاریخی خود کرده، مشروطیت و پارلمان ایران را فرزند روحانی خود قرار داد.^۲

ایران فاقد استقلال در نظام مشروطه سلطنتی، به رغم این که خون‌های گرانبهایی نثار راه آزادی کرد ولی خیلی زود همان آزادی رنگ و رو رفته مشروطیت را نیز دودستی

۱. ایرج افشار (به کوشش)، *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۱۰۳.



تقدیم استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری کرد؛ مشروطه بعد از یک دهه با برنامه‌ریزی همان حکومت لیبرالی که سنگ اساس حریت ایران در سفارتخانه آنها نهاده شده بود و مشروطیت ایران از دیگ پلوی آنها خارج گردید و مشروطه خواهان فرزند روحانی آن دولت آزادی دوست بودند!! با یک کودتای سیاه تحویل یک قزاق چکمه‌پوشی به نام رضاخان شد. مشروطه پرستان لیبرال! هیچ‌گاه نخواستند یا نتوانستند این معمارا حل کنند که چرا سنگ بنای آزادی‌ای که در سفارت انگلیس نهاده شد، در پایان منجی و میراث‌خوار آن یک افسر قزاقخانه روس شد؟!

به رغم همه این مجهولات و پرسش‌های بدون پاسخ، مشروطه فاقد اعتماد و اعتقاد، همچنان برای عده‌ای جذاب و اغواکننده باقی ماند و نظام مشروطه سلطنتی، که قرار بود آزادی را برای ملت ایران به ارمغان بیاورد، در زیر چکمه‌های پادشاهی که اکنون به برکت قانون اساسی، نه تنها لباس حقانیت بر تن کرده بود، بلکه امتیاز سلطه و سیطره را مادام‌العمر متعلق به یک خانواده به نام خاندان سلطنت می‌دید، به نظامی مخوف‌تر از نظام استبداد قاجاری تبدیل شد. مردم آزادی را حتی در مقیاس ساده‌ای چون لباس پوشیدن و کلاه گذاشتن از دست دادند و به تعبیر آیت‌الله سید محمد طباطبایی یکی از رهبران مشروطه تهران: «سر که انداختیم اما شراب شد.»

سرباز مزدبگیر، حقیر، بی‌سواد و بی‌هویت قزاق خانه روس‌ها، پادشاه ایران شد و چون شجره‌نامه معتبری در میان خاندان‌های حکومت‌گر ایرانی نداشت، ریشه پادشاهی را از مناسبات درون فرهنگی ایران به بیرون منتقل کرد تا برای خود و خانواده‌اش در انگلستان و سپس در آلمان حامی و پشتیبان قدرتمند پیدا کند. رضاخان و حامیان کودتاگر وی یک مأموریت بیشتر نداشتند و آن این بود که مرجعیت قدرت سیاسی ایران، یعنی ایلات و مرجعیت قدرت اجتماعی و فرهنگی ایران یعنی مذهب و در رأس آن روحانیت را سرکوب و نابود کنند و از طریق افسانه‌های باستان‌گرایی و باستان‌ستایی، پیوند میان ایران و غرب را موجه، تاریخی و نهادینه سازند.

در ظرف کمتر از دو دهه راز و رمز تمام کتیبه‌های باستانی در بیستون و استخر و تخت جمشید و سایر نقاط تاریخی این مرز و بوم توسط شرق‌شناسان ایران دوست!! گشوده شد! آنها پس از خارج کردن مهم‌ترین میراث باستانی ایران از کشور، به طرز معجزه‌آسایی!! توانستند تمامی این کتیبه‌ها را رمز‌گشایی کرده و ما را که شایستگی آن را نداشتیم زبان اجداد خودمان را که پدران ما پایه‌ریزی کرده بودند، از دوران باستان تا به آن روز، بخوانیم با معانی این زبان آشنا سازند!!

رضاخان سردمدار آزادی و ترقی، به خصوص آزادی و ترقی زنان ایران معرفی شد. غافل از آن که حتی بچه‌های وی نیز در منزلش آزاد نبودند که شوهر برای خود انتخاب کنند و از همه شرم‌آورتر این که به میل بی‌رحمانه پدر دیکتاتور، شوهران انتخابی آنها جابه‌جا می‌شد. گویی سلطنت‌طلب‌های ایران که بالأخره در حسرت سلطنت پادشاه نه حکومت او ماندند، چشم بصیرت حتی دیدن خاطرات فرزندان این دیکتاتور آزادیخواه را نداشتند!! اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی در خاطرات خود ناخواسته پرده از چهره کریه شیوه حکومت استبدادی رضاخان در خانه خودش را برملا می‌کند. او می‌نویسد:

در کاخ، شایعاتی بر سر زبان‌ها بود که پدرم برای من و شمس، شوهر پیدا کرده است. دایه‌ام، پیشخدمت‌هایم و حتی مادرم یکی یکی به من تبریک گفتند، اما برای ذهن هفده ساله من این خبر هول‌انگیز بود. خود فکر از دواج حالم را بد می‌کرد، چه برسد از دواج با مردی که اصلاً ندیده بودم. می‌ترسیدم احساساتم را به پدرم بگویم؛ بنابراین از برادرم خواهش کردم پا در میانی کند و از رضاشاه تقاضا کند که تصمیمش را عوض کند. برادرم با همدردی به حرف‌هایم گوش داد، اما وقتی حرفم را تمام کردم با پاسخش آب پاکی روی دستم ریخت. او گفت: تلاش برای عوض کردن تصمیم پدرمان در این باره وقت تلف کردن است، او معتقد است که دختر باید در سن و سال معینی از دواج کند و مخالفت کردن با او بیهوده است. به نظر من تو باید هر چه او می‌گوید انجام بدهی^۱... من می‌دانستم تنها حق انتخاب من این است که یا از دواج کنم یا عاق و طرد شوم... می‌دانستم که پدرم هرگز سرپیچی و نافرمانی از سوی هیچ یک از بچه‌ها را تحمل نخواهد کرد.^۲

از این بدتر اشرف می‌نویسد:

پدرم برای من فریدون جم پسر نخست‌وزیر و برای خواهرم علی قوام را به شوهری انتخاب کرد ولی از بخت بد شمس دو پایش را توی یک کفش کرد که نامزد من بیشتر از مردی که پدرم برای او در نظر گرفته بود چشمش را گرفته است و چون به عنوان خواهر بزرگ‌تر از امتیازات

۱. خاطرات اشرف پهلوی، چهره‌هایی در یک آینه، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۷، ص ۵۴-۵۳.
۲. همان، ص ۵۶.





ویژه‌ای برخوردار بود، بنابراین نامزدها رسماً عوض شدند.^۱

البته در طول تاریخ دوران معاصر تا به امروز، هنوز شاه‌پرستان و سلطنت‌طلب‌ها و آنهایی که عصر پهلوی را عصر آزادی زنان ایران و ترقی کشور معرفی می‌کنند به مردم ایران نگفتند فردی که فرزندان در خانه خودش آزادی انتخاب، انتقاد، مخالفت با ازدواج و حق انتخاب شریک زندگی خود را نداشتند و سراسر زندگی آنها به تصمیم یک نفر وابسته بود و آنها جرئت اعتراض نیز نداشتند، چگونه می‌تواند سردمدار آزادی و ترقی زنان جامعه باشد؟! مگر این که بی‌حیایی و بی‌عفتی را ترقی و آزادی بدانیم. کسی که خانه خودش را به یک زندان برای فرزندان تبدیل کرده بود و به میل خود با سرنوشت فرزندان بازی می‌کرد این فرد چگونه می‌توانست پاسدار آزادی جامعه باشد؟! وقتی سایه سیاه و رعب‌آور دیکتاتوری رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها، تا عمق جان جامعه نفوذ کرد و دست این افسر قزاق تا مرفق، نه تنها به خون آزادی خواهان ایران آلوده شد بلکه حتی به اغلب کسانی که او را براریکه قدرت رسانده بودند نیز رحم نکرد، مردم ایران فهمیدند که آزادی بدون استقلال دوام چندانی ندارد. ملت ایران برای این تجربه بهای سنگینی پرداخت کرد.

آرمان جنبش ملی شدن صنعت نفت بر خلاف جنبش مشروطه، بر مبارزه با استعمار انگلیس متمرکز شد. شوق رهایی از دست استعمار انگلیس آنچنان چشم ناسیونالیست‌های ایران را کور کرد که مصدق این رهبر اریستوکرات فرزندان اطو کشیده بورژوازی تازه به دوران رسیده، باور کرده بود با سرکوب آزادی از طریق انحلال مجلس، گرفتن اختیارات فراقانونی و تمرکز قدرت در دست حزب و طبقه خاص و بگیر و ببند مخالفان و خارج کردن مردم از کف خیابان‌ها و بازی‌های دیپلماتیک با دربار و حامیان خارجی دربار و غش کردن‌های نمایشی و از همه مهم‌تر، کوتاه کردن دست روحانیت از حوزه سیاست می‌تواند گوهر استقلال ایران را به دست آورد و دست استعمار انگلیس را از صنعت نفت ایران دور نگه دارد. مصدق و مصدقی‌ها با این اعتقادات تئوریک، به تمام معنا آزادی را در پای تصورات مبهمی از استقلال، قربانی کردند. همان طوری که مشروطه خواهان استقلال را فدای آزادی کردند و در نتیجه یکی دیگر از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی ایران به بن‌بست رسید.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش آمریکا، مانند کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش انگلیس، اگر چه دوران سیاهی برای تاریخ ایران رقم زد ولی ملت ایران را در کوره‌های مذاب

۱. رک: همان.

دیکتاتوری آبدیده کرد و خیلی زود از مدرس و کاشانی به امام خمینی در دهه ۴۰ رسید.

امام خمینی هوشمندانه پیشینه تاریخی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران را مطالعه کرد و دانست که استقلال و آزادی با هم و در تنگاتنگ هم می‌تواند ملت ایران را به صحنه مواجهه فعال و سازنده با آینده برگرداند. از آغاز نهضت امام خمینی استقلال و آزادی به عنوان دو هدف بنیادین در سرلوحه جنبش قرار گرفت. از سال ۱۳۴۰ و واقعه تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به ندرت می‌توان اعلامیه، سخنرانی، مصاحبه و متنی از امام مشاهده کرد که در آن مسئله استقلال و آزادی ایران نیامده باشد.

امام خمینی در ۲۰ تیر ۱۳۵۴ در نامه‌ای خطاب به مردم ایران می‌نویسد:

ما می‌گوییم که این وضع را باید به هم زد و تا محمدرضا و دودمان پهلوی هست، ما نمی‌توانیم یک روی آزادی و یک روی استقلال برای مملکتمان ببینیم. این یک نوکری هست که گذاشته‌اند او را اینجا و «مأمور» برای وطنش هست! خودش هم می‌گوید «مأموریت برای وطنم!» راست می‌گوید اما مأموریت از امریکا! مأمور است از جانب امریکا برای وطنش که این وطن را، وطن بیچاره را، نه بگذارد رشد معنوی بکند و نه مالشان را خودشان بخورند. مالشان باید نصیب امریکا بشود.^۱

در جای دیگری در سخنرانی میان ایرانیان مقیم خارج می‌فرماید:

ما حرف تازه‌ای هم نداریم؛ حرف ما همیشه یک مطلب بوده است. از اولی که این نهضت اسلامی، قریب پانزده سال یا بیشتر از پانزده سال هست که ظهور پیدا کرد تا حالا... این است که ما برای ملت ایران دو تا مطلب می‌خواهیم، و این دو تا مطلب هم، دو تا مطلب مشروعی است که همه جوامع بشری که منحرف نشده‌اند از انسانیت، قبول دارند: یکی اینکه... این ملت سی میلیونی که پنجاه سال است از حق مشروع خودش محروم بوده است، حالا قیام کرده است و این حق را طلب می‌کند، می‌گوید «ما می‌خواهیم آزاد باشیم»؛ این یک مطلبی است که همه جوامع بشری قبول دارند که یک مطلب صحیح است؛ یک مطلب نامشروعی نمی‌گویند.

مطلب دوم ملت ایران که ما داریم عرض می‌کنیم، این است که ما

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۰۹-۵۰۸.





می خواهیم مستقل باشیم. ما در زمان های سابق و خصوصاً در زمان این پدر و پسر، و بالأخص در زمان این پسر، ما همه جهات مملکتان در تحت سلطه اجانب بوده و هست. ما اقتصادمان به هم خورده است به واسطه اینکه اجانب بر آن تسلط دارند؛ نفت ما را دارند می برند و در ازای آن برای خودشان پایگاه درست می کنند در ایران؛ یعنی اسلحه می دهند برای پایگاه درست کردن برای خودشان. فرهنگ ما را عقب نگه داشته اند؛ جوان های ما را نمی گذارند تحصیل بکنند؛ برای اینکه مبادا در بین اینها اشخاصی پیدا بشود که مخالف باشند با این کارهایی که دارند اینها می کنند... می گویند: اینها مرتجع هستند؛ نخیر، مرتجع نیستند و مترقی هم هستند و می خواهند که آزادی داشته باشند و استقلال. کسی که آزادی و استقلال می خواهد، مرتجع است؟ مرتجع آن است که آزادی را سلب می کند، برگشته به حال سلاطین قلدرا! و مرتجع آن است که آزادی را سلب می کند، مرتجع آن است که خیانت می کند به مملکتی و به ملتی؛ نه [اینکه] مرتجع مردمی هستند که می گویند چرا خیانت می کنی، چرا آزادی را به ما نمی دهی؟...^۱

امام خمینی با انتخاب این دو گوهر از دست رفته به عنوان مطالبه اصلی نهضت، اعتماد عمومی را که در جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت به خاطر کج فهمی های رهبران جنبش مخدوش شده بود در جوهره جان جامعه ایران زنده کرد و همین اعتماد عمومی را پشتوانه و سرمایه اجتماعی نهضت قرار داد. اعتمادی که در مدتی کمتر از ۱۵ سال منشأ دگرگونی عظیمی به نام انقلاب اسلامی شد.

اعتماد عمومی با انقلاب اسلامی از حیثه تعاملات فردی در ایران به حوزه اجتماعی آورده شد و به بعد مهمی از فرهنگ انقلابی تبدیل شد. به گونه ای که مفهوم فرهنگ انقلابی در ایران با احساس وسیع و گسترده ای از کفایت سیاسی مبتنی بر اعتماد متقابل مردم به نظام انقلابی جمهوری اسلامی گره خورد و به هسته اصلی مقاومت در مقابل مخاطراتی که انقلاب را تهدید می کرد، تبدیل شد.

اعتماد عمومی مردم به امام و انقلاب، عملاً به اعتماد سیاسی به دولت و حکومت که در طول تاریخ ایران عموماً نقطه مقابل هم بودند، کشیده شد و تضاد دولت و ملت در تاریخ ایران با انقلاب اسلامی شکسته شد؛ به گونه ای که حضور اعتماد عمومی در عرصه

۱. همان، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۹۴.

سیاسی پیش شرط ضروری برای جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی زنده و پویا گردید و امام راحل که معمار اصلی چنین بنای باشکوهی بود چقدر به سیاستمداران، کارگزاران، دولتمردان و مدیران سفارش کرد که کاری نکنید این اعتماد مخدوش گردد. امام خمینی در اهمیت اعتماد می فرماید:

اگر یک کشور بخواهد یک کشور سالمی باشد، باید بین دستگاه حاکمه با ملت تفاهم باشد و مع الأسف در رژیم‌های شاهنشاهی و به خصوص در رژیم اخیر، آن معنا عکس بود. یعنی دستگاه حاکمه، همه دستگاه حاکمه، در یک قطب واقع شده بود و ملت هم در یک قطب. آن دستگاه حاکمه کوشش می کرد که با ارباب و با فشار و با آزار و شکنجه و حبس و امثال اینها با ملت رفتار کند. و ملت هم اگر زور نداشت کوشش می کرد که مالیات نپردازد؛ از زیر بار همه چیز در برود؛ هر چه بتواند کارشکنی کند برای دولت، و از این جهت هی شکاف بین مردم و دولت حاصل می شد و دولت هم هیچ پشتیبان نداشت و دستگاه حاکمه یک امر به خیال خودش مستقلاً بود که هیچ ارتباطی با ملت نداشت. ملت هم به آن هیچ اعتماد نداشت، آن را دشمن خودش می دانست.^۱

در ایران، اعتماد در حوزه عمومی مانند اعتماد در حوزه فردی، محصول سرمایه اجتماعی است که به صورت گسترده و فراگیر از درون باورهای اسلامی به حوزه سیاسی کشیده شده است. بدیهی است که اگر به این اعتماد به هر دلیلی لطمه‌ای وارد شود به طور فزاینده‌ای بر باورها و اعتقادات اسلامی لطمه وارد می شود.

در ایران عصر انقلاب اسلامی اعتماد عمومی از اجتماع متجانس یا نامتجانس شهروندان متعهد و وفادار به اقتدار سیاسی و قوانین آن به وجود نیامده است. بنابراین اعتماد عمومی در ایران تابع سلسله مراتب افقی در حوزه شخصی و عمودی نسبت به نهادهای حکومتی نیست بلکه چون از دل اعتقادات استخراج می شود یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی است.

در اینجا برای این که متوجه شویم مسئله اعتماد عمومی چقدر در پایداری و تداوم جمهوری اسلامی ایران و نظام مردم‌سالار ما حیاتی است به ناچار کمی به تبیین آن می پردازیم.

۱. همان، ج ۸، ص ۲۳۰.





اعتقاد، اعتماد و مشارکت

اعتقاد، اعتماد و مشارکت سه متغیر وابسته به هم در اعتقادات ما پیروان مکتب اهل بیت است. عنصر متابعت و الزام‌آوری فتاوی مجتهدین شیعه در طول تاریخ که فضای زندگی مردم را نگهداری می‌کرد تابعی از همین سه متغیر وابسته به هم بود. ما هیچ دلیل دیگری برای این اعتماد تاریخی که باعث می‌شود مردم نه تنها زندگی اجتماعی بلکه زندگی خصوصی و رستگاری دنیا و آخرت خود را به فتاوی یک مجتهد، فقیه و مرجع گره بزنند، نداریم.

امام با انقلاب اسلامی این عنصر بالنده، الزام‌آور و بادوام را از درون قواعد فقهیه به حوزه عمومی وارد کرد و بر اساس آن پایه‌های یک نظام سیاسی کارآمد را ریخت. نظامی که از طریق اعتماد و اعتقاد اداره می‌شود برای مردم مقدس می‌گردد و پایبندی مردم به این نظام نه از طریق سلسله مراتب ساختاری یا سطوح خدمات‌رسانی دولت بلکه از طریق احترام و اهتمامی که برای این اعتماد و اعتقاد قائل است، استمرار می‌یابد. با این تفصیل آنهایی که تلاش می‌کنند اعتماد و مشارکت را در ایران از حوزه اعتقادی خارج کرده و به حوزه سازمانی که امروزه به آن اعتماد مدنی می‌گویند، پیوند زنند، دانسته یا نادانسته به انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی خیانت می‌کنند. این چرخش‌های ایدئولوژیک سخت و نرمی که از دهه ۷۰ برای تبدیل اعتماد مبتنی بر اعتقاد به اعتماد مدنی یا شهروندی انجام گرفت و سردمدار آن نیز دولت‌ها و کارگزاران دولت بودند و پیوسته تنها خود را نماینده انحصاری حقوق شهروندی معرفی می‌کنند، به نظر می‌رسد هسته‌های اساسی استحاله نظام عقیدتی جمهوری اسلامی به نظام غیر عقیدتی و سکولار است و مصداق اصلی مفهوم نفوذی است که رهبر معظم جمهوری اسلامی پیوسته به جامعه هشدار می‌دهد که مواظب نفوذ باشید.

در این سه دهه، بیشترین ضربه به ارکان اعتماد عمومی و دست‌درازی به حقوق اعتقادی و شهروندی مردم توسط دیوان‌سالاری درون دولت (دولت به مفهوم قوا)، به خصوص قوه مجریه و قوه مقننه وارد شد. سیاهنمایی، تخریب‌های انتخاباتی، وعده‌های دروغین، تخریب آمارها، ترویج بد اخلاقی‌های سیاسی، ترجیح منافع حزبی و فامیلی بر منافع ملی، رشوه و فساد اداری، کم‌کاری، ارایه آمارهای دروغی، دست‌درازی به اموال مردم، دریافت‌های حقوقی غیر قانونی، استفاده شخصی از اموال عمومی، سرگردان کردن مردم در ادارات و از همه بدتر نپذیرفتن نقاط ضعف و نارسایی‌ها و مقصر دانستن گذشتگان بیشترین عوامل تخریب اعتماد عمومی و بی‌اعتنایی و نادیده گرفتن حقوق

مردم در سه دهه گذشته بود.

اکنون مهم‌ترین پرسش برای مردم این است که چگونه ساختار و سازمان‌ها و افرادی که در دیوان سالاری ایران بیشترین دست‌درازی‌های غیر قانونی را به حقوق مردم می‌کنند می‌توانند محافظ این حقوق و تدوین‌کننده منشور برای آن باشند؟! این نمایش‌ها که در اواخر دوران زمامداری دولت‌ها همیشه تکرار می‌شود نه در ابتدای دوران زمامداری؛ و هر دولتی که می‌آید مصوبات دولت قبلی را به گوشه‌ای پرتاب می‌کند و خود از نو در آخر دوره دولت، منشور تازه‌ای می‌نویسد که احتمال، دولت بعدی هم افتخار این را داشته باشد حقوقی و منشوری از حقوق مردم را به گوشه‌ای پرتاب کند!! نشان می‌دهد که نتایج تمام این بازی‌ها چیزی جز تخریب اعتماد عمومی و وهن به نظام جمهوری اسلامی نیست.

مردم از خود می‌پرسند چرا باید باور کنند این دولت تافته جدا بافته از دولت‌های قبلی است؟! دولتی که برای اثبات خود، دولت قبلی و دولت‌های پیش از آن را با خاک یکسان کرد و تمامی برنامه‌ها، سیاست‌ها و آمارها را دروغ و فریب مردم دانست و همه مصوباتی را که به نوعی با معیشت، مسکن و زندگی روزمره مردم سر و کار داشت به اعتبار این که برنامه دولت قبلی بوده و آنها آن دولت را قبول نداشتند به گوشه‌ای پرتاب کرد؛ اکنون چرا باید اجرای مصوبات این دولت برای دولت بعدی الزام‌آور باشد؟!

دولت‌هایی که مصوبات نمایندگان مردم در مجلس را باز یچه تمایلات متناقض و حزبی و جریانی خود می‌سازند چه دلیل عقلی به مردم ارائه می‌دهند که مصوبات آنها که وقت و امکانات و فرصت‌های مردم را تلف می‌کند، در دولت بعدی تداوم داشته باشد و دولت بعدی همان بلایی را بر سر مصوبات این دولت نیاورد که این دولت بر سر مصوبات دولت قبلی آورد؟

تمام این نمایش‌ها نشان می‌دهد که دیوان سالاری ایران هنوز در عصر بی‌خبری قاجاری و پهلوی به سر می‌برد و به رغم این که با انقلاب اسلامی تحولات عظیمی در جامعه به وجود آمده است این تحولات حتی گوشه چشمی به دیوان سالاری نشان نداده است. دیوان سالاری ایران و در رأس آن دولت، یک عقب‌مانده عصر قاجاری است؛ زیرا نشان داده است که استعداد و شرایط دگرگونی را ندارد و شدیداً در مقابل آن مقاومت می‌کند و مناسبات دولت و ملت را در سطح مناسبات قاجاری و پهلوی حفظ کرده است. دیوان سالاری از نظر وظایف سازمانی بیشترین نقش را در بازسازی اعتماد عمومی یا تخریب این اعتماد دارد. عملکرد دولت‌ها در نظام جمهوری اسلامی صرف نظر از



نقاط مثبت و منفی نشان می‌دهد که جهت مناسبی در تقویت اعتماد عمومی نیست و نظام جمهوری اسلامی اگر چاره‌ای برای این معضل حیاتی نیندیشد آسیب‌های جبران‌ناپذیری خواهد خورد.

درست است که یک نظام آزاد و مستقل مثل جمهوری اسلامی را نمی‌توان تنها بر اعتماد عمومی بنا نمود بلکه برای استقرار آن به وجود نهادها نیز نیاز است اما نهادها نیز به خودی خود قابل دوام نیستند بلکه به عامل انسجام‌بخش همکاری و تکیه‌گاه اعتقادی نیز نیاز است. بنابراین حکومت‌ها به یک عرصه نهادی نیاز دارند که در آن اعتماد واجد معنا باشد.^۱ در ایران این عرصه نهادی بی‌تردید مذهب است. در روابط اجتماعی به خصوص در منازعاتی که ایران در دوران معاصر گرفتار آن بود همیشه ملت ایران توانست بر پایه اعتماد اعتقادی کوهی از ناهمسازی‌ها را هموار سازد. اعتماد اعتقادی مفهومی است که در ایران جایگزین ندارد.

موفقیت اقتصادی، تکثر آزادی‌های فردی و اجتماعی، ایجاد رفاه اجتماعی، رشد و توسعه اقتصادی اگر در تاریخ معاصر ایران بر پایه اعتماد اعتقادی گذاشته می‌شد و دولت مردان بی‌هویت ایران تلاش نمی‌کردند این دگرگونی‌ها را در ضدیت با مذهب و حذف آن از صحنه تحولات اجتماعی ایجاد کنند، شاید سرنوشت تاریخ تحولات ایران و هزینه‌هایی که بر مردم تحمیل شد آنقدر زیان‌بار و غیر قابل جبران نبود.

دولت مردان جمهوری اسلامی از دهه هفتاد مانند دولت مردان عصر قاجاری و پهلوی تحت تأثیر این افسانه که ثروت فزاینده، رشد اقتصادی، توسعه و مصرف می‌تواند جایگزین اعتماد اعتقادی باشد دست به اقداماتی زدند که شرط لازم دوام نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی را در مخاطره قرار دادند. انقلاب اسلامی نمونه آرمانی پیوند دو مفهوم اعتماد و اعتقاد در حوزه سیاست بود. موضوعی که توجه بسیاری از پژوهشگران غربی حوزه جنبش‌های اجتماعی را به خود مشغول کرده بود.

میشل فوکو فیلسوف مشهور غربی در کتاب *ایرانیان چه رویایی در سردارند*، می‌نویسد:

در روحانیت شیعه، مرجعیت دینی تابع سلسله مراتب نیست. هر کسی تنها از مرجعی پیروی می‌کند که خود بخواهد. آیات عظام امروزی را که در برابر شاه و پلیس و ارتش او ملتی را یکپارچه به خیابان‌ها کشانده‌اند، هیچ‌کس بر مسند نشانده است، بلکه مردم به ایشان گوش کرده‌اند و

۱. برای مطالعه بیشتر رک: فران تونکیس، *اعتماد و سرمایه/ اجتماعی*، ترجمه محمد تقی دلفروز، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ۱۳۸۷.



این نکته حتی درباره کوچکترین اجتماعات هم صادق است.^۱ انقلاب در ایران نتیجه یک ائتلاف میان گروه‌های متفاوت سیاسی، یا سازش میان طبقات اجتماعی یا پیشگامی یک طبقه پیشرو نبود که با سازش یا ریزش یا با بده‌بستان‌های این گروه‌ها و طبقات بتوان برای انقلاب اسلامی تعیین تکلیف و تعیین مسیر کرد. انقلاب اسلامی به تعبیر فوکو محصول اراده جمعی مردم ایران بود اراده‌ای که تنها می‌توانست در آرمان‌های مشترک متمرکز شود نه در منافع مشترک. و این آرمان چیزی جز استقلال و آزادی نبود. هر جریانی، گروهی، فردی در هر مقام و منصبی بخواهد این دو رکن را مخدوش کند باید به دیده دشمن نگریسته شود.

بنابر این اگر تعلق به دولت برای حفظ منافع مشترک و تضمین ارزش‌های غربی و آخرین پناه آنها در زمان فاجعه، مرضی است که سخت می‌توان این مرض را در غرب ریشه کن کرد! در ایران اسلامی تعلق به اعتماد مبتنی بر اعتقاد، به عنوان آخرین پناه در زمان فاجعه، ضامن دوام نظام سیاسی و دولت‌های منسوب به این نظام است. هر اقدامی در هر قالبی اگر بخواهد جایگزین این اعتماد شود باید آن را روزه‌ای برای رخنه و نفوذ تعریف کرد. می‌خواهد لوایح اختیارات ویژه و فراقانونی دولت مصدق باشد یا جامعه مدنی منسوب به اصلاحات باشد، یا لوایح دوقلوی خاتمی، یا همایش قوه مجریه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران در دولت احمدی‌نژاد یا منشور حقوق شهروندی در دولت روحانی.

اگر مشاهده می‌شود که ملت ایران نسبت به مسئله مذاکرات هسته‌ای و توافقنامه برجام حساس شده‌اند تنها از این زاویه است. هر قراردادی در هر سطحی بخواهد اصل استقلال و آزادی و نظام جمهوری اسلامی که ضامن بقای این دو اصل است را مخدوش کند بی‌تردید مورد قبول ملت ایران نخواهد بود. این کلام اول و اما کلام دوم.

دیوان‌سالاری عصر فقیری و ترویج بی‌اعتمادی در دولت‌ها

می‌دانیم فهرست کردن تمام آنچه در روابط اجتماعی موجود، بعضی از دولت‌ها از دهه هفتاد به بعد در ایران ترویج کردند و این روابط تمرکز خود را بر تخریب اعتماد عمومی مردم ایران گذاشته است اولاً غیر ممکن، ثانیاً، دردناک و ثالثاً ناخوشایند برای عده‌ای می‌باشد. اما از آنجایی که این روابط ارکان جمهوری اسلامی را نشانه رفته است، سکوت

۱. میشل فوکو، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷، ص ۳۰.



و بی تفاوتی نسبت به آن خیانت به آرمان‌های شهدا و امام شهدا تلقی می‌شود. به طور کلی دوست و دشمن معتقد است که نظام جمهوری اسلامی بر سه رکن استوار است:

۱. اعتماد عمومی مردم ۲. رهبری نظام ۳. مکتب اسلام

مطالعه فرآیند تاریخی سه دهه گذشته نشان می‌دهد که دشمن در هر دوره‌ای برای ناموفق جلوه دادن انقلاب اسلامی و ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی کم و بیش بر یک رکن متمرکز و بقیه ارکان را در نسبت با آن یک رکن مورد تهاجم قرار داده است. اسناد نشان می‌دهد که تمرکز اصلی دشمنان انقلاب اسلامی در دهه اول عموماً متمرکز بر رکن مکتب و ایجاد تردید و دودلی درباره توانایی دین در حل مشکلات در دوران مدرن، کهنه بودن قوانین دینی، غیر عقلانی کردن دین و سکولار کردن آن، عرفی کردن نظام دینی و امثال آن متمرکز بوده است.

این تلاش‌ها اگر چه پای عده‌ای از انقلابیون سست عقیده را نسبت به توانایی مکتب اسلام در اداره کشور شل کرد و عده‌ای از آنها لاجرم از قطار انقلاب به بیرون پرتاب شدند، یا بهانه به دست مقدس‌مآبان داد تا به روحانیت انقلابی دهن کجی کنند ولی به استواری باورها و اعتماد مردم نسبت به انقلاب اسلامی ضربه غیر قابل جبرانی وارد نکرد. در دهه دوم انقلاب، نقطه تمرکز تهاجمات به سمت رهبری کشیده شد. رحلت امام به این فضا تا حدودی کمک کرد اما انتخاب درست و آرمانی مجلس خبرگان رهبری و فرهمندی رهبر منتخب در برقراری ارتباط با مردم و پیوند با آرمان‌های انقلاب اسلامی و از همه مهم‌تر تجلی روح خمینی کبیر در نوع نگاه و سخنان رهبر معظم انقلاب تمامی نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب کرد.

جریان جابجایی رهبری و بحران جانشینی که همیشه نقطه آغاز انحراف انقلاب‌ها و محمل خطرناکی برای تسویه حساب‌های جریانی درون هر انقلاب بود و ما نمونه‌های خونبار آن را در انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و انقلاب چین مشاهده کردیم در انقلاب اسلامی نمایشی از شکوه، شعور و بصیرت ملت ایران و نمادی از وحدت عقلانی رهبران انقلاب اسلامی بود. در این جانشینی حتی یک قطره خون هم از دماغ کسی خارج نشد در حالی که اسناد تاریخی نشان می‌دهد بحران جانشینی در انقلاب فرانسه، روسیه و چین میلیون‌ها کشته بر جای گذاشت. سیاست سلب اعتماد از مردم از طریق تخریب رهبری اگر چه عده‌ای را به روش مسالمت‌آمیز از قطار انقلاب به بیرون انداخت ولی خللی بر قوام و دوام انقلاب اسلامی وارد نکرد.

تقریباً از اواسط دهه دوم ملت ایران شاهد استراتژی جدید دشمنان انقلاب اسلامی

در تخریب نظام جمهوری اسلامی هستند که این بار نقطه تمرکز بر رکن اساسی انقلاب یعنی اعتماد عمومی است. اعتماد بر خلاف دو اصل دیگر، نماد اصلی نظام‌های مردم‌سالاری و پیش‌شرط حکومت مبتنی بر آرای مردم است. فرهنگ اعتماد نه تنها به پایداری مردم‌سالاری کمک می‌کند بلکه دوام چنین نظام‌هایی بدون وجود میزانی از اعتماد ممکن نیست. هر اقدامی در تخریب اعتماد می‌تواند توافق و وفاقی را که ساز و کار اصلی سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار است به تضاد و نزاع تبدیل کند. برآورد این روش‌ها نشان می‌دهد که کمین‌گاه اصلی تهاجم به اعتماد عمومی مردم، دیوان‌سالاری نظام جمهوری اسلامی و در رأس آن قوه مجریه و قوه مقننه است.

راست است که گفته‌اند تاریخ جریان مستمری است که شروع و پایان ندارد اما به منظور درست نوشتن تاریخ محقق باید آن را به دوره‌های زمانی معناداری تقسیم کند و آن دوره را مبنای تحلیل یافته‌های تاریخی قرار دهد. بنابراین در ابتدا باید یادآوری کنم که اولاً، روی سخن این متن با دولت‌مردان در مقیاس قوای سه‌گانه است؛ ثانیاً، اگر چه مثال‌ها از اقدامات دولت فعلی آورده می‌شود ولی خطابات آن به تمامی دولت‌ها از دهه ۷۰ به بعد برمی‌گردد. تمامی دولت‌ها کم و بیش در نهادینه کردن بی‌اعتمادی در جامعه نقش داشته‌اند. این مسئله نه از جهت عملکرد دولت‌ها که به نوعی عملکرد نظام جمهوری اسلامی نیز هست، بلکه از جهت شیوه دفاع از عملکردها، شیوه برنامه‌ریزی‌ها و شیوه تبلیغ عملکردهای دولت‌ها مربوط است. از حق نمی‌توان گذشت که دولت‌های نظام جمهوری اسلامی ایران با همه نقاط ضعف و قدرتی که داشته و دارند در مجموع عملکردهایی داشته‌اند که در شرایطی که ایران بعد از انقلاب اسلامی در آن قرار داشت، بخشی از این عملکردها شبیه معجزه است.

آنچه کارنامه این دولت‌ها را زیر سؤال می‌برد بیان این عملکردها برای مردم است. نمره تمامی دولت‌ها بعد از دهه ۷۰ نمره قابل قبولی نیست. مهم‌ترین مشکل بیان عملکردها در دولت‌های ایران حزبی دیدن، جناحی کردن و شخصی نشان دادن عملکردها و برخورد‌های سلیقه‌ای غیر علمی با مفهوم دولت، مفهوم ملت و مفهوم نظام است. دیدگاه دولت‌مردان ایران از این سه مفهوم شباهت عجیبی با دیدگاه دولت‌مردان عصر قاجاری و پهلوی دارد. نگاه دولت‌مردان عصر قاجاری به حوزه عمومی نگاه شخصی، قبیله‌ای، خانوادگی و در یک سطح بالاتر نگاه گروهی و جریانی بود. دولت‌مردان عصر قاجاری و پهلوی همه چیز کشور را با عینک منفعت شخصی می‌دیدند، سیاست در تعریف





دولت مردان قاجاری و پهلوی تعریف قبيله‌ای داشت. این نگاه بیش از هر چیز به سرمایه اجتماعی و در رأس آن اعتماد عمومی خسارت وارد کرد.

به نظر می‌رسد دولت مردان جمهوری اسلامی گرفتار این بیماری فجری شدند. نقطه آغازین ابتلا به این بیماری دولت هاشمی و جناح کارگزاران بود. کارگزاران دولت هاشمی این ویروس را وقتی وارد جمهوری اسلامی کردند که تصمیم گرفتند در مقابل تهاجمات تخریبی جناح چپ، به جای دفاع از عملکرد نظام جمهوری اسلامی از شخص هاشمی رفسنجانی و دولت او دفاع کنند. دفاع افراطی از هاشمی تا بدانجا پیش رفت که بعضی از دولت مردان نه تنها به القابی چون سردار سازندگی، امیر کبیر ایران و امثال آن بسنده نکردند، بلکه سودای مادام‌العمر کردن ریاست جمهوری وی و کارگزاران او را در سر می‌پروراندند و این ویروس مخرب از آن تاریخ تا به امروز رشد مضاعف کرد. اکنون این بیماری فجری در دولت مردان نهادینه شده است و نشان می‌دهد دیوان‌سالاری در ایران هنوز تحت تأثیر مناسبات عصر فجری است و رشد و بالندگی آن نسبت به تحولات انقلابی مردم ایران ناچیز است. دولت مردان ما نسبت به مطالبات مردم، مناسبات جهانی و شیوه‌های برنامه‌ریزی و دفاع از برنامه‌ها و از همه مهم‌تر دفاع از انقلاب اسلامی در شرایطی هستند که شباهت عجیبی با عصر بی‌خبری دولت مردان در دوره قاجاری دارد. این یادداشت در نظر دارد اثرات تخریبی این بیماری فجری را بر اعتماد عمومی که یکی از ارکان جمهوری اسلامی است ارزیابی کند.

این ارزیابی از آن جهت برای ما حیاتی است که استراتژی تخریب اعتماد عمومی مردم بیش از هر نقطه‌ای پایگاه اصلی خود را دیوان‌سالاری ایران و دولت قرار داده است. اکنون که نتایج بی‌حاصل مذاکراتی که سه سال فرصت‌های تاریخی را از ملت ایران گرفت و همه چیز حتی آب خوردن مردم را به خودش گره زد؛ آشکار شد و بدعهدی امریکا و هم‌پیمانانش به عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، توافقات و قراردادهای بین‌المللی، آب پاکی را بر دست فرزندان بی‌تدبیر، بی‌بصیرت، سطحی‌نگر و مرعوب اصلاحات و اعتدال ریخت شاید اشرافیت عاقبت طلب لانه کرده در دیوان‌سالاری ایران به سر عقل بیاید و ببذیرد که از ابتدا مبانی، باورها و روش‌های دولت یازدهم بر پایه خوشبینی‌های ساده‌لوحانه به قسم خورده‌ترین دشمنان انقلاب اسلامی و مردم ایران، یک خطای راهبردی در سیاست‌گذاری بوده است که نتایج مثبتی به همراه نداشته و ندارد. مذاکره در حوزه روابط دیپلماتیک از دید اغلب نظریه‌پردازان حوزه روابط بین‌الملل، صرفاً یک تاکتیک در سیاست دولت‌ها است که نمی‌توان از آن انتظار دستاوردهای استراتژیک داشت.

انتظار گرفتن امتیازات استراتژیک از تاکتیک‌ها صرفاً متعلق به دولت‌هایی است که یا نسبت به مناسبات جهانی تجربه کافی و عمیق ندارند یا شناخت دقیقی از اهداف حیاتی و حساس طرفین مذاکرات در سیاست خارجی ندارند و یا چشم‌اندازها و برنامه‌های دقیق و عمیقی برای اداره کشور خود نداشته و گرفتار این توهم هستند که شاید در این گونه تاکتیک‌ها راهگشایی‌های استراتژیک اتفاق بیفتد!! و آنها سوار موج آن گردند و خود را به ساحل نجات برسانند.

اما آیا فرزندان لوس و نر بورژوازی و اشرافیت حاکم بر دولت یازدهم و هم‌فکران چپ و راستش می‌پذیرند که تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها را چپکی و کجکی انتخاب کرده‌اند و بار کج هیچ‌گاه به منزل نمی‌رسد؟ آیا می‌پذیرند که آنها نه تنها هدف را اشتباه گرفته بودند بلکه بازی با آرمان‌های انقلاب اسلامی و خون شهدای مظلوم آن، بیش از هر چیز ریشه‌های آنها را خواهد سوزانید؟!

اکنون مهم‌ترین پرسش این است: آیا مذاکره مستقیم با کدخدای جهانی تنها یک نقیصه تاریخی نخراشیده در کارنامه نه‌چندان درخشان دولت یازدهم و جریان اصلاحات و اعتدال بود یا یک هیاهو و نمایش عمدی برای تضعیف مواضع ضد استکباری ایران انقلابی در مقابله با استعمار؟ یا شاید یک وادادگی تاریخی جریان‌های نه‌چندان انقلابی‌ای که مانند دوران مشروطه و دوران ملی شدن صنعت نفت، از تمایلات ضد استعماری و ضد استبدادی مردم، تنها به سهمی راضی هستند که به آنها، حزب و باند و خانواده و قوم و قبیله آنها می‌رسد؟

آیا مذاکره با کدخدا تنها یک پُرانتز اجباری در فرآیند استکبارستیزی انقلاب اسلامی بود یا یک ساختار شکنی گستاخانه با یک چشم‌انداز تاریخی واقعی، همراه با طرح و برنامه خطیری که صدایش نه امروز بلکه فردا شنیده می‌شود؟! هر چه هست و هر هدفی را دنبال می‌کند تا به امروز اثر خود را بر یکی از بنیادی‌ترین ارکان بقا و تداوم انقلاب اسلامی گذاشت و آن مخدوش شدن وجهه اعتماد عمومی مردم به نظام جمهوری اسلامی است.

هر چند ممکن است درباره مذاکره با کدخدا در حال و آینده، شبکه‌های زنجیره‌ای رسانه‌های متصل و مزدبگیر چپ و راست دولت، افسانه‌سرایایی کنند و دستاوردهای پوچ آن را به آلاف و الوف برسانند و این افسانه‌ها را مانند افسانه اعدام منافقین شقی و مزدور صدام، به روایت‌های عامیانه بدل کنند و مانند منتظری و باند آدمکش مهدی هاشمی در بیت او برای تبرئه خود از صدور فتوای ضرورت اعدام «مفسد فی الارض» و «باغی»





(که امام بر اساس مبانی فقهی خود جواز اعدام صادر نمی‌کرد و رئیس وقت قوه قضاییه مرحوم موسوی اردبیلی از امام تقاضا کرد در این مورد به جای عمل به فتوای ایشان به نظر منتظری عمل شود و اعدام منافقین شقی بر اساس همین فتوا بود) توسط آقای منتظری، با ضبط و پخش نوار، فرافکنی نمایند اما هیچ‌کس نمی‌تواند از نقش بی‌بدیل این اقدامات در اعتمادزدایی از نظام جمهوری اسلامی که هدف اساسی دشمنان انقلاب اسلامی است غافل شود.

آنچه بیش از هر چیز باید ملت ایران بدان التفات داشته باشد سلسله حوادث و سناریوهایی است که پشت هم از دولت سازندگی هاشمی رفسنجانی تا دولت اصلاحات خاتمی و از دولت کار احمدی‌نژاد تا دولت اعتزال روحانی، در سرلوحه سیاست‌ها قرار گرفته و آن اعتمادزدایی از مردم نسبت به نظام جمهوری اسلامی است. تمامی این دولت‌ها عمده‌آ یا سهواً با سیاه‌نمایی‌های انتخاباتی، وعده‌های دروغین به مردم، تخریب دستاوردهای انقلاب، دست‌درازی به اموال مردم، بی‌برنامگی، دادن آمارهای دروغین، دریافت حقوق‌های نجومی، بی‌اعتنایی به رشد فساد و فحشا در جامعه، بی‌اعتنایی به رواج رشوه و اختلاس در دولت، بی‌اعتنایی به مشکلات اقتصادی که کمر مردم را در زیر بار گرانی خم کرده است به گونه‌ای که برخی از مردم امروز قدرت خرید مایحتاج روزانه خود را ندارند، رفتن بر روی اعصاب اجتماع و روح و روان مردم و از همه ناجوانمردانه‌تر کشتن روحیه امید در مردم، تنها یک چیز را نشانه رفته‌اند و آن اعتمادزدایی از جامعه. چنین اقدامات روشمند و سیستماتیکی را در درون دیوان سالاری ایران در دو دهه گذشته، نمی‌توان بی‌تحلیل و پیدا کردن جعبه سیاهی که پشت این اتفاقات خوابیده‌ها کرد و از کنار آن بی‌تفاوت گذشت و آن را صرفاً به پدیده‌های سیاسی زودگذر تقلیل داد. داستان ماصرفاً داستان مذاکره و وعده و وعیدهای دروغین و امثال اینها نیست. ملت ایران می‌داند مسئله مذاکره و هیاهوهای موافقین و مخالفین عمده‌آ می‌تواند نوعی نمایش‌های انحرافی باشد که حتی دوستان انقلاب را هم به خود مشغول کند. و گرنه هنوز از حافظه تاریخی ملت ایران داستان مذاکره مستقیم با امریکا در ساختار دیوان سالاری ایران که عمری به درازای عمر انقلاب اسلامی دارد، پاک نشده است. اولین بار نمایش مذاکره با امریکا را در مهر سال ۵۹ بعضی از کارگزاران دولت وقت در مسئله گروگان‌ها به راه انداختند. در همان دوران عطاءالله مهاجرانی که نقاب انقلابی نماینده مردم شیراز در مجلس شورای اسلامی به صورت داشت و اکنون در پناه اربابان خود به حیات ذلت‌بار خود ادامه می‌دهد در مصاحبه با خبرگزاری پارس با تمام قدرت اعلام کرد:



مذاکره با آمریکا را تحمل نمی‌کنیم. مهاجرانی گفت: عده‌ای در کشور ما که بعضی از آنها از مسئولین دولتی هم هستند علاقمند بودند این گونه مطرح کنند که ریشه همه مشکلاتی که ما داریم و لزوماً جنگ تحمیلی عراق هم که به واسطه آمریکا انجام شده مسئله گروگان‌ها هست اما اطلاعاتی که از ماهیت امریکا و نحوه عمل امریکا داریم بالاخص از اظهارات صریحی که مقامات رسمی امریکا کردند روشن است که مسئله گروگان‌ها تنها بهانه جنگ نیست ما حادثه کویر طبس و حادثه کودتای اخیر را فراموش نمی‌کنیم.

مهاجرانی در مورد موضع مجلس درباره گروگان‌ها نیز گفت: مجلس بررسی وضعیت گروگان‌ها را در حیطة کار کمیسیون ۷ نفری گذاشته که اعضای آن انتخاب شده‌اند و چهار چوب و شیوه عمل را هم مشخص کرده، یعنی مجلس رأی قاطع داده که نه تنها تحت همین عنوان مذاکره با آمریکا را تحمل نمی‌کند و نمی‌پذیرد بلکه مذاکره با کسانی که دوست دارند به عنوان میانجی رفتار کنند آنها را هم نخواهد پذیرفت.^۱

همین فرد ده سال بعد که نقاب انقلابی‌گری را از چهره می‌اندازد و در پیشکسوت یک کارگزار دولتی به عنوان معاون حقوقی و پارلمانی دولت سازندگی هاشمی رفسنجانی ظاهر می‌شود مقاله‌ای تحت عنوان مذاکره مستقیم در روزنامه/اطلاعات می‌نویسد که منشأ مجادلات زیادی در کشور و انقلابیون دو آتشه آن دوران (که بعدها آنها هم نقاب انقلابی‌گریشان رنگ می‌بازد و در کسوت اصلاحات در موضعی به مراتب سخیف‌تر از موضع مهاجرانی می‌افتند) می‌شود. مهاجرانی در آن مقاله که در اردیبهشت سال ۱۳۶۹ در روزنامه/اطلاعات می‌نویسد:

مذاکره در تاریخ عالم و آدم همواره به عنوان امری بسیار بدیهی که نیاز به برهان و توجیه ندارد به کار گرفته شده است. مذاکره به معنی پذیرش سلطه و انقیاد نیست. اگر در شرایط ویژه‌ای که هستیم مصالح کشور و انقلاب را بر سایر امور ترجیح ندهیم بهره‌اش از دست رفتن فرصت‌ها برای انقلاب و کشور و ملتی خواهد بود که دشمنانش می‌خواهند فرصت‌های او را بگیرند و سال‌ها پس از سال‌ها بگذرد و ما در وادی بازی با شعار مثل بازی با یخ متوقف بمانیم.



تندترین مواضع انقلابی درباره این پیشنهاد از ناحیه فرزندان چپ دولت سازندگی و در رأس آن محتشمی پور اتخاذ می‌شود. کسانی که احتمالاً دستمزد سکوت خود در وقایع اخیر و مذاکرات بر جام را از پیش دریافت و لاجرم به اتخاذ مواضع سکوت شدند. علی اکبر محتشمی پور در پاسخ به مهاجرانی در مقاله‌ای با عنوان «مذاکره مستقیم یا انتظار ترحم از شیطان» نوشت:

مذاکره مستقیم عنوان نوشتار غیر مسئولانه‌ای است که امت حزب‌الله و شیفتگان امام و انقلاب را به شدت خشمگین کرد، به زعم نویسنده امریکا حلال مشکلات است و دراز کردن دست تکدی به سوی او رواست. محتشمی پور این گونه ادامه داده بود که: مگر حکومت موقت بازرگان چه جرمی مرتکب شد که مستوجب سقوط دولتش و مطرود حضرت امام و امت حزب‌الله و منفور تاریخ گردید؟ جز مذاکره مستقیم با امریکا از طریق برژینسکی توسط بازرگان و یزدی؟ بی تردید درج این گونه مطالب لکه‌ننگی است بر جایگاه مقدس تغذیه افکار عمومی که با آب زمزم هم پاک نمی‌شود و امت و امام این جریان فکری را نمی‌بخشد و از نظر مردم فاقد اعتبار است ولو توبه کند.^۱

داستان نمایش انقلابیگری مجاهدین گذشته و قاعدین امروز را رهبر معظم انقلاب با سخنانی سرهم آوردند و آب پاکی را بر دست کسانی که خواب‌های خوش دهکده جهانی و کدخدای دهکده راه‌ر شب مرور می‌کردند، ریختند. رهبر معظم انقلاب طی سخنانی در جمع معلمان و مسئولان امور فرهنگی کشور با اشاره به این مقاله (مذاکره مستقیم با امریکا) و پیامدهای آن فرمودند:

من معتقدم آن کسانی که فکر می‌کنند ما باید با رأس استکبار - یعنی امریکا - مذاکره کنیم، یا دچار ساده‌لوحی هستند، یا مرعوب‌اند. من بارها این نکته را عرض کرده‌ام که استکبار، بیش از این که نان قدرت و توانایی خودش را بخورد، نان هیبت و تشر خودش را می‌خورد. اصلاً استکبار، با تشر و ابهت و شکلک درآوردن و ترساندن این و آن، زنده است.

نمایش بعدی بر روی پرده تئاتر لندن در انگلیس توسط آقای محمدجواد لاریجانی یکی از اعضای وزارت امور خارجه دولت هاشمی بر روی صحنه رفت. این نمایش که در

۱. رک: سید روح‌الله امین‌آبادی، «۳۳ سال پیش در چنین روزی، مذاکره با امریکا در بیان مهاجرانی»، سایت خبرگزاری فارس، ۹۲/۷/۱۴.

تاریخ انقلاب اسلامی به مذاکره لندن شهرت دارد و مترادف است با آخر دوره دولت هاشمی رفسنجانی، درست در کوران رقابت داغ انتخاباتی خاتمی با ناطق نوری فرصت‌های کافی را به دست جناح چپ و انقلابیون قلابی آن داد تا ضربه نهایی را به پهلوی راست دیوان سالاری ایران وارد سازند.

مذاکرات لندن، مذاکرات لاریجانی - یکی از مقامات ارشد وزارت امور خارجه ایران - با نیک براون - رئیس اداره خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلیس - در محل سفارت ایران در لندن و با حضور نفر دوم سفارت ایران صورت گرفت. صرف نظر از محتوای مذاکرات که در همان دوران در مطبوعات از جمله ماهنامه صبح^۱ منتشر شد و بعدها توسط آقای لاریجانی به شکل کتاب عرضه گردید^۲ محل مناقشه این مقاله نیست. واکنش انقلابیون قلابی آن دوران در جناح خاتمی و در رأس آن بهزاد نبوی، دانشجویان پیرو خط امام، روزنامه عصر ما و سایر نشریات زنجیره‌ای وابسته به این جریان در نوع خود با این مذاکره جالب توجه است.

۱. صبح، س ۳، ش ۷۲، مرداد ۱۳۷۶، ص ۵۳-۳۸.

۲. محمدجواد اردشیر لاریجانی، مذاکره در لندن، تهران، جاده ابریشم، ۱۳۷۶.





بهزاد نبوی در مصاحبه مفصلی با ماهنامه صبح حتی به نحوه نشستن لاریجانی در کنار براون و لحن صحبت‌های وی با براون انتقاد وارد می‌کند و می‌گوید:

بررسی مذاکرات آقای لاریجانی با آقای نیک براون نشان می‌دهد که ایشان مثل یک متحد و دوست و یک مشاور با نیک براون نشست و راجع به داخلی‌ترین مسائل کشور که هیچ ارتباطی با سیاست خارجی کشور ندارد به مباحثه و ارائه اطلاعات پرداخته است!!!

البته همین انقلابی‌قلابی و بدلی‌بعدها هیچ واکنشی نسبت به مذاکرات دولت مردان خاتمی با افراد و سرویس‌های برانداز غربی مثل جرج سورس و سایر شبکه‌های جاسوسی و از همه مهم‌تر در مسائل مربوط به کنفرانس فضاحت‌بار برلین در فروردین سال ۷۹ که توسط هم‌سفره‌هایش مثل مهرانگیز کار، عزت‌الله سبحانی، حسن یوسفی اشکوری، کاظم کردوانی، اکبر گنجی معروف به اکبر گاف، علیرضا علوی تبار، علی افشاری، شهلا لاهیجی، محمود دولت‌آبادی، حمیدرضا جلایی‌پور، جمیله کدیور و سایر ضدانقلابیون مارک‌داری که اکنون با دشمنان انقلاب اسلامی هم‌قسم شدند که ریشه آرمان‌های امام را بزنند، برگزار شد و شرف و عزت ایران و ایرانی و انقلابی را در آنجا به تاراج گذاشتند، دم فرو بست و گویی صم‌بکم هیچ اتفاقی برای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نیفتاده است و تنها مذاکرات جناح رقیب زشت و خلاف و محل انتقاد و تخریب می‌باشد.

بنابراین از سکوت خیانت‌بار این انقلابیون کاسب که تا وقتی از مزایای قدرت بهره‌مندند ماسک انقلابی آن‌هم از جنس افراطی بر چهره می‌زنند و در پشت سر مردم پنهان شده به انتظار فرصت می‌نشینند و وقتی از نعمات و رانت‌های قدرت بی‌بهره می‌شوند تمام افراط‌کاری‌ها و گندزدن‌های خود را به رقیب حواله می‌دهند چندان نباید تعجب کرد. تمامی جناح‌ها چون اراده معطوف به قدرت دارند نظام جمهوری اسلامی و مردم را تا وقتی می‌خواهند که به آنها در حوزه قدرت اقبال نشان دهند؛ در غیر این صورت حتی تحمل یک شکست انتخاباتی محلی را نیز ندارند.

با این تفصیل باید گفت: مسئله‌ای که پشت تمام این نمایش‌ها خوابیده است آن است که عده‌ای در ساختار دیوان‌سالاری نظام جمهوری اسلامی نشست‌اند و به رغم این که خود در تمام تصمیم‌گیری‌های خوب و بد انقلاب حاضر و ناظر بودند تیشه برداشته و ریشه به اعتماد مردم به این نظام می‌زنند. این آن واقعیت‌هایی است که یا دیده نمی‌شود یا دشمنان قسم‌خورده انقلاب دوست ندارند دیده شود. ما اکنون در غبار منازعات، سمت و سوی اقدامات را گم کرده‌ایم. اکنون وقت آن است که دل‌سپردگان

به انقلاب اسلامی و آنهایی که باور دارند انقلاب اسلامی آخرین فرصت ملت ایران برای حفظ استقلال و آزادی است به خود آیند و فارغ از این منازعات انحرافی و ساختگی که دشمنان عاقل و دوستان نادان برای ما ایجاد می‌کنند روی پیامدهای آزادسازی‌های ساختار شکنانه دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی متمرکز شوند. این به معنای نادیده گرفتن دستاوردهای این دولت‌ها که دستاوردهای انقلاب اسلامی نیز هست، نیست. این بدان معناست که چرخ‌دنده‌های کار طاقت‌فرسای دولت‌ها در شرایط انقلاب و در اوضاع اسف‌باری از فقر و عقب‌ماندگی‌ای که رژیم پهلوی در ایران برجا گذاشت فرسودگی‌هایی دارد که اگر متوجه این فرسودگی‌ها نشویم و این چرخ‌دنده‌ها را بازسازی نکنیم بعد از چندی خود مانع بزرگ حرکت مؤثر، منظم و سازنده این پدیده تولیدکننده خواهد شد.

سرپیچی‌های ساختار شکنانه دیوان‌سالاری ایران و در رأس آنها قوه مقننه و مجریه در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که ناموس انقلاب یعنی اعتماد عمومی که سرمنشأ بقا و دوام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی است در خطر آسیب ریزگردهای برجامانده از کار طاقت‌فرسای این چرخ‌دنده‌ها در سه دهه گذشته است. هیچ قدرتی از خارج نمی‌تواند راه پیشرفت و نفوذ انقلاب اسلامی را محدود کند. اکنون که دشمنان انقلاب اسلامی و در رأس آن صهیونیسم جهانی و امریکا فهمیده‌اند که تنها راه تخریب چهره سازنده انقلاب اسلامی ضربه به اعتماد عمومی است و این ضربه جز از درون خود نظام امکان ندارد از بیرون وارد شود، تمام نیروی خود را به آسیب‌پذیرترین بخش انقلاب که نسبت به تحولات درونی و فرهنگی و سیاسی جامعه کمتر دچار دگرگونی شده است و هنوز ساختار دیوان‌سالاری ایران ساختار قاجاری و پهلوی است، متمرکز کرده‌اند. آیا وقت آن نرسیده است که به جنبه‌های ساختاری، سازمانی، شیوه کار، نوع نظارت، نحوه انتخاب و سایر صلاحیت‌های این کارخانه عظیم دیوان‌سالاری در حوزه عمومی بیندیشیم؟

کلام آخر

شاید عده‌ای با خوش‌خیالی بگویند: جامعه بازمی‌گردد، خانواده بازمی‌گردد، انقلاب بازمی‌گردد، جوان بازمی‌گردد، روابط اجتماعی بازمی‌گردد و اعتماد عمومی نیز بازمی‌گردد. اما باید بدانیم همه آن چیزهایی را که از دست داده یا می‌دهیم حتی اگر احتمالی برای بازگشت آنها وجود داشته باشد و در امید آن هستیم که بازگردد، همانی





نیست که رفته بود و ما از دست دادیم!

تاریخ به ما آموخته است که بازگشتن از دست رفته چیزی نیست جز عمیق تر شدن وادادگی‌های مسلطی که در خدمت پنهان کردنش بودیم و بدین ترتیب خود این خوش خیالی‌ها به فریبی بزرگ‌تر تبدیل می‌شود. چرا دولتمردان ما با پنهان کردن فرسایش ماشین دیوان‌سالاری موجود در خدمت این خوش خیالی هستند؟ دولت‌مردان ما هنوز باور نکرده‌اند که انقلاب اسلامی آخرین فرصت ملت ایران برای تغییر، آخرین فرصت برای پیشرفت، آخرین فرصت برای آزادی، آخرین فرصت برای استقلال، آخرین فرصت برای عدالت و آخرین فرصت برای در کنار هم بودن در دل یک جمهوری اخلاقی و انسانی است. دولتمردان ما که برای بودن در قدرت و تخریب رقبای خود حاضرند تمامی دستاوردهای باشکوه انقلاب اسلامی و در رأس آن استقلال و آزادی را قربانی کنند فراموش کردند که دشمنان انقلاب اسلامی و دشمنان ملت ایران اگر این آخرین فرصت را از ما بگیرند صدها برابر بلایی بدتر از بلاهایی که بر سر سوریه، عراق، لیبی، مصر، ترکیه، پاکستان، یمن، بحرین، لبنان و... آورده‌اند، بر سر ما خواهند آورد.

تجزیه تمامی قالب‌های اجتماعی در ایران کمترین غنیمتی است که باشکست انقلاب اسلامی نصیب دشمنان ما خواهد شد. چه آنهایی که در لباس عربی هستند و چه آنهایی که در لباس غربی هستند و چه آنهایی که در لباس عبری هستند. این برای ملت ایران که یک ملت با فرهنگ تاریخی است مرگبار خواهد بود.

اکنون دیوان‌سالاری ایران و دولت‌مردان ایرانی به سرنوشت روشنفکری دچار شده‌اند. گفته‌اند که روشنفکری در ایران در طول حیات بی‌ثمر خود، به جای دعوت به تحرک اجتماعی، دعوت به تحریک می‌کند. اکنون این نقش تخریبی را کارگزاران درون دیوان‌سالاری ایران به عهده گرفته‌اند. دولت‌مردان ما به جای ایجاد تحرک اجتماعی، سیاست تحریک را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده‌اند.

و آخر این که شاید بارها این مطلب را شنیده باشیم که اغلب مورخین و محققین، عصر قاجاری را عصر بی‌خبری و عصر اعطای امتیازات به بیگانگان دانسته‌اند. در این که دادن امتیازات به بیگانگان از شاهکارهای دولت‌مردان دوران قاجاری و پهلوی است کسی تردیدی ندارد. در هیچ متنی در تاریخ، افتخار این ننگ! از دولت‌مردان سلب نشده است و دامن ملت همیشه از این آلودگی‌ها پاک بوده است. اما، مشخص نیست چرا اغلب متون تاریخی، بی‌خبری را به مردم منسوب کرده‌اند و برای این انتساب هم هیچ دلیلی ارایه نکردند؟!

انعقاد قراردادهای استعماری، بده‌بستان با بیگانگان، فروش منابع ملی، معامله استقلال و آزادی کشور، قانون شکنی‌ها، سرکوب آزادی خواهان، تبعید و شکنجه مردم، نابودی ذخایر، کودتا، و صدها اقدام وحشیانه را در کمال جهل و نادانی و قساوت و شقاوت دولت مردان در طول تاریخ مرتکب شدند ولی بی خبری و جهل را به مردم نسبت دادند!!

حقیقت این است که عصر قاجاری و عصر پهلوی عصر بی خبری است ولی نه بی خبری مردم، بلکه عصر بی خبری دولت مردان است؛ دولت مردانی که هیچ درک دقیقی از اداره کشور، اقتصاد جهانی، تحولات شتابزای منطقه، مناسبات جهانی و غیره ندارند ولی سرنوشت ایران را به زور سرنیزه و استبداد در دست داشته و کشور را به قهقرا می برند. عصر قاجاری چگونه می تواند عصر بی خبری مردم باشد؟! ملتی که در این عصر به پیشوایی روحانیت برای استقلال و آزادی و عدالت بارها به مصاف استبداد و استعمار آمد و از خود جنبش‌ها و حماسه‌های باشکوهی بر جای گذاشت چگونه می تواند ملت بی خبری باشد؟!

آیا دولت مردان ایران گرفتار ویروس بی خبری شده‌اند؟!



گفت و گو

مذاکرات لاریجانی - براون در ارزیابی کارشناسانه

- متن دو گزارش از مذاکرات لاریجانی - براون
- انتقادات «بهزاد نبوی» از مذاکرات لندن
- دفاعیات «محمدجواد لاریجانی» از محتوای مذاکره

انشاره:

از روزهای پایانی سال ۷۵ و به وزارت تسدیر تر شدن رقابت‌های انتخاباتی، مسأله مذاکره آقای «محمدجواد لاریجانی» با «نیک براون» انگلیسی به یکی از جدی‌ترین مسائل جنجالی عرصه سیاسی کشور مبدل شد. در ابتدا همه حتی دوستان وی نیز برآنسته شدند و از محتوای این مذاکره، انتقاد کردند و دست کم تأکید کردند که وی شخصاً عمل کرده است نه جناحی. اما بتدریج - به ویژه پس از انتشار گزارش فوم آن مذاکرات - و با بهره‌برداری جناح مقابل از این مسأله، دوستان وی به صورت فزاینده و سپس صریحاً، به حمایت برخاستند و اعلام کردند در مذاکرات لندن، انجمنی وجود ندارد و از این دست مذاکرات و حتی بهتر از آن نیز قبلاً وجود داشته است که همه از کنار آن گذشتند. اطلاعیه‌های نهادهای دانشجویی و سازمان‌های سیاسی علیه لاریجانی، شکایت لاریجانی از نجفعلی حبیبی و صدیقه وسفی و محکومیت آن دو، برگزاری نظرات دانشجویی، نطق قبل از دستور نماینده ورامین علیه لاریجانی و اعلام ضرورت برخورد با این قضیه، صدور اطلاعیه لاریجانی مبنی بر آمادگی وی برای بررسی کارشناسانه مذاکرات لندن و... از جمله پیامدهای این مسأله است.

ماهنامه صبح در راستای تعهد مطبوعاتی خویش، در این شماره به بررسی کارشناسانه این مذاکرات پرداخته است و ضمن درج متن دو گزارش منتشر شده از مذاکرات لاریجانی - براون (اهم عقاب و متن کامل، به سرعت آقای «بهزاد نبوی» رفت تا به عنوان عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و عضو تحریریه نشیبه «عصر ما» - که از مخالفان جدی این مذاکرات بوده‌اند، نظر مشروح خویش را بیان کند و به نقادی محتوایی آن بپردازد، همچنین با «محمد جواد لاریجانی» هم گفتگویی تخصصی کردیم تا وی نیز در دفاع از اظهارات خویش در آن مذاکره، سخن بگوید و ارزیابی خود را از نقدهای مطرح شده، بیان کند. امیدواریم حاصل تلاش ما آگاهی خوانندگان محترم از جوانب مذاکره لندن را موجب شود. ارزیابی‌های ما با توجه به درج متن مذاکرات و ادعاهای طرفین، برعهده خوانندگان گرامی می‌گزاریم.



گزارش اول

«یک براون» رئیس انداره خاورمیانه وزارتخانه انگلیس به دنبال دنداری که در ایران داشته، در خواست کرد در هتل سفارت به دین آقایی لاریجانی بیاید. علم مطالبه حضور آمریکا و تماس با طرف ایرانی به چه ترتیب بود؟

لاریجانی: حدود ۳۰۰ نفر از آمریکا آمده بودند به نظر می‌رسد اکثر شرکت کنندگان از سیاست خارجی آمریکا نیست به طور میانه انتقاد می‌کنند، سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه با شکست روبرو شده است، کمتر کسی از سیاست خارجی این کشور حمایت می‌کند.

براون: امروز خبر بدی درباره روشی دریافت نمودم که بنیاد ۱۵ خرداد جازه ۲/۲ میلیونی را مجدداً مطرح نموده است، البته می‌دانم که این بنیاد دولتی نیست ولی قطعاً این خبر تأثیر بدی در ماجرا خواهد گذاشت. بجهتای مربوطه به روشی بین EU و ایران به مرحله انتقالی برای امضاء ووز خارجه ایران رسیده است. حتی در مسامحه مطبوعاتی جنابالی سولات مشایخی از سوی خبرنگاران مطرح شد، جواب شما چه بود؟

لاریجانی: مسئول بنیاد ۱۵ خرداد آقای صامعی است. ایشان یکی از اعضاء مجمع روحانیون مبارز می‌باشد. مجمع روحانیون مبارز هم از کاندیداتوری آقای خامنه‌ای حمایت کرده است. موضوع جزی ۱۵ خرداد باید یک نوع نماد تبلیغاتی برای مسرف داخلی دانست. منتهای منتهای می‌خواهد که به آقای باقری بفرستد. او را از مطبوعاتی خود جدول نماد با موضوع آقای باقری و من هم آشنا هستم. ما تغییر موضوع نداده‌ایم. حتی در چند روزهای گذشته در ایران رأی‌ها یک بحث داخلی برای شرکت اختیار نموده و گفته نباید انتظار مجرزه از ایشان داشت. بجهت چندین روشی در ایران رأی‌ها یک بحث داخلی برای انتخابات ریاست جمهوری داشت و به هیچ وجه یک بحث بین‌المللی نیست. امروز خبرنگاران هم سولاتی درباره روشی مطرح نمودند که حق اول معلوم می‌باشد.

براون: جنابالی معمولاً برخورد خوبی با رسانه‌ها داشته‌اید. مرتباً به روشی از سوی ایران می‌بار می‌دهد. هر چه از راه نامه باید مسئله نامه حل و فصل کرد.

لاریجانی: اگر EU در زمان باقی‌مانده از دولت آقای خامنه‌ای به توافق برسد، موافقت جوی خواهد بود. در حالی که موضوع روشی لایوت درجه یک برای دولت معنی نخواهد داشت. دولت بعدی دیگر مسائل مختلفی خواهد داشت و فرصت کافی برای موضوع روشی نخواهد داشت.

براون: جنابالی از جابان جدی آقای باقری بزرگ بود و در این جهت تلاش می‌نماید. درباره آقای ریشهری تا حدی مطمئن درباره آقای خامنه‌ای ندارم.

لاریجانی: انتخابات بعدی در پیش داریم. آقای خامنه‌ای یک فرد فرهنگی و شخصیت برجسته‌ای است. در بین روشنفکران و مترزمان هم طرفداران زیادی دارد. آقای خامنه‌ای کاندیدای جناح تندرو می‌باشد. آقای صامعی رئیس بنیاد ۱۵ خرداد هم جناح آقای خامنه‌ای است که امروز درباره جاباره، موضوعی را مطرح کرده است.

سارون: تحمل آقای خامنه‌ای نسبت به آزادی بیان و مطبوعات تا چه حد می‌باشد؟

لاریجانی: خامنه‌ای شخصاً از تسامح و تحمل می‌باشد ولی گروهی که وی را حمایت می‌کنند افراد تندرو هستند.

براون: آیا حجم پول بالای در گردش ساخت نگارسی شماست؟

لاریجانی: بله باارسی سیاست اقتصادی و پولی منجکی داشته باشیم. اقدامی در جهت خصوصی (سازی) انجام خواهیم داد.

براون: قیمت‌گذاری نفت و پیش‌بینی آن در مجلس فقط بود؟

لاریجانی: مجلس روی ۱۸ دلار بودجه را تنظیم کرد ولی دولت تقاضای ۱۵ دلار بود.

براون: با پشتیبانی حقوق بشر آشنا هستید؟ غرب نسبت به سرولت ۲ پاهای در ایران، فرج سرولتی و کمیته نوپای حقوق بشر نگران است. از افرادی مثل جنابالی انتظار می‌رود اقداماتی انجام دهد.

لاریجانی: در کمیته حقوق بشر پارلمان گروهی موضوع سرولت وی دنبال می‌کنند. گروه از سازمانهای مختلف درباره سرولت وی سواتل خواهند نمود. با علاوه سرولتی در تماس می‌باشم. شخصاً فرج سرولتی را نمی‌شناسم. ما هم درباره سرولت سرولتی نگران هستیم. درباره فشار و پولی و فیزیکی، علیه سرولتی شنیده‌ام. اتهامات جاسوسی، فساد اخلاقی و جنسی و مالی علیه سرولتی مطرح شده است.

براون: این موضوع که اگر کسی به دعوت یک دیدمات آلمانی به منزل وی برود، دستگیر خواهد شد به نفع هیچکس نیست. انتظار به سایر سرولتی به آلمان و روشن شدن موضوع که اصلاً ماجرا دروغ بوده است، کمکتی به دفعه و درک درست از ایران خواهد کرد. اتهام جاسوسی باین سرولتی نیز برای ما غیر قابل باور می‌باشد.

«براون: امروز خبر بدی درباره روشی دریافت نمودم که بنیاد ۱۵ خرداد، جازه ۲/۲ میلیونی را مجدداً مطرح نموده است. البته می‌دانم که این بنیاد دولتی نیست ولی قطعاً این خبر تأثیر بدی در ماجرا خواهد گذاشت.

«لاریجانی: مسئول بنیاد ۱۵ خرداد آقای صامعی است. ایشان یکی از اعضاء «مجمع روحانیون مبارز» می‌باشد. مجمع روحانیون مبارز هم از کاندیداتوری آقای خامنه‌ای حمایت کرده است. موضوع جزی بنیاد ۱۵ خرداد در ماجرا خواهد گذاشت. بجهتای مربوطه به روشی بین EU و ایران به مرحله انتقالی برای امضاء ووز خارجه ایران رسیده است. حتی در مسامحه مطبوعاتی جنابالی سولات مشایخی از سوی خبرنگاران مطرح شد، جواب شما چه بود؟

کمیته حقوق بشر شما هم فعالیت خود را می‌گازارد ولی امیدوارم اقدام جدی درباره سرولتی صورت گیرد.

لاریجانی: سرولتی از اینکه عمل علیه غرب در قبال موضوع نیست برای ما هم موضوع مهم بود و با خانواده و افراد ذریعاً تماس مستقیم خواهیم گرفت. البته در همه جای دنیا باید در بردهای اطراف و با غیر ایرانیان را از سیاست‌های کلی گوشه‌ای جدا نمود. سیاست کلی ما تقسیم ازادی‌های اساسی است.

براون: اگر وزارت اطلاعات کار غیر قانونی نماید باید با آن برخورد نمود و افراد جریعت تشبه شوند.

لاریجانی: بله باید برخورد شود. البته باید با همان راستی که ما در سازمان‌های زندگی می‌کنیم. سایرهای متعددی افراد در ایران احترامی نداشته‌اند. جامعه منصفی و مفهومی نداشته است. جزیهای زیادی به صورت ابزار حکومت در آمده بود ولی جامعه ما بعد از انقلاب در حال تغییر بوده است. اقدار احترام و جایگاه خود را خواهند داشت.

لاریجانی: حتی با تاریخ انگلیس آشنا هستید. در حدود ۱۲۱۵ در انگلیس، نورس برپا شد. بجهتای مربوط به حقوق افراد مطرف گردید. قانون نوشته انگلیس در نظر قرار گرفت و امروز در جهت تطور و تکامل در حرکت است.

لاریجانی: جامعه مدنی در ایران مانند یک نهال نوبانی است که باید مراقب آن بود. مستعد در جهت درستی حرکت می‌کنند.

براون: ۳ موضوع حرکت در جهت درست و نیز اصل وجود حرکت بسیار مهم است.

لاریجانی: وضع دولت و حزب محافظه کار و جان مجر را چگونه می‌بیند؟

براون: از نظر تکنیکی باید می‌فرمانه بر وجود نموده و به صورت بنیاده دولت حکم عمل اعلام ولی قطعاً نظرات شخصی درباره اوضاع داخلی دارم. پیروی حزب محافظه کار در انتخابات این غیر ممکن نیست ولی بسیار بعد می‌باشد. نظرسنجی‌ها همه پیروی حزب گارگر را پیش‌بینی می‌کنند. البته همیشه نظرسنجی‌ها را نباید فقط ظنی هم درم داشت. ضرب خط از جهت مختلف را باید از نظر دور داشت. از سوی دیگر پیروی از وضعیت فعلی راه برای حزب گارگر مستعد نیست. سایرین نسبتاً حزب محافظه کار، فضاهاست. پارنارده بود.

لاریجانی: تغییر دولت چه اثراتی در سیاست خارجی خواهد داشت؟

براون: سیاست خارجی، خصوصاً در منطقه خاورمیانه اولویت اصلی جزی حزب گارگر نخواهد داشت. رویا اهمیت خود در سیاست خارجی خواهد داشت. تفاوت زیادی در نگارش اقتصادی و با نظرات برسیات پولی نخواهد بود. حزب گارگر در



سیاست‌های بیندیشی و آموزش و پرورش با حزب محافظه‌کار متفاوت خواهد بود. در منطقه قریب فارس همه دولت‌ها در حد درزی دولت انگلیس مهم خواهند بود.

مشکلات در بغداد را چگونه تعبیر می‌کنند؟

لاریجانی: فشار اصلی بر صدام حسین فشار داخلی است. حزب بعث در جهت تکلیف خود با این مشکلات صدام را به رفع مشکلات خوداداشته دارد البته این مشکلات صدام را به رفع خواهد آورد. صدام حتی با حفظ قصر خود دست از حاکمیت بر نخواهد داشت. ایران و انگلیس و آمریکا می‌توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند. تاز به اعزام نیروی نظامی نیست. می‌توانیم به گروه‌های میانه‌رو عراقی کمک کنیم به شکلی (که) مانع غروب نیز تهدید نشود.

پروان: بنیاد اجازه داد صدام دستور کالیبی غیر قانونی داشته باشد. صدام در منطقه اقل‌تعداد کارهایی می‌کند که صرفاً امکان کنترل آن را از سوی ایران وجود ندارد. اگر تحریم علیه صدام با مشکل روبرو نتواند موفق خوبی نخواهد داشت باید تلاش نمود. تحریم توت فلفل برخی از مواقع صدام برای حمل کالاهای خود در پرتوج ایران استفاده می‌نماید. لقب‌های صدام به همه شریه خواهد بود.

لاریجانی: بعلاً گزارش‌هایی از UN در دریافت نمودیم که عراق در پرتوج ایران استفاده کرده ولی من از تلاش زیاد برای کنترل به در حین نزدیک شدن کشی‌های ما ملاصاحه بودم. ما سعی می‌کنیم این کارها را در حد وسیع و قابل عمل انجام دهیم. سیاست از سوی دیگر عراق از محدود کردن و تریک سیاست جاری‌های ایران را دنبال می‌کند. برخی از مواقع صدام ۳۰۰-۴۰۰ کیلوگرم حمل و نقل در این کشورها گزارش می‌کند. بنابراین ما تلاش کنیم در جاهای دیگر تجارت می‌گردد.

پروان: حجم مبادلات مهم است و منظور من از شکست

به لاریجانی: صدام حتی با حفظ قصر خود دست از حاکمیت بر نخواهد داشت. ایران، انگلیس و آمریکا می‌توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند. تاز به اعزام نیروی نظامی نیست. می‌توانیم به گروه‌های میانه‌رو عراقی کمک کنیم به شکلی که مانع غروب نیز تهدید نشود.

شدن تحریم از طریق حجم کم مبادلات بود. ماجرای میگوئوس برای ما خیلی مهم است. اگر ثابت شود که ایران در ماجرای میگوئوس دخالت داشته عکس‌العمل ایران چه خواهد بود؟

لاریجانی: تاکنون برخورد‌های نوسه‌امیزی نیا ایران صورت گرفته است. بنابراین نباید در انتظار مسئله حادثی بود. تاکنون برخورد‌ها خیلی تند بوده است. موج انتقاد از ایران بالا گرفته و کمیته یزرهای هم موقت به بررسی وعلما ایران و آلمان شده است. قرار است گزارش نهایی به مجلس داده شود. براساس گفته دولت ما دولت ایران هیچ گونه بقستی در ماجرا نداشته است. بنابراین نتیجه دادگاه نباید علیه ایران باشد. ما به سیستم قضایی آلمان اعتماد داریم. وعلما ما افلاا دیده و فکر نمی‌کنیم بیش از این ظلم‌های را برعلما وارد آید.

الته نباید ماجرای اتهامات علیه ایران در مقررات از ارتکن را فراموش نمود. همه دلیمات علیه ایران بیخ‌شد ولی وقتی عدم دخالت ایران نباید شود چوکتکترین اشاره را در رسانه‌ها شاهد بودیم. تکرار موضوع را نباید منتفی دانست.

پروان: اگر نتیجه دادگاه بر عکس انتظارات شما باشد عکس‌العمل چه خواهد بود؟

لاریجانی: فقط سفارت آلمان در تهران مورد تهدید واقع

خواهد شد. رابطه بیشتر آسیب خواهد بود ولی به دیدلما‌تهای آلمانی آسیب نخواهد رسید.

پروان: آیا به طور قطع شاهد عکس‌العمل خشونت بار از سوی ایران (علیه آلمان) نخواهیم بود.

لاریجانی: قطعاً خیر.

پروان: اگر برخورد خشونت‌آمیز صورت گیرد فاجعه خواهد بود.

لاریجانی: حمله به سفارت ما در بن به صورت مکرر انجام گرفته است. ولی ما با این کارها مخالفیم.

پروان: من و شما به عنوان دیپلمات با این کارها مخالفیم ولی دیگران چی؟

لاریجانی: من به انتقال سفارت آمریکا در تهران را تأیید نمی‌کنم و نه از این جهت می‌کنم. از انتقال سفارت آمریکا در تهران حمایت نموده و آن را تأیید می‌کنم. ولی افراد ایرانی مثل من آن را تأیید نمی‌کنم. معتمد باید طبق اصول و مقررات بین‌المللی با مسائل برخورد نماید.

پروان: سافه ایران در جریان انتقال سفارت آمریکا در تهران هیچگونه احترامی یارایی نداشتیم وین باقی نگذاشت. اگر اقامت‌هایی علیه سفارت آلمان در تهران صورت گیرد، واقعاً فاجعه خواهد بود. من علیه هر اقدامی هستم که من و ما و شما جناب‌سبباز.

ملاحظات:

۱. نفر موزون در ملاقات حضور داشته.

۲. لیکتور در مورد ماجرای میگوئوس و فرج سزکوهی بسیار حساس بود.

۳. موضوع باید به شدت دقیقاً به صورت تکراری دولت انگلیس می‌نماید به حساب آید.

گزارش دوم

مشابهی از سوی خبرنگاران مطرح شد. جواب شما چه بود؟

لاریجانی: مسأله سلمان رشدی ابعاد مختلفی دارد. از بعد اعتقادی و از بعد مربوط به جهان اسلام که بگذریم، در داخل کشور ما و در افکار عمومی بسیار موضوع حساسی است. حال به همه اینها باید شرایطاً قبل از انتخابات را اضافه کنید. مثلاً بوجه کدی که مسئول بنیاد ۱۵ خرداد آقای خامنه‌ای است، ایشان یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز هستند. این مجمع در انتخابات بسیار فعال است و موقعیت‌های بالایی دارد و مورد احترام است و گندید. خاص خود را که آقای خامنه‌ای است، معرفی کرده است. پس می‌توانید چنین نتیجه بگردید که اعلام موضع اخیر آقای خامنه‌ای علاوه بر جهات مختلف می‌تواند به یک جناح فوی سیاسی، میدان مایور تبلیغاتی در افکار عمومی بدهد. شاید بتوان فرض کرد که این امر بسیار حیود که جناح فوق (که) به تندروها در غرب قبال معروف بودند) به آقای ناطق و جناح او فشار بیورد که حتی از موضع قبلی و اعلام شده فنیول کنند. البته شما موضوع ایشان را می‌دانید و من تقریبی را تا به حال ندیده‌ام. پس، جایگزین باید نتایج داشته که آقای ناطق نوری در برابر این فشارها سکوت اختیار نماید وگرنه انتظار مجزوه نباید داشت. می‌خواهم بگویم که بحث سلمان رشدی در ایران، بعد جدیدی هم پیدا کرده و آن ربطش به انتخابات ریاست جمهوری است و پیچ و پجه یک بحث صرف بین‌المللی نیست.

پروان: در هر حال اعضاء زامه مربوط به رشدی از سوی ایران بسیار مهم است. هر چه زودتر باید مسأله نامه حل و فصل گردد.

لاریجانی: اگر گزارش بولتانه در زمان پاینده‌اش از دولت آقای خامنه‌ای با ایشان به توافق برسد. موقعیت خوبی خواهد بود زیرا مسأله سلمان رشدی برای دولت بعدی اولویت چنانچه نخواهد داشت. دولت بعدی درگیر مسائل حساس‌تری شده و فرصت کافی برای موضوع رشدی نخواهد داشت.

پروان: جناب‌عالی از حامیان جدی آقای ناطق نوری بوده و معرفی است که در این جهت تلاش می‌نماید. درباره آقای ری‌شهری تا حدی مطمئن درباره آقای خامنه‌ای فرمایند.

لا محاله - انتخابات حدود ۲۰ روز مانده است.

« لاریجانی: مسأله سلمان رشدی ابعاد مختلفی دارد. از بعد اعتقادی و از بعد مربوط به جهان اسلام که بگذریم، در داخل کشور ما و در افکار عمومی، بسیار موضوع حساسی است. حال، بعد جدیدی هم پیدا کرده و آن ربطش به انتخابات ریاست جمهوری است و به پیچ و پجه یک بحث صرف بین‌المللی نیست،

روشنکاران و هنرمندان هم طرفداران زیادی دارد و همانطور که فلا نشاره کردم تکلیفات مجمع روحانیون مبارز از ایشان حمایت می‌کند. می‌توان گفت در ححنه انتخابات فعلی دو شکل از حزب سیاسی جدید رقابت می‌کنند. یکی حول «جامعه روحانیت مبارزه» هستند که از آقای ناطق نوری حمایت می‌کنند. این جناحی است که تقریباً قبال به آنها میانه‌رو می‌گفتند و حالا «مخالفان کار» که درگیری حول «جامع روحانیت مبارزه» هستند که از آقای خامنه‌ای حمایت می‌کنند. این دو جناحی است که فرسخی قبال آنها را «تندروها» یا «پراگند» می‌خوانند و لیکس اخیراً «میانه‌رو» می‌نامند یا لیرال. اگر چه این اسمها در دنیای سیاسی ایران چندان جلال ندارد. لیکن من همان اسم قبش را نمی‌تندرو و میانه‌رو را ترجیح می‌دهم.

پروان: جناح تندرو همان است که آقای صامی رئیس بنیاد ۱۵ خرداد جزو آن است و در مورد سلمان رشدی جایزه را افزایش داد؟

لاریجانی: البته نمی‌توانم بگویم که گزاره آقای صامی موضع جناح تندرو است اما در اینکه ایشان از اعضاء مسترحون آن جناح است حرفی نیست.

سپهر: تحمل آقای خامنه‌ای نسبت به آزادی بیان و مطبوعات تا چه حد می‌باشد؟

لیک سروان: احساس ناوس را خطور از زمانی می‌کنند؟ حضور آمریکاکنیا و فعالیت‌های آنها به حد ترتیب بود.

لاریجانی: تا آنجا که من اطلاع دارم حدود ۲۰۰ نفر از آمریکا آمده بودند. به نظر می‌رسد اگر آنها از سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه انتقاد داشتند. واقع امر این است که سیاست آمریکا در دوره مایه شکست خورده است. گمتر کسی می‌تواند آن را به دوره نوحه کرد (کند).

پروان: امروز خبر بدی درباره رشدی دریافت نمودیم که شاید ۱۵ خرداد جازه ۲۲۲ میلیون را مجدداً مطرح نموده است. البته می‌دانم که این مبلغ دولتی نیست ولی قطعاً این خبر، تأثیر بدی در امر خواهد گذاشت. چنانچه مربوط به رشدی من است ERI چگونه از امر آلمان، به منطقه تحت نفوذ برای اطمینان خاطر خواهد

ولی آیا این موضع گروه آنها یعنی جناح تندرو می‌باشد یا نه باید
ثابت داشت.
پروان: آیا حجم پول بالای در گردش باعث نگرانی شما
است؟
لاریجانی: سلبه شما حتماً مذاکرات مجلس را دنبال
کردید. یکی از تصمیمات مجلس در سه ماهه اخیر،
سیاست پول محکم و رفتار اقتصادی محافظه‌کارانه بوده است. ما هم
در این جهت اقداماتی را در مجلس انجام خواهیم داد.
پروان: قیمت اوراق گامت و پیش‌پس آن در مجلس چگونه
بود؟

لاریجانی: در بحث بودجه قیمت‌های مختلفی مطرح شده
است تا ۱۸ دلار گرفته تا ۱۸/۸ دلار در بندهم من معتقدم مجلس
بوده از روی پیش‌بینی خوبی تنظیم کرده است.
پروان: شما با مسائل بین ایران و اروپا در امر حقوق بشر
اشنا هستید غرب نسبت به سرکوشی نظر پوهانی در ایران، فرج
سکوهی نگران است. کمیته پوهانی حقوق بشر در ایران هم (آرا)
هم می‌نویسد ارزیابی کنید از افرادی مانند شما انتظار می‌رود.
قلمی انجام دهید.
لاریجانی: کمیته حقوق بشر اساساً قدم چالی است که

اسلامی این شد که برخی ازگزارها درست عمل نکردند چرا باید
بلافاصله دولت را منتهم کرد؟ مگر در زمانهای آمریکا یا اروپا
این همه جابجایی‌ها انگیزه‌های سیاسی می‌شود شما بلافاصله
دولت را منتهم می‌کنید؟ این را همه قبول دارند که باید بین
بروزدهای افراطی و با غیرقانونی و سیاستی یک دولت، کلاً
فاصله گذاشت. سیاست روشن ما تسخیر ازادی‌های اساسی
تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی است.
پروان: اگر وزارت اطلاعات کار غیرقانونی نماید آیا می‌توان
با آن برخورد نمود و افراد ذریعاً تنبیه شوند؟
لاریجانی: اگر مقصود شما یک اصل کل است، خوب آن
روشن است. به با مخالف برخورد می‌شود در هر سطح و ردای
که باشد. اما اگر مقصود شما منتهم کردن یک وزارتخانه باشد،
معتدماً شما فصولت بی‌بایدی را گردانید و قاطی در دست دارید.
در مسأله حقوق بشر لازم می‌ماند اکتفا را بناآور شود. باید
بایدان باشد که ما در ایران و در دوره اخیر در سازمان‌های
دنیای گردانید. سالهای استبدادی افراد در چنین نظامی بودند و
احترامی نداشتند و اصلاً جامعه مدنی نظامی، معنی و مفهومی
نداشتند. است. اما از شما و آمریکا و غرب، گفتم نندیدم جز در
همین سالهای اخیر قبل از انقلاب، تازه در حجب معاملات

باید ساخت مراقب آن بود معتدماً در جهت ترستی حرکت
می‌کنید. حال به من بگویند دولت، نحوه حرب محافظه کار و
جان‌مهر می‌بیند؟
پروان: از نظر تکنیکی وضع من و شما تفاوت دارد شما
نماینده مجلس هستید و آزاد هستید نظرات خود را بیان کنید. اما
من نماینده دولت حاکم هستم و باید مطابق آن عمل نمایم. لکن
قلمی نظرات شخصی درباره موضوع داخل دارم.
پروان: حزب محافظه کار در انتخابات اینی غیرمکن نیست.
ولی بسیار بعد می‌باشد. نظرسنجی‌ها هم بروزی حزب کارگر
را پیش‌بینی می‌کنند. البته همیشه نظرسنجی‌ها را نباید نظر
قلمی همه مردم دانسته. صریح حزب کارگر جهات مختلف را باید از
نظر نظر داشت. از سوی دیگر پروان و وضعیت فوق‌العاده برای
حزب کارگر خوب محسوب نیست. سایرین، تسکنت محافظه کارها
فشارت باز خواهد بود.

لاریجانی: دولت تغییر چه قدرتی در سیاست خارجی
خواهد داشت؟
پروان: سیاست خارجی، خصوصاً در منطقه خاورمیانه
اولویت اصلی برای حزب کارگر نمی‌باشد. اروپا لغویت خود را در
سیاست خارجی انگلیس خواهد داشت. تفاوت زیادی در نگرش
اقتصادی و با نظرات بر سیاست پولی نخواهد بود. حزب کارگر در
سیاستی بهداشتی، آموزش و پرورش را حزب محافظه کار
متفاوت خواهد بود. در منطقه خلیج فارس همه دولت‌ها در حد خود
برای دولت انگلیس مهم خواهند بود. شما مشکلات در بغداد
چگونه تفسیر می‌کنید؟

لاریجانی: دولت صادق هم مشکلات دارد و هم برخی
امکانات اما مشکلات عمده و خطرناک از سوی داخل فقط
می‌تواند باشد. البته برآمد بعد در نسبت خود با مشکلات اروپا
شده است و در خارجه هم چیزهایی پیدا کرده است. اما آمریکا
فکر نباید مشکلات صادق را به زانو درمی آورد. صادق حتی در
فصل خود هم که شداد حاکمیت جوش دفاع می‌کند. اما امکانات
فصل خود قابل توجه است. معترضین بر آنها سیاست‌های قلمی
است. یکا و انگلیس در مورد عراق است. چرا اینقدر از مردم
می‌پرسید؟ به نظر من هیچ کار مردم عراق نمی‌تواند تفسیر
در حکومت بغداد. ما چه می‌توانیم بکنیم؟ به نظر من ایران و
انگلیس و آمریکا می‌تواند یک نوع سیاست دسته جمعی را در
قبال عراق دنبال نمایند. باید به اجرام نیروی نظامی نسبت بکنند
می‌تواند با گروههای ریشه‌دار و معتدل و قابل در عراق کار کند.
آمریکا باید بفهمد که سیاست خود محجری است. آنچه نتیجه داده
نخواهد داد. از سوی دیگر ایران می‌تواند بر سر راه به نوعی ضعیف
شود که مافع غرب نیز بپذیرد نشود. غربی‌ها و شما به جای
بانه گیری روی سلبان و شمش و سرکوبی و امانال این مسائل
باید باه با ایران روی مسائل مهم منطقه کار کنید.
پروان: البته نباید اجازه داد صادق حدود بالای غیرقانونی
داشته باشد و در منطقه المشرق کارهایی می‌کند که سبب
امکان کنترل آن سوی ایران خواهد بود. اگر تحریم علیه صادق اما
مشکل روبرو شود، توافق خوبی خواهد داشت. باید تلاش کنید
تحریم اوت نشود برخی از مواقع صادق برای حلالی خود را
بروجه ایران استفاده می‌نماید. قلب‌های صادق به همه سربزه
خواهد زد.

لاریجانی: گزارشهایی از UN را دیدیم. شاعران اعراس
گشتی‌های ما علاوه هم گرداند لکن به راجحی بودجه عیاش
می‌شود و فضاها هم بسیار کم است. البته این کار برای در حد
وسیع است. اما از طرفی ایران و کوئبه شده که کاروانی
۲۰۰ تا ۳۰۰ دستگاه کامیون در حال تردد هستند. سایرین،
مختلوف کثرت تحریرها را از اجالی بی‌گناهی لکن.
پروان: حجم صادرات ما است و متعاضن و از تسکنت
نشان بر همه از طریق حجب که بود.
لاریجانی: اما محاسبت‌های صادراتی عریب است.
یکس معتدماً هستند ایران می‌تواند در المشرق عراق کار کند.
از سوی دیگر سیاستی شما و در منطقه کلاً یکجمله
پیش می‌رود این یک سیاست یک پام و دو هویت است. ما در حد
پارک بزرگ تحریم عراقی هستیم. در ایران سیاست
تحریم کار در زمینه استفاده از سرمایه‌های غربی است. برای

از : لندن تاریخ : ۲۸/۱۱/۷۶ شماره دفتر :
دوره معاوضه اروپا و آمریکا
آدرس تل غرب اروپا :
آدرس اول غرب اروپا :
فرد پروان رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس بدینجا بیدار
شده است و در فراموش فراموش در محل معاوضه به جهت تسکنت اروپا.
بیدارید. اتم مخالف :
شماره پروان : ۱۵۵۱۱۵۵۱ و چطور ارزیابی می‌کنید ؟ کشور آمریکا، یقیناً
خشتر که بین ما و شما خواهد پیشرفت
ملاحظات
۱ - نشر موم مشارف در مقالات مفور داشت .
۲ - شیب پروان در مورد مذاکرات میفونوس و فرج مرفوس بسیار مناسب بود .
۳ - دو موموع بیداده هفلیقا بمورت نشرانی دولت انگلیس می توانست حساب
آید .

لاریجانی: حتماً می‌خواهید بگویید
افراد لیبرالی مانند من چرا آن (اشغال
لانگ جاسوسی) را تأیید نمی‌کنند؟ البته
من روشن کرده‌ام که حادثه حمله به
سفارت آمریکا یک کار دولتی نبوده و
در فضای انقلابی ایران، یک غلیبان
خشم مردم بود.

قلم نظر از اشکال گیری‌های غربی، برای ما مهم است اگر غرب
از ما تمحید هم بکند به معنای این نیست که علاقه ما به اختیار
حقوق فردی و انشایی مردم با آن تمام می‌شود. طبیعت است که چنین
مسئله آقای سکوهی در این کمیته قابل طرح است. اگر چنین
پندو کمیته از تمام سازمان‌های مربوطه درباره سوال خواهد
کرد و با خواهد معاوضه. تماماس می‌گویید، من البته آقای
سکوهی را می‌شناسم. ما هم راجع به سرکوشی وی نگران
هستیم. از نام‌های که به اسم او منتشر شده، درباره فشار زنی و
فسرکی علیه سکوهی شنیدیم. همچنین اظهارات جدی
جاسوسی ضد اخلاقی و جنسی و مالی علیه او مطرح کرده‌اند که
پس از بحث بررسی در دادگاه می‌تواند مرجع تشخیص باشد که
پس از این مسأله، سرکوشی کرده و از نظر کلی متعاضد است.
پروان: این موضوع که اگر کسی به فتوت یک دیپلمات
آمریکی به منزل وی برود، استسگر خواهد شد به نفع هیچ کس
نیست. نظرم به سطر سکوهی به عمل و روشن شدن موضوع است.
اسلام نامور ابرو بود گفت که یکی به شاهد و ترک دست از
ایران نخواهد کرد. اتهام جاسوسی بودن سکوهی نیز برای ما غیر
قابل بورد است. کمیته حقوق بشر شما هم مورد تقویات خود را
می‌گرداند ولی ای‌بی‌اورد اقدام جدی درباره سکوهی صورت نگرد.
لاریجانی: همان‌طور که قبلاً اشاره کردم مردم مستظرف از
اینکه گفتی عمل غرب در حال موضوع چیست. برای ما موضوع
به اندازه گفتی مهم است و اگر مسئله در مقامه قرار گرفته است
گرد. شما با همه اشراف و حربه سکوهی و از جمله خانواده وی تماس
سنجید گرفته می‌شود تا حقایق روشن شود. در چنین حال یک



دخالت‌هایی که جنبه در عراق را هم به هیچ وجه قبول نداریم. ما اصلاً حمایت غرب را در عراق درست نمی‌دانیم. لذا از ما توقع نداشته باشید که تلاش‌های فکری ارائه دهید.

پاپون : ماه‌های گذشته دانشگاه کمپوست برای ما مهم است. اگر ثابت شود که ایران در مجاری میکروسیستم‌ها دخالت داشته، عکس‌العمل ایران چه خواهد بود؟

لاریجانی : آنچه تاکنون شاهد بودیم، برخورداری نخب‌آمیز و خصمانه علیه ایران بوده است. چه چیز دیگری را باید منتظر بود؟ در ایران هر چه منفی و انتقادی نسبت به ولایت مسامت خارج می‌شود، به سرعت و ویژه در مجلس - کامیسیون است. قرار است گزارش‌هایی به مجلس برسد. بر اساس گفته دولت داد دولت ایران هیچگونه نقشی در ماجرا نداشته است. من چنین بار از مسئولان دولت ایران خواستم که به ما گزارش مستندی از دخالت دولت دولت تا در مجلس بگویند. اگر هیچ گزارشی نتوانند، من از مسئولان می‌توانم بگویم. اگر چه در دولت نیستیم، که دولت ایران در ماجرا نقشی نداشته است بنابراین

فاجعه خواهد بود.

لاریجانی : من مطمئن هستم که دولت بر اساس قوانین بین‌المللی، نهادهای خود را انجام خواهد داد البته با مجال مکرر سفرات ما در لن و یا سایر کشورهایی که ما در آلمان و سایر کشورهای اروپایی، مورد حمله قرار گرفته‌اند و دیپلمات‌های ما مضروب و مصدوم شده‌اند. انتظار داریم که همانند ایران، اروپا هم با این اقدامات مخالفت نماید.

پاپون : من و شما به عنوان دیپلمات با این کارها مخالفیم ولی دیگران چه؟ مثلاً در مورد حمله به سفارت آمریکا در تهران، گزاره دولت شما خوب نیست. مردم هنوز آن صحنه‌ها را در خاطر دارند. هیچگونه احزاسی را برای گواشپویندانی نگذاشته، لاریجانی : مسئله حمله به سفارت آمریکا داستان جالبی دارد. در آنجا مردم که از رفتار خصمانه آمریکا به خشم آمده بودند، اقدام کردند دولت نقشی در حمله به سفارت نداشت. بلکه دولت نهایت سعی را کرد که فائده به نحو مسالمت‌آمیزی به انجام برسد. همانطور که رسید بنابراین اگر موضوع دولت را بررسی می‌توانیم بگویم که اگر خود را در جای او نگذاریم، نه با استعفاء سفارت



آمریکا موافقت می‌کنم و نه تأیید و آواز «دیپلمات‌های ایرانی در اروپا را می‌توانم ببینم.

پاپون : ولی افرادی که از آقای خامنه‌ای حمایت می‌کنند از استعفاء سفارت آمریکا در تهران حمایت نموده‌اند و آن را تأیید می‌کنند.

لاریجانی : حتماً می‌خواهید بگویید افراد لیبالی مانند من چرا آن را تأیید نمی‌کنند؟ (خنده) البته من روشن کردیم که فائده حمله به سفارت آمریکا یک کار فواید نوبده و در فضای انقلابی ایران یک فضای خشم مردم بود. من متقاعد هر گروهی که در ایران روی کار بیایند، باید طبق اصول و مقررات بین‌المللی با مسائل برخورد نمایند و این چنین هم بوده و خواهد بود.

پاپون : اگر اقدامی علیه سفارت آلمان صورت گیرد فاجعه خواهد بود. این موضوع تنها دولت انگلیس نیست بلکه موضوع جامعه اروپا است که فرات است. همه به ایران منتقل نمائیم البته من شخصاً علیه هر اقدامی هستم که بین ایران و اروپا فاصله بیاندازد.

ملاحظات :

۱- تقریباً دو روز سفارت در ملاقات حضور داشتند.

۲- یک روز پاپون در مورد مافوقی سرکشی و میکروسیستم بسیار با حمایت حرف می‌زد.

۳- من توان گشت موضوعات پلا شده می‌توانم گزارش‌های دولت انگلیس، زمینه فشارهای سیاسی علیه ما تلقی گردد.

بسمالله الرحمن الرحیم، با لشکر از حضور تمامی که برای چندمین بار در گفتگو با «سین» شرکت کرده‌اید. موضوع این گفتگو، مسأله مسالمت‌آمیزی است که آقای لاریجانی در لندن داشتند چون یکی از پیگیرترین جریان‌های که در کشور به نقد این مذاکرات پرداخته، نشریه عصر ما و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران بود. لذا خواستیم در یک گفتگوی مستقل، نظر شما خوانان را درباره این گفتگو و نشاط شعب آن بگوییم و آن را ارزیابی کنیم. البته بعداً ما خود آقای لاریجانی نیز درباره این قضیه صحبت می‌کنیم و این مجموعه را در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد.

پهزاد نبوی : بسمالله الرحمن الرحیم، ما دیدگاه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را شاید در سه چهار شماره نشریه «عصرنامه» به تفصیل بیان کرده‌ایم لذا از شما انتظار می‌کنیم که به آن شماره‌ها هم رجوع کرده و متوجه آن را استخراج کنید، اما بنده به طور خلاصه نکاتی را ارائه می‌کنم که می‌تواند مکمل آن مباحث باشد.

مذاکرات لندن با دو رویکرد مورد انتقاد واقع شده است. یکی به لحاظ دیدگاه‌های آقای اردشیر لاریجانی که خصوساً با انقلاب و خط امام نبود چون وقتی ایشان در ماجرای سلمان رشیدی موضوعی هدایت‌ناه با دولت انگلیس ایجاد می‌کنند یا وقتی در مورد استعفاء لانه جاسوسی موسمی مخالف ایجاد می‌کنند، همه می‌گویند این مواضع، معیار یا دیدگاه‌های مسلط بر انقلاب و نظام است.

ما در سازمان و نشریه «عصرنامه» به این نکته در مقالات و تحلیل‌هایمان توجه خیلی کمتری داشتیم و می‌شود گفت اصلاً توجه نداشتیم چون اساسی می‌کردیم که مسأله مهمتری در این مذاکرات وجود دارد که باید به آنها پرداخت. به اعتقاد ما داشتن مواضع فکری متفاوت با مواضع فکری حاکم بر نظام و انقلاب، جرم نیست و هر کسی می‌تواند چنین مواضعی داشته باشد.

آقای رجایی خراسانی دو سه سال قبل مواضعی را طی یک نامه به مقام معظم رهبری ارائه داد که ما آن مواضع را به یک کشنده‌ی ملی هیجوت بحث دیگری جز نقد کشیدن آن مواضع را مطرح نکردیم.

رویکرد دوم و ارزیابی دیگری که نسبت به مذاکرات لندن می‌شود کرد این است که ما نمی‌توانیم این مذاکرات را جز نوعی مواضع سیاسی یا یک بحث خارجی تلقی کنیم. آن هم نه یک دولت خارجی معمولی مثلاً «یونیکانس» یا یک دولت دوست مثل سوریه - که اگر خیلی از این مواضع، در مقابل سوریه هم اتخاذ می‌شد، قابل نقد نبود، بلکه یک دولت خارجی استعمارگر که سابقه نفوذ و سلطه ۳۰۰ ساله در کشور ما داشته و هنوز هم تلاشی در کشور ما دارد. هنوز سازمان فراموشی که یک سازمان دست نشانده انگلیس است، در ایران ریشه کن نشده است. در ضمن این دولت، دولت است که در نظر من متحد آمریکا خصوصاً پس از فروپاشی شوروی و آغاز نظم نوین جهانی به حساب می‌آید. آلمان در یونیکانس قدرت در جهان، آمریکا و انگلیس در یک طرف قرار دارند و عقبه اروپا، ژاپن و چین و روسیه - سپس آن که یک بلوک باشند. در مقابل این بلوک قدرت استعفاء است. ما مدعی هستیم در منطقه خاورمیانه و در خلیج فارس، انگلیس یا حدوداً زبانی، با توجه به سوابق طولانی سلطه و نفوذش در منطقه و داشتن کارهای فوری، سیاست خارجی آمریکا را هم رهبری می‌کنند. ما در جنگ خلیج فارس باعث آن مدعا بودیم و خواهد بسیار دیگری هم وجود دارد. بنابراین اگر این مواضع و ابالی یا کشوری با این مشخصات صورت گرفته، برای ما قابل توجه نیست.

خلاصه این که برخورد ما با آقای لاریجانی در قضیه مذاکرات لندن یک چنین برخوردی است حتی ایشان از منافع می‌کنیم. به اینکه در یک مواضع سیاسی یا یک چنین مواضع شرکت کرده است.

پهزاد : این اقدامی شما مطابق کدامیک از دو متن منتشره صورت گرفته است؟

نبوی : می‌دانم که دو متن در ارتباط با این مذاکرات منتشر شده است. متن اول تحت عنوان «مواضع» از سوی وزارت خارجه در لندن توسط دفتر دوم سفارت تهیه شده و به

انتقادات «بهزاد نبوی» از مذاکرات لغین

نبوی: لاریجانی به چه حقی، مواضع جناحهای داخلی را با بیگانگان مطرح کرده است؟



نبوی: «ایا متن دوم مورد تأیید آقای لاریجانی است؟ نبوی: این متن توسط خود آقای لاریجانی به یکی از مدیران شرکات داده شده و از ایشان خواسته شده که این متن را اختیار خصوصاً آقای خوشنویس ها مایر مسئول روزنامه سلام گذاشته نبود تا ایشان بدانند که متن دقیق مذاکرات این است نه متن اول. اگر لازم باشد حتماً آن افراد هستند که شهادت بدهند و هم از آن طریق بومی به طور غیر مستقیم از طریق خود آقای لاریجانی، متن دوم را بدست آورید.

حتی خود آقای لاریجانی در کنار بعضی از مساجد از جمله مسجدها نهبین متن، دست نویسهایی با جوهر سبز و ما خط خوششان دارند که بعضی چیزها را توضیح داده اند. شما هم در اینجا می نویسید این را ملاحظه بکنید اینها دستخط خود آقای لاریجانی است. بنابراین جای هیچ نوع شبهه، تردید و انکاری در این متن نیست حتی اگر فرضاً ما متن اول را درست کنیم و بگوییم متن دوم درست است در حالی که نفر دوم سعادت ما حاضر است در هر مرحله گواهی بدهد که ایشان خود متن تهیه نکرده و تنها یک متن بوده که همان اهم مطالب (متن اول) است. یعنی ایشان گفته است که من حاضر در هر مرحله این را اعلام کنم که ما یک متن بیشتر تهیه نکردیم.

نبوی: «یا مراجعه به متن اول و دوم، شما چه ادعاهایی برای طرح مسأله مواضع و تائید دارید؟ برای آقای لاریجانی که ما می بینیم، صحبت که آن دیدگاهی که ما داریم و نقی که ما داریم را تأیید می کند و یک نقطه روشن و بلوری است که ما به عنوان لاله اولیاد در این مذاکرات دیدیم. نکته اول مسجدها انتخابات ریاست جمهوری است. بررسی مذاکرات آقای لاریجانی با آقای نیک براون نشان می دهد که ایشان مثل یک متحد دوست و یک شریک بانک برکن نیستند و راجع به داخل ترین مسائل کشور، که هیچ ارتباطی با سیاست خارجی کشور ندارد، با نیک براون به مساجده و ارائه اطلاعات پرداخته است. مثلاً آقای نیک براون گفته است امروز خبر بدی درباره زندگی در وقت نمود که بیاید ۱۵ خرداد جایزه ۲۲ میلیون دلاری را مجدداً مطرح کرده است.

آقای لاریجانی در پاسخ این مطلب اگر می خواست از موضوع دولت جمهوری اسلامی ایران صحبت کند و نشان نمی خواست که موضع بیاید ۱۵ خرداد به دولت منتسب بشود یا یک جمله می توانست بگوید که بیاید ۱۵ خرداد یک بیاید نویسی نیست و دولت ایران از قبل مومنتر در مورد سلمان رشیدی معلوم است. حال آنکه - چه در متن کلی و چه در متن اهم مطالب - ایشان حدود یک صفحه کامل به توضیح موضع بیاید ۱۵ خرداد می پردازد و می گوید شیخ حسن صابری از اعضای مجمع روحانیون مبارز است که آقای خامنه ای را کاندیدا کرده و اینها برای مصرف داخلی این مسأله را مطرح کردند. آقای باقری بوری هم چاره ای جز سکوت در قبال این جریان ندارد و این زمینه شما انتظار معجزه از آقای باقری نداشته باشید. لکن هیرو - حق دارد از آقای باقری بوری انتظار معجزه داشته باشد ولی آقای لاریجانی تمامی می کند که انتظار معجزه در مقابل این مواضع نداشته باشید و بنام این مواضع، مواضع جناح آقای خامنه ای و جناح روحانیون مبارز است که از کاندیداتوری آقای خامنه ای حمایت می کند و شما مواضع آقای باقری بوری و نوری و در این زمینه می نایید بنابراین انتظار معجزه در ایشان نداشته باشید. در هر دو متن کسیر انتظار معجزه هست بومی و به یک دولت خارجی می گوید انتظار معجزه نداشته باشید ما کاری نمی نویسیم و یک مشت آدم تندی می بینیم. منتظر ردیکال در این کشور هستند و آنها دارند این مسأله را طعم می کنند.

مخاطره شده است. بعد از اینکه این متن منتشر شد، بنا به اطلاعاتی که بنده در مذاکره با مسئولان وزارت خارجه بدست آوردم، آقای لاریجانی بسیار ناراحت شده و با سعادت در لندن تماس گرفتند و از سعادت نمان خواستند که متن کامل مذاکرات را بفرستند. تهیه کننده متن اول مدعی است که هیچ متن دیگری از این مذاکرات تهیه نکرده و فقط همان اهم مطالب را تهیه کرده است. مسئولان وزارت خارجه هم اعلام می کنند - من خودم بنده آنها صحبت کردم - که ما هیچ در خواستی برای متن دوم نداریم. به نظر می رسد که فقط خود آقای لاریجانی این درخواست را از سعادت نمان کرده و سعادت هم، نمی دانیم به چه حسابی - متن دوم را تحت عنوان «متن کامل مذاکرات» به تهران تحویل کرده و در مقدمه ای که طبع ملاقات در محل سعادت بهزاد نبوی لاریجانی را در لندن در حضور نفر دوم سعادت انجام گرفت و اهم مطالب آن «قیام» مایر شد (یعنی به متن قبلی که اهم مطالب بود) تأکید می کند. منجمه می گذارد و به من عبات فوریت، متن کامل این مذاکرات بنا به درخواست مرکز به شرح ذیل جایزه می شود.

این متن کامل، چیزهای بیشتری نسبت به اهم مطالب دارد ولی جالب این است که شاید حدود ۲۱ مورد نسبت به اهم مطالب کم دارد در حالی که هیچوقت نمی دانستیم متن کامل ۹ نسبت به اهم مطالب، چیزهایی کم داشته باشد. این امر نشان می دهد که متن کامل با نظر کسانی که البته وزارت خارجه می گوید ما در آن در مداخل نبوییم - در تماسی بین سعادت و آقای لاریجانی تهیه شده است. البته باید وزارت خارجه پاسخ بدهد که چه کسی آن را تهیه کرده ولی من که به طور غیر رسمی سؤال کرده، گفتند ما داخلی در تهیه متن کامل نداشته ایم.

به نظر می رسد که آقای لاریجانی و مسئولان در سعادت با هم شمشه و آن چیزهایی که به نظر می رسد خوب نیست که منتشر شود، آنها را حذف کردند. افرادی هم که بنده بیشتر با توجه به ریکورد انتقالی اول بوده که در آن روزهای در مورد انتقال لانه جانسونی و فتوی قتل سلمان رشیدی مراد مورد جانش قرار گرفته بود اما تلاش شده که آن حرفها کم رنگ بشود اما در آن ریکورد موسی که ۹ خرداد به آن توجه دارد خیلی توانستند در متن هم تغییر ایجاد کنند.

نبوی: «بوریسی مذاکرات آقای لاریجانی با آقای نیک براون نشان می دهد که ایشان مثل یک متحد و دوست و یک مشاور، با نیک براون نشستند و راجع به داخلی ترین مسائل کشور - که هیچ ارتباطی با سیاست خارجی کشور ندارد - صحبت و ارائه اطلاعات پرداخته است.»

ایشان وقتی این مسائل را مطرح می کنند، به جایی مراجعه، مسائل درونی ما را برای دولت خارجی بازگو می کنند. اگر کارزار سعادت لاریجانی در ایران روزنامه ها را مطالعه مواضع را می توانند تشخیص بدهند ولی یک کسی که کمیسیون خارجی مجلسی است و در هیات کار هم نمی زند و قصد ندارد برای این یک انگلیسی را هم نداند، صحت می انگلیسی و مسئول امور ایران در وزارت انگلیسی، صحبت می کند، حق ندارد مواضع سخنان ایشان را نقد کند. مواضع خوشی را به عنوان نمائنده یک جناح، اما مسئول در دستگاه سیاست خارجی انگلیس نشان کند این کار فردی که نایب رئیس کمیسیون خارجی مجلسی است ملاقات رسمی در محل سعادت ایران می کند، یک حساب می آید ایشان می توانست در هیات پارک با یک که عضو MI6 است این اطلاعات را دریافت کند ولی در اینها را نقد می آید. در صحبت با بعضی ها گفته است «اصلاً مفهوم مذاکرات سیاسی و دیپلماتیک را نمی فهمم قبول داریم که در مذاکرات سیاسی خیلی حرفها زده می ممکن است وقتی منتشر می شود کارهایی به نظر ما تا تاکنون مذاکره نگردانیم؟ بنده ۹ سال وزیر بودم و دولت شهید خامنه ای به عنوان وزیر خارج عمل می کردم و مقامات خارجی در مذاکرات و مقامات داخلی در مذاکرات، حق داشتند سخن در دست می دادند یک کسی را گفتند که قبول نداشتند سخن در دست ما این حرفها را بگویند و اگر هم منتشر شود ما را خواهند گفتند که ما اینها را نمی فهمیم ولی حرفهای آقای لاریجانی دیگری است اینها را که من تا اینجا برای شما به زبانی به این اندازه که در مذاکرات دیپلماتیک ندارم وجود دارد، نو چه حقی داشته که مواضع داخلی کشور را یک موضع گیری خاص جنایی، در مذاکره با نماینده وزارت خارجه انگلیس مطرح کنی. این هم انگلیسی که استعمارگر است و هنوز مطمئن در کشور ما وارد و در دنبال سلطه و نفوذ است؟ هدف تو چه بوده که گفتی متن نادر و آقای باقری بوری خوب است؟ یک وقتی ایشان کرد و ما یک چیز نوشتیم. ایشان گفت که ما خواست جمهوری آینده را به چپیان معرفی کنیم ما همه انتظار که در عصر ما یک چند شکلیست که تو حق ندانستی یک هنوز انتخاب رسمی نشده، به عنوان رئیس جمهور آید کنی. منتخب حق ندانستی مواضع جناحهای دیگر را اما ما در این مذاکرات شهادت است که آقای لاریجانی، براون را به خوشی نزدیکتر از مجمع روحانیون مبارز یعنی مجمع صحت روحانیون مبارز و آقای خامنه ای نیک براون می کند. متن این مذاکرات را بخوانند و آنک دیگری در دیده من بگویند. آدم وقتی سمایت یک کسی می کند که سیاسی نزدیکتر است یا تو بکنند»



ای لاریجانی یا یک بارون این مسأله مشخص شد. نکته دوم این که آقای لاریجانی به طور صریح در این گزارش میگوید سلام قابل سرنگون نشدن نیست و آمریکا و انگلیس و ایران باید به هم کمک کنند تا سلام را سرنگون کنند. این موضع دولت جمهوری اسلامی ایران است که ایشان سرزنش کرده‌اند. موضع را دیدیم. من سالهاست که خط سیاست خارجی کشور را دنبال می‌کنم و همیشه برای من یک نومحور وجود داشته. در تمام دوره‌هایی که ما جمهوریت که در جنگ جدی بودیم، در صلح هم بودیم که ما جمهوریت که ما در این چند سال به دنبال صلح کردن مسائل خودمان با عراق هستیم حتی در جنگ صلح فراموشی که عراق تکلیف خود بود و ما بهتر از این نمی‌توانستیم به مذاکره بنشینیم چرا مسائل خودمان را حل نگردیدیم همیشه برای من این سوال مطرح بود که چرا هر وقت فرار بود بریز خارچه ما سفری به عراق بکنند یا هبانی از آنجا به ایران بیاورند ملا یک مشاور انگلیسی به جنوب عراق می‌رود و می‌بیند که همه‌شما را در آنجا می‌کشند و خورش هم اعلام می‌شود و مذاکرات ما به هم می‌خورد حالا می‌فهمید یک می‌شود و می‌توانستیم به مذاکره بنشینیم که به دنبال ایجاد مشکلاتی در کشور ما در این زمینه هست که به دنبال اینکندیدگان انگلیس، آمریکا و ایران برتری سرنگونی رژیم عراق است ولی به نفع چه کسی معلوم نیست. در همه مذاکرات، اینکندیدگان مطالب جالبی را می‌گویند که در متن اصلی هم استفاده می‌شود منتها یک کمی این متن را پشت کوری کردند تا ما ملت را با آنکه آقای لاریجانی می‌گوید فشار است. خود ما مشکلاتی وجود دارد. داخلی است. حزب بعث در جهت تکلیف خود ما مشکلاتی وجود دارد به آنست. سلام مشکل خانوادگی دارد البته این مشکلات سلام را به رانو در نخواستند آورد. سلام حتی با حفظ کسب خود دست از حاکمیت برنخواهد داشت. ایران انگلیس و آمریکا می‌توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند و تزاری به انزاع نیروی نظامی نیست. توابیت به توابیت نشود یعنی کمک کنیم به شکلی که متافع غرب نیز تهدید نشود. یعنی می‌گویند متافع غرب را هم حفظ کنیم و سلام را با کمک انگلیس و آمریکا سرنگون کنیم در متن کامل خبر که در پیش همین مطالب هست در اینجا می‌خوانیم: دولت سلام هم مشکلات دارد اما مشکلات عمده و خطرناکه از سوی داخل فقط می‌تواند باشد.

اینه حزب بعث در تثبیت خود با مشکلاتی روبرو شده است. در خارجه ما هم چیزهایی دیده‌اند گفته است. اما شاکر فکر نکنند که این مشکلات سلام را به رانو در خواهد آورد. سلام حتی در قفسر خود هم که شده از حاکمیت خویش دفاع می‌کند اما امکانات سلام هم قابل توجه است. مهمترین آنها سیاستهای تسلط آمریکا و انگلیس در مورد عراق است. چرا اینقدر از مردم می‌ترسید؟ این جملات بعداً اضافه شده است. به نظر من هیچکس جز مردم عراق نمی‌تواند تغییر در حکومت بدهد. اما چه می‌توانیم بکنیم؟ این یک جمله مونژ است و اضافه شده است. به نظر من، ایران انگلیس و آمریکا می‌توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند. تزاری به انزاع نیروهای نظامی نیست بلکه می‌توانیم با گروههای ریشه‌دار و معتدل و ناقل در عراق کار کنیم. آمریکا باید بپذیرد (در اینجا دو تا فحش هم به آمریکا داده که بگوید مثلا این صحبت خیلی افلاسی است در حالی که اصل مسأله در خواست ایجاد با همکاری آمریکا و انگلیس برای سرنگونی رژیم سلام است) سیاست خود جمهوری آنها نتیجه نداد و نخواهد داد. سوسی دیگر آنچه من می‌توانم می‌تواند به نحوی نشود که متافع غرب نیز تهدید نشود.

می‌بیند که در متن خود، جملات را ماله کنسی سرانگذاست اما سلام ما این است که اگر این سیاست، موضع دولت ایران است، اگر مردم بشود تا آن وقت بقیه دولت ایران را بخریم چون ما می‌توانیم به نفع چه کسی است اگر ما انگلیس و آمریکا متحد شویم؟ مگر ما سلام را همیشه نمی‌گردیم که آمریکایی است و جنگ را با ما به خاطر امریکایی بودن و وابستگی او به انگلیس و اسرائیل است؟ حالا ما مستحکمترین دولت‌های دنیا متحد

ولسته به آمریکا و انگلیس نیست. خالی می‌کنیم و در اختیار دولتی می‌گذاریم که قطعا اگر شرکت سهامی بودنش را هم قبول کنند، ۶۶ درصدش، امریکایی و انگلیسی خواهد بود.

نوی: آیا فکر می‌کنید که این موضع، یک موضع جنایی است یا فردی؟

نوی: این موضع، متعلق به یک جریان فکری است. ما منتقدیم که اصلا این جریان، جنایی نیست. چون منتقدیم در همه جناحهای ما، حتی کسانی هستند که به نشئت این مسائل را محکوم می‌کنند. منتها مناسفه همگرا و جناح همسوی آقای لاریجانی در روزهای اخیر موضعهای این جنایت کرد که دیگر نمی‌تواند این حرف را بزند چون با تمام قوا از آقای لاریجانی حمایت می‌کنند.

ما بارها گفتیم و باز هم الان می‌گوییم که این کار، یک کار جنایی نیست اما می‌گوییم چرا شما سرنوشته و همه چیز خودتان را با مذاکرات لندن و با آقای لاریجانی پیوند دهید. مگر آقای لاریجانی مردانگی کرده و به عنوان نماینده شما این مذاکرات را انجام داده که شما مردانگی می‌کنید و یک امس را که با شما بوده دارید حفظ می‌کنید؟ چرا در مورد آقای راجهی خراسانی این کار را تکریدید و روابط خودتان را با او فحش کردید؟ حالا هم هیچکس نمی‌گوید که راجهی خراسانی یک فرد ولسته به یک جناح است، و حتی کاندیدایش هم نکردید بلکه خرج خودتان را در راجهی خراسانی جاد کردید اما چرا اینجا چنین کاری نمی‌کنید؟ برای ما این مسأله تکرید ایجاد می‌شود. چون شما انگلیس را در ایران

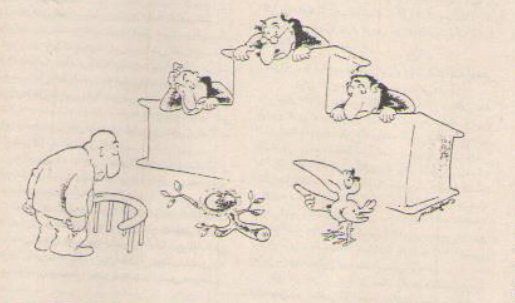
مالان حاکم می‌شود و ما باید با مالان نزدیک بشویم در حالی که مالان هم دست پرورده انگلیس و امریکاست.

یک دیدگاهی در کشور ما وجود دارد که می‌گوید تمام بدبختی‌های ما ناشی از امریکاست و تا اینجا هم با امام هم می‌خوانند. اما بعداً سنجایی می‌بینند این است که وقتی بدبختی‌های ما از بین می‌رود که مشکلات ما را امریکا حل کند مشکل خودمان را با امریکا باید حل کنیم تا تمام مشکلات ما حل بشود. در حالی که ما همیشه معتقد بودیم تا ما افلاقی و اسلامی هستیم امریکا به هیچ شکل مشکلی ما را حل نمی‌شود.

امریکا گفته است نمی‌خواهیم نظام ایران را سرنگون کنیم بلکه می‌خواهیم اصلاحی آنها را درست کنیم. همانطور که گویا بعد از انقلاب در دست کرد امریکا در ایران دنبال این سیاست است. کار در مورد انقلاب اسلامی ایران هم می‌خواهند بکنند که می‌تواند اینجانشان سقوط انقلاب است.

امریکا اینکته را می‌توانیم بپذیرد مرتب خودمان را به استقلال خودمان از مداخله حفط کنیم. من اصلا معتقد نیستم که سیاست نهادهای در مقابل امریکا بگیریم چون آنان را تسلیم و شمارگنده است ولی استقلال خودمان را از امریکا می‌توانیم حفظ کنیم.

ان موازنه‌های قدرت هم در دنیا ابتر است که حفط این



صاحب نفوذ می‌توانیم. از طرفی می‌توانیم که آقای لاریجانی این حرفها را به تنهایی نمرزاند بلکه با یک تعدادی - نه لزوماً جناح وی - این حرفها را می‌زنند ما می‌بینیم آقای راجهی خراسانی دو سال پیش شیه این حرفها را زده بود و آقای لاریجانی هم همین حرفها را می‌زند و از طرفی دیدگاهی‌های او مثلا در «ایران فیرانه می‌بینیم که یک فردی به نام هویا احضارده» در مقاله‌ای برای آقای خامنه‌ای یک تصویر زیاده و تاز از سیاست خارجی ترمیم کرده و بعد نسخه‌های پیچیده که دقیقاً نسخه راجهی خراسانی و همین نسخه‌های است که در مذاکرات لندن آمده است. این دیدگاه این است که می‌توانی بکنند بلکه با امریکا مذاکره کنیم و از موضع قدرت مسائل خودمان را با امریکا حل کنیم.

این دیدگاهی است که در کشور ما وجود دارد تا وقتی که فقط یک دیدگاه است تا زمانی که در وقت مسأله‌های می‌شود این مذاکرات لندن، این وقت مسأله‌های می‌شود این دیدگاه اگر حاکم شد ما در فحش قرار می‌گیریم. در آن صورت باید هم در عراق با امریکا و انگلیس متحد شد و هم در قافلتان و در مورد طالبان هم باید این اتحاد ایجاد شود. اگر نوجه کرده می‌تواند آقای لاریجانی در روزهای اخیر، ما تمام قوا از

ه نوی: این مواضع، متعلق به یک جریان فکری است. ما منتقدیم که اصلا این موضع، جنایی نیست چون منتقدیم در همه جناحهای ما، حتی کسانی هستند که به نشئت این مسائل را محکوم می‌کنند. منتها مناسفه همگرا و جناح همسوی آقای لاریجانی در روزهای اخیر، ما تمام قوا از

عراق می پدید می آید. اگر سیاست استراتژیک ما بر این پایه که استقلال خودمان را از آمریکا حفظ کنیم و نزدیکی نزدیک به نسبی پیدا کنیم که سابق نه حفظ استقلال در آن آمریکا هستند، مستقلاً می توانیم قدرتمندانه مواضع خود را در دنیا پیش ببریم. مگر چین، روسیه و ژاپن پیش از این حالت که هر کدام شرایط خاصی دارند؟ ژاپن یک می باشد. استقلال آمریکا بوده و آن نامی نگرفت. توی کشور خود با برودن و ملی استقلال خودش را حفظ کرده است. فرانسه چند پیش اعلام کرد که در افریقا اروپا باید در مقابل آمریکا متحد باشد یعنی کلاً یک ضد ایستادگی وجود دارد. به نظر من، اینکه ما اروپا یا ما به صورت استراتژیک در نمی آید، یک دلیلش بزرگ چنین دیدگاههایی در کشور ما است که مسائله عملاً هم می کنند. در واقع، اروپا، چین، روسیه و ژاپن احساس می کنند که مواضع ما مواضع استراتژیک است. اروپا می خواهد کلاً انگلیس در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه تسلط کامل بکند. این حرف را مستویان دیدگاههای کشورهای ژاپن میزنند. این حرف را مستویان فرانس سرچشمه به مستویان وزارت خارجه ما میزند که اگر آمریکا در جنگ خلیج فارس من پیروز شود، می خواهد بدل چاهایی نفت خلیج فارس را در دست بگیرد آنها می دانند اگر چاههایی نفت سلسله آمریکا درآید عملاً جریان نفتشان را قطع می کنند و آن وقت تمام دنیا را اختیار آمریکا و سپس قرار می گیرند. عملاً اینکه اروپا و ژاپن حاضرند ما یا با یک طرفه کنند به خاطر این نیستند که از انقلاب اسلامی نشان می آید چون در قبال انقلاب اسلامی، مواضع کلی نشان می دهند. انگلیس است بلکه به این دلیل ما خوششان می آید فکر می کنند ما یک خاکریز در مقابله سلسله کامل کلاً بر خاورمیانه و دنیا هستند. نسبت به عراق هم همین دید را به چون تمام ما هم یک نوع خاکریز در مقابل سلسله کامل کلاً می دانند. دولت ایستادگی ما هم از این موضع عقب نراند.

• نیوی: آقای لاریجانی این حرفها را به تنهایی نمی زنند. بلکه با یک عده ای سته لزوماً جناح وی- این حرفها را می زنند. ما می بینیم آقای رجایی خراسانی دو سال قبل حرفهای امروز آقای لاریجانی را زده بود. از طرفی در «ایران فردا» هم در مقاله ای به قلم فردی به نام «پویا احمدزاده»، همین نسخه آقای رجایی خراسانی و آقای لاریجانی آمده است. خلاصه این دیدگاه این است که بی عقلی! نکنیم بلکه با آمریکا مذاکره کنیم.

بنا براین مواضع آقای اردبیل لاریجانی بر آن سمت و سوی است که باید از انگلیس و آمریکا در سیاست متحد شد. ما به صرف مواضع آقای لاریجانی کاری نداریم ولی بحث ما این است که چرا این مواضع از موضع مسئولیت که وی در سیاست خارجی ندارد مطرح می شود؟ نکته سوم مذاکرات دولتی است که آقای لاریجانی در مورد دیدگاه میکوس با نماینده دولت انگلیس داشته است. ما نمی توانیم بگوییم آقای اردبیل لاریجانی خوب است و سیاستمدار نیست و مواضع قدرت و نفوذ او را نمی دانند. ما همیشه می گوییم انگلیس و آمریکا در دیدگاه میکوس نقش دارند و می خواهند روابط ما با آمریکا را تیره کنند. ما هم روابط سیاسی با آمریکا داریم و قبل از تشکیل دیدگاه میکوس هم رابطه سیاسی داشتیم و خیلی دوستانه بود. انگلیس هم نماینده تجاریه اروپا نیست و می دینیم در اتحادیه اروپا را یک عامل تقوی می خشد. یعنی این جور نیست که ما بتوانیم انگلیس را در روابطمان با آمریکا واسطه کنیم. انگلیس چه نقشی در روابط ما با ایران دارد؟ حرفی که روابط ما قبل از این ماجرا با آمریکا دوستانه بود و ما اگر حالا به روابط ما در ایران داریم می توانیم مستقلاً به خوششان بزنیم. اینکه ما با انگلیسها در مورد دیدگاه میکوس، مشاوره کنیم، این خودی علامت سؤال است.

تیک بون دوید سوال می کند: فکر می کنید اگر آقای دیدگاه میکوس صادر شود، چه می شود؟ ایشان می گوید قطعاً اتباع آلمانی مورد تعرض قرار نخواهند گرفت و به سفارت آلمان در ایران حمله نخواهد شد. جواز ایشان تکرار می کند: مطمئن هستید؟

لاریجانی می گوید: حذر حذر! مطمئن هستیم این اعتراض را دوستان در صحبتهاشان به آقای لاریجانی گفتند که شما سیاست خارجی ما از قبل از اینکه واقعه اتفاق بیفتد، لو دادید چون معلوم است که انگلیسها این پیام را به آلمانیها می گویند.

این ضمن اینکه این اتفاق را تأیید می کنند اما مستفاد این مسأله را باید در کنار این تفکر که باید ایجاد با انگلیس و آمریکا ایجاد شود و در مقابل، اروپا و آمریکا طرفهایی قابل اعتمادی نیستند فرار داد و این گفته آن وقت مهمی بپزیری می دهد. یعنی انگلیس دارد از طریق آقای لاریجانی این اطمینان را کسب می کند و احتمالاً آقای لاریجانی هم صحبتهای داخل شورای امنیت ملی را شنیده و این جور به طور محکم به انگلیس اطمینان می دهد. انگلیس که از خدا می خواهد دیدگاه میکوس برای خلیه ایران نهد و روابط ایران و آلمان برود باشد.

آلمانیها می ترسند که اگر آقای دیدگاه میکوس صادر شود

آلمان بگذارد البته دولت آلمان چند بار هم تلاش کرد اما پیامدهای منفی دیدگاه میکوس را کم کند منتها ما باید متوجه بودیم یک دادگاهی که چهار سال طول می کشد و تمام انگیز عمومی آلمان هم در جریان است، دولت آلمان نمی تواند چیزی بگذارد اما احتمالاً کمترین که بنیادها صدور رأی منصف میبازرد این اطمینان است که آقای لاریجانی به نیک بران می نهد و نیک بران هم بلافاصله در اختیار دولت آلمان قرار می دهد یعنی اینکه آلمان ترس و جاپوی حکم را بگیرد چون مشکلی در این باره پیش نمی آید.

من مسأله را از این دید می بینم و الا دلیل تکرار که تو این اطمینان را به دولت انگلیس بدهی، اصلاً اگر با خود آلمان هم صحبت می کردی برای اینکه دولت آلمان جلوی این کار را بگیرد، نباید این اطمینان را می دادی. بنابراین، اختلاف اروپا و ایران در منطقه به نفع انگلیسها است و هم ایران و هم اروپا را تضعیف می کند. این هم خواست آنهاست پس تو چرا در مورد دیدگاه میکوس با انگلیسها یا با این وسعت صحبت می کنی و به آنها اطمینان می دهی؟ جز این است که ذات می خواهد تو را تشویق کنی که رای دادگاه را علیه دولت آلمان بیان کنی نظر چه خواستی دارد؟ بگذار دیدگاه آلمان آراش را بگذرد شاید سفارتشان را مثل اشکال نهد. تصمیم تصمیم درستی است ولی اعلام پیش از موعد به آنها چه می شود؟ آیا جز این است که تو دولت دلتی که دیدگاه میکوس این رأی را صادر می آید.

من می بینم همین جملات این راستان می دهد که آقای اردبیل لاریجانی دوست داشته که دیدگاه میکوس این رأی را بدهد. آیا پیش اعلام می کند که اتفاق نخواهد افتاد.

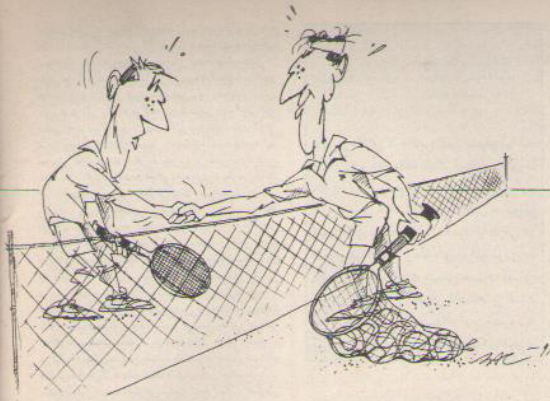
- در این مورد، به معنیها می توانیم اگر آقای لاریجانی در مورد تکیه و جملاتش داشته، چرا در سفارت ایران و در حضور نفر قوم سفارت این مذاکرات را انجام دادند؟

نیوی: جویشت ساده است. آقای اردبیل لاریجانی خیلی عاقل است. عاقل تر از آن است که برود در یک سفارتان رسید و با آقای تیک بران این حرفها را بزند و احتمالاً کسی بیند و همه اطلاع پیدا کنند بلکه به عنوان نائب رئیس کمیسیون خارجی می رود و مذاکرات سیاسی می کند و تصور هم نمی کند که این مذاکرات یک موقع اقتضا بشود. سیر این مذاکرات را هم می داند چون این گونه مذاکرات به وزارت خارجه می شود و در یک جایی با یکی می خورند و بعد از اینکه اقتضا شد همه می خوانند. دوستان وزارت خارجه می کنند این مذاکرات طبیعی بوده و ما کاری نداریم ولی بعد از اینکه اقتضا شد همه می خوانند. من از این بیخندان فکر می کرد این مذاکرات هم مثل آن سه هزار مقاله کارگی که کرده بایگانی می شود. با این حساب چه کاری است که کسی به متن برود یا در یک خیابان با آقای تیک بران این صحبتها را بکنند. لذا ما کاره را در سفارت انجام می دهد. یک عده از نمایندگان مجلس که این متن را دیده بودند خیلی علیه آقای لاریجانی برانفته شده بودند و نمی دانند باید بحث لندن را علیه ایشان مطرح کرد یا یکی از این آقایان بعد از اینکه متن کامل مذاکرات با همان متن دوم به دستش رسید اعلام کرد که بعد از اینکه متن دوم را خواندم متوجه شدم اقتضی هم مسأله بند بود که متن قول نشان می داد.

این مسأله نشان می دهد که هنوز این زمینه در کشور ما وجود دارد که اگر مقداری رای و روغن به آن «هم مطلق» زدی و دربارا ما را می سلطنتی زدی با رافع به نفع آلمان لانه جاسوس این طور که سیرا در «هم مطلق» هست اظهار نظر نکردی. همه مجلسی نماینده مجلس ما هم این می بود.

در یک چنین شرایطی چه کاری است که ایشان بروند در حایه کار که با آقای تیک بران قرار بگذارند؟ البته ایشان می دانند که این متن در دست مطوعات و مردم رسد این که ما اقتضی در از برای مطوعات و حضور مردم در تمام صحفا تا یک دریم، به خاطر همین است. مردم خیلی وفاداری می کنند یک طرفه را گفتند که جاسوس که وزارت خارجه نمی تواند آن را کشف کند.





ضعیف یا مذاکره غلط یا مصرف کردن مسائل داخلی در مذاکرات خارجی، یا استخدام مسائل خارجی برای اهداف داخلی، و حتی برعکس یک می شما تصویر «مواضع» را بکار ببرید، معنای این دقیق تر بیان کنید و بگویید هدف این مواضعه را چیست؟

آقای لاریجانی به قول خودش سه هزار مذاکره کرده است! ما هم که من گفتیم نمی شود به حساب ضعف نگرفته اند. با شناختی که ما از آقای لاریجانی نشان این سالها را خیلی بیشتر از ما قبول دارند، ایشان یعنی نیست که خیلی چیزها را نهمند لذا معنی است. به حسن استعاضای بکت، بنابراین، این طور نیست که حتی نداند که درباره تعداد ۱۵ خرداد باید در یک جمله در دو موضوع نوشت ایران این نیست و این یک موضوع است یا بنامند که نباید قبل از حضور آقای دادگاه به آنها اطلاع بدهد که سیاست ما چه خواهد بود یا نهمند. این حرف که ایران و انگلیس و آمریکا باید با سیاست و رژیم عراق را سرنگون کنند یعنی جدا اینکه اگر از معنی ایشان بی دلیل فراموشی باشد حتی مورد من هم نیست چون همه دیدگاههای ایشان در مورد ایران و اروپا متحد نشان می دهد که ایشان معتقد به ترک انگلیس و آمریکا است. همان چیزی که آقای سیدی قلا اعلام کرد، ما در آنجا هم در پاسخ به نامه آقای گنیمت که این یک جریان فکری است، آقای سیدی قلاوی مطبق به آن جریان است و به خاطر این است و با حاکمیت آن دیدگاهها هر تلاش را می کند.

ما در زمینه مسائل سیاست خارجی بهره برده و هر خطی که خوش می خواست پیش می بردند است بدون اینکه مسئولین دیپلماتی ما مطلع شده باشند. وزارت خارجه صریحاً اعلام کرد که این نظر شخصی ایشان و بنابراین ماورای نشاندن است، ایشان از جانب یک کسی مأموریت داشته که پیشنهاد مربوط به عراق را مطرح کرده است با اطلاعات قوی سوری را داده است با اطلاعات درونی جامعه را با آن دقت بیان کرده است یک موفقی آنها در تشریح «عصرنامه مواضع جناحها» را می خوانند چون ما هم در تشریح «عصرنامه مواضع جناحها» را می نویسیم یا راجع به کاندیداتوری آقای خامنه ای تحلیل می کنیم اما اگر یک فردی در مذاکرات دیپلماتیک این حرفها را بزند، یک اعتبار دیگری پیدا می کند.

یک نکته جالب این است که آقای لاریجانی هم در این مذاکرات هست، در مذاکره با آقای نیک برائن، آقای لاریجانی به او خطا هم می دهد آقای لاریجانی می گوید شما فعلاً به ما می گفتید مسأله عراق و نه جناح مقابل ما می گفتند تندرو و رادیکال، اما الان شما به ما می گویند محافظه کار و به اینها می گویند مسأله عراق. ما ترجیح می دهیم که آن اصطلاحات اول را بکار ببریم، جالب این است که در تحلیل بعدی اصناف سیاه به کتین همین تعبیر جینا ممنوع شد، یعنی آقای خامنه ای عنوان نماینده نیروها و آقای ناطق قزوی به عنوان نماینده مائیتروها مطرح شد.

گفتار برمی آید راجع به مذاکرات لندن هم خیلی جالب است. چون برمی آید «کلا» در حمایت از آقای لاریجانی وارد صحنه شده و گفته که مذاکرات لندن، چیز مهمی نبوده و موضوع همدستی دولت ایران این بوده که ما سوزناز با گرفتن مسائل زندگی تجاری و فرستادن واتی تشریح «ارز» را به این مطالب گرفته است. آنکه مطالب گفتی را به تشریح از تشریح نیست می دهد در حالی که از نظر ما این مطلبی را که می آید می گویند نیستند بود. بعداً هم گفته است که آقای لاریجانی چیزی جز این حرفها را نکرده است در حالی که متن مذاکرات لندن می دانند «فصل اول» آقای لاریجانی، چنین حرفی را نکرده و اتفاقاً این حرفی را هم این است که هر آقای لاریجانی این حرف را نکرده و چیزهای دیگری گفته است.

ما در یکی از تشریحات «عصرنامه مواضع» در تحلیل و ارجح کردیم و یک پایتختی هم دارد. حتماً به آن مراجعه کنید و واقعاً این مذاکرات به یک کار تحقیقی بسیار دار و عکس العمل خود آقای لاریجانی و سیاستهای هم قابل مطالعه است. آقای

لاریجانی ابتدا از موضع قدرت تکذیب می کرد اما بعداً دید که چاره ای جز قبول آن نیست لذا در تلاش متن خود شد اصلاً جز دو من وجود دارد جز در متن کامل، ۲۱ مورد حذف شده است چاره بعد از منی نهاد که آقای لاریجانی می خواند، هر دو متن را تکذیب می کند؟

بعضی های گویند شما هم در مذاکراتی بعد از آن این سکوت کرده اید. آقای ناطق قزوی در مجلس یک چینی مثلنی را مطرح کرد، در این باره نظرتان چیست؟

توی ماکی در مورد مذاکراتی بعد از این سکوت کردیم؟ در این زمینه یکی نامه آقای رحمانی خوانستی مطرح شده و یک اظهار نظری هم آقای مهاجرانی گفته است. شما «عصرنامه» اطلاعیه ها و پیامهای ما را بخوانید که جقدر به این موارد حانه کرده ایم، البته به نظر مسئول آقای رحمانی خراسانی و آقای مهاجرانی، با مسأله آقای لاریجانی معیناً فرقی دارد. آن دو نفر، دیدگاههایی داشتند یا دارند که با دیدگاههای حاکم بر انقلاب سازگار نیست ولی این مورد مذاکره با فردی و با دولتش با آن خصوصی است که گفتیم.

بعضی های گویند که شما در عده ای مطرح کرده اید و شاید در سانسینه از اول تیر ماه تا حالا بلااستفاد هر روز یک چیزی درباره مذاکرات مربوط به بیانیه الحزب و مساحتها شما در مورد سلمان راستی در دولت مسئولیتش

موسوی، می نویسد و خواستار افشا شدن آن هستند. نظر شما در این باره چیست؟
نیوی افشا خیلی جالب است. همه آن منون افشا، بشود و هم متن کامل مذاکره آقای لاریجانی افشا بشود و نظر وزارت خارجه هم بیان شود که متن خود را کجا آمده است. هر دو طرف هم محاکمه بشوند و ما حرفی نداریم. البته به اعتقاد ما کار روزنامه رسالت یا دیگر نشریات لایزال دیگری دارد چون رسالت، بعضی دوستان است که چون آقای خامنه ای بیشتر با سیاست میلیونی را می رفس جمهور شده و او نمی تواند کاری داشته باشد باید اظهاراتش را مورد فراموشی قرار داد آن کاری که رسالت در مورد آقای موسوی خوانستی ها می کند هم فکر قبل از استخبارات نکرده بود چون از روز نهم تیرماه هر روز یک مطلب درباره آقای خوانستی ها دارد البته دلیل خاصش هم این است که این اظهارات واقع در حکم بانک مسأله آقای لاریجانی است. در این باره باید عرض کنیم که ما هرگز سکوت نگردیم حتی محضرتان اعلام می فرمایند

۲۳
پژوهش در ادب
سختی سر در پند
دوره سوم - سال سی و نهم - شماره ۷ - تابستان ۹۵



مقالات

بررسی تطبیقی اندیشه‌های امام خمینی و عملکردهای هاشمی رفسنجانی در زمینه مبارزه مسلحانه و حمایت از منافقین

صادق علی پور

ما همیشه نظر امام را از نظر خودمان صائب‌تر می‌دانسته‌ایم...

هاشمی رفسنجانی

چکیده

هاشمی رفسنجانی در طول سالیان مبارزه، به حرکت‌های مسلحانه و اقدام علیه رژیم طاغوتی اعتقاد داشته و اقداماتی را در این زمینه صورت داده است. وی در کنار مخالفان مذهبی متمایل به مبارزات مسلحانه مانند هیئت‌های مؤتلفه اسلامی و همچنین در کنار سازمانی التقاطی مانند مجاهدین خلق (منافقین) نیز حضور داشت و از آنها حمایت‌های فراوانی نمود. ایشان تنها فرد مؤثر و همکار در زمینه حمایت از منافقین در روزگار پیش از پیروزی انقلاب نبودند بلکه بسیاری از روحانیون برجسته مبارز نیز همین مرام و عملکرد را نشان دادند. نکته قابل توجه در این زمینه اختلاف نظر آشکار امام خمینی (رحمت‌الله) با طیف اکثریت روحانیون مبارز می‌باشد. امام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم اعتقادی نداشت و آن را مایه هرج و مرج جامعه و مضر برای نهضت می‌دانستند. درستی نظر امام در این زمینه با توجه به تبعید طولانی مدت ایشان و اشتباه در بینش و عملکرد





طیف وسیعی از روحانیون از جمله آقای هاشمی رفسنجانی به رغم آگاهی برخی از آنان نسبت به انحرافات سازمان مجاهدین و اطلاع از نظر نامساعد امام در زمینه اصل مبارزه مسلحانه و حمایت از سازمان مذکور، نکته مهمی است که باید به روشنی در واکاوی تاریخ انقلاب اسلامی برجسته شود.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، هاشمی رفسنجانی، مبارزه مسلحانه، مجاهدین خلق (منافقین).

مقدمه

مقوله مبارزه مسلحانه، یکی از چالش‌برانگیزترین صفحات تاریخ دوران معاصر است. مقوله‌ای که با موضوعاتی بحث‌برانگیز از قبیل جان و مال مردم، هرج و مرج، امنیت و آرامش جامعه و مشروعیت و نتیجه مفید رابطه تنگاتنگی دارد. یکی از اسامی برجسته در میان روحانیون طرفدار نهضت امام خمینی که در این زمینه به فعالیت پرداخته است، آقای هاشمی رفسنجانی است. از آنجا که برخورد جمعی از مبارزین روحانی ایران در موضوع مبارزه مسلحانه با نظر مرجعیت دینی و سیاسی نهضت یعنی حضرت امام خمینی (ره) تفاوت‌هایی داشته است، ضروری است که این مسئله مورد مذاقه قرار گیرد. از این روی، در این مقاله ابتدا به اقداماتی که هاشمی رفسنجانی در این زمینه صورت داده پرداخته می‌شود تا تصویر شفافی از فعالیت‌های ایشان به دست آید. سپس اندیشه‌های هاشمی رفسنجانی در این زمینه نقل و نقد می‌شود. پس از آن اندیشه‌های امام (ره) در این مورد ارایه شده و سعی می‌شود که نظریات و اقدامات هر دو مقایسه شود. آنچه در این نوشتار آمده هیچ‌گونه هدف سیاسی را دنبال نمی‌کند و صرفاً تحقیقی علمی و تاریخی است. در این مقاله هیچ‌گونه بی‌احترامی صورت نگرفته و سعی گردیده تا با انصاف کامل و بدون جنجال و هیاهو واقعیت تاریخی اذعان شده مورد بررسی قرار گیرد.

هاشمی رفسنجانی و مبارزه مسلحانه

بنابر آنچه در کتاب‌های خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی بیان شده و همچنین با اتکا به منابع دیگر، ایشان فعالیت‌ها و حمایت‌هایی در مورد مبارزه مسلحانه داشته‌اند. بیشترین این حمایت‌ها در مورد منافقین (سازمان مجاهدین خلق) بوده است. ایشان در کتاب *دوران مبارزه* بیان می‌دارند که:



در مبارزات مجاهدین خلق هم شماری از روحانیون کمک و حمایت می‌کردند، با دیدگاه‌ها، انگیزه‌ها و مواضع گوناگون. از آقای طالقانی که به اینها بیشتر خوش بین بودند تا دیگران... من خودم هم حمایت‌هایی کردم و گرفتاری‌هایی برایم پیش آمد...^۱

در میان اعترافات و حید افراخته نیز می‌توان به موارد مهمی از کمک‌های مالی و تبلیغاتی از سوی آقای هاشمی رفسنجانی اشاره کرد. و حید افراخته یکی از سران سازمان مجاهدین خلق بود که پس از دستگیری توسط ساواک، اطلاعات بسیاری را در مورد این سازمان و حمایت‌کنندگان آن بر ملا کرد. در کتاب *دوران مبارزه* در مورد اعترافات و حید افراخته آمده است:

پس از انشعاب مجاهدین و درگیری‌های داخلی آنها و کشتن و لو دادن یکدیگر، و حید افراخته هم ضعف نشان داد و هر چه می‌دانست (و زیاد هم می‌دانست) گفت و همه سرنخ‌ها به دست رژیم افتاد...^۲
و در جای دیگر در مورد اعترافات و حید افراخته می‌گویند:

[پس از دستگیری] علاوه بر اهانت و شکنجه، آنچه سختی این زندان را مضاعف می‌کرد، انحراف عقیدتی مجاهدین و ارتداد آنها بود. اعترافات بدی هم و حید افراخته علیه من کرده بود که من قبول نمی‌کردم و باز جو تلاش می‌کرد اعتراف بگیرد...^۳

و همچنین در بخش اسناد و در مورد سند اعترافات و حید افراخته در پاورقی آورده است:

اظهارات و حید افراخته مستدل و مستند نبود و طبعاً برای من خیلی آسان، انکارپذیر بود. چون او نمی‌توانسته سندی ارایه نماید. فقط ادعا بوده است.^۴

اعترافات و حید افراخته هرگز از سوی هاشمی رفسنجانی تکذیب نشده است. بلکه حتی با دقت در واژگان انتخاب شده توسط ایشان می‌توان دریافت که اعترافات و حید افراخته را خدشه‌دار ندانسته‌اند و تنها در برابر بازجویان ساواک سعی در انکار آن داشت که این امر نیز طبیعی است و تقریباً واکنش هر فرد در چنین مقامی است.

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۹۵.

۴. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، اسناد، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵۴.



امام (ره) اساساً مبارزه مسلحانه را برای نهضت خود نه تنها لازم نمی‌دانستند بلکه از آغاز، خطرات آن را گوشزد نموده و از آن نهی کرده‌اند. نهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از اقدامات مسلحانه - که هاشمی رفسنجانی نیز از آن اطلاع داشت - با دلایلی که هیچ کدام دارای قید ایدئولوژی و مرام خاصی نیست، نشان می‌دهد حضرت امام مبانی مستحکمی در رد آن داشته‌اند

بنابراین تکذیب اتهامات در برابر بازجویان ساواک - با توجه به ادعان هاشمی، به داشتن ارتباط و کمک به مجاهدین خلق پس از انقلاب - نمی‌تواند به عنوان تکذیب واقعی آنها تلقی شود. در نتیجه طبیعی است که اگر آقای هاشمی رفسنجانی ادعاهای وحید افراخته را دروغ می‌دانستند بایستی در سالیان پس از انقلاب، به طور رسمی آن را تکذیب می‌نمودند در حالی که چنین چیزی رخ نداده است. بنابراین با توجه به اینکه ایشان در مورد این اعترافات گفته‌اند: «وحید افراخته... هر چه می‌دانست (و زیاد هم

می‌دانست) گفت و همه سرخ‌ها به دست رژیم افتاد»، می‌توان برداشت کرد که ایشان این اعترافات را صحیح می‌دانستند. توضیحات وی در بخش اسناد نیز دلالتی بر تکذیب مفاد اعترافات وحید افراخته ندارد. زیرا ایشان به جای دروغ خواندن این ادعاها تنها گفته‌اند که این مطالب «به سادگی برایم انکار پذیر [و نه دروغ] بوده است» زیرا افراخته مستندات برای اثبات ادعاهای خود نداشت. در اعترافات وحید افراخته آمده است:

این فرد [هاشمی رفسنجانی] از سمپات‌های مهم گروه در میان آخوندها می‌باشد و حداقل یک بار ۱۰۰ هزار تومان به گروه کمک مالی کرده است. در عین حال از نظر تبلیغ برای مجاهدین نیز در میان مذهبی‌ها و روحانیت و یا جمع‌آوری اخبار و اطلاعات و کمک‌های دیگر نیز برای گروه مهم بوده و از او به عنوان حلقه رابط مجاهدین با مذهبی‌ها، آخوندها و بازاری‌ها استفاده کرده‌اند. نظر گروه نسبت به او مثبت بود در زندان مقاومت زیادی کرده، بسیار فعال است، کسی نیست که دست از مبارزه بکشد... محافظه کار نیست و می‌توان گفت از چپ‌ترین آخوندهاست و به مبارزه مسلحانه کاملاً اعتقاد دارد... اسم او به عنوان سمپات مجاهدین از شهریور ۵۰ بر سر زبان‌ها بود...^۱

در لابه‌لای کتاب *دوران مبارزه هاشمی رفسنجانی* نیز می‌توان ردپایی از این کمک‌ها

رایافت. برای نمونه ایشان در سفری که به آلمان داشته‌اند به سمپات‌های مجاهدین کمک‌های مالی نموده‌اند:

در آخن مرکزی بود که طارمی در آنجا بود و از قبل با او آشنایی داشتم. اینها با گروهی فعالیت داشتند. در یکی از خوابگاه‌های دانشجویی وابسته به کلیسا آپارتمان کوچکی داشت... که ما هم وارد بر آنها شدیم. (اینان) در آن زمان از سمپات‌های مجاهدین بودند؛ گروه بدی هم نبودند. در حل پاره‌ای از مشکلات مالی، کمکی هم از همان امکاناتی که در اختیار داشتم به آنها کردم.^۱

ایشان در جای دیگر و پس از آزادی از زندان در آشنایی با اعضای این سازمان اظهار می‌کنند:

ارزیابی مثبتی از اینها داشتم؛ نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر نرسید. بیرون هم که آمدم در موضع حمایت از این جریان بودم. آن روزها جلسه‌ای داشتیم با دوستانی از مؤتلفه مثل عزت‌الله خلیلی، جواد رفیق دوست و توکلی که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم. از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها (مجاهدین خلق) بگردند. خلاصه سیاست کلی ما حمایت از آنها شد، بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلاتشان.^۲

ذکر این نکته قابل توجه است که آقای هاشمی رفسنجانی خود را در سال‌های مبارزه، فردی معتقد به کار تشکیلاتی معرفی نموده است.^۳ بنابراین چنین شخصی که به شدت برای کار تشکیلاتی در امر مبارزه اهمیت قائل است، در موضع حمایت از سازمان مجاهدین خلق، از تصمیم خود برای ایجاد تشکیلات چشم‌پوشی نموده است و این حاکی از اوج حمایت ایشان از این سازمان می‌باشد به نحوی که به گفته خود اجازه می‌دهد دیگر نیروها به سازمان مجاهدین بپیوندند. بنابراین بایستی «بگذاریم نیروها به اینها بگردند» چیزی فراتر از «عدم مخالفت صرف» معنا می‌شود.

همچنین ایشان در سال ۵۴ و در مورد جلسه ملاقات با امام (ره) در نجف اظهار می‌دارند:

۱. همان، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۳. برای نمونه رک: همان، ص ۱۸۵، ۲۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶ و ۳۳۷.



من خودم وقتی در سال‌های اول، اینها [مجاهدین خلق] ضربه خوردند، در نامه‌ای از امام خواسته بودم که تأییدشان کنند و تأکید داشتم که اینها بچه‌های خوبی هستند. اما امام تأییدی نفرمودند... ولی سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آوردند...»^۱

از جمله مواردی که در مورد کمک‌های هاشمی رفسنجانی به منافقین (سازمان مجاهدین خلق) می‌توان شمرد، حمایت‌های مالی، آن هم از وجوهات شرعی است. در مرداد سال ۸۸ حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی طی یک سخنرانی در شهرستان خمین در مورد کمک‌ها و حمایت‌های آقای هاشمی از سازمان مجاهدین خلق گفت:

ایشان با همه قدرت به حمایت از سازمان منافقین برخاست، از آنها حمایت کرد و آنها را تقویت کرد، بهترین جوانان مسلمان را تشویق کرد که به سازمان بپیوندند و در مقابل نظر امام ایستاد. من یادم است که در سال ۱۳۵۴ آقای هاشمی رفسنجانی را در لبنان دیدم هم ایشان با لباس شخصی بود هم من با لباس عربی؛ با چفیه و دشداشه و عینک دودی بودم؛ لبنان محیطی جاسوسی بود جاسوس‌های شاه در آنجا قوی بودند اگر با لباس روحانی می‌رفتم در خطر بودم هر وقت به لبنان می‌رفتم تا کتابی چاپ کنم یا در آنجا کاری داشتم با لباس مبدل می‌رفتم. ایشان من را شناخت، من ایشان را شناختم و بعد از ۱۰ سال که همدیگر را ندیده بودیم با هم خوش و بش و حال و احوال کردیم بعد ایشان گفتند: «من [به] نجف رفته بودم خدمت امام رسیدم به امام عرض کردم: من پارسال هم به قصد آمدن به نجف از ایران بیرون آمدم ولی نتوانستم و برای عراقی بگیرم و امسال موفق شدم ویزای عراقی گرفتم و برای ملاقات شما آمدم پارسال به یک قصد آمدم امسال به قصد دیگری آمدم، پارسال ... یعنی در سال ۱۳۵۳ «آمدم که از شما در حمایت از سازمان مجاهدین خلق اعلامیه بگیرم و امسال آمدم بگویم ما اشتباه کرده



بودیم شما درست می‌فرمودید» حالا سال ۵۳، سالی بود که سازمان منافقین تغییر ایدئولوژی داده، ماهیتش را بر ملا گردیده، بسیاری از آنان، کمونیست شده‌اند، بچه‌مسلمان‌ها را کشته‌اند، آن جنایات را کرده‌اند...»^۱

چندی بعد از سوی دفتر هاشمی جوابیه‌ای خطاب به حجت‌الاسلام سید حمید روحانی منتشر شد که در مورد موضوع مربوطه آورده بود:

و اما داستان حمایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از منافقین (مجاهدین خلق) در دوران مبارزه، اولاً چیزی نیست که شما کشف کرده باشید. این مطلب خیلی مفصل‌تر در خاطرات دوران مبارزه شخص ایشان آمده و در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایشان بارها تکرار شده است، ثانیاً حمایت از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۲-۱۳۴۸، منحصر به چند نفری که اسم برده‌اید، نیست. آن زمان بسیاری از پیشگامان مبارزه (جز معدودی) از آنها حمایت می‌کردند... ثالثاً... نشان از صداقت ایشان با امام و شجاعت ایشان در پس گرفتن آن حمایت‌هاست...^۲

و در ادامه آورده است:

شما که مدعی در اختیار داشتن اسناد فراوان تاریخی هستید، آیا می‌توانید حتی یک سند برای این تهمت خویش ارایه نمایید که «بزرگترین اشتباه جبران‌ناپذیر هاشمی تشویق بهترین جوانان مسلمان برای پیوستن به سازمان مجاهدین (منافقین) بوده»؟!^۳

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی نیز در جوابیه‌ای نگاشت:

... از من خواسته‌اید یک سند ارایه دهم که جناب‌عالی جوانان مسلمان را تشویق کرده‌اید که به سازمان مجاهدین (منافقین) بپیوندند! بگذریم از اینکه در آن روز برخی از جوانان ایرانی در لبنان و سوریه به اینجانب مراجعه می‌کردند و می‌خواستند در بازگشت به نجف از امام بپرسیم که می‌توانند به سازمان بپیوندند و اظهار می‌داشتند که آقای هاشمی به ما توصیه و تأکید کرده است با سازمان همکاری کنیم و نیز بگذریم از اینکه یکی از برادران روحانی ما در نجف اشرف که سر در راه

1. rajanews.comdetail.aspx=39254

2. http://www.tabnak.ir/fa/news/77137

سازمان گذاشت و عضو آن شد، حجت او بر این کار توصیه آقای هاشمی رفسنجانی بود؛ اما زنده‌ترین سند پرداخت وجوه شرعی به آن سازمان از سوی جنابعالی است که جوانان مسلمان را به پیوستن به آنان تشویق می‌کرد و دغدغه‌ها را برطرف می‌ساخت. آن‌گاه که جنابعالی سازمانی را تا آن پایه متعهد و وارسته می‌دانید که وجوه شرعی را در اختیار آنها قرار می‌دهید آیا برای یک جوان مسلمان دین‌باور دیگر تردیدی در صلاحیت، اصالت و قداست آن سازمان باقی می‌ماند؟ آیا این جوان برای پیوستن به آن سازمان تشویق نمی‌شود؟ امام مساعدت مالی به منافقین را به شدت رد می‌کرد و پرداخت وجوه شرعی از جانب شما به آنها را با احتمال اینکه از روی بی‌اطلاعی باشد و منافقین شما را اغفال کرده باشند، به صورت تلویحی به شما هشدار دادند. امام در پاسخ استفتای حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقای هاشمیان (امام جمعه محترم رفسنجان) در تاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۸۳ (ششم آبان ۱۳۵۲) نوشتند... راجع به اشخاصی که جناب آقای هاشمی به جنابعالی مراجعه نموده‌اند، این اشخاص مختلف هستند، بعضی‌ها اهل علم یا کاسب متدین [اند] که در این قضایا یا گرفتاری اعم از حبس پیدا کرده‌اند؛ اینجانب کراراً به تهران و قم دستور داده‌ام که با خانواده‌ها و خودشان همراهی نمایند... و جمعی از آنها که محبوس هستند و ارتباطی با قضایای دینی ندارند، بلکه انحراف نیز دارند نمی‌شود از وجوه به آنها کمک کرد... آقای شیخ علی‌اکبر هاشمی ممکن است مطلع نباشند از جریان امور و ممکن است بعضی‌ها ایشان را اغفال نموده‌اند چون در این بین علی‌المحکی جمعی هستند که به اسم این اشخاص از مردم وجوه می‌گیرند...^۱

مسئله استفاده هاشمی از وجوه شرعی در سال‌های مبارزه برای کمک به چنین افرادی (همانند سازمان مجاهدین خلق) هیچ‌گاه از سوی خود ایشان تکذیب نشد. و قاعدتاً این عدم تکذیب، نشانه صحت مدعا تلقی می‌شود. با استناد به چنین مطلبی می‌توان گفت که حداقل حمایت هاشمی رفسنجانی از سازمان مجاهدین خلق، حمایت‌های مالی است که برخی از منابع آن وجوه شرعی بوده است. در میان اسناد ساواک نیز می‌توان به مواردی از قبیل کمک‌های مالی اشاره کرد.

1. <http://fashnews.ir/news/22-news/2870-2009-12-28-12-36-45.html>

گزارشگر ساواک در مورد هاشمی رفسنجانی چنین آورده است:

تاریخ: ۱۳۷/۵/۲۵ شماره: ۱۶۲۳/۳۳۴

به: ۳۱۲

از: ۳۲۴

موضوع: شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی

سید احمد خمینی، فرزند روح‌الله خمینی که در عراق سکونت دارد اظهار داشته شخصی با مشخصات فوق مبلغی بالغ بر چهل میلیون تومان جمع‌آوری نموده و به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق کمک کرده است.

نظریه رهبر عملیات: خبر به احتمال قوی صحت دارد. با توجه به اینکه اظهار این مطلب به طور کاملاً خصوصی بوده لذا در جریان تحقیقات لزوم بذل توجه به این مسأله نهایت ضرورت را دارد.

نظر رئیس نمایندگی: قبلاً در گزارشات متعدد به عرض رسیده است که این وجوه به اصطلاح مذهبی و شرعی از طریق زوار ایرانی کاروان‌های هفتگی اوقاف به عراق حمل می‌شود و کنترل مسافریین و زوار امری ضروری به نظر می‌رسد.

نظریه: مراتب جهت اطلاع و تحقیق و هر گونه اقدام مقتضی پیرامون خبر فوق و مطلع نمودن این اداره از نتیجه اقدامات اعلام می‌گردد...^۲

توجیهات هاشمی رفسنجانی در مورد مبارزه مسلحانه

آقای هاشمی رفسنجانی در مورد مبارزه مسلحانه دلایل و توجیهاتی دارد و ما سعی می‌کنیم ضمن نقل هر کدام اشاره‌ای به نکات مهم و مربوط به این مقاله بپردازیم. ایشان در کتاب *دوران مبارزه* در مورد اصل یا فرع بودن مبارزه مسلحانه از دیدگاه خود مطالبی را ذکر نموده سپس در مورد دلایل لزوم گرایش به مبارزه مسلحانه استدلال‌های خود را بیان می‌دارند:

مبارزه ما... مسلحانه نبود، مبارزه سیاسی بود. منتها گاهی به دفاع کشیده می‌شدیم، دفاع مسلحانه... در مقطعی از این دو دهه اخیر،

۱. منظور سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی است.

۲. امام خمینی در *آیینة اسناد ساواک*، ج ۱۰، ص ۴۱۴؛ رک: ضمیمه شماره ۱.





شرایطی پیش آمد و در مورد نقش مبارزه مسلحانه جوسازی‌های زیادی شد که برای خیلی‌ها این تصور پیش آمد که مبارزه مسلحانه نقش تعیین‌کننده است؛ اما در مجموع تجربه‌های ما، این تصور نفی می‌شود. ما به مبارزه مسلحانه اصالت زیادی نمی‌دادیم. اصالت را می‌دهیم به مبارزات اصولی مذهبی سیاسی که اگر بر حسب ضرورت به حرکت مسلحانه انجامید، ابایی ندارید. البته در اوج خفقان و فشارهای وحشیانه رژیم، برای اینکه فسادهای رژیم بی‌جواب نباشد، مبارزات مسلحانه هم تشویق می‌شد؛ زیرا اولاً در آن شرایط صدای گلوله و انفجار بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود؛ و ثانیاً رژیم را متوجه می‌کرد و خطر سلب امنیت و تلخ شدن ذائقه حکومت پرستان پهلوی ترمزی بود بر فشارهای ظالمانه؛ و ثالثاً حالت تشفی و امید برای مبارزات می‌شد.^۱

همچنین در جای دیگری بیان می‌دارند:

.... در کادر مرکزی مؤتلفه، گروهی راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. تکروی هم نبود، دوستان دیگر آنان هم این حرکت را تأیید می‌کردند، ما هم در سطح محدود و کنترل شده مخالف نبودیم؛ چون احساس می‌شد که اگر با آن خشونت رژیم بانرمش برخورد شود، گستاخ‌تر می‌شود. بسیاری از کسانی که ضربه ۱۵ خرداد را چشیده بودند دارای چنین منطق و گرایش‌های بودند و گرفتن زهر چشمی را از رژیم تأیید می‌کردند.^۲

بنابراین حرکت مسلحانه علیه رژیم امری اجتناب‌ناپذیر نمایانده می‌شود زیرا مبارزین ناگزیر به آن بودند به حدی که هاشمی از آن به عنوان «دفاع مسلحانه» یاد می‌کند و البته موافقت با این اقدامات در سطحی محدود و کنترل شده اعلام شده است. از نظر ایشان و مبارزین هم عقیده ایشان، عمده‌ترین دلیل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه، گرفتن انتقام و زهر چشم از رژیم بود که باعث می‌شد رژیم احساس خطر کند و گستاخ‌تر نشود. و به نظر می‌رسد از همه مهم‌تر^۳ این دلیل باشد که صدای گلوله و بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود.

اما کمی بعد این چنین نتیجه‌گیری می‌کنند:

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. زیرا این مطلب از سوی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به عنوان اولین دلیل مطرح شده است.

به نظر می‌رسد هاشمی رفسنجانی، بیشتر از هر چیز به میزان مفید بودن افراد برای رسیدن به هدف توجه داشته‌اند. به همین دلیل از انحرافات موجود در اعتقادات و رفتارهای مجاهدین خلق با تساهل و تسامح عبور نموده‌اند

... ادر ماجرای دستگیری شاخه نظامی هیئت مؤتلفه [از آن جریان چنین نتیجه‌گیری شد که با عملیاتی کوچک ضربه‌ای بزرگ به جریان‌های سیاسی وارد می‌شود و بهانه است برای رژیم در خشونت بیشتر و سرکوبی همه نیروهای مبارز...^۱

ولی نکته عجیب اینجاست که دستگیری شاخه

نظامی هیئت مؤتلفه اسلامی در سال ۴۴ رخ داده است و این نتیجه‌گیری در مورد جریان دستگیری و عملکرد رژیم در قبال این گروه آرایه و همچنین این نتیجه‌گیری نیز به طور مطلق بیان شده است. بنابراین با توجه به حمایت‌هایی که ایشان از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های انتهایی دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ صورت داده‌اند، می‌توان گفت که این حمایت‌ها با این نتیجه‌گیری سازگاری ندارد. زیرا این نتیجه‌گیری قاعدتاً بایستی متعلق به سال ۴۴ باشد و حمایت‌های ایشان از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های بعد رخ داده است.

البته جمله «از آن نتیجه‌گیری شد...» مبهم است و مشخص نیست که آقای هاشمی شخص خود را هم در این نتیجه‌گیری سهیم می‌داند یا نه؟ اما اگر فرض شود ایشان در همان سال‌ها به این نتیجه رسیده‌اند، این اشکال به ایشان وارد خواهد بود که چرا برخلاف تحلیل قبلی خود به یک تشکیلات فعال در زمینه مسلحانه کمک نموده‌اند، در حالی که خود به این امر واقفانند که انجام این مبارزات مسلحانه ضربه‌ای بزرگ به اصل مبارزه سیاسی می‌زند. و اگر فرض کنیم که ایشان در آن سال‌ها به این نتیجه نرسیده‌اند، این نتیجه به دست می‌آید که سال‌ها در قبال مبارزه مسلحانه راه اشتباهی را پیموده‌اند. البته با چنین فرضی، بیان این نتیجه‌گیری به صورت مبهم در میان خاطرات ایشان، وجهی ندارد.

به هر صورت بنابر خاطرات هاشمی رفسنجانی در کتاب *دوران مبارزه*، تفکرات وی در مورد مبارزه مسلحانه، در همان سال‌های نهضت تغییر کرد. ایشان در مورد تغییر عقیده خود در مورد مبارزه مسلحانه در پی ارتداد مجاهدین خلق در زندان و در جمع دوستان همفکر خود ابراز می‌دارند:

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان.

برایمان روشن شده بود که این [مبارزه مسلحانه] مانع فراگیر شدن مبارزه است. مصلحت ما در هر چه عمومی تر کردن مبارزه بود و معتقد بودیم که فلسفه مبارزه مسلحانه دیگر منتفی است هر چند در مقطعی، حرکت مسلحانه در تغییر فضا و انجام تبلیغاتی برای مبارزه منافعی داشت.^۱

و در مواجهه با تفکرات اعضای مجاهدین خلق و دیگر طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه می‌گویند:

آنها می‌گفتند مردم با صفیر گلوله همراه خواهند بود نه با فریاد تکبیر. ما هم می‌پذیرفتیم که صفیر گلوله برای مردم جاذبه دارد، اما می‌گفتیم که آن دوره گذشته است. در یک مقطع صفیر گلوله و صدای مسلسل تأثیر خود را گذاشت. فعلاً مردم هوشیار شده‌اند و نیاز به هدایت با برنامه دارند.^۲

این جملات نشان می‌دهد که تغییر عقیده هاشمی رفسنجانی و دیگر افراد همفکر ایشان تنها در مورد زمان مبارزه مسلحانه می‌باشد؛ زیرا در جمع یاران موافق خود (برخلاف شاهد دوم که در موضع بحث و جدل با موافقین حرکت مسلحانه بودند) این چنین تعبیر می‌کنند که «فلسفه آن دیگر منتفی است» نه اینکه «کار اشتباهی انجام شده است». بنابراین اصل مبارزه مسلحانه از دیدگاه ایشان آن هم در مقطعی که به نظر ایشان نیاز بوده، به درستی انجام شده است. اما چنین مطلبی با نتیجه‌گیری ذکر شده در جریان دستگیری شاخه نظامی هیئت مؤتلفه تناقض دارد زیرا ایشان این گونه نتیجه‌گیری کرده بودند که:

با عملیاتی کوچک، ضربه‌ای بزرگ به جریان‌های سیاسی وارد می‌شود و بهانه است برای رژیم در خشونت بیشتر و سرکوبی همه نیروهای مبارز.

در هر صورت با دقت در دو مطلب اخیر - که از کتاب *دوران مبارزه* نقل شد - منطقی است اگر این گونه نتیجه‌گیری کنیم که آقای هاشمی رفسنجانی عقیده داشته و دارند که اقدامات مسلحانه در برهه‌ای از نهضت لازم و درست بوده است.

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۹.

اندیشه‌های امام در مورد مبارزه مسلحانه

در مورد اصل مبارزه مسلحانه در نهضت اسلامی ایران؛ با توجه به آنچه از امام نقل شده است می‌توان ادعا نمود ایشان موافقتی با انجام عملیات مسلحانه برای نهضت اسلامی ایران نداشتند. بلکه ایشان مخالفت خود را با انجام عملیات مسلحانه اعلام داشته و دلایل نقل شده از ایشان نیز به طور مطلق و در رد مبارزه مسلحانه و آسیب‌های آن است نه در قبال گروهی خاص. در کتاب *نهضت/امام خمینی* به نوشته حجت‌الاسلام سید حمید روحانی آمده است:

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی برای کشتن مقامات دولتی کوشیدند از امام مجوز بگیرند، لیکن با مخالفت امام مواجه شدند. امام علل مخالفت خود را با اقدام مسلحانه چنین بیان کرده بود:

۱. با ترور فردی نتیجه‌ای عاید نمی‌شود. هر یک از مقامات دولتی که کشته شود، نیروهای دیگری جایگزین می‌شوند و همان سیاست یا بدتر از آن را دنبال می‌کنند.

۲. ما را در دنیا تروریست معرفی خواهند کرد و حرف‌های منطقی ما به زیر سؤال خواهد رفت.

۳. حرکت‌های اینگونه‌ای با هرج و مرج، ناامنی و آشوب و بلوا همراه خواهد بود و استقلال و امنیت کشور را با خطر جدی مواجه خواهد کرد. امام بر این باور بود که بدون دست بردن به اسلحه و بدون کشت و کشتار و خونریزی می‌توان بر شاه چیره شد و رژیم پادشاهی و طاغوتی را در ایران برانداخت. به یاد دارم در پی فاجعه فیضیه (دوم فروردین ۴۲) یکی از شب‌ها که در نماز جماعت امام در منزل او شرکت کرده بودم، امام پس از نماز (که طبق معمول هر شب در جمع نمازگزاران می‌نشست و به سؤالات پاسخ می‌داد) در پاسخ این پرسش یکی از طلاب که در این شرایط که رژیم شاه هر سخن حقی را با سرنیزه و سرکوب و خونریزی پاسخ می‌دهد، با اعلامیه و سخنرانی چگونه می‌توان امید موفقیت داشت، اظهار داشت: «ما اگر بتوانیم ملت ایران را بیدار و آگاه کنیم و یکپارچه به حرکت درآوریم، شاه و ساواک نمی‌توانند مقاومت کنند و از پای در می‌آیند».

نویسنده در مورد چگونگی مطرح شدن این دلایل در گفت‌وگوی میان خود و امام در





نجف، در پاورقی این چنین آورده است:

نگارنده آنگاه که به نجف اشرف هجرت کرد، بر آن بود با آموزش نظامی و چریکی برای دست زدن به ترور شاه و دیگر مقامات رژیم او، خود را آماده کند و برای این منظور تشکیلاتی ایجاد کند. این نقشه و برنامه خود را با امام در میان گذاشت. امام ضمن موافقت با آموزش نظامی و فراگیری تاکتیک‌های جنگی و چریکی، نگارنده را از هر گونه اقدام مسلحانه بر ضد رژیم شاه بر حذر داشت و آنچه را که در پاسخ هیئت‌های مؤتلفه اظهار کرده بود که در بالا آمد، برای نگارنده باز گو کرد.^۱

نویسنده کتاب *نهضت/امام خمینی (ره)* به صراحت از «کلمه مخالفت امام» استفاده می‌کنند و منطقی‌اً به اقتضای دلایلی که از امام بیان نموده‌اند باید هم چنین گفت. هر چند که خطاب این سخنان به هیئت‌های مؤتلفه و شخص حجت‌الاسلام سید حمید روحانی بود اما دلایل آن در مورد آسیب‌های اصل مبارزه مسلحانه بوده است. مرحوم امام اساساً مبارزات مسلحانه را بهانه‌ای برای سرکوبی بیشتر و مانعی برای رسیدن حرف‌های منطقی نهضت اسلامی به دنیا عنوان کرده‌اند و آن را بی‌فایده و بی‌نتیجه می‌دانستند و از آن نگران بودند زیرا باعث هرج و مرج و ناامنی می‌شد.

در مورد منافقین (مجاهدین خلق)؛ خوشبختانه نظر امام در مورد مجاهدین خلق هم در *صحیفه امام* و هم در اعترافات آنها قبل و بعد از انقلاب و هم در لابه‌لای نوشته‌های افراد نزدیک به امام مشهود می‌باشد. در اعترافات حسین احمدی - یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق - که تلاش داشت تأییدیه‌ای از امام در مورد سازمان متبوعش بگیرد آمده است:

... از جمله مسئولیت‌هایی که باز به من داده شد در خارج از کشور، ملاقات با امام بود... درباره این ملاقات از طرف داخل به من توصیه شد یعنی به من و تراب حق‌شناس توصیه شد که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخلی و مسائل سازمان بگذارید و اگر امکان داشته باشد ایشان اعلامیه‌ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرف اعدام یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعایی که آن روز سمپات ما بود در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم که

۱. سید حمید روحانی، *نهضت/امام خمینی (ره)*، عروج، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۲۱.

امام خمینی (ره) با بینشی عمیق، حمایتی از فعالیت‌های مسلحانه نکرد زیرا آن را برای جامعه و نهضت اسلامی، زیان‌بار می‌دانست. به هیچ وجه حمایتی از منافقین (سازمان مجاهدین خلق) صورت نداد و در برابر اصرارهای فراوان مبارزین داخل برای تأیید و کمک به آنان ایستاد

به جز جلسه اول که ایشان شرکت داشت برای معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، مجموعاً ۷ جلسه طول کشید در حدود یک ماه و هر کدام یک یا یک ساعت و نیم، و در این مدت من در زمینه‌های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم. از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد گفتم مسائل داخلی ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی

ایدئولوژیک سیاسی سازمان و در همین رابطه هم دو کتاب که در اختیار داشتیم، کتاب/امام حسین و جزوه راه/نبی، به ایشان دادم و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الان این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می‌توانم به روی نکاتی که الان در ذهنم هست و... تکیه بکنم، از جمله مسائلی که ایشان بعد از مطالعه این کتاب‌ها نظر دادند این بود: یکی مسئله تحلیل ما از مسئله قیامت بود که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمی که دچار تغییر کیفی می‌شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می‌دانستند و مواجهه با آنچه که در قرآن هست. مورد دیگر، مسائل تکامل بود که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالف به حساب احکام قرآنی می‌دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله مبارزه مسلحانه در ایران بود که می‌دانید ما در آنجا معتقد به مبارزه مسلحانه چریکی بودیم، البته آنجا چریکی نمی‌گفتم، معتقد بودیم که یک مبارزه مسلحانه، مبارزه‌ای است که می‌تواند توده‌ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه‌ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می‌شود و از بین می‌رود؛ البته این مسئله‌ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال ۵۶





و ۵۷ در یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم و از آنها حتی اسم هم بردند، از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می‌کنیم از طریق این آقایان، ما نامه‌ای برای شما بفرستیم که البته گویا نامه‌هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم، یعنی تصمیم نهایی را خود من اتخاذ خواهم کرد. به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه‌ای نبودند.^۱

مخالفت امام با انجام عملیات مسلحانه (حداقل از سوی اعضای سازمان مجاهدین خلق) در این اعترافات کاملاً آشکار و واضح است. در صحیفه/مام در مورد این تحرکات سازمان مجاهدین خلق آمده است:

من نجف که بودم، یک نفر از همین افراد آمد پیش من. قبل از این بود که آن منافقین پیدا بشوند. پیش من، شاید بیست روز - بعضی‌ها می‌گفتند ۲۴ روز - مدتی بود پیش من. هر روز [می] آمد آنجا، و روزی شاید دو ساعت آمد صحبت کرد از نهج‌البلاغه، از قرآن. همه حرف‌هایش را زد. من یک قدری به نظرم آمد که این وسیله است. نهج‌البلاغه و قرآن وسیله برای مطلب دیگری است. و شاید، باید یادم بیاورم آن مطلبی که مرحوم آسید عبدالمجید همدانی به آن یهودی گفته بود. می‌گویند یک یهودی در همدان مسلمان شده بود. بعد خیلی به آداب اسلام پایبند شده بود؛ خیلی زیاد! این موجب سوءظن مرحوم آسید عبدالمجید که یکی از علمای همدان بود شده بود که این قضیه چیست. یک وقت خواسته بودش، گفته بود که تو مرا می‌شناسی؟ گفت: بله. گفت: من کی‌ام؟ گفت: شما آقای آسید عبدالمجید. گفت من از اولاد پیغمبرم؟ گفت بله. تو کی؟ من یک یهودی بودم، پدرانم یهودی بودند و تازه مسلمان شده‌ام. گفته بود نکته اینکه تو تازه مسلمان که همه

۱. همان، ج ۳، ص ۵۹۲-۵۹۰.



پدران‌ت هم یهودی بودند و من هم سید و اولاد پیغمبر و ملا و این چیزها، تو از من بیشتر مقدسی، این نکته این چیست؟ من شنیدم که یهودی گذاشت و رفت! معلوم شد حقه زده. یک قضیه‌ای بوده. می‌خواست به صورت اسلامی کارش را بکند. تو یهودی‌ها این‌گونه کارها هست. من به نظرم آمد که این قضیه... این قدر نهج‌البلاغه و خوب، من هم یک طلبه هستم؛ من این قدر نهج‌البلاغه خوان و قرآن و اینها نبودم که ایشان بود! ده- بیست روز ماند. من گوش کردم به حرف‌هایش، جواب به او ندادم؛ همه‌اش گوش کردم و آمده بود که تأیید بگیرد از من، من همان گوش کردم و یک کلمه هم جواب ندادم. فقط اینکه گفت که ما می‌خواهیم که قیام مسلحانه بکنیم، من گفتم نه، قیام مسلحانه حالا وقتش نیست؛ و شما نیروی خودتان را از دست می‌دهید و کاری هم ازتان نمی‌آید. دیگر بیش از این من به او چیزی نگفتم. او می‌خواست من تأییدش بکنم. بعد هم معلوم شد که مسئله همان‌طورها بوده. بعد هم که آقایان آمدند، از ایران هم برای آنها اشخاصی سفارش کرده بودند که اینها را تأیید کنید، اینها مردم کذابی هستند، فلان، مع‌ذک من باور نکردم. حتی از آقایان خیلی محترم تهران سفارش کرده بودند که اینها مردم چطور هستند؛ و من باورم نیامده بود. اینهایی که این قدر از قرآن و از نهج‌البلاغه و از دیانت زیاد دم می‌زنند و بعد فقرات قرآن را یک جور دیگری غیر از آنچه باید معنا می‌کنند و فقرات نهج‌البلاغه را یک جور دیگر غیر از آنچه که باید معنا می‌کنند، اینها را نمی‌توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم. این «بعثی»‌های عراق همین فقرات نهج‌البلاغه را که امثال اینها استشهاد می‌کنند، آنها هم در چیزها می‌نویسند و در پلاکاردها می‌نویسند و منتشر می‌کنند. همین، همین فقرات نهج‌البلاغه را!! این بعثی‌هایی که اصلاً کاری به این مسائل ندارند اینها را می‌نویسند و به دیوارهای نجف و به خیابان‌های نجف منتشر می‌کنند. به اینها ما نمی‌توانیم من نمی‌گویم چطورند؛ ممکن هم هست که یک نفرشان سالم باشد، یا شاید اشتباه نداشته باشد، لکن ما نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم؛ به آنها نمی‌شود اعتماد کرد.^۱

حجت‌الاسلام سید محمود دعایی که بنابر گفته‌های خود یکی از سمپات‌های سازمان بود می‌گوید:

... من سمپات این سازمان بودم، من ساعت‌ها با امام صحبت می‌کردم که بلکه بتوانم یک جمله از امام در یک اعلامیه بگیرم که به دفاع از سازمان و یا یکی از افراد این سازمان باشد. در یک جلسه خاطر م هست که من بعد از یک ساعت و نیم صحبت گریه‌ام گرفت و شاید پنج دقیقه گریستم و نتوانستم حرف بزنم که بلکه بتوانم حمایت امام را از این سازمان و از راه آنها و شیوه کار آنها کسب بکنم. امام مقاومت کرد. خود من سمپات این سازمان شدم و حتی بالاتر از سمپات رابطه ارگانیک با این سازمان داشتم چهار الی پنج سال در این رابطه کوشیدم به نفع این سازمان پیش امام یک کلمه تأیید بگیرم، نتوانستم و این را هیچ کس نتوانست...^۱

در این رابطه می‌توان به شواهد دیگری نیز استناد کرد؛ از جمله مطلبی که در کتاب *نهضت/امام خمینی (ره)* در مورد هر گونه کمک به سازمان حتی به نحو تمجید و ستایش که مورد نهی امام واقع شده است:

در سال ۱۳۵۳ دفتر چه‌ای زیر عنوان «شرکت‌های صهیونیستی در ایران» از سوی سازمان به دست من رسید. در این دفتر نشانی شرکت‌هایی که از سوی اشغالگران فلسطین در ایران پدید آمده همراه با نام و اعضا و مدیران آن آورده شده بود، این نوشته چون در اصل تاپی و از روی آن فتوکپی شده بود، کم‌رنگ و ناخوانا بود، از این رو دفتر یادشده را به نزد امام بردم و از او خواستم در صورتی که صلاح بداند برای چاپ آن اقدام کنم. امام پس از مطالعه آن از آنجا که نسبت به صهیونیست‌ها سخت خشمگین و از رخنه و نفوذ آنان در ایران به شدت نگران و اندیشناک بود، با چاپ آن موافقت کرد. نگارنده آن را همراه با مقدمه‌ای زیر عنوان «ایران، فلسطین دیگر» به چاپ رسانید و پیش از پخش آن، بنابر روش همیشگی، نخستین نسخه چاپ‌شده را به نزد امام فرستاد تا اگر نظری و پیش‌نهادی روی آن دارد اعلام کند و چون از سوی امام بی‌درنگ واکنشی نشان داده نشد به گمان اینکه امام با

۱. جمهوری اسلامی، س ۲، ش ۳۱۷ (تیر ۱۳۵۹)، ص ۳.

پخش این دفتر مخالفت ندارد به پراکندن آن دست زد و چند نسخه‌ای از آن را برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و برخی دیگر از پارسی‌زبانان برون مرزی فرستاد. دیری نپایید که امام نویسنده را به حضور فراخواند و دستور داد که از پخش این دفتر خودداری شود! نگارنده که سخت شگفت‌زده شده بود از علت این امر جویا شد. امام پاسخ داد: شما در مقدمه از سازمان ستایش کرده و نوشته‌اید: «سازمان مجاهدین خلق که خدا یارشان باد» و این روا نیست! نگارنده با لحنی تأسف بار اظهار داشت: در این شرایط که کمونیست‌ها همه نوشته‌ها، اعلامیه‌ها و کتاب‌های «چریک‌های فدایی خلق» را به عربی و به زبان‌های دیگر ترجمه می‌کنند و در دسترس همگان قرار می‌دهند، ما روی پیروی از شما هیچ‌گونه پشتیبانی تبلیغاتی از سازمان تاکنون نکرده‌ایم و در مقدمه این دفتر نیز تنها وظیفه خود دانستیم که برای آنان که با نام خداوند یکتا به مبارزه با رژیم شاه برخاسته‌اند دعا کنیم، آیا دعا برای سازمانی که با نام خدا حرکت می‌کند به نظر عالی نارواست؟! امام در پاسخ فرمود: «شاه نیز از خدا دم می‌زند بنابراین برای او نیز دعا کنید!!» این سخن امام مانند پتکی بود که بر سرم فرود آمد، با شگفت‌زدگی گفتم: «آخر ما درباره این سازمان چنین بدگمانی نداریم.» بی‌درنگ پاسخ داد: «نخیر، داشته باشید!» و این جمله را دو بار تکرار کرد. این نگارنده که در بهت و شگفتی ژرفی فرو رفته بود، از امام خواست که دید خود را درباره سازمان برای این نویسنده آشکار کند تا بیش از این در تاریکی و ناآگاهی نماند و سرگردان نباشد. در پی این درخواست، امام زبان به سخن گشود و درباره سازمان برای نخستین بار چنین گفت: «... قبل از اینکه این دسته در داخل ایران به فعالیتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها به نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیتی هستیم که بر مبنای قرآن می‌خواهیم قیام مسلحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می‌خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج‌البلاغه خیلی تمسک می‌کرد و از خدا و پیغمبر دم می‌زد. به او گفتم که من جمعیت شما را نمی‌شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی‌اطلاعم و به این حرف‌ها هم نمی‌توانم اعتماد کنم. او برای اینکه اطمینان مرا





بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می‌آمد و از عقاید و افکار جمعیت خود برای من حرف می‌زد، من فقط گوش می‌دادم و هیچ‌گونه اظهار نظری نمی‌کردم، بعضی از نوشته‌هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشتم و در کنار نوشته‌هایشان حاشیه زدم و آنچه را که بر خلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می‌خواهیم قیام مسلحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی‌شوید و خود را به هدر می‌دهید. من از مجموع اظهارات او و نوشته‌هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام اعتقاد ندارد، لیکن چون می‌داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی‌توان پیشرفت کرد لذا اسلام را ملعبه کرده‌اند، بالای نوشته خود نام خدا را می‌گذارند لیکن ذیل آن همان حرف‌ها و بافته‌های مارکسیست‌ها و مادیون است. این فکر در آن روز فقط در حد یک گمان بود لیکن هر چه گذشت و نوشته‌هایشان بیشتر منتشر شد این گمان در من بیشتر تقویت شد، البته من نمی‌خواهم بگویم همه آنهایی که با این جمعیت هستند اینجوری‌اند. ممکن است در میان آنها افرادی باشند که واقعاً به اسلام اعتقاد داشته باشند و چه بسا افرادی که فریب آنها را خورده باشند لیکن اساس تشکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسلام نیست...

آنگاه امام افزود:

البته من این فکر و گمان خود را درباره سازمان علنی نکردم چون آن کسی که از طرف آنها آمده بود وعده می‌داد که بزودی در صدد رفع انحراف‌های خود بر می‌آیند و خود را اصلاح می‌کنند، لیکن به هیچ وجه آنها را تأیید هم نکردم، البته رفقا و دوستان از ایران خیلی مرا زیر فشار گذاشتند. آقای طالقانی به من نوشتند: انهم فتیه آمنوا بر بهم و زدناهم هدی. آقای منتظری به من نامه نوشتند، آقای هاشمی رفسنجانی همین‌طور، بعضی علمای بلاد نامه‌ها و پیغام‌هایی را درباره این جمعیت برای من فرستادند و خودشان هم با تمام قوا از این جمعیت حمایت کردند و حتی از وجوه‌های شرعی در اختیار آنها گذاشتند، هنوز هم به

من فشار می آورند که از آنها حمایت کنم لیکن من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می دانم و به هیچ وجه نمی توانم آنها را حمایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسلام از مار کسبیت ها بیشتر می دانم. (نزدیک به این مضامین)^۱

بنابراین با توجه به آنچه آمده است امام به سازمان مجاهدین خلق، به خاطر داشتن انحرافات عقیدتی، بسیار بدبین بوده اند. به گونه ای که خطر آنها را برای اسلام حتی از مار کسبیت ها نیز بیشتر می دانسته اند. امام نه تنها آنها را تأیید نکردند بلکه حتی برخی اطرافیان را از کوچکترین تأیید نیز باز داشته اند. مقاومت امام در برابر فشارها و اصرارهای فراوان روحانیون داخل ایران برای تأیید سازمان مجاهدین خلق، نکته بسیار حساس و حائز اهمیتی را بیان می کند و آن پیام نه چندان پنهان امام در مورد این تشکیلات خطرناک بوده است.

نظریات امام به بیان هاشمی رفسنجانی

مناسب است که در این مقطع، به نقل نظریات امام در مورد مبارزه مسلحانه و تحلیل آنها از سوی هاشمی رفسنجانی نیز بپردازیم. در کتاب *دوران مبارزه آمده است*:

در تمام این مدت امام به هیچ وجه یک تأیید رسمی از حرکت مسلحانه نکردند، همچنان که در نفی آن هم چیزی نگفتند. اگر گاهی موضع گیری منفی از امام دیده شده است راجع به ایدئولوژی بعضی گروه های مسلح است نه حرکت و مبارزه مسلحانه. در مورد مبارزه مسلحانه هیچ موضعی در نفی و اثبات نداشتند. در این سال ها، مبارزه مسلحانه تقدس کسب کرده بود و کسی جرئت نمی کرد آن را محکوم کند.^۲

در جای دیگر بیان می دارند:

هر چند که امام در جریان مبارزات مسلحانه سکوت کرده بودند، اما در جمع بندی اظهارات ایشان می توان به این نتیجه رسید که مبارزات مسلحانه را نمی پسندیدند. و آن را تأیید هم نمی کردند. در سال ۴۱ در اعلامیه ای این جمله از ایشان شایان تأمل است:

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۰۰-۵۹۸.
۲. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۵.





«من از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگرانم.»

... امام در گفته‌هایشان اظهار می‌کردند: «من به آنها گفتم دست به این

کار نزنید، اولاً... اسلامی نیست و ثانیاً فایده‌ای ندارد»^۱...

بنابراین به گفته آقای هاشمی، هیچ‌گاه حرکت مسلحانه از سوی امام (ره) تأیید نشد. همچنان که نفی نیز نشد و اگر موضع‌گیری منفی نیز وجود داشته است تنها در مورد ایدئولوژی گروه‌های مسلح بوده و نه اصل مبارزه مسلحانه. تعلیل ذکر شده در انتهای مطلب اول به این نکته تصریح می‌کند که دلیل عدم موضع‌گیری منفی در مورد اصل مبارزه مسلحانه تقدس کسب‌شده برای آن بود و اساساً کسی جرئت مخالفت با آن را نداشت. این جمله پس از مطلب عدم موضع‌گیری امام نسبت به مقوله مبارزه مسلحانه آمده است و این چنین جمله‌پردازی، اقتضا دارد چنین برداشتی از سخنان هاشمی رفسنجانی صورت گیرد که از نظر ایشان امام مخالفتی نکردند زیرا جرئت آن را نداشتند. این تعبیر قابل پذیرش نیست زیرا با چهار چوب شخصیتی امام راحل که بر اساس سخنان و اعمال ایشان و همچنین خاطرات بر جای مانده از ایشان که از طریق افرادی از جمله خود هاشمی رفسنجانی منتقل شده است، هم‌خوانی ندارد. فرضاً اگر تقدس کسب‌شده برای مبارزه مسلحانه دلیل سکوت ادعا شده باشد، این سکوت، نه از ترس بلکه از روی مصلحت‌اندیشی بوده است.

از طرف دیگر در مورد مطلب دوم نیز، هر چند هاشمی مشخص ننمودند که منظور امام از «آنها» که بوده است و اساساً این جملات امام مستند نشده‌اند، اما می‌توان گفت که امام در برابر قضیه مبارزه مسلحانه سکوت نکرده‌اند زیرا «امام در گفته‌هایشان اظهار می‌کردند... دست به این کار نزنید» که اولی نشانه استمرار در گفته‌های امام و دومی نهی صریح ایشان است. و جالب اینجاست که تعلیل امام بر دو پایه قرار دارد: ۱. اسلامی نبودن این کار ۲. بی‌فایده بودن آن. و از آنجا که ایشان آن مطلب را در مورد سخنان امام درباره مبارزه مسلحانه آورده‌اند، این چنین برداشت می‌شود که منظور از «این کار» خود مبارزه مسلحانه بوده است. بنابراین طبق گفته‌های آقای هاشمی، امام مبارزه مسلحانه را - به هر دلیلی و حداقل برای شرایط آن زمان نهضت خود - اسلامی نمی‌دانسته است و این چیزی فراتر از «نپسندیدنی» است که هاشمی بیان می‌کنند.

شاید بتوان ادعا کرد که این نهی نقل شده مربوط به «ایدئولوژی برخی گروه‌های مسلح بوده است» اما مشکل اینجاست که هاشمی رفسنجانی با سازمان مجاهدین

حضرت امام (ره) کمک به مجاهدین را خصوصاً وجوہات شرعی نھی کرد زیرا این التقاطیون را برای اسلام، خطرناک تر از مار کسیست‌ها می دانست

خلق یعنی یکی از گروه‌های منحرف و فعال در مبارزه مسلحانه همکاری داشته است. بنابراین در هر صورت ایشان برخلاف نھی امام از منافقین حمایت کرده است. از طرف دیگر ایشان در مورد دیدار امام ابراز داشته‌اند: ... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به

شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید و تصورمان این بود که اگر خدمت شما بیاییم، در مورد جلب موافقت شما و گرفتن تأیید تلاش می‌کنیم. بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آوردند. این روزها ممکن است تلاش‌های جدیدی برای تأیید گرفتن از شما بشود. تقاضای ما این است که شما همان راه خودتان را ادامه بدهید...»^۱

با توجه به موارد گفته شده و عنایت به این جمله «حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است»، می‌توان فهمید که ایشان از حرکت مخالفت‌آمیز امام در قبال سازمان مجاهدین خلق اطلاع داشته است. این مطلب می‌تواند انتقادی جدی به عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی باشد زیرا برخلاف نظر امام، از سازمان مجاهدین خلق حمایت کرده‌اند در حالی که ایشان در مورد نظریات امام می‌گویند:

ما همیشه نظر امام را از نظر خودمان صائب‌تر می‌دانسته‌ایم. تیپ رفقای ما این طور هستند. اگر امام مورد را تشخیص می‌دادند، ممکن بود که ما مصلحت تشخیص ایشان را نفهمیم، ولی ته دل‌مان مطمئن بودیم که ایشان بهتر از ما می‌فهمند...

در حالی که در این مورد، همیشه صائب‌تر دانستن نظر امام از سوی هاشمی رفسنجانی، نقض شده است و با توجه به مطالب پیش گفته که شامل سخنان شخص ایشان می‌شود راهی برای انکار اطلاع از نظر امام نیست زیرا ایشان بیان داشته‌اند که: «ما تا به حال اصرار داشتیم که شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید». همچنین

۱. همان، ص ۲۴۸.





ایشان در جای دیگر آورده‌اند:

ما^۱ در این خصوص [مبارزه مسلحانه] هیچ وقت بحث نکردیم، چنین فرصتی پیش نیامد. اما می‌دانم که در یکی دو مورد، رفتند از امام اجازه بگیرند، امام با انجام کارهای تروریستی موافقت نکردند. همان سال‌های اول، افسری توسط یکی از طلبه‌های قم آمد خدمت امام و اجازه خواست که شاه را ترور کند. او می‌خواست بمبی به خود ببندد و در دیداری که با شاه داشت آن را منفجر کند، امام اجازه ندادند. در این مورد ممکن است به این دلیل باشد که امام به آن شخص اعتماد نداشتند، اما در جریان ترور منصور هم، که افراد مورد اعتماد چنین اجازه‌ای خواسته‌اند، نتوانسته‌اند موافقت امام را جلب کنند و رسماً اجازه بگیرند.^۲

اساساً اگر ادعا شود آقای هاشمی رفسنجانی از نظر امام مطلع نبوده است - در حالی که افراد زیادی در صدد نامه نوشتن و تأیید گرفتن از امام برای این گروه بودند - این اشکال مطرح می‌شود که در این صورت چگونه می‌توان هاشمی رفسنجانی را از خواص و یاران نزدیک امام دانست؟

البته لازم به یادآوری است که سخنان امام در مورد امکان استفاده از نیروی نظامی علیه رژیم در دوران نزدیک به پیروزی انقلاب به هیچ وجه نمی‌تواند مستمسکی برای اثبات فلسفه داشتن حرکت مسلحانه در اندیشه امام باشد. همچنانکه شخص هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گویند:

... در مورد آنچه ایشان در این اواخر می‌گفتند که اگر رژیم دست از خشونت بردارد، ممکن است در شیوه مبارزه تجدیدنظر شود و یا در پاسخ حکومت نظامی بختیار در اعلامیه‌ای گفتند: «من تاکنون دستور جهاد نداده‌ام ولی اگر اینها سر جایشان ننشینند و به کشتار مردم بی‌گناه ادامه دهند، ممکن است تصمیم دیگری بگیرم...» این گونه مطالب به معنای مبارزه مسلحانه نیست به مفهوم اصطلاحی آن نیست. این دیگر جنگ است مثل حرکتی که در بیست و دوم بهمن ۵۷ انجام شد...^۳

۱. منظور امام و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی است.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۴۹.

مقایسه میان نظریات و عملکرد امام و هاشمی رفسنجانی

امام (ره) اساساً مبارزه مسلحانه را برای نهضت خود نه تنها لازم نمی‌دانستند بلکه از آغاز، خطرات آن را گوشزد نموده و از آن نهی کرده‌اند. نهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از اقدامات مسلحانه - که هاشمی رفسنجانی نیز از آن اطلاع داشت -^۱ با دلایلی که هیچ کدام دارای قید ایدئولوژی و مرام خاصی نیست، نشان می‌دهد حضرت امام مبانی مستحکمی در رد آن داشته‌اند. ولی هاشمی رفسنجانی گزینه مسلحانه را - هر چند در سطحی محدود و کنترل شده - پذیرفته است و آن را برای مقطعی دارای فلسفه و ضرورت می‌دانسته است.

از طرف دیگر در مقام عمل، امام با مشاهده انحرافات موجود در اندیشه و ایدئولوژی سازمان به آن بدگمان شدند و از آنان پشتیبانی نکردند اما هاشمی رفسنجانی با وجود اطلاع از انحرافات خطرناک سازمان مجاهدین خلق بر کمک و حمایت از آنها اصرار داشت.

هاشمی رفسنجانی در مورد میزان اطلاع خود از اندیشه و تفکرات گروه‌های هوادار مبارزه مسلحانه، در کتاب *دوران مبارزه* و ذیل عنوان «فرهنگ حاکم بر زندان در سال‌های ۵۱ و ۵۲» می‌گوید:

بهترین نتیجه این بخش زندان، آشنایی ما بود با گروه‌هایی که در آن مقطع در صحنه مبارزه مسلحانه بودند. از نزدیک با خیلی از جریان‌های مبارزه مسلحانه دسته‌بندی‌ها خصوصاً مجاهدین و افکارشان آشنا شدیم. هر چند که در مواردی با آنها اختلاف نظر داشتیم، اما در آن زندان بیشتر به نقطه‌های مثبت توجه می‌شد.^۲

و در مورد برخی از انحرافات رؤیت‌شده در زندان سال‌های ۵۱ و ۵۲ بیان می‌کنند:

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از افراد معتقد به مبارزه مسلحانه - هر چند محدود و کنترل شده - بوده است. بر اساس گفته‌های ایشان، می‌توان گفت که حتی اکنون نیز ایشان اصل انجام حرکت‌های مسلحانه بر ضد رژیم طاغوتی را کاری لازم و دارای فلسفه می‌دانسته‌اند. از سازمانی منحرف به نام مجاهدین خلق به رغم اطلاع از انحرافات بزرگ آنان و همچنین موضع منفی امام، حمایت‌های مؤثری انجام داده‌اند و بخشی از این حمایت‌ها، از محل وجوهات شرعی بوده است



۱. همان، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۲. همان، ص ۲۵۷.



... مثلاً به خاطر دارم که آقای ربانی شیرازی ضمن بحث روایتی خواند که در آن ارزش تولید و تجارت مطرح می‌شد. مجاهدین خشمگین شده بودند که تجارت اصولاً در اقتصاد سالم قابل قبول نیست. خوب، آنها بیشتر جذب اقتصاد مارکسیستی بودند که در آن، تجارت جایی ندارد. مقدار زیادی در همین زمینه بحث می‌شد.^۱

آنجا [در زندان] یک درس قرآنی گذاشتم... فراموش نمی‌کنم، به این آیه از سوره بقره که رسیدیم: «و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور» {و آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم در حالی که کوه طور را بالای سرتان قرار داده بودیم...} اعضای مجاهدین خلق معجزه را قبول نمی‌کردند. آیاتی را که جنبه معجزه داشت، نمی‌توانستند تحمل کنند. انتظار داشتند که طوری تفسیر شود که با تحلیل‌های مادی ناسازگاری نداشته باشد.^۲

و در جایی دیگر انحرافات بیشتری را ذکر می‌کنند:

برداشت من در مجموع این است که آنها (مجاهدین خلق) مسلمان بودند که مارکسیسم را هم قبول داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی‌دیدند. با تحلیل و تفسیرهای نادرست آنها فکر می‌کردند که مبارزه موفق در دنیا فقط مبارزات مارکسیستی است. دانش مبارزه را در انحصار مارکسیست‌ها می‌دانستند و تلاش‌شان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیست منطبق کنند. با این باور که اسلام هم همان را می‌گوید که مارکسیسم... آنها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند اما در مورد معارف اسلام مثل ما فکر نمی‌کردند.

خد را روح حاکم بر نظام جهان می‌دانستند، در مورد آخرت، ثواب و عقاب، بهشت و دوزخ و... هم حاضر نبودند بحث کنند. در جریان کشته شدن احمد رضایی من در اوین یک سخنرانی کردم که در آن راجع به مقام شهید صحبت شد با اشاره به روایاتی که در آن به مقامات معنوی اشاره شده است، با این تعبیر که ملائکه به استقبال شهید می‌آیند...

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۵۹.



بعد از سخنرانی اینها به ما گفتند ما از طرح این بحث‌ها در مقابل کمونیست‌ها شرم‌منده می‌شویم. با طرح بحث‌های مربوط به ماوراء طبیعت مخالف بودند. در تاریخ هم که تحلیل آنها درست یک تحلیل مارکسیستی بود و با ماتریالیسم تاریخی تقریباً هیچ تفاوتی نداشت. در تبیین تکامل هم روی همان اصولی تکیه می‌کردند که در ماتریالیسم دیالکتیک روی آن تکیه می‌شود؛ با تلاشی در جهت چسبانیدن خدا به آن اصول چهارگانه معروف. احساس می‌شد که در همه موارد مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد؛ این انحراف بزرگی است.^۱

جالب اینجاست که ایشان با وجود اذعان به انحرافات مجاهدین خلق، در مورد آنها چنین می‌گویند:

ارزیابی مثبتی از اینها داشتیم؛ نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر نرسید. بیرون هم که آمدم در موضع حمایت از این جریان بودم. آن روزها جلسه‌ای داشتیم با دوستانی از مؤتلفه مثل عزت‌الله خلیلی، جواد رفیق دوست و توکلی که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم. از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها (مجاهدین خلق) بگردند. خلاصه سیاست کلی ما حمایت از آنها شد، بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلاتشان.^۲

در حالی که مرحوم امام در برابر انحرافات آنان سرسختی نشان دادند و چنین نظری داشتند:

من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می‌دانم و به هیچ وجه نمی‌توانم آنها را حمایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسلام از مارکسیست‌ها بیشتر می‌دانم.^۳

این مطلب از سوی شخص هاشمی رفسنجانی نیز مورد اذعان است:

... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید و

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۰۰.

تصور مان این بود که اگر خدمت شما بیاایم، در مورد جلب موافقت شما و گرفتن تأیید تلاش می‌کنیم. بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر در می‌آوردند. این روزها ممکن است تلاش‌های جدیدی برای تأیید گرفتن از شما بشود. تقاضای ما این است که شما همان راه خودتان را ادامه بدهید...»^۱

نکته عجیب اینجاست که آقای هاشمی رفسنجانی از کفر و ارتداد منافقین به رغم کمک‌های سه‌الی چهار ساله خود ابراز تعجب و حذاقل نارضایتی می‌کند در حالی که چنین چیزی از التقاط بعید نیست؛ همچنان که ایشان در جای دیگری در این زمینه اظهار داشته‌اند:

... مصاحبه با تلویزیون درباره سازمان مجاهدین خلق داشتم و از علت انحراف آنها - که همان التقاط رهبران اولی است - صحبت کردم.^۲

در هر صورت سؤال اساسی این است که هاشمی رفسنجانی و دیگر همفکران و هم‌قطاران چرا و به چه توجیهی به رغم اطلاع از انحرافات عدیده و بزرگی که پیش‌بینی خطر آنها برای آینده انقلاب اسلامی کار دشواری نبود کماکان به تقویت و حمایت از سازمان مجاهدین خلق پرداختند؛ در حالی که در هیچ جایی ثبت نشده است که سازمان مجاهدین خلق برای انجام ترورها و اعمال خشونت‌آمیز خود دارای حجت و اجازه شرعی از مجتهدین باشند؟!

حمایت از چنین سازمانی با چنین انحرافات و مواضع خطرناک، دو احتمال دارد؛ یا از روی غفلت صورت گرفته است و یا بر اساس آگاهی و تعمد. انجام اقداماتی از این دست از روی غفلت، به شخصیت باهوش و بافراستی که از هاشمی رفسنجانی به تصویر کشیده می‌شود، خدشه‌ای غیر قابل انکار وارد می‌سازد. مضافاً بر اینکه با شواهد و مدارک پیش‌گفته به هیچ‌وجه نمی‌توان چنین تصویری را معقول دانست. بنابراین منطقی است که اقرار شود هاشمی رفسنجانی با اطلاع کامل از انحرافات این سازمان اقدام به حمایت از آنها کرده است. اطلاع از انحرافات و ادامه حمایت‌ها تنها می‌تواند از روی خیانت و یا از روی تساهل و تسامح به منظور استفاده از همه ظرفیت‌ها برای تحقق انقلاب باشد.

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۸.

۲. کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶.

فرض خیانت منتفی است و به هیچ وجه مورد پذیرش نگارنده نمی باشد و بایستی بر روی روحیه تساهل و تسامح هاشمی رفسنجانی تمرکز نمود. در میان خاطرات ایشان می توان اشاراتی از این قبیل و در تأیید این فرضیه یافت. ایشان در تشریح جریان های موجود در بدنه اعتراضات، به نهضت آزادی می پردازد و می گوید:

نهضت آزادی در مبارزات گذشته و جریان نهضت ملی کردن نفت پیوند عمیقی با بازار داشت که برای حفظ آن، ارزش و اهمیت زیادی قائل بود و نمی خواست پایگاه خود را در بازار و مردم مذهبی - که لشکر اصلی شان در گذشته بوده اند - از دست بدهد، به شرط آن که موضع روشنفکری خود را هم بتواند حفظ کند.

برای ما همین مقدار حضور آنان در مبارزه مفید ارزیابی می شد و راهی بود برای نفوذ به دانشگاه ها و منحصر نشدن نهضت به غیر تحصیل کرده های دانشگاهی و جامعیت قضیه که در وجهه بین المللی نهضت و توجه خبرنگاران خارجی و... سودمند بود.^۱

به نظر می رسد هاشمی رفسنجانی، بیشتر از هر چیز به میزان مفید بودن افراد برای رسیدن به هدف توجه داشته اند. به همین دلیل از انحرافات موجود در اعتقادات و رفتارهای مجاهدین خلق با تساهل و تسامح عبور نموده اند.

نتیجه

امام خمینی (ره) با بینشی عمیق، حمایتی از فعالیت های مسلحانه نکرد زیرا آن را برای جامعه و نهضت اسلامی، زیان بار می دانست. به هیچ وجه حمایتی از منافقین (سازمان مجاهدین خلق) صورت نداد و در برابر اصرارهای فراوان مبارزین داخل برای تأیید و کمک به آنان ایستاد. کمک به آنان را خصوصاً و جوهات شرعی نهی کرد زیرا این التقاطیون را برای اسلام، خطرناک تر از مارکسیست ها می دانست. در مقابل آیت الله هاشمی رفسنجانی از افراد معتقد به مبارزه مسلحانه - هر چند محدود و کنترل شده - بوده است. بر اساس گفته های ایشان، می توان گفت که حتی اکنون نیز ایشان اصل انجام حرکت های مسلحانه بر ضد رژیم طاغوتی را کاری لازم و دارای فلسفه می دانسته اند. از سازمانی منحرف به نام مجاهدین خلق به رغم اطلاع از انحرافات بزرگ آنان و همچنین موضع منفی امام، حمایت های مؤثری انجام داده اند و بخشی از این حمایت ها، از محل

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ص ۱۲۹.



وجوهات شرعی بوده است.

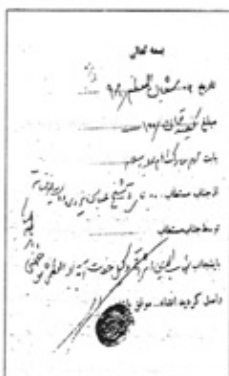
به هر حال باید توجه داشت کمک‌های افراد برجسته روحانی از قبیل هاشمی رفسنجانی باعث تقویت سازمان مجاهدین خلق به لحاظ مالی و انسانی شد. سازمانی که بعدها بسیاری از نیروهای جوان و مذهبی را در معرض ارتداد و یا تهدید سازمان قرار داد. پس از انقلاب نیز باعث کشته شدن هزاران تن از مردم ایران شد. تساهل و تسامح با گروه‌هایی با اندیشه‌های التقاطی مارکسیستی هزینه گزافی بر نهضت، مردم و نظام اسلامی تحمیل کرد. این تجربه تلخ نشان داد که چنین تسامحات و همکاری‌هایی می‌تواند چه پیامدهای سنگینی بر جای گذارد و در مقابل، نظر و اندیشه افرادی چون امام خمینی (ره)، آیت‌الله مصباح یزدی و... را در مورد عدم مسامحه در اعتقادات اصولی و ضروریات دینی تأیید کرد. حال با توجه به این تجربه حمایت از التقاط مارکسیستی، بجا و منطقی است که در مورد تجربه دیگری از نوع التقاط لیبرالی با پیامدها و هزینه‌های مخصوص به خود نگران بود.



تاریخ ۱۲ شعبان السظمه ۱۳۸۱

بسمه تعالی

مبلغ یکصد تومان / ۱۰۰ بابت سهم مبارک
امام علیه السلام از جناب مستطاب آقای
اشیخ عباس یزدی دامت قیوضاته توسط
جناب مستطاب ... به اینجناب شهاب الدین
انزراقی وکیل حضرت آیت الله العظمی آقای
خمینی مد ظله العالی واصل گردید ان شاءالله
موفق باشند.



تاریخ: ۲۷/۵/۵۵ شماره: ۲۲۲/۱۲۲

۲۱۲

از: ۲۲۲

موضوع: شیخ علی کبر هاشمی رفسنجانی

سید احمد خمینی فرزند روح الله خمینی که
در عراق سکونت دارد اظهار داشته شخصی با
مشخصات فوق مبلغی بالغ بر چهل میلیون
تومان جمع آوری و به گروه به اصطلاح
مجاهدین خلق کمک کرده است.



نظریه رهبر انقلاب: خبر به احتمال قوی صحت دارد. با
توجه به اینکه اظهار این مطلب توسط احمد خمینی به
طور کاملاً عصبی بوده لذا در جریان تحقیقات لزوم





بالب توجه به این مسأله نهایت ضرورت را دارد.

نظریه رئیس سناپدنگی: فعلاً در گزارشات متعدد به عرض رسیده است که این حوزه به اصطلاح مذهبی و شرعی از طریق زوار ایرانی کاروانهای هنرنگی اوزاق به عراق حمل می‌شود و کنترل مسافران و زوار عراقی ضروری به نظر می‌رسد. نظریه: مراتب جهت اطلاع و تحقیق و هرگونه اقدام مذهبی پیرامون خبر فوق و مطلع نمودن این اداره از نتیجه اقدامات اعلام می‌گردد.

ملاحظات: مراتب به عرض مقام مدیریت کل رسیدی برنوبت فرمودند چه اداره یکم و کمیته امنکس تا بیشتر تحقیق نمایند! محترماً در صورت تصویب ارسال شود. سید منیر ارسال فرمایید. فتاکفرسا
در کلاس ۲۲۸-۸ ایکنی شود. یزدانی ۲۸۷۱۷

تاریخ: ۲۷/۵/۲۵ شماره: ۲۰۱۲۲۲۲ هـ
پد: ۱۲۸۲۰
از: هـ

موضوع: اظهارات شیخ حسین اطهری کاشانی
تلفظ: ۲۷۱۵/۱۱-۱۲۸۲۰/۲۲۹۶۱

نامبرده بالا که در ساعت ۲۱۱۵ در حسینیه اطهری واقع در دولت‌آباد شهرری بعد از نماز جماعت به منبر رفته بود، در حضور عده‌ای حدود ۲۰۰ نفر که اکثرآ جوانان بودند، اظهار می‌نمود اشتب می‌خواهم در مورد مشرک صحبت کنم و بعد از بحث مفصلی در مورد مشرک، گفت کسی که باعث سلب آزادبهای فردی بشود، کسی که اجازه ندهد مردم خواسته‌های خودشان را بروز دهند، مشرک است. کسی که می‌گوید: «زندهبان خمینی، جواب او چوب و چماتی و گاز لش‌آور و اسلحه است. بابا مردم تو را دوست ندارند، دنیا بلند شده

۱. مقاله گزارش فوق در سده شماره ۱۱۱، ۲۲۲۲۱ نیز آمده بود که از نظر آن خوداری شد.
۲. اصل می‌گوید.



حیات ذلت‌بار

بررسی زوایای پنهان فعالیت‌های موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی

محمد خاکپور

مقدمه

کشور عزیز ما، در یکصد سال گذشته شاهد اتفاقات و رخداد‌های تاریخی عجیب و غریبی بوده است. گروه‌ها، جریان‌ها، شخصیت‌ها، افراد، بینش‌ها و گرایش‌های زیادی در فرآیند این اتفاقات فراز و فرود داشته‌اند که پرداختن به هر کدام از آنها بخشی از تاریخ این دوران است؛ و لاجرم برای فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر آنچه بر ملت ما گذشت بر پژوهشگران تاریخ معاصر ایران واجب است که پیوسته این جریان‌ها، بینش‌ها، گرایش‌ها و افراد را بازخوانی کنند.

این بازخوانی از آن جهت اهمیت دارد که تاریخ‌نگاری دوران معاصر ایران به خصوص در دوره قاجاریه و پهلوی، به دلیل سیطره مطلق غرب‌گرایان وابسته به استبداد و استعمار و پژوهشگرانی که دستشان در دست رژیم سپاه قاجاری و پهلوی بود، متن رخداد‌های تاریخی این دوران را به نفع اصحاب زر و زور و تزویر مصادره و تاریخ را باب طبع جیره‌خواران استبداد و استعمار تدوین کردند. در چنین فضایی کارگزاران کارچاق‌کن



استعمار و عاقدان ذلت‌بارترین قراردادهای تاریخ بشر، مثل قرارداد رویتر، قرارداد انحصار توتون و تنباکو، قرارداد لاتاری (بلیط بخت‌آزمایی)، قرارداد تأسیس بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روس در ایران، قرارداد معروف به وثوق الدوله، قرارداد کاپیتولاسیون و ده‌ها قرارداد ننگین دیگر، سرمداران تجدد و ترقی و پیشرفت و اصلاحات معرفی شدند و کسانی که در مقابل این خیانت‌ها سکوت نکردند و از استقلال، تمامیت ارضی، آزادی، عزت و هویت ملت ایران دفاع کردند یا شهید شدند یا در زندان‌های استبداد زیر قرون وسطایی‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند یا ضد تجدد و ترقی و ضد آزادی و پیشرفت معرفی شدند.

عاقدان قراردادهای ذلت‌بار مثل آجودانباشی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا حسین خان سپه‌سالار، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، میرزا آقاخان نوری، میرزا علی خان امین‌الدوله، میرزا حسن خان تقی‌زاده، میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، میرزا علی خان امینی و ده‌ها خان و خان‌زاده و دوله‌ها و سلطنه‌ها، تجددطلب و آزادی‌خواه معرفی شدند و کسانی چون حاج ملاعلی کنی، میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید حسن مدرس، شیخ محمدتقی بافقی و ده‌ها عالم مجاهد و مخالف با استعمار و استبداد و حامی استقلال و هویت و فرهنگ ایرانی، مرتجع، مستبد و ضد تجدد و ترقی معرفی شدند.

این وارونه‌نگاری در تاریخ معاصر ایران و امحای بخش اعظمی از مستندات می‌توانست خیانت بخشی از مورخین تاریخ دوران معاصر را افشا نماید، خود بخشی از ناگفته‌ها یا کم‌گفته‌شده‌های تاریخ دوران معاصر است که پرداختن به جزء جزء آن برای محققینی که دل در گرو عزت و سربلندی این مرز و بوم دارند حیاتی است.

یکی از چهره‌های مرموز و ناشناخته‌ای که امروزه دشمنان ملت ایران برای تخریب انقلاب اسلامی و بنیانگذار آن خمینی کبیر از آن استفاده می‌کنند، فردی است به نام «سید موسی موسوی اصفهانی معروف به آیت‌الله‌زاده اصفهانی». اگر چه این فرد در فرآیند تاریخ معاصر ایران و تاریخ انقلاب اسلامی حقیرتر و بی‌مقدارتر از آن است که درباره‌اش چیزی نوشته شود؛ لیکن چون دشمنان انقلاب اسلامی با سوءاستفاده از سابقه آخوندی و همچنین واسطه قربت این فرد با یکی از مراجع معروف تقلید شیعه در دوران معاصر، یعنی مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی او را یکی از مخالفان نظام جمهوری اسلامی و اخیراً نیز او را یکی از معارضان مذهب اهل بیت جلوه داده‌اند؛ و از آنجا که این فرد خود زمانی لباس روحانیت بر تن داشته و از این طریق ارتزاق می‌کرد

ولی به دلیل آلودگی‌های فکری و اخلاقی و مالی و خیانت‌هایی که به این لباس کرد از جرگه روحانیت خارج و اکنون با مخالفت با مذهب اهل بیت و پیوستن به حرام‌خواران وهابی و داعشی، ضد مذهب شیعه شده است و از آنجایی که سایتهای و پایگاه‌های اینترنتی ضد انقلاب مغز جوانان این مرز و بوم را با دروغ‌های عجیب و غریب بمباران تبلیغاتی می‌کنند، اقدام به نگارش این مقاله شد تا بر ملت ایران معلوم شود دشمنان این انقلاب و دشمنان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به چه ذلتی گرفتار شدند که از هر عنصر بی‌مقداری مثل موسی اصفهانی که حتی در میان هم‌لباسی‌های خود نیز به فساد و بی‌بندوباری عقیدتی و سرسپردگی به ساواک شهرت داشت و کسی به وی نزدیک نمی‌شد، استفاده می‌کنند.

موسی آیت‌الله‌زاده کیست؟

سید موسی موسوی اصفهانی، معروف به آیت‌الله‌زاده اصفهانی، فرزند سید حسن^۱ او نوه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی^۲ از مراجع بزرگ شیعه است. در سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰م در نجف اشرف متولد شد. بنابر نقل بعضی از منابع تاریخی، سید حسن موسوی در صف نماز جماعت به دست طلبه‌ای به نام شیخ علی قمی کشته شد.^۳ هنوز هم درباره علت کشته شدن پدر موسی از منابع تاریخی مدارک مستندی به دست نمی‌آید. شاید یکی از ریشه‌های کینه موسی اصفهانی از روحانیت و همچنین مذهب شیعه همین واقعه کشته شدن پدر وی به دست یک طلبه باشد!! موسی اصفهانی بنابر اظهارات خود، هفت

۱. برخی منابع موسی اصفهانی را نوه دختری آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی معرفی کرده‌اند. (یادگار امام حجته‌الاسلام والمسلمین حاج سید/احمد خمینی به روایت/اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷).

۲. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۲۸۴ قمری در لنجان اصفهان دیده به جهان گشود. در ۱۳۰۸ هجری قمری از اصفهان به نجف هجرت و در حوزه نجف مشغول به تحصیل شد. ایشان یکی از پایه‌گذاران استقلال عراق بود و در راه مبارزه با استعمار انگلیس بسیار جدی بود. صدور فتوای آیت‌الله شیخ مهدی خالصی و دیگر عالمان نجف مبنی بر عدم شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان، افکار عمومی مردم عراق را برانگیخت و باعث شد تا مردم، آشکارا مخالفت خود را با انتخابات اعلام کنند. مخالفت مردم و علمای عراق با انتخابات، باعث خشم مقامات انگلیس شد و از این رو، آیت‌الله خالصی را به حجاز تبعید کردند. در پی این عمل انگلستان، آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله نائینی در مقام اعتراض به تبعید آیت‌الله خالصی و نیز انتقاد به دولت دست‌نشانده عراق، درس‌های خود را تعطیل کرده و به سوی کربلا حرکت کردند و سرانجام توسط فرماندار شهر کربلا به ایران تبعید شدند. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، تا اوایل سال حیات خویش، در نجف اشرف فرماندار بود. وی در اواخر عمر، دچار ضعف مزاج گردید و به بیماری‌هایی مبتلا شد. برای در امان ماندن از گرمای شهر نجف، به کاظمین و سامرا رفت و در سال ۱۳۶۵ هجری قمری پس از ۲۵ سال مرجعیت شیعه در کاظمین وفات کرد. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه نت:

<http://www.hawzah.net/fa/Mostabser/View/1944/>

۳. حوزه، مهر و آبان ۱۳۷۱، ش ۵۲، مصاحبه با آیت‌الله میرزا غلامحسین جعفری همدانی.



ماه پس از درگذشت پدرش به دنیا آمد و تا دوران نوجوانی در نجف اقامت داشت و بنا به گفته خود در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ به اتفاق عمویش سید حسین، در حدود ۲۰ سالگی به ایران وارد شد و در تهران سکنی گزید.^۱

تحصیلات

یکی از قسمت‌های مخدوش زندگی موسی اصفهانی که با تناقضاتی همراه است وضعیت تحصیلی او می‌باشد. وی در مصاحبه با خبرنگار پروژه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، تحصیلات خود را این گونه بیان می‌کند:

من شاید سنم در حدود بیست سال بود که در نجف توانستم به درجه اجتهاد برسیم که تحصیلات فقه و اصول و زبان عربی اینها را تکمیل کردم. در سال ۱۹۵۵ (میلادی) دانشگاه تهران به من دکتری در حقوق اسلامی داد. بعد از آن در سال ۱۹۵۶ (میلادی) به فرانسه رفتم و از دانشگاه ادبیات سوربن مافوق لیسانس در ادب و زبان فرانسه گرفتم. در سال ۱۹۵۹ (میلادی) دکترای فلسفه گرفتم که موضوع تز من هم مقارنه بین صدرالدین شیرازی و دکارت بود. در سال ۱۹۵۹ (میلادی) بعد از گرفتن دکترای فلسفه به تهران برگشتم و در دانشکده تجارت، اقتصاد اسلامی درس می‌دادم.^۲

البته وی در همین مصاحبه ادعای قبلی خود مبنی بر حضور در فرانسه را فراموش می‌کند و اندکی بعد بیان می‌دارد که: «من از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۴ (میلادی) در ایران بودم».^۳

این اظهارات متناقض نشان می‌دهد که موسی اصفهانی حتی در بیان مسائل معمولی زندگی خود گرافه گفته است. از یک طرف می‌گوید من در بیست سالگی به ایران آمدم که با احتساب سال تولد وی در ۱۹۳۰ می‌شود سال ۱۹۵۱ و در جای دیگری می‌گوید من در سال ۱۹۵۳ به تهران رفتم. بنابراین پذیرش قول وی مبنی بر این که یکی از مدارج تحصیلی را در فرانسه طی کرده است محل تردید می‌شود. همچنان که منابع تاریخی

۱. حبیب لاجوردی، پروژه تاریخ شفاهی ایران؛ دانشگاه هاروارد، ج ۳، مصاحبه با موسی اصفهانی، ۱۵ مه ۱۹۸۵، نوار شماره ۱ (در کتاب حزب ملیون به روایت اسناد ساواک در صفحه ۱۷۸ سکونت موسی اصفهانی پس از ورود به ایران در اصفهان ذکر شده و همچنین چگونگی دریافت مدارک دانشگاهی وی نیز با آنچه وی در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد می‌گوید متفاوت است).

۲. حبیب لاجوردی، همان، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۲۶.

نشان می‌دهد که تحصیل او در حوزه نجف اشرف نیز محل تردید است زیرا در هیچ یک از منابع حوزوی زمان، مکان، اساتید و هم‌دوره‌های وی در حوزه نجف به ثبت نرسیده است. موسی اصفهانی به رغم این که منسوب به یکی از مراجع بزرگ شیعه بود ولی به همین اعتبار که شأن تحصیلات حوزوی وی مجهول است، هیچ‌گاه مورد پذیرش حوزویان قرار نگرفت و همیشه با شک و تردید به رفتارهای وی نگاه می‌کردند. و شاید دومین دلیل کینه وی از روحانیت و مذهب شیعه همین باشد. چون در حوزه‌های علمیه، انتساب به شخصیت‌های بزرگ حوزوی به تنهایی شأن و منزلتی برای افراد به وجود نمی‌آورد.

آغاز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

بر مبنای بعضی از منابع تاریخی، موسی اصفهانی به رغم انتساب به خانواده مرجعیت و بر تن داشتن لباس روحانیت و ادعاهایی که در برخورداری از تحصیلات حوزوی می‌کرد، در ظاهر جوانی عیاش و بی‌بند و بار بود. سید هادی خسروشاهی می‌نویسد:

اینجانب دکتر موسی موسوی را شخصاً می‌شناسم. وی در آن زمان که معمم بود در عین حال ریش خود را به طور کامل می‌تراشید! و به فساد و ارتکاب مفاسد اخلاقی مشهور بود و اغلب با لباس روحانیت در مجالس عیاش و نوش شرکت می‌کرد.^۱

موسی اصفهانی به دلیل همین ویژگی‌ها، و هرزگی‌ها مورد لطف و توجه حسین علاء^۲ وزیر دربار شاهنشاهی قرار گرفت و توانست به این دربار راه پیدا کند.^۳ وی ضمن عضویت در حزب ملیون،^۴ مدتی در سمت استادیار در دانشگاه تهران مشغول

۱. سید هادی خسروشاهی، *امام خمینی و جمال عبدالناصر*، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸.
 ۲. حسین علاء در سال ۱۲۶۱ در تهران متولد شد و ریاست دفتر وزارت امور خارجه، وزیر فؤادعامه و تجارت، وزیر مختار ایران در اسپانیا، امریکا و فرانسه، نمایندگی مجلس شورا، رئیس هیئت‌مدیره و مدیر کل بانک ملی، وزیر بازرگانی، وزیر دربار، سفیر ایران در امریکا، وزیر امور خارجه و مقام نخست‌وزیری در سال ۱۳۲۹ از جمله سوابق و مسئولیت‌های اوست. وی در سال ۱۳۴۳ در سن ۸۲ سالگی درگذشت. (منوچهر نظری، *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب*، تهران، فرهنگ معاصر، ص ۵۸۳).
 ۳. *یادگار امام، حاج سید احمد خمینی*، همان، ص ۱۰۷.
 ۴. احزاب در ایران که از دوره مشروطه رسمیت پیدا کرده‌اند به دو گونه بوده‌اند. احزاب دولتی که بنا بر دستور نظام سیاسی حاکم تأسیس و با اشاره آن تعطیل می‌شدند و احزاب غیر دولتی که سر در آخور بیگانه داشته‌اند. یکی از اقدامات امریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد دستور تأسیس حزب در ایران بود که در سال ۱۳۳۸ با تأسیس دو حزب «ملیون» و «مردم» عملاً به انجام رسید؛ (گروه نویسندگان مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، *حزب ملیون به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۸).





به کار شد^۱ و در سال ۱۳۳۹ در دوره بیستم مجلس شورای ملی با کسب ۱۴۷۳۱ رأی از مجموع ۱۵۸۲۷ رأی به نمایندگی مردم لنجان به مجلس شورای ملی راه یافت.^۲ وی در سال ۱۳۴۲ بعد از فاجعه کشتار طلاب در مدرسه فیضیه قم، بدون توجه به این جنایت عظیم شاه در مراسم تبریک^۳ عید مبعث شرکت نموده و عید را به شاه تبریک گفت.^۴ موسی اصفهانی به دلیل تزلزل شخصیتی، فساد مالی و فساد اخلاقی پس از عدم موفقیت در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، فهمید که تاریخ مصرف او در دربار پهلوی به پایان رسیده و دیگر در دربار جایگاه رفیعی ندارد و او را فقط برای تخریب چهره مذهب و روحانیت به درون خود راه داده بودند. به ناگاه تغییر چهره داد و سر به مخالفت با دولت گذاشت و با مخالفین دولت هم‌صدا شد و در خرداد سال ۱۳۴۳ پس از آنکه مبالغی وجه نقد از بانک‌ها و افراد مختلف به صورت قرض و یا به واسطه چک بی‌محل دریافت کرده بود قادر به پرداخت آن نشد و به علت تعقیب قضایی بابت صدور چک و سفته بی‌محل و کلاهبرداری، به عراق و از آنجا به مصر فرار کرد.^۵ اسناد به دست آمده از ساواک نیز از اوضاع بسیار بد مالی او حکایت دارد.^۶

وی پس از استقرار در قاهره، ضمن اعلام موجودیت جریانی به نام «نهضت آزاد»، نمایش جدیدی به راه انداخت و به ظاهر علیه رژیم شاه اقدام به فعالیت کرد. موسی اصفهانی در خصوص چگونگی تیرگی روابط خودش با شاه می‌گوید:

در دورانی که در ایران و در مجلس بودم علیه استبداد شاه صحبت می‌کردم، با امینی سخت مبارزه کردم، با علم سخت مبارزه کردم، با شریف‌امامی مبارزه کردم. من در جریان ۱۵ خرداد در ایران بودم و یکی از عللی که با شاه روابطم به هم خورد موضوع ۱۵ خرداد بود. من روز ۱۶ خرداد با شاه دیدار کردم و روز ۱۵ خرداد علا را که وزیر دربار بود را دیدم و شنیدم که عباس مسعودی می‌گفت که شاه قرار است خمینی

۱. یادگار امام، حاج سید احمد خمینی، همان.

۲. منوچهر نظری، همان، ص ۱۱۰.

۳. از دوران قاجار به بعد، نمایش سلام رسمی دربار با تشریفات بیشتر و هزینه‌های زیاد برگزار می‌شد و این مراسم را هر سال در سه عید نوروز، عید مبعث و عید غدیر انجام می‌دادند که با حضور امرای ارتش، نخست‌وزیران و وزیران و سفرا و استانداران، رجال مهم کشور، نمایندگان مجلس، مدیران مؤسسات دولتی و ملی، مدیران جراید، اعضای انجمن شهر و رؤسای اصناف در محل معین که اکثراً در کاخ مجلل گلستان بود برگزار می‌شد. (سید علی میرنیا، فرهنگ مردم، تهران، هما، ۱۳۶۹، ص ۴۰)

۴. گروه نویسندگان مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، همان، ص ۱۷۸.

۵. یادگار امام، حاج سید احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷؛ سید هادی خسروشاهی، امام خمینی و جمال عبدالناصر، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸.

۶. سیر مبارزات امام خمینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۶، ج ۱۸، ص ۱۹۷.



و بعضی دیگر را اعدام بکنند و من به عباس مسعودی گفتم شاه مگر می تواند مراجع را اعدام کند؟ و کم کم روابطم با شاه تیره شد. چون دیدم اگر در داخل مبارزه کنم یا من را می کشد یا زندانی می کند و از جهت هم مبارزه باید هم داخل کشور باشد و هم بیرون کشور لذا من بهتر دیدم در خارج از کشور مبارزه را اداره کنم. من قبل از اینکه با شاه بهم بزخم از جهت اینکه نماینده مجلس بودم و از جهت اینکه نوه مرجع تقلید بودم بسیار با او ملاقات داشتم. در سال ۱۹۶۴ میلادی مخالفت من با حکومت شاه به مرحله جدی رسید و من ایران را به مقصد قاهره ترک کردم و با عبدالناصر ملاقات کردم و با او درباره تشکیل یک حکومت یا یک هیئت مرکزی ایران آزاد در قاهره مذاکراتی کردم و در آنجا حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردم. با آمادگی عبدالناصر برای استفاده از آزادی خواهان اروپا و در اختیار قرار دادن رادیو آزادی برای آنها؛ در سال ۱۹۶۵ من با ابوالحسن بنی صدر در پاریس دیدار کردم و او حاضر شد با همکارانش به قاهره بیاید. از طرفی ناصر قشقایبی را که او هم در پاریس بود را برای تشکیل یک جناح نظامی برای تشکیلات ایران آزاد به قاهره آورد. اما با قبول نکردن عبدالناصر با برخی شروط من از قاهره به عراق مراجعه نمودم.^۱

دروغ گویی موسی اصفهانی در مورد مخالفت با شاه و به هم زدن با دربار به خاطر واقعه ۱۵ خرداد از آنجا آشکار می شود که او بعد از این واقعه در مراسم سلام عید مبعث در دربار که در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۳ یعنی نه ماه پس از فاجعه کشتار مدرسه فیضیه و شش ماه پس از واقعه خونبار ۱۵ خرداد برگزار می شود، حضور پیدا می کند و این عید را به شاه تبریک می گوید.

او بعدها بخشی از عقاید خود را همراه با اساسنامه نهضت و حزب خود برای امام خمینی (ره) به نجف می فرستد اما چون امام (ره) از ماهیت وی خبر داشت آن را بدون جواب گذاشت و اعتنایی به وی نکرد. موسی اصفهانی که در مصر نمی تواند نظر جمال عبدالناصر را جلب کند تصمیم گرفت به فرانسه برود. در سفر به فرانسه، به علت درخواست دادستان عمومی تهران، در ۲۵ شهریور ۱۳۴۳ به اتهام صدور چک بی محل

۱. حبیب لاجوردی، همان.

۲. سید موسی اصفهانی آشنایی خود با حضرت امام را قبل از سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۵ میلادی) بیان می کند و ادعا دارد که در بسیاری از مواقع در نجف به باران حضرت امام (ره) کمک نموده است. (همان)



توسط پلیس فرانسه دستگیر و به مدت ۵ ماه در زندان فرانسه حبس می شود و سرانجام در اثر حمایت جمعی از دانشجویان به رهبری قطب زاده و بنی صدر، دادگاه فرانسه با صدور رأی برائت او را از زندان آزاد می کند. پس از آزادی، به عراق رفته و در طول این مدت بسیار سعی کرد خود را به آیات عظام و مراجع تقلید از جمله امام (ره) نزدیک کند.^۱ موسی اصفهانی در تاریخ شفاهی هاروارد مدعی است که آشنایی وی با حضرت امام قبل از سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۵ میلادی) است البته مشخص نیست اولاً چگونه و به چه دلیل با امام آشنا شد و ثانیاً چگونه کسی که به ادعای خود در این ایام مشغول تحصیل در فرانسه بوده است با امام آشنایی داشته است. همچنین ادعا دارد که در بسیاری از مواقع در نجف به یاران حضرت امام (ره) کمک نموده است. لیکن کسانی که در آن دوران در نجف اشرف در خدمت امام بوده اند این ادعا را خلاف واقع و دروغ می دانند و بر این نظرند که موسی اصفهانی از نظر مبارزان روحانی مقیم نجف عنصری مشکوک، مرموز و وابسته به حزب بعث و غیر قابل اعتماد بود. از این رو از هر گونه ارتباط با وی خودداری می ورزیدند.

تلاش برای ارتباط با امام خمینی (ره)

استاد سید حمید روحانی در کتاب نهضت/امام خمینی (ره) از چگونگی تلاش رژیم بعث عراق برای نفوذ در بیت امام خمینی (ره) می نویسد:

حزب بعث حاکم بر عراق به خوبی دریافت که خمینی نفوذناپذیر است و مستقیم و غیر مستقیم نمی توان در او تأثیر و نفوذی داشت از این رو، بر آن شدند که به جای صرف نیرو برای راه یابی به بیت امام (ره) و نفوذ در او تلاش خود را برای تحت نفوذ قرار دادن نیروهای جوانی که در کنار امام (ره) قرار داشتند به کار اندازند و با نفوذ در آنان نقشه های خود را پیاده کنند؛ و به این منظور، رژیم عراق رفع هر گونه مشکل برادران روحانی را از نظر ویزا، اقامه و گذرنامه به همکاری با آن رژیم و تیمور بختیار منوط می کرد و عوامل و ایادی به اصطلاح ایرانی رژیم عراق و بختیار مانند موسی اصفهانی و بعضی از عناصر حزب توده مدام در نجف پرسه می زدند و هر روز با یکی از برادران مبارز روحانی تقاضای دیدار و گفت و گو داشتند تا با وسوسه های شیطانی بتوانند آنان را فریب دهند

۱. یادگار امام، حاج سید/احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷.



و آلت دست خود سازند. به یاد دارم که بختیار چند بار برای من پیام فرستاد و درخواست ملاقات کرد، حتی یک‌بار نامه‌ای به زبان عربی برایم رسید که نویسنده آن خود را دانشجوی عراقی معرفی کرده بود و نوشته بود: «برای پاره‌ای مسائل لازم است با شما دیداری داشته باشم» آنگاه آدرسی در بغداد داده بود تا با او تماس بگیرم. پس از تحقیق معلوم شد که نشانی مزبور یکی از خانه‌های سری عوامل تیمور بختیار است. موسی اصفهانی نیز برای دیدار و گفت‌وگو با من و برادران مبارز روحانی نجف تلاش‌های گسترده‌ای کرد که هرگز کامیاب نشد.^۱

رژیم بعث عراق از نقطه ضعف برخی توانست بهره گیرد و آنان را بر آن دارد که با دستیاری موسی اصفهانی نشریه‌ای به نام نهضت روحانیت بیرون آورند که البته با واکنش شدید امام(ره) و برادران متعهد روحانی روبه‌رو شد و شکست خورد، لیکن رژیم عراق با همکاری موسی اصفهانی به نشر آن ادامه داد و نشریه‌ای شد در خدمت ارتجاع و استعمار که پیوسته علیه نهضت روحانیت و خط امام(ره) کارشکنی می‌کرد و سیاست غیر اسلامی رژیم عراق را به نام «نهضت روحانیت ایران» تبلیغ می‌کرد.^۲

نام سید موسی اصفهانی از آن حیث در نهضت امام خمینی در بعضی جاها آورده می‌شود که ساواک تلاش می‌کند به هر طریقی این عنصر بدنام و منفور را به نوعی به امام خمینی منسوب و به خیال خود از این طریق به حیثیت امام لطمه وارد سازد. بنابراین در اسناد مرتبط با وی، از او به عنوان یکی از کسانی یاد می‌شود که با حضرت امام خمینی(ره) و شهید سید مصطفی خمینی در ارتباط بوده است. حضرت امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۴ وارد شهر بغداد در عراق شدند، پس از ورود به کاظمین رفتند، پس از دو روز اقامت در کاظمین به سمت شهر سامرا مشرف شدند و پس از زیارت کوتاه عازم کربلای معلی گشتند و پس از چند روز اقامت در کربلا به نجف رفتند و در آنجا اقامت گزیدند.^۳ پس از ورود امام به عراق ساواک در گزارش‌های خود آورده است که سید موسی اصفهانی جزء افرادی بوده که در هیئت استقبال حضور داشته است از جمله در مراسم استقبال از امام در کاظمین نیز به حضور نامبرده اشاره شده است. طبیعی است عنصری مثل موسی اصفهانی که از هر فرصتی برای خودنمایی بهره‌برداری می‌کند ممکن است در چنین صحنه‌هایی حضور یافته و خود را به نمایش بگذارد. چنان که این فرد پس از

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۸۷.

۲. همان، ص ۵۸۸.

۳. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۲.



ورود امام به عراق تلاش کرد خود را به ظاهر وارد یک برنامه منسجم مبارزاتی با محوریت امام خمینی نماید و به همین اعتبار نیز سعی می‌کرد به هر طریق ممکن به امام نزدیک شود و خود را یک مبارز ضد شاه معرفی کند. لیکن هر چه بیشتر تلاش می‌کرد کمتر توفیق یافت تا جایی برای خود در میان نزدیکان امام پیدا کند. امام از ماهیت آلوده نامبرده آگاهی داشت لذا هیچ‌گاه به او اعتماد نکرد و او را به حضور نپذیرفت.

البته او در مراسم عمومی که امام حضور داشت مثل اغلب مردم شرکت می‌کرد و می‌کوشید به گونه‌ای خود را منسوب به امام نشان دهد اما بی‌اعتنایی امام سبب نومیدی و یأس وی شد. ساواک هم همین حضور و غیاب‌ها را مبنای پیوست او به امام گزارش می‌کرد.

موسی اصفهانی که از نزدیکی به امام ناامید شد تلاش کرد با برقراری رابطه با نزدیکان امام از جمله مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به اهداف خود نزدیک شود حتی دیدارهایی نیز با آن شهید داشت لیکن مرحوم حاج آقا مصطفی با هوش سرشاری که داشت متوجه اهداف وی بود و هیچ‌گاه به او اجازه نداد که از این دیدارها سوءاستفاده نماید.

در کتاب *بازتاب‌ها و پیامدهای رحلت اسرارآمیز آیت‌الله مصطفی خمینی به روایت اسناد* گزارش‌هایی از ارتباط اشخاص مختلف با آن شهید آمده است که برخی از آنها دور از واقعیت است. از جمله نوشته شده است:

... «امام خمینی (ره) و سید مصطفی در عراق با افراد گوناگونی ارتباط داشتند که در گزارش‌های ساواک و خاطرات یاران امام به عده‌ای از آنها اشاره شده است که عبارت است از: سید محمود دعایی، سید حمید روحانی، شیخ حسن علی کروی، شیخ محمدعلی املائی، علی‌اکبر محتشمی‌پور، سید حسن بجنوردی، سید موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی و...» در صفحه ۹۶ این کتاب تصریح شده است که: «از دیگر افرادی که با سید مصطفی ارتباط نزدیک داشتند و در راستای مبارزه جلسه‌های متعددی را تشکیل می‌دادند، موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی، دکتر محمد صادقی، محمدعلی مولوی عربشاهی بودند. در یکی از گزارش‌های ساواک در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۴۴ آمده است، مصطفی خمینی پسر آیت‌الله خمینی، آیت‌الله‌زاده اصفهانی، دکتر محمد صادقی که در نجف اشرف سکونت دارند با یکدیگر ارتباط داشته و تصمیم دارند مبادرت به

چاپ مجله‌ای به نام جمهوریّت در عراق بنمایند.^۱

باید گفت دیدار شهید حاج آقا مصطفی خمینی با موسی اصفهانی یا افرادی چون مولوی عرب‌شاهی و غیره در هیچ یک از اسناد مبارزاتی نهضت امام خمینی به عنوان دیداری فکری و تشکیلاتی مطرح نشده است کما این که آن شهید هیچ نسبت مبارزاتی و تشکیلاتی با اغلب دیدار کنندگانی که ممکن بود با اهداف خاصی به نزد وی بیایند، نداشت.

ساواک این گونه گزارشات را عموماً برای تخریب چهره امام و نزدیکان وی منتشر می‌کرد تا اعتماد مردم و روحانیت و حوزه‌های علمیه را مخدوش و مشوش سازد. به عنوان مثال در کتاب *زندگینامه و مبارزات آیت‌الله مصطفی خمینی* به روایت اسناد آمده است:

رابطه سید مصطفی با آیت‌الله زاده اصفهانی، تا زمان شروع تلاش‌های تیمور بختیار علیه رژیم پهلوی در عراق برقرار بود، ولی از آن پس به دلیل عدم همراهی امام و حاج آقا مصطفی با تیمور بختیار که رابطش موسی آیت‌الله زاده اصفهانی بود محدود و در نهایت قطع گردید.^۲

در حالی که برخلاف گزارش‌های ساواک، ارتباط شهید مصطفی با موسی اصفهانی چه پیش از آمدن تیمور بختیار به بغداد و چه پس از آن ارتباطی عادی و عمومی و دور از همکاری‌های سیاسی و مبارزاتی بود.

پذیرش تابعیت عراق، ارتباط با تیمور بختیار و حزب بعث

موسی اصفهانی در سال ۱۳۴۵ پس از اخذ شناسنامه عراقی و قبول تابعیت آن کشور به عنوان استادیار دانشگاه بصره مشغول به کار شد. وی در مصاحبه با خبرنگار «پروژه تاریخ شفاهی ایران» مجدداً با گزافه‌گویی‌های خود تلاش می‌کند از این دوران برای خود سابقه مبارزاتی درست کند. او می‌گوید:

با روی کار آمدن رژیم بعث بیشتر توانستیم علیه حکومت ایران فعالیت کنیم. و من به مدت ۲ سال از رادیو بغداد تحت عنوان جمهوری خواهان ایرانی چه می‌خوانند و چه می‌گویند سخنرانی کردم. با بسته شدن قرارداد الجزایر وقتی که روابط ایران و عراق بهتر شد دیگر نتوانستم

۱. سجاد راعی گلوچه، *بازتاب‌ها و پیامدهای رحلت اسرار آمیز آیت‌الله مصطفی خمینی* به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۴۵ و ۹۶.

۲. سجاد راعی گلوچه، *زندگی‌نامه و مبارزات آیت‌الله سید مصطفی خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ص ۹۷.





از رادیو بغداد صحبت کنم در همان ایام هفته نامه‌ای با عنوان نهضت روحانیت منتشر کردم. در سال ۱۹۶۸ میلادی در دانشگاه بصره مشغول تدریس شدم که در آنجا توسط ساواک مورد ترور ناموفق قرار گرفتم و پشتم و دستم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و البته در آن حادثه یکی از اساتید دانشگاه بصره به نام عبدالرزاق مسلم استاد فلسفه دانشگاه که همراهم بود کشته شد؛ که پس از این کار مردم دیدند که ضارب سوار فولکس واگن کنسولگری سفارت ایران در بصره شد و فرار کرد و مردم فردایش به کنسولگری حمله کردند و اعتراض کردند.^۱

موسی اصفهانی در زمان حضور در عراق ملاقات‌هایی با مخالفین شاه، از جمله تیمور بختیار^۲ انجام داد و همواره مورد اعتماد مقامات عراقی بود. اما حضرت امام (ره) هرگز حاضر نشد با بختیار و یا دست‌نشاده‌اش در مبارزات همکاری نماید.

تیمور بختیار یکی از مخالفان دولت پهلوی بود که با همکاری دولت عراق به فعالیت می‌پرداخت. حزب بعث عراق از تیمور بختیار برای ایجاد و سازماندهی سازمان امنیت عراق استفاده کرد و او توانست در مدت کوتاهی یک سازمان جهنمی در آن کشور ایجاد کند. با آمدن تیمور بختیار در عراق مشکلات امام چند برابر شد زیرا او در ایجاد رابطه با آن حضرت بسیار پافشاری می‌کرد اما ایشان حتی برای یک لحظه هم اجازه ملاقات به او نداد؛ این در حالی بود که او با مراجع دیگر چون آیات عظام حکیم، شاهرودی، خوبی، صدر، بغدادی و دیگران ملاقات و ارتباط برقرار نموده بود اما اینها کافی نبود و او برای سرنگونی حکومت شاه نیازمند حمایت حضرت امام بود. در این میان سید موسی اصفهانی، در تکاپوی جلب نظر امام و حاج آقا مصطفی برای ملاقات با تیمور بختیار برآمد، که نتیجه‌ای نداشت... وقتی که تیمور بختیار در جلب نظر امام مستأصل شد، به یاران امام پیشنهاد داد که ما به شما اسلحه می‌دهیم و شما مجاز به هر کاری هستید...^۳

موسی اصفهانی در همکاری با بختیار در عراق از طرف وی مأموریت داشت تا شرایط

۱. حبیب لاجوردی، همان.

۲. پایه‌گذار ساواک در ایران.

۳. خاطرات سال‌های نجف، خاطرات حجت‌الاسلام سید هادی موسوی، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۸۰.

ملاقات بین امام و تیمور بختیار را فراهم سازد ولی هیچ‌گاه به اهداف خود نرسید.^۱ از جمله مسائلی که موجب گردید تا مرحوم شهید مصطفی خمینی دیگر حاضر به ملاقات با موسی اصفهانی نشود ارتباط وی با تیمور بختیار بود.

در کتاب *زندگی‌نامه و مبارزات آیت‌الله سید مصطفی خمینی* چنین آمده است:
در مقطعی از اجرای برنامه گفته شد، تیمور بختیار که در صدد تشکیل جبهه آزادی‌بخش از تمام نیروهای مخالف رژیم در عراق به رهبری خود بود، از طریق موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی که واسطه‌اش بود، پیشنهاد همکاری و حمایت از وی در رادیوی نهضت روحانیت به حاج آقا مصطفی داده شد که به طور قطعی رد گردید و حتی برنامه اجرا شده توسط سید محمود دعایی مدتی تعطیل گردید.^۲

در حقیقت به رغم تلاش اشخاص منحرف و آلوده مانند بختیار برای جذب نیروهای مذهبی، هیچ‌گروه مذهبی اصیلی به بختیار نپیوست. تنها یک روحانی بدنام به نام موسی اصفهانی نوه مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود که به دلیل اختلاف مالی با رژیم ایران به عراق آمده بود، نه به دلیل اختلاف عقیدتی و ایدئولوژیک. گفته می‌شد که او اختلاس‌هایی کرده و به همین دلیل تحت تعقیب است، او به محض ورود به بغداد در اطراف بختیار قرار گرفت.^۳

موسی اصفهانی در سراسیمه خفت و ذلت

ابراهیم یزدی در کتاب *خاطرات جریان تبعید امام (ره)* از عراق به پاریس می‌نویسد:
ما چون زودتر از هواپیما پیاده شده بودیم و باری هم نداشتیم موقعی به جلوی باجه میز مأمور رسیدگی رسیدیم که تقریباً خلوت بود و توانستیم به سرعت خارج شویم. آن طرف باجه در محل راهروی خروجی، دوستان همه منتظر بودند. چند نفر دیگر هم بودند که مرتب فیلمبرداری می‌کردند جمعاً شاید بیست نفر به استقبال آمده بودند. من جز چند نفر بقیه را نمی‌شناختم از میان قیافه‌های آنها آقای موسی اصفهانی‌زاده نوه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی را شناختم. فوراً جلو آمد و خود را کنار آقای خمینی قرار داد، در حالی که فردی مرتب عکس می‌گرفت

۱. علی‌اکبر ذاکری، *طلوع خورشید*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱، ص ۳۶۲.

۲. سجاد راعی گلوجه، *همان*، ص ۱۰۲؛ علی‌اکبر ذاکری، *همان*، ص ۳۶۷.

۳. سید محمود دعایی، *گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی*، تهران، عروج، ص ۸۲.



و فیلم برمی داشت. این فرصت طلبی مرا سخت ناراحت کرد. می دانستم هدف آنها از این عکس گرفتن ها چیست. به یاد آوردم که چند سال قبل نشریه ای به نام نهضت روحانیت در عراق چاپ می شد که راجع به تمام مراجع در آن مطالبی بود جز آقای خمینی^۱.

موسی اصفهانی در عراق به یک مهره کاملاً مطیع و سرسپرده به حزب بعث تبدیل می شود. او دامنه خیانت خود به ملت ایران را از درون دربار پهلوی به درون کثیف ترین سازمان امنیتی منطقه یعنی استخبارات حزب بعث می کشاند. آنچه از اسناد به دست می آید حکایت از آن دارد که همکاری موسی اصفهانی با حزب بعث جنبه های امنیتی بسیاری داشته است. از جمله موارد همکاری بین او با حزب بعث را می توان سرکوب سران انقلابی در عراق نام برد.

در این ارتباط در اسناد ساواک چنین آمده است:

در جریان بحران روابط ایران و عراق و اقدامات غیر انسانی حزب بعث، موسی صدر علیه زمامداران عراق فعالیت هایی را در لبنان آغاز کرد و شورای عالی شیعیان جلساتی تشکیل و رفتار مقامات عراقی را نسبت به شیعیان مورد بحث قرار داد و متعاقباً موسی صدر ضمن مخابره تلگرافی به عنوان جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر از وی خواست که اقداماتی نسبت به رفع فشار از شیعیان و حوزه علمیه نجف به عمل آورد. مشارالیه در سال ۴۸ ضمن نامه ای به عنوان میرزا هادی عبادی طالقانی در تهران نوشته و اعلام داشته حزب بعث عراق با همکاری موسی آیت الله زاده اصفهانی توطئه ای علیه جان او ترتیب داده بودند لیکن یکی از رهبران توطئه مطلب را فاش کرد و وی از مهلکه جان سالم به در برد.^۲

این خیانت تا آستانه انقلاب اسلامی ادامه پیدا می کند.

موسی اصفهانی و فعالیت های او علیه انقلاب اسلامی

موسی اصفهانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمد؛ سابقه و عملکرد سوء گذشته وی، موجب کناره گیری عناصر انقلابی از او شد. وی پس از آنکه نتوانست منصب و مقامی از حضرت امام خمینی (ره) بگیرد، نسبت به انقلاب کینه پیدا کرد و مجدداً به

۱. ابراهیم یزدی، شصت سال صبوری و شکوری؛ ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو، ج ۳، نسخه دیجیتال، ص ۶۹.
 ۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ امام موسی صدر، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۴.

عراق رفت. وی در اواخر دهه شصت سفرهایی به برخی کشورهای اروپایی و امریکا نمود. او فعالیت علیه انقلاب اسلامی را با انتشار برخی جزوات و کتب شروع کرد. در دوران جنگ تحمیلی بارها از رادیو بغداد به تبلیغات علیه میهن اسلامی و مردم مسلمان ایران پرداخت.

اصفهرانی پیوسته در صدد مطرح کردن خود به عنوان رهبر شیعیان شمال امریکا بوده است.^۱ لذا پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تأسیس مرکزی در امریکا به نام مجلس عالی اسلامی کالیفرنیا به عنوان رئیس آنجا قرار گرفت و با انتشار چند کتاب مانند *ایران در ربع قرن، انقلاب محنت‌بار و جمهوری دوم* نسبت به عقائد شیعه و پیرامون علمای شیعه و همچنین انقلاب اسلامی و امام خمینی به شبهه‌پراکنی مشغول شد. وی با زیر سؤال بردن «اندیشه ولایت فقیه» آن را از تفکرات امام خمینی دانسته و بیان نمود که هیچ یک از علمای قبل از حضرت امام قائل به اندیشه حکومت اسلامی و ولایت فقیه نبوده‌اند.^۲ موسی اصفهرانی پس از سقوط صدام و نابودی حزب بعث سر از وهابیت و عربستان سعودی در آورد و به یکی از مبلغان افراطی مبارزه با مذهب شیعه تبدیل شد. او که تمام عمر نکبت‌بار خود را مزدور اصحاب زور و زر و تزویر بود امروز از پایگاه وهابیت عربستان سعودی و شبکه‌های وابسته به آن ندای بیداری شیعه سر می‌دهد.



۱. یادگار امام؛ حاج سید احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷.
۲. حبیب لاجوردی، همان، مصاحبه با موسی اصفهرانی.

پیشینه‌شناسی مفهومی جمهوری اسلامی

حسن مقدمی شهیدانی
علی رستمی

چکیده

جمهوری اسلامی شکل نوینی از نظام‌های حکومتی است که تلاش می‌کند با الهام از قوانین و تعالیم نجات‌بخش اسلام، الگوی جدیدی در عرصه اداره حکومت و جامعه، ارائه دهد که در عین توجه به نیازهای اجتماعی و سیاسی بشر امروز، قوانین مترقی اسلام و آموزه‌های الهام‌بخش قرآن محور پرگار اداره حکومت و اجتماع باشد تا بر اساس آن، نیازهای مادی و معنوی انسان به صورت توأمان مرتفع شود. در مورد ماهیت این الگوی حکومتی، سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که ایده و طرح «حکومت جمهوری اسلامی» از کجا نشئت گرفته و پیشینه مفهومی آن در جهان اسلام به چه اشخاص و جریان‌های فکری و در کدام جغرافیای سیاسی و فکری تعلق دارد؟ پرسش دیگر آنکه، آیا حضرت امام خمینی (ره) که بنیانگذار جمهوری اسلامی در ایران است، از آغازین روزهای مبارزات اسلامی به مردم‌سالاری دینی معتقد بوده‌اند و یا طرح جمهوری بعد از پیروزی انقلاب توسط ایشان مطرح شده است؟ آیا مدعای برخی از همراهان





نهضت امام خمینی (ره) مانند ابراهیم یزدی، که پیشینه حکومت جمهوری اسلامی را به خود برمی گردانند و امام را مخالف این الگوی حکومتی معرفی می کنند، درست است یا با واقعیات و اسناد تاریخی مطابقت ندارد؟

نوشتار حاضر به دنبال واکاوی بسامد تاریخی و پیشینه مفهومی «حکومت جمهوری اسلامی» است و در آن تلاش شده است به پرسش های پیش گفته پاسخ داده شود.

کلیدواژه ها: امام خمینی، جمهوری اسلامی، مردم سالاری دینی، اسلام سیاسی، الگوی حکومتی اسلام.

مقدمه

قیام اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) به عنوان یکی از بزرگ ترین انقلاب های مردمی در عرصه جهانی است که ضمن سرنگونی یک سلسله پادشاهی ۵۷ ساله، منجر به براندازی نظام حکومتی ۲۵۰۰ ساله شد و برای نخستین بار در تاریخ ایران، یک حکومت دینی و در عین حال مردم سالار به وجود آمد. نظام جمهوری اسلامی، حاصل مبارزات پر دامنه مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی بود که نخستین زمینه های آن، به روزهای پس از رحلت زعیم شیعه حضرت آیت الله العظمی بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ شمسی باز می گردد. قیامی که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با سقوط سلسله پادشاهی پهلوی به ثمر نشست و با رأی مثبت مردم به الگوی حکومتی مورد نظر رهبر انقلاب، در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به ایجاد یک نظام سیاسی جدید منجر شد. نظام جمهوری اسلامی ایران، در یک فرآیند اجتماعی - سیاسی ۱۸ ساله و با تأکید همزمان به دو مقوله «جمهوریت» و «اسلامیت» بنیان گذاری شد و از این نظر، واجد ویژگی های انحصاری است که نمی توان در سایر انقلاب های سیاسی و حتی در سایر نهضت های دینی در سده های اخیر، نمونه ای برای آن یافت.

پس از پیروزی نهضت امام خمینی (ره) و استقرار نظام جمهوری اسلامی، نوبت به روایت رویدادهای انقلاب و تحلیل این نهضت بی بدیل دینی رسید و در این رهگذر، شخصیت ها و جریان های مختلف - از مبارزان و فعالان نهضت تا معاندین و مخالفان آن و اندیشمندان بی طرف - به اظهار نظر در مورد انقلاب ایران پرداختند. این اظهار نظر ها گاه به روایت وقایع نهضت اختصاص دارد و گاه با رویکرد اندیشه ای و تحلیل جامعه شناختی مطرح می شود. در میان اظهار نظر های مختلف در مورد انقلاب ایران، گاه روایت های غیر واقعی و نادرستی مشاهده می شود که در صورت عدم توجه و خوانش انتقادی، بخشی از

تاریخ و بلکه ماهیت نهضت را به تحریف و انحراف خواهد کشاند.

یکی از نمونه‌های قابل نقد در مورد تاریخ انقلاب، روایت ابراهیم یزدی، از تأسیس نظام جمهوری اسلامی است. وی در کتاب خاطرات خود، بارها تلاش کرده است خود را به عنوان مشاور ارشد امام راحل در نوفل لوشاتو و تأویسین نهضت اسلامی معرفی کند. از جمله مدعاهاى او، پیشگامی در طرح «جمهوری اسلامی» به عنوان الگوی حکومتی انقلاب اسلامی است.^۱ وی بارها در بیان‌هایی متناقض نما تلاش دارد امام را مخالف این مدل

لیبرال‌های وطنی و جریان‌های سیاسی ملی‌گرا، نوعاً نه تنها اسلامیت را در تعارض با جمهوریت معنا کرده‌اند و در آستانه تأسیس نظام جمهوری اسلامی نیز، وقتی دیدند تمایلات جامعه مطلقاً به سمت و سوی جمهوری اسلامی است برای خالی نبودن عریضه نوع حکومت مورد نظرشان را «جمهوری دموکراتیک» اعلام کردند

حکومتی معرفی کند و به نوعی به ایجاد دو گانه‌ای کاذب در جهت تقابل میان «جمهوری اسلامی» و «حکومت اسلامی» پرداخته است.^۲ تناقض‌گویی فرد مذکور تا بدان جا پیش می‌رود که او در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، پیشینه طرح شعار جمهوری اسلامی را منکر می‌شود و به نوعی، پذیرش این الگوی حکومتی را نوعی انفعال سیاسی انقلابیون و ناشی از جبر محیطی ناشی از خواست مردمی برمی‌شمارد که هیچ کس - حتی امام خمینی - در

۱. وی در بخشی از خاطرات خود شعار حکومت اسلامی را کلی و مبهم و خود را مبدع جمهوری اسلامی می‌داند: «شعار حکومت اسلامی که بعداً به جمهوری اسلامی تبدیل شد، یک آرمان کلی ولی مبهم بود و باید تعریف می‌شد. یک تعریف جامع و مانع وجود نداشت. علمای اسلامی هر یک، حکومت اسلامی را به نوعی تعریف کرده‌اند که تمامی آنها صرفاً بیان کلیات حکومت و وظایف عام آن است نه مشخص کردن آن در چهار چوبی که بتوان در این دوره و عصر آن را اجرا کرد. در طی دوران طولانی مبارزات اسلامی، پیروزی نهایی آن قدر از دسترس و دید مبارزان و رهبران دور بوده است که کمتر کسی به فکر تدوین و تبیین چنین مسئله‌ای افتاده است. تنها کسی که درباره این مسئله به طور روشن مطلبی نوشته، شخص آقای خمینی است و کتاب حکومت/اسلامی، که مجموعه تدریس ایشان در نجف تحت عنوان ولایت فقیه است. اما حتی همین کتاب بیشتر کلیات را روشن می‌کند، فلسفه سیاسی آقای خمینی درباره حکومت اسلامی و حدود اختیارات و وظایف ولی فقیه را بیان می‌کند. اما شکل و محتوای اجرایی آن را به صورت یک نهاد سیاسی، حقوقی و اجتماعی، مشخص نمی‌کند. به علاوه، آقای خمینی طی مصاحبه‌های خود در پاریس در باب حقوق ملت و محتوای حکومت و جمهوریت مواضعی را بیان کرده‌اند که با ارکان کتاب ولایت فقیه هم‌خوانی ندارد.» (رک: شصت سال صبوری و شکوری؛ خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، بی‌تا، بی‌جا، (نشر الکترونیکی قابل دسترسی در سایت رسمی نهضت آزادی)، ج ۳، ۱۱۸ (روز در نوفل لوشاتو)، ص ۲۰۴).
۲. وی در این زمینه می‌گوید: «در برنامه سیاسی هم من نوشته بودم جمهوری اسلامی که آیت‌الله خمینی (یا احمد آقا) با قلم خودش آن خط زدند و نوشتند حکومت اسلامی. من پیشنهاد کردم درباره تعریف حکومت اسلامی دو کار می‌توان کرد؛ یکی اینکه یک سمینار بزرگ تشکیل دهیم و...» (رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۶۸۶).



مطرح شدن آن مؤثر نبوده است.^۱ این مدعا در حالی مطرح شده است که اولاً آن گونه که در پی می آید، مفهوم «جمهوری اسلامی» نه فقط در ایران که در سایر کشورهای اسلامی نیز، رایج بوده است. ثانیاً لیبرال‌های وطنی و جریان‌های سیاسی ملی‌گرا، نوعاً نه تنها اسلامیت را در تعارض با جمهوریت معنا کرده‌اند و در آستانه تأسیس نظام جمهوری اسلامی نیز، وقتی دیدند تمایلات جامعه مطلقاً به سمت و سوی جمهوری اسلامی است برای خالی نبودن عریضه نوع حکومت مورد نظرشان را «جمهوری دموکراتیک» اعلام کردند؛ بلکه اسناد بر جا مانده از این گروه‌ها نشان می‌دهد که عموماً نظام سلطنتی مشروطه را بهترین حکومت برای ایران می‌دانستند و میانه خوبی با جمهوری نداشتند. حال باید از ایشان پرسید، با وجود چنین پیشینه‌ای و به رغم آنکه تلاش علمی مستند و مکتوبی از ایشان در جهت ترویج «مفهوم جمهوری، چه برسد جمهوری اسلامی» در دست نیست، اینان چگونه خود را مبتکر ایده «جمهوری اسلامی» بر شمرده‌اند؟!

مقاله حاضر ضمن بازخوانی پیشینه مفهومی «جمهوری اسلامی» در ایران، به مدعاهایی از جنس آنچه در روایت ابراهیم یزدی آمده است، پاسخ می‌گوید و بسامد تاریخی این مفهوم مترقی را در منظر دانشمندان مسلمان مرور می‌کند. مقاله حاضر، در سه بخش اصلی سامان یافته است:

در بخش اول ضمن ارایه تعریف اجمالی از اصطلاح «جمهوری» به تبیین مفهوم «جمهوری اسلامی» به عنوان یک الگوی حکومتی در اندیشه متفکران مسلمان و نمونه‌های عینیت یافته این نوع حکومت می‌پردازیم. بخش دوم شامل جمع‌بندی نظریات مترقی امام خمینی (ره) پیرامون مفاهیمی مانند «مردم‌سالاری»، «جمهوریت» و «حکومت اسلامی» و «جمهوری اسلامی» است. و در بخش سوم سعی شده در حد امکان آرا و نظریات سایر اندیشمندان

۱. رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۶۶۵. در این بخش از خاطرات ابراهیم یزدی چنین می‌خوانیم: «سؤال: در تغییر نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری اسلامی، آیا این جابجایی از نظر شما هم به عنوان روش‌نگر و هم یک چهره مؤثر در پیروزی آن، تنها گزینه ممکن بود؟ آیا جمهوری اسلامی تنها جایگزین نظام سلطنتی بود یا به علت‌هایی این اتفاق خود به خود رخ داد. نظر شما چیست؟ آیا بحث دموکراتیک اسلامی یا جمهوری خالص، اینها ذیل و سایه آن فرمان اصلی رهبر فقید انقلاب، امکان طرح و تحقیق نداشت؟
جواب: به نظر من، یک رابطه و هم‌کنشی متقابل وجود داشت. شعار آزادی، استقلال، حکومت اسلامی را مردم دادند. اولین بار هم در تظاهرات محرم تاسوعا عاشورای آن سال این شعار مطرح شد. شعار از بیرون نیامده بود. این از آقای خمینی نیامده بود. آقای خمینی در بیانیه‌هایش گفته بود که مردم سلطنت را نمی‌خواهند و خیلی مبهم و کلی گفته بود که مردم حکومت اسلامی می‌خواهند ولی دقیق معلوم نبود که چه می‌خواهند. مردم ابتدا گفتند آزادی، استقلال، حکومت اسلامی، بعد در فرآیند تحولات، از یک زمان به بعد شعار آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی مطرح شد. هیچ‌کس و هیچ‌حزب و گروهی هم نگفت چرا جمهوری اسلامی و چرا جمهوری خالص نه. اسناد آن سال‌ها را نگاه کنید، هیچ گروه و حزبی نمی‌گفت جمهوری خالص و ناب می‌خواهیم. وقتی مردم گفتند جمهوری اسلامی، طبیعی است که آقای خمینی هم گفت جمهوری اسلامی.»

مسلمان در مورد مقوله «مردم‌سالاری دینی» مورد بررسی قرار گیرد.

بخش اول: تبیین مفهومی نظام جمهوری و جمهوری اسلامی علمای شیعه و دغدغه تأسیس حکومت اسلامی

دغدغه تأسیس حکومت بر اساس آموزه‌های اسلامی و با محوریت زعمای دین، مسئله نوپدید نیست و در تاریخ تشیع پیشینه پررنگی دارد. گفتمان حکومت اسلامی همواره بر اساس نفی حکومت‌های استبدادی (به طور مطلق) سامان یافته است. زعمای دین همواره حکومت پادشاهی و استبدادی را به عنوان حکومت طاغوت بر شمرده‌اند و در مواجهه با آن سلوک خاصی را پیش گرفته‌اند. شکل‌گیری مبارزات سیاسی و ایجاد نهضت‌های اسلامی، یکی از برونده‌های پررنگ و غیر قابل انکاری است که اهتمام علمای دین در نفی حکومت‌های جور را به اثبات می‌رساند. نقش مردم در پیدایی و پویایی نهضت‌های دینی، نشان از اتکای زعمای دین بر توده‌های اجتماعی دارد و بدیهی است که وقتی رهبران دینی در ایجاد نهضت‌های مبارزاتی، حضور مردم را به عنوان عامل محدثه قرار می‌دهند، در اداره امور جامعه پساانقلابی نیز نمی‌توانند منکر نقش مردم در اداره حکومت دینی گردند. به عنوان نمونه شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در رساله حرمت مشروطه و ارتداد مشروطه‌خواهان می‌نویسد:

کارهای سلطنتی (حکومتی) بر حسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقها به دولت جائره و در عرف سیاسیون دولت مستبده گردیده است.^۱

آنچه در پی می‌آید، مرور اسنادی است که از اهتمام علمای تشیع برای تشکیل حکومت حکایت می‌کند. در برخی از این اسناد، صراحتاً از تعبیر «جمهوری اسلامی» استفاده شده است!

خاطرات سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در ایران در دوره قاجاریه: آرتور هاردینگ در گزارشی از «وضع شیعیان در ایران و قدرت فوق‌العاده مراجع تقلید»^۲ به نوع تلقی برخی از بزرگان حوزه علمیه نجف در مورد تأسیس حکومت دینی، چنین گزارش داده است:

۱. رک: مظفر نامدار، میانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدساله اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۰.

۲. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۸۰.





مکتب تشیع تابع هیچ گونه ریاست عالی مذهبی (نظیر ریاست پاپ بر جهان مسیحیت) نیست. زعمای این مکتب، خود را ملزم به اطاعت از اوامر هیچ مافوق دنیوی نمی دانند... شاه ایران، به عکس پادشاهان انگلیس و تزاران روسیه و قیصرهای امپراتوری روم، هیچ گونه اقتدار و نفوذ مذهبی ندارد...

در بخش دیگری از این خاطرات، مطلبی با عنوان «ملاقات مستر چرچیل (دبیر شرقی هاردینگ) با رهبر بزرگ شیعیان در نجف» درج شده است که بازتابی از اندیشه سیاسی علمای نجف است:

... این عالم و الهی دان بزرگ که به علت انتسابش به ناحیه‌ای از آذربایجان که اهل آنجا بود به نام آقای شریبانی معروف بود، دبیر شرقی مرا با احترام و عنایت فوق العاده به حضور پذیرفت و در ضمن صحبت بی آنکه تأکید خاصی روی مطلب مورد نظر بکند این حقیقت را برای مستر چرچیل فاش کرده بود که جامعه روحانیت ایران از انقیاد روزافزون عده کثیری از مأموران عالی رتبه دولتی در مقابل اوامر روسیه بی نهایت ملول و ناراضی هستند... دومین مرجع تقلید شیعیان در نجف آقای مامقانی بود که او هم مثل آقای شریبانی اهل آذربایجان بود. این مرد روحانی گرچه از لحاظ زهد و تقدس کاملاً هم طراز آقای شریبانی بود، ولی به عکس وی هیچ گونه اطلاعی از امور و سیاست‌های جهانی نداشت.^۱

در ادامه هاردینگ، با اشاره به سفر «آیت الله مامقانی» به ایران جهت زیارت مشهد مقدس، به دیدار ایشان با مظفرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) اشاره کرده و چنین نوشته است:

همچنین ایشان در قم اعلام می کنند (عوارض راهداری که از طرف یک مؤسسه کافر فرنگی - بانک شاهی انگلستان - برای حفظ و مرمت راه‌ها و نیز برای اداره پستخانه‌ها و قهوه‌خانه‌های سر راهی وضع شده حرام و پرداخت آنها بر خلاف احکام شرع است.^۲

همچنین هاردینگ در یکی از گزارشات محرمانه‌ای که در دوران مأموریت خود به لندن می فرستد در تبیین جریان‌های فراماسونری و سایر جریان‌های مؤثر به خصوص جریان

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۹.

اتحاد اسلام (پان اسلامیسم) در ایران می نویسد:

مجامع پان اسلامی که از طرف شیخ جمال الدین (سید جمال الدین اسدآبادی) پایه گذاری شده درصدد برانداختن دستگاه صدر اعظم و در فکر انقراض رژیم قاجاریه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی... است.^۱

نامه علما، اعیان و رعایای فارس

این نامه به تاریخ «ربیع الثانی ۱۳۲۴ ق/ برابر با ۱۲۸۵ ش» نگاشته شده و موضوع آن، «انتقاد شدید از رفتار توهین آمیز دولتیان نسبت به علما، بزرگان و مردم فارس» است. در این نامه به صراحت از تعبیر «جمهوری اسلامی» یاد شده است و از نظر پیشینه شناسی تاریخی، ارزش فوق العاده دارد. در همان دوران روزنامه کوکب دری و همچنین تاریخ بیداری/ ایرانیان نوشته ناظم الاسلام کرمانی این نامه را منتشر کردند. در بخشی از این نامه، چنین آمده است:

... تاکنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال دانشمند سیاسی دان، نه منحصر به یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان^۲ پوسیده و روزنامه خوان پاریس به زبان خوشیده^۳ که لفظ دولت مطلقه مستبده آموخته و حال آن که ایران جمهوری اسلامی است؛ چه از عهد سلف تا حال خلف علماء ملت هر شهری به حکومت شورش کردند، دولت با مصلحت جمهور، حاکم را عزل فرمود؛ بلکه رعایای هر دهکده که به کدخدای خود شوریدند، مالک قهرا بعزل کدخدا حکم داد بلکه کلانتر و خان هیچ طایفه و ایلی نتوانستند عزل کنند و خارجی بجای او نصب. مجبوراً از همان طایفه و ایل و خان و کلانتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز یک جمهوری مارشک فرانسه و آمریک است...^۴

۱. اسماعیل رائین در دو اثر خود این سند را آورده و مرجع آن را مشخص کرده است. رک: اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۷، ص ۲۲-۱۹؛ و اسماعیل رائین، انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۵۵-۴۵.

۲. کسانی که گرایش و باور به ماوراءالطبیعه ندارند و صرفاً هستی را منحصر به همین دنیا و طبیعت می دانند. دهری، مادی

۳. تظاهر به فرانسه دانی کردن، فرانسه دوست

۴. کوکب دری، س ۳، ش ۳۹ و ۴۰، سه شنبه اول و چهاردهم محرم ۱۳۲۶ ق؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری/ ایرانیان، تهران، آگاه، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۹۶-۳۹۵؛ نهضت آزادی خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، ۱۳۵۹، ص ۴۴-۴؛ محمدحسن رجبی، مکتوبات و بیانات سیاسی اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، تهران، نی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۹۱.



میدهد که اطاعت و طاعت ما در پیاده ترقی و مشا هر امتد
 افتاده بعد از آنم آخری بود قدامت که سلسله ای دیگر از کتای
 داشتیم امروز بجهت ظهور و بروز نیست اما بعد از این
 برزگان و افاضان که بر ما با هم ضائق میکنند و سبب
 داده مملکت که ما از آن محفوظ و منظم دار و نمود نشان
 نکر و من و مملکتشان نباشد که احکام در دگر و خیار او
 سوزی بر ما نماند و اینها شده که ای بر ایشان نخواهد
 کرد مگر انکار اتفاق و افتاد و بعد خود غنا کار از پیشین

**بیتابیه بیخ ظهور مملکت در ایران
 اغتشاشات شهباز**

ایستاد و توالیاً مظهران رسیده شفاع السلطنه
 نخواهی از حکومت فارس که بر او حکومت غایب
 موقوفه داده شد بجز بر مخصوص از طرف دولت مملکت
 معلما شهباز و بخواه شد که بر مخصوص برای احتلال
 فرستادیم و در وقت فارس نمودیم اما از شهباز جواب
 دادند که بر مخصوص ما که بر ما مینامند ما او را
 نخواستیم که او اطاعتی بدیم و اگر برای اصلاح
 کربان ممانعت السلطنه صلح دهد ما او را از همه
 و چشم نزار و ما هاله شهباز بوشهد جوار دادند
 که شفاع السلطنه بوالسطر من و نماند از حکومت
 فارس سلطنت داده است و در همه استغفای او را
 قبول نموده است و بر مخصوص هم جایز نیست و نهایت
 بجز این و خلاصه در آن کرد بدین اخبار هر چه تران
 طرف شهباز است سبب مملکت که هم از افاضان شهباز

بر افاضان مظهران خرسند اند و ما سوا و انرا برای
 اطلاع خوانندگان تاریخ درج نمودیم و بعد از این
صورتی که از اغتشاشات شهباز
 حضور و کتای که بر او سبب مملکت بود و در وقت
 حوزه اسلامیه در طایف ناموس مظهریه افخو عشرت
 کیر و شایب خواهد بود که در وقت شفاعت است
 حاضر مملکت و کیر و مخرج

آرد شهباز با ما هم حضور فرزند با دستور از این
 هر یک نشاء این بیانات آخرین اند و در اینها
 که سلطنت مملکتی قیام است

شاه عباس که بر ما انکه سلسله صفویه بود همیشه
 احکام را بدلی قدس سره برایش در صفت این مملکت «در اسم»
 شاه عباس کرد که در اینها بر ما داده و گفتند این ما سر را
 گفتن من گذارید با بوالسطر اخوان اینها را اسلامی از ایش
 روزی در امان نباشم چنگه چون بر ما سبب هزار
 قشون ما تا در فتح لاری کرد عاقبت اولادش بر او حفظ
 دو و هزار سلطنت ما اندر عبید لیل در زیر لوای اسلام
 بنا نهاد شدند

اعزاز را که در بقول کلمه نوحید از شهباز و این نادیده
 روز ما منصرف شد که صلاح الدین با تو بر کردی و خدای
 حلب بجز این اسلام نام یافت اما از اینها صریح بود
 ما اندر شاه خود را که بشود دستور از اینها و ما
 دین ممانند خود و شهباز که اینها بر ما بر ما نماند
 با جهت جامع اسلام که اینها اندر ما در اینها
 (فاطمه الاسلام کربانی)





۱۱ وقت خاک هم نداشتند با شند نظیر نثار و طولی
 نفعی اند و غایبها را بنیادین با لیز که بنیادین میگرد
 مقدم بر جوانان در شهر کرمناز است بنیادین کوهان
 کارها که از خواهد نمود و ما از بنیادین با سلفه فتر
 و خیار بنیادین همانا که بنیادین کرمناز از منظم بنیادین
 داشتند متشکریم البته بنیادین با بنیادین با بنیادین
 از بنیادین با بنیادین بنیادین با بنیادین بنیادین
 و امثال اینها که از راه از بنیادین با بنیادین
نکته اول در کوهان لا اقل کرمناز
 توسط بنیادین بنیادین با بنیادین با بنیادین
 اقلی است که با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 جلبه با بنیادین با بنیادین با بنیادین

تقدیر در کوهان و بنیادین با بنیادین
 تقدیر با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 خا قاز معنور فصلی با بنیادین با بنیادین
 بر دقت با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 فلا بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 است با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 ما با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 امضا با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 این با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 از با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 نمودیم و بعد با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 نمودیم چون با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 واحد بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 اسلام است که بنیادین با بنیادین با بنیادین
 حکومت تمام از بنیادین با بنیادین با بنیادین
 شیدا در دفاع مبنی که بنیادین با بنیادین
 و بنا بر بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 تو به بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 تا کنون بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 هیئت با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 ما با بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 پارسی بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 انوشیروان با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 عهد بنیادین با بنیادین با بنیادین با بنیادین
 شورش کردند و با بنیادین با بنیادین با بنیادین

بلکه در ظاهر ای هر دو حکم که یکدیگر را می جویند چون یک مالک
 قضا بر آنکه خدا حکم داد بلکه کلاز نه و خان هیچ طایفه
 و اهل نوانا شنیده از کشته و خاری می طای او نفسی می خواند
 از همان طایفه را با او خان و کلا ندر ان نظایه نمودند
 بازمعنی از یک جمع بود و ما را شایسته اند و نام پادشاه
 العزیز رفع از تو همین بشوم و حاکم ظاهر بود و خیر
 و لا یستعد ما چه که ما که داد و نوز و دا به را
 دامن (سوی شع روشن بفا نوس ملک بنو
 پسرکند نکل ناموس ملک) هر کجا به برایش ما
 قضا و نوز و دو جمع ما معدا اسلامیت در غایت شرف
 طایفه و خود خوار اهل داشت (خلع و اعیان و
 دغایای فارسی)

سرا به نملکرا انتم این نام با تا یازدهم از سپیدیا
 لکرا لقب قریب همین مضمون بود تطیحه رتبه از اسلام
 افغانی قاپه بر استیلا طایفه خنصورا علیضرب
 شاهنشاه عیاره کرد و بیعت با بجزه الاسلام نکران
 زه نشاندند نیز تا با ملک با رفته که خود نشان بر نشانه
 بودند تا با ملک بیعت نمودند و کشف شاه دارشما
 خدایه می خورد تا آن که در جوار اهل فارس عیاره کنید
 مضمون در دست شاه این بود که علماء الدوله را فرستاد
 بنام رسیده بر اینها برسد اما در باره ملا یغاله
 ما این اسلا که نافر و خیم دشمنان السلطنه در چکر
 برکت نداد

جناب بجزه الاسلام هر کجا دستخدا شاه را عیاره و نوز
 اهل فارس میکان یا سر و حرمان از معتاد خا هفتا

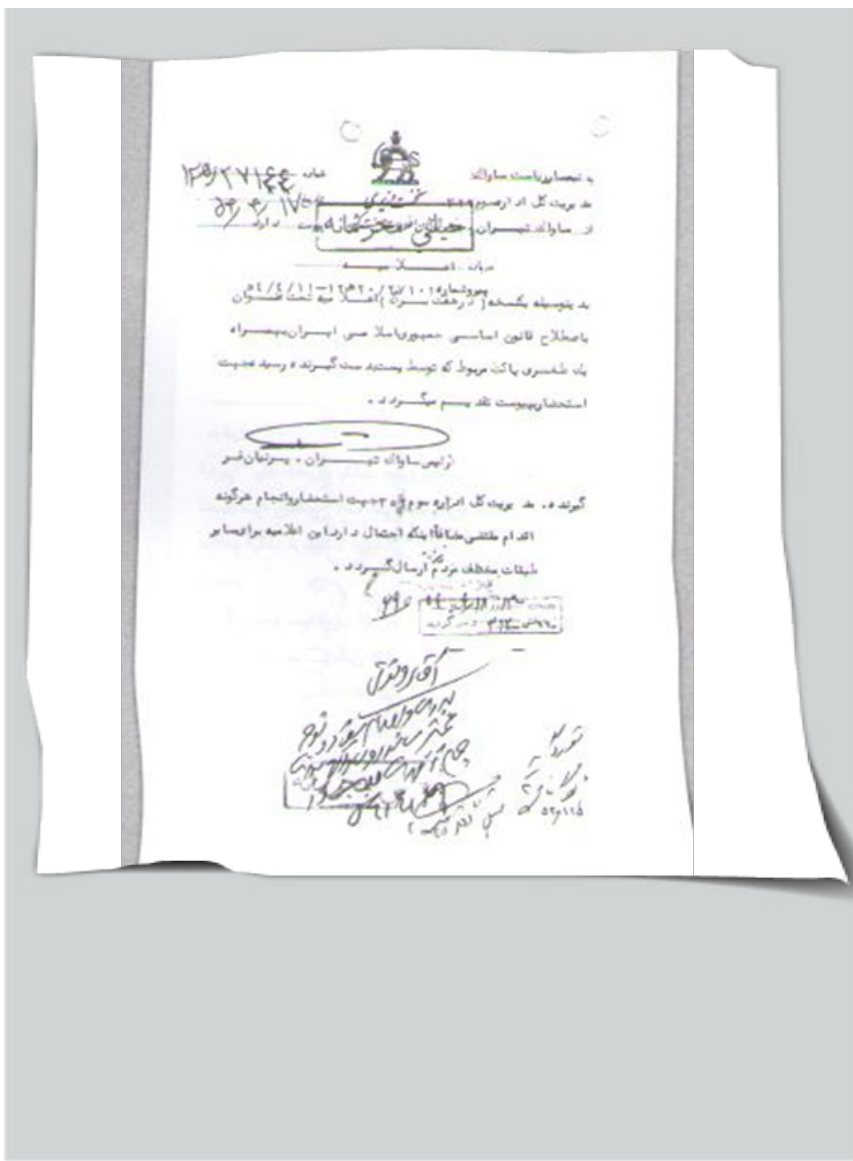
این ایام بهله از سپید
 دیگر از اتفاق شکر با عشر هفتا از ملت و مینج افغان
 کردید با قعه رکنها عشر و شلیک خود بر مطر و کند
 رضوی علیه الافا لغیر و الفناء است که حمال انواعه
 غلط و ذاهبه که عک ناکون از مسلمان و شکر
 در با نشاء اسلام است که بلا در سج میشو
و اهد شملک حکم بجزه اخصلا
 در این ایام حکوم مستخرسان از جینا بیاج اسفان
 قویه تکر دایه و برکت اتفاق و با اقبال اولو اطلع جزا
 حکوم مشهور و تکرینا بیامضا اولو در محل حاکم
 باشد از زمان گوشت تدریجی میشو چنانچه بود
 حکوم که زمان وسطه را نشان نهرجه را داد و بهم که
 چه شد و چگونه از بر زمین بخش کردید

باری هر چه در زمان حکوم مساف اولو بواسطه
 گوان کرد نیز ناز و گوشت و غیره سپید شد که در
 شهر مشهد امنه را در نهم شله بعضی مقدار و چنانکه
 زمین مشهور که در شند با خرو و باغبار که از آن محل
 فخر افرا بود ندوا از مرغان و گوشت شکا باشند
 دوزید بکرمی از اولیای فنیاب میشد فیا ده از دوز
 سابق بود حیدر دوزخی و چهار دیش هموم آورده و
 دیشند بهلار سر و جی از طراز برینکرا که در عیب خفا
 هستند و جوی از طراز برینکرا که از طرز ایاک
 در لایبان و گوشه کرد باوه دعتی شده با یکدیگر
 معین کرد و مقصود از این حکوم مشهور و اهد رنخاوه



نزدیک‌ترین زمان استفاده از لفظ جمهوری اسلامی در ایران مربوط به سال ۱۳۵۴ است. در این سال پرنیان فر، رئیس ساواک تهران در نامه‌ای خطاب به مدیر کل اداره سوم ساواک می‌نویسد:

پیرو شماره ۱۲۲۰/۲۷۱۰۱ مورخ ۵۴/۴/۱۱ بدین وسیله یک نسخه (در هفت برگ) اعلامیه تحت عنوان به اصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به همراه یک طغری پاکت مربوط که توسط پست به دست گیرنده رسیده جهت استحضار به پیوست تقدیم می‌گردد... مضافاً اینکه احتمال دارد این اعلامیه برای سایر طبقات مختلف مردم نیز ارسال گردد.



لیست اسامی کتبا خطی
گزارش خبر

درجه فوریت

- 1- به ۲۰هـ ۱۳۵۵ از ۱۳۵۲
- 2- از ۲۰هـ ۱۳۵۲
- 3- شماره گزارش ۱۳۱۲/۳۰هـ ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منع اخیراً*
- 4- تاریخ گزارش ۵۴/۳/۲۷ ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مبرصیات
- 5- پیوست محل ۱۳۵۴/۳/۲۷
- 6- گزندگان خبر ۱۲۵/۲۵/۸۷۷ ملاحظات حفاظتی

موضوع

اخیراً یک طغری پاکت حاوی یک برگ اعلامیه ماسین شده تحت عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی به آدرس - هاشم آباد فرمانده گروهان زاندارمری ارسال گردیده است.

نظریه شنبه - نظری ندارد .

نظریه یکشنبه - ضمن تأیید گزارش شنبه بکمرگ اعلامیه مورد نظریه پیوست تقدیم میگردد .

نظریه سه شنبه - نظریه یکشنبه مورد تأیید است پس

نظریه پنجشنبه - نظریه سه شنبه تأیید میگردد و اینها
 (مهر و امضا)
 ۵۲-۲۵۴۱





با این تفصیل «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» که در اوایل سال ۱۳۵۴ منتشر گردید نشان می‌دهد که نام مبارک «جمهوری اسلامی» نه محصول یک اضطرار تاریخی از یک شرایط پیش‌بینی نشده در سال ۱۳۵۷ بود، نه محصول القائات غرب‌گرایی چپ و راست که واژه‌ها و مفاهیم خوبی چون جمهوری، مشروعیت، مقبولیت، سیاست، اصلاحات، تجدد، ترقی، رشد و غیره را که تمام آنها محصول ادبیات اسلامی است، محصول انحصاری تفکر مدرن القا می‌کنند و خود را رازدان آن می‌دانند، نه سکولارهای نهضت آزادی و جبهه ملی که در تمام دوران فعالیت‌های سیاسی خود با لفظ جمهوری نسبتی نداشتند و معتقد بودند بهترین حکومت برای ایران مشروطه سلطنتی است، اصلاً باور می‌کردند که یک روزی نظام پادشاهی در ایران ساقط شود و نظام جمهوری روی کار بیاید و نه یک مفهوم اضطراری برای یک دوره گذار از جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی است.

«جمهوری اسلامی» محصول یک پیشینه تاریخی در سنت مبارزاتی مکتب امام خمینی است. مکتبی که پایه‌گذار و نظریه‌پرداز آن درک دقیقی از «زبان زمان» داشته و قدرت این را داشت که تمامی دستاوردهای فکری و سیاسی یک مذهب را در قالب این زبان بازتولید کند.^۱

تعریف نظام جمهوری

از نظام جمهوری به «حکومت مردم بر مردم» تعبیر می‌شود و «جمهوریت» در نظام حکومتی نشان‌دهنده نقش مردم در تشکیل و استمرار آن است. ابوالفضل قاضی در کتاب *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی* در تعریف جمهوری می‌گوید: «به رژیمی که در رأس قوه مجریه آن، فرد یا افراد انتخابی قرار گرفته باشند، اصطلاحاً رژیم جمهوری می‌گویند.» فرهنگ علوم سیاسی نیز در تعریف جمهوری می‌نویسد:

جمهوری در عرف سیاسی به حکومت دموکراتیک یا غیر دموکراتیک گفته می‌شود که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیر مستقیم اقشار

۱. برای مطالعه بیشتر رک: «درس‌گفتارهای ولایت فقیه در سال ۴۸ و سند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۵۴»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، س ۸، بهار ۱۳۹۰، ش ۲۷، ص ۱۴۲-۱۲۷.



حضرت امام خمینی (ره) بارها در جاهای مختلفی بحث ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را مطرح نموده‌اند، اما کامل‌ترین بحث‌ها را در درس خارج فقه و کتاب البیع ارایه کرده‌اند

مختلف مردم انتخاب شده است و توارث در آن دخالتی ندارد و حسب موارد مدت زمامداری آن متفاوت است.^۱

مهم‌ترین مفاهیمی که تفسیرکننده حکومت جمهوری به شمار می‌روند؛ برابری، آزادی، قانون اساسی، رأی اکثریت، مجلس و حاکمیت مردم است.^۲

البته بسیاری از حکومت‌ها در سراسر جهان در زمره حکومت جمهوری تلقی می‌شوند اعم از این که دیکتاتوری باشند یا دموکراسی؛^۳ اما باید توجه داشت که رئیس حکومت بودن رئیس جمهور در نظام‌های جمهوری الزاماً به این معنا نیست که هیچ مقام بالاتری به عنوان نیرو و مقام تعدیل‌کننده وجود نداشته باشد. بنابراین می‌توان پذیرفت حکومتی جمهوری باشد و در رأس دولت، رئیس جمهور قرار داشته باشد، در عین حال رهبر به عنوان قوه تعدیل‌کننده در رأس حکومت باشد.^۴

سابقه جمهوری اسلامی

«جمهور» به معنای عموم مردم است و جمهوری بودن حکومت به معنی آن است که عموم مردم هم در ایجاد حکومت و هم در اداره جامعه و ادامه حکومت، از طریق انتخاب مسئولان کشور و شرکت در شوراها و همه‌پرسی‌ها دخالت دارند. تلفیق جمهوریت با موازین اسلامی، در مفهوم «جمهوری اسلامی» تبلور می‌یابد که مراجعه به آرای عمومی و تکیه بر اراده مردم در عین حال در چهارچوب ضوابط دینی، تعریف می‌شود و فرآیند تصمیم‌سازی در چنین حکومتی، به صورت فرآیندی پیچیده، منسجم و در عین حال بی‌بدیل است. در حقیقت، اسلامی بودن نظام جمهوری به معنی آن است که کلیه قوانین سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، حقوقی و نظایر آن باید بر اساس موازین اسلام باشد.^۵

با تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران این الگوی حکومتی به طور جدی در محافل

۱. محمدجواد ارسطو، «جمهوریت و اسلامیت»، بازتاب اندیشه، ش ۸، آبان ۱۳۷۹، ص ۲۷.

۲. غلامحسین مقیمی، «درآمدی بر مفهوم جمهوری»، علوم سیاسی، س ۱، ش ۴۵، بهار ۷۸، ص ۱۵۸.

۳. اصطلاحات سیاسی؛ دانش سیاسی ۱، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، بی تا، ص ۴۸.

۴. محمدجواد ارسطو، همان.

۵. اصطلاحات سیاسی؛ دانش سیاسی ۱، همان.

«جمهوری اسلامی» محصول یک پیشینه تاریخی در سنت مبارزاتی مکتب امام خمینی است. مکتبی که پایه گذار و نظریه پرداز آن درک دقیقی از «زبان زمان» داشته و قدرت این را داشت که تمامی دستاوردهای فکری و سیاسی یک مذهب را در قالب این زبان باز تولید کند

علمی بین‌المللی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و این مسئله موجب شد تا برخی به پیشینه تاریخی آن توجه نداشته باشند و برخی دیگر، پارا از این فراتر گذاشته، خود را مبتکر و مبدع این روش حکومتی در ایران معرفی نمایند. در ادامه سوابق تاریخی مقوله «جمهوری اسلامی» از نظر خواهد گذشت.

در بازخوانی پیشینه تاریخی جمهوری اسلامی، از جمله نکات قابل توجه این است که ایران اولین و تنهاترین کشوری نیست که عنوان جمهوری اسلامی را برای خود برگزیده بلکه کشورهای پاکستان

(۱۹۵۶م، ۱۳۳۵ش)، موریتانی (۱۹۶۰م، ۱۳۳۹ش)، گامبیا (۲۰۱۵م، ۱۳۹۴ش) و افغانستان نیز جمهوری اسلامی می‌باشند.

واژه «جمهوری اسلامی» برای نوع رسمی حکومت، سال‌ها پیش در پاکستان استفاده شد. در متن اولین قانون اساسی پاکستان (آئین پاکستان) که در سال ۱۹۵۶ (میلادی) به اتمام رسیده آشکارا آمده نوع حکومت در این کشور جمهوری اسلامی (اسلامی جمهوری پاکستان *Islāmī Jomhuri-ye Pākistān*) است.^۱ پس از آن نام پاکستان به جمهوری اسلامی پاکستان تغییر پیدا کرد. پس از پاکستان نیز کشور موریتانی که از سال ۱۹۲۰م تحت سیطره فرانسه قرار داشت به دنبال قیام رهبران قبایل و از جمله سیدی ولد مولای الزین و احمد العیده، فرانسه استقلال موریتانی را به رسمیت شناخت و جمهوری اسلامی موریتانی در سال ۱۹۶۰م، ۱۳۳۹ شمسی تأسیس شد. افغانستان نیز که از سال ۱۹۷۳، نخست‌وزیر داوود، پادشاه را خلع کرد و اعلان جمهوری افغانستان نمود و رئیس‌جمهوری جدیدی شد افغانستان بود تا اینکه در سال ۲۰۰۴م با شکست طالبان و حضور امریکا لویه جرگه اضطراری برای تغییر قانون اساسی تشکیل شد که طی آن جمهوری افغانستان به جمهوری اسلامی افغانستان تغییر نام داد. و سر آخر نیز کشور گامبیا است که در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۹۴ رسماً به جمهوری اسلامی گامبیا تغییر نام داده است. در همه این کشورها وضع قانون برخلاف دستورات اسلام ممنوع می‌باشد اما تفاوت اصلی این کشورها با جمهوری اسلامی ایران در نوع نگاه

۱. ویکی‌شعبه، دانشنامه مجازی مکتب اهل بیت.

۲. سایت وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان: <http://mfa.gov.af/fa>

و تأثیر اسلام در قانون اساسی است. در قوانین این کشورها بر خلاف ایران نگاهی کلی به اسلام وجود دارد و در متن قانون احکام اسلامی چندان تبیین نشده است.

بخش دوم: جمهوریّت و حکومت دینی از منظر امام خمینی (ره) ضرورت حکومت

حضرت امام خمینی (ره) بارها در جاهای مختلفی بحث ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را مطرح نموده‌اند، اما کامل‌ترین بحث‌ها را در درس خارج فقه و کتاب *البیع*^۱ ارایه کرده‌اند که ما به بخش کوچکی از این مطالب اشاره می‌کنیم. ایشان در درس خارج فقه و همچنین در کتاب *البیع* می‌فرمایند که احکام اسلامی تا روز قیامت باقی است و لذا برای اجرای احکام دینی لازم است تا حکومتی اسلامی تشکیل شود:

إِنَّ الْأَحْكَامَ الْإِلَهِيَّةَ سِوَاءَ الْأَحْكَامِ الْمَرْبُوطَةِ بِالْمَالِيَّاتِ، أَوِ السِّيَاسِيَّاتِ، أَوِ الْحَقُوقِ لَمْ تَنْسَخْ، بَلْ تَبْقَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ نَفْسُ بَقَاءِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ يَقْضِي بِضُرُورِهِ حُكُومَهُ وَ وِلايَهُ، تَضْمَنَ حِفْظَ سِيَادَةِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ، وَ تَتَكَلَّفُ بِإِجْرَائِهِ، وَ لَا يُمْكِنُ إِجْرَاءُ أَحْكَامِ اللَّهِ إِلَّا بِهَا؛ لِئَلَّا يَلْزَمَ الْهَرَجُ وَ الْمَرْجُ. مَعَ أَنَّ حِفْظَ النِّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ، وَ اخْتِلَالِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمَبْغُوضَةِ، وَ لَا يَقَامُ بِذَا، وَ لَا يَسُدُّ هَذَا إِلَّا بِوَالٍ وَ حُكُومَةٍ.^۲

(احکام الهی چه احکامی که مربوط به مسائل مادی است و چه احکامی که مربوط به مسائل سیاسی یا حقوقی است نسخ نمی‌شود و تا روز قیامت باقی خواهد بود و لازمه بقای این احکام تشکیل حکومت و ولایه اسلامی می‌باشد، تا احکام الهی را محافظت و اجرا نماید، و اجرای احکام الهی ممکن نخواهد بود مگر به تشکیل حکومت و الا هرج و مرج اتفاق می‌افتد. همچنین حفظ نظام از اوجب واجبات است و اختلال در امور مسلمین از امور مبعوضه است و حفظ نظام صورت نمی‌گیرد و جلوی اختلال در امور مسلمین گرفته نمی‌شود مگر به سبب تشکیل حکومت اسلامی.)

یکی دیگر از دلایلی که ایشان برای تشکیل حکومت اسلامی اقامه می‌کنند، حفظ بلاد اسلامی از حمله دشمنان است؛

۱. کتاب *البیع* اثری است گرانبها از امام خمینی (س) در فقه استدلالی در ابواب مختلف مربوط به بیع و تجارت، که در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۶ هجری قمری (۱۳۵۵-۱۳۴۰ شمسی) عمدتاً در نجف اشرف نوشته شده و نخستین چاپ آن نیز در نجف در پنج مجلد، جمعاً ۲۳۷۱ صفحه انجام یافته است.

۲. امام خمینی، کتاب *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۱۹.



آن حفظ ثغور المسلمین من التهاجم، و بلادهم من غلبه المعتدین، واجب عقلاً و شرعاً، و لا یمكن ذلك إلا بتشکیل الحکومه، و کلّ ذلك من أوضح ما یحتاج إلیه المسلمون، و لا یعقل ترک ذلك من الحکیم الصانع.^۱ نکته دیگری که حضرت امام (ره) بیان می کنند استناد به روایاتی است که اشاره دارد که چیزی از احتیاجات بشر نبوده مگر اینکه در کتاب و سنت به آن اشاره شده از جمله، این روایت امام صادق (ع) که می فرماید:

روایه مرآزم، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال إن الله تبارك و تعالی أنزل فی القرآن تبیان کلّ شیء، حتی و الله ما ترک الله شیئاً یحتاج إلیه العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول: لو كان هذا أنزل فی القرآن إلا و قد أنزل الله تعالی فیهِ.^۲

به راستی خدای تبارک و تعالی قرآن را برای بیان هر چیز فرو فرستاده تا آنجا که - به خدا - چیزی را وانگذازده که بندگان بدان نیازمند باشند و تا آنجا که هیچ بنده‌ای نتواند بگوید کاش این هم در قرآن بود مگر اینکه آن را هم خدا در قرآن فرو فرستاده است.^۳

ایشان با توجه به این دست روایات می فرمایند یکی از واضح ترین احتیاجات انسان حکومت است.

من واضحات العقل إن لزوم الحکومه لبسط العداله، و التعلیم و التریبه، و حفظ النظم، و رفع الظلم، و سدّ الثغور، و المنع عن تجاوز الأجنب من أوضح أحكام العقول، من غیر فرق بین عصر و عصر، أو مصر و مصر.^۴ و از واضحات عقل تشکیل حکومت برای برپایی عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظم و رفع ظلم و... است که بین زمان های مختلف در آن فرقی نیست. و چه حاجتی بزرگ تر از تعیین شخصی برای تدبیر امور مسلمین و حفظ نظام ممالک اسلامی است در حالی که احکام اسلامی همچنان باقی است و این احکام منتشر نمی شود، مگر به دست والی مسلمین.

همه این دلایل عقلاً بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. حال که اصل ضرورت

۱. همان.

۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق مشهور به ثقة الاسلام کلینی، اصول کافی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۹.

۳. همان، ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. امام خمینی، همان، ص ۶۲۰.

تشکیل حکومت بررسی شد باید دید شکل این حکومت چگونه باید باشد.

جمهوری در بیانات امام خمینی (ره)

همان طور که در بخش سابقه جمهوری اسلامی مطرح شد، این بحث در زمان انقلاب اسلامی ایران بحث نو و ناآشنایی نبود و حتی در مواردی اندیشمندان انقلابی اقدام به نوشتن قانون اساسی جمهوری اسلامی

تلفیق جمهوریت با موازین اسلامی، در مفهوم «جمهوری اسلامی» تبلور می یابد که مراجعه به آرای عمومی و تکیه بر اراده مردم در عین حال در چهارچوب ضوابط دینی، تعریف می شود و فرآیند تصمیم سازی در چنین حکومتی، به صورت فرآیندی پیچیده، منسجم و در عین حال بی بدیل است

ایران می کردند که از جمله می توان به پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره کرد که در سال ۵۴ منتشر شده بود و در فرآیند توزیع به دست ساواک افتاد. استاد سید حمید روحانی در جلد چهارم از مجموعه کتاب های نهضت/امام خمینی، ضمن درج اسناد مرتبط با قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل این سند تاریخی را نیز منتشر ساخته است. به نظر ایشان، این متن مترقی به احتمال زیاد توسط مرحوم آیت الله ربانی شیرازی نوشته شده و با توجه به اطلاع مستمر امام بر فرآیند فعالیت های مبارزاتی، حتماً در همان زمان به سمع و نظر ایشان به عنوان رهبر نهضت نیز رسیده است.^۱ با وجود این، در دوران حضور حضرت امام در پاریس، تنها از یک نظریه حکومتی مورد نظر امام خمینی، رونمایی شده است، نه آنکه این فکر متأثر از فضا یا با پیشنهادهای اطرافیان، به طور خلق الساعه در ایشان ایجاد شده باشد. لذا در دیدگاهی واقع بینانه و مبتنی بر اسناد تاریخی، می توان گفت، در حقیقت «جمهوری اسلامی» به عنوان نوع مطلوب از حکومت اسلامی در منظر امام و برخی از سران روحانی نهضت، بوده است و لذا سال ها پیش از حضور در فرانسه و رونمایی رسمی از الگوی حکومتی مدنظر امام، قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز برای این حکومت تدوین شده است.

برای آنکه بتوان نظر امام را در باب جمهوری و حکومت به خوبی بررسی کرد لازم است نظریات ایشان را به دو بخش قبل از سفر به پاریس و بعد از سفر به پاریس تقسیم کنیم. محور بحث در بخش اول دو کتاب ارزشمند کشف/سرار و کتاب ولایت فقیه یا همان حکومت/اسلامی می باشد که ایشان مبانی حکومتی خویش را در این دو کتاب

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰، دفتر چهارم، ص ۱۲۷ و سند شماره ۵۴.



تبیین نموده‌اند. برای بررسی نظریات ایشان در بخش دوم نیز، به سراغ مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان در پاریس می‌رویم.

الف. قبل از سفر به پاریس

با بررسی کتاب‌های کشف/سررار و ولایت فقیه آنچه بیشتر از همه قابل توجه است بحث قانون الهی است. حضرت امام (ره) بدون اشاره به نوع حکومت که جمهوری باشد یا سلطنتی به تبیین حکومت الهی می‌پردازند و قانون اسلام را یگانه راه سعادت بشر می‌دانند. ایشان در بخشی از کتاب ولایت فقیه می‌فرمایند:

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است.^۱

با توجه به این مطالب مشخص می‌شود که حضرت امام در صدد تبیین حکومت اسلامی هستند تا اولاً فرق آن را با سایر حکومت‌ها مشخص نمایند و ثانیاً حق قانون‌گذاری را مختص به خداوند اعلام کنند چنانکه می‌فرمایند:

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت.^۲

پس از مرور اجمالی برخی اصول اندیشه سیاسی امام خمینی و حکومت مطلوب در منظر ایشان، حال باید ببینیم نسبت این حکومت با سایر بخش‌های دولتی به چه شکلی است.

حضرت امام (ره) حکومت در این زمان را مختص به فقها می‌دانند اما نه به این شکل که تمام شؤون حکومت را بر عهده بگیرند بلکه معتقدند مسئولیت قانون‌گذاری به عهده

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۴۵، نقل از نرم افزار امام خمینی (ره)، مؤسسه نور.
۲. همان، ص ۴۴.

ایشان است. امام خمینی در کتاب کشف/سرار در همین رابطه می فرماید:

ما که می گوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاست نمی خواهیم بگوئیم فقیه هم شاه باشد، هم وزیر، هم نظامی و هم سپور است بلکه می گوئیم همان طور که یک مجلس مؤسسان تشکیل می شود از افراد یک مملکت و همان مجلس تشکیل حکومت و تغییر سلطنت می دهد و همان طور که مجلس شوری تشکیل می شود... اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دین دار که احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و آلوده به دنیا و ریاست نباشند و جز نفع مردم و اجرای حکم خدا غرضی نداشته باشند به کجای نظام مملکت بر خورد می کند.^۱

ایشان جایگاه فقیهان را به این شکل تبیین می کنند اما با این حال از اصل تفکیک قوا نیز غافل نیستند کما اینکه می فرمایند: «اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضاییه و قوه مجریه و بودجه بیت المال است.»^۲

ایشان با اشاره به این موضوع در صدد بیان این مطلب هستند که ما اصل حکومت و قوا را قبول داریم بحث سر این است چه کسی صلاح کشور را بهتر می داند قوانینی که از اروپا آمده یا نه قوانین اسلامی:

ما در تمام مراحل با هم موافقیم؛ در اینکه حکومت لازم و قوه تقنینیه و قضاییه و اجراییه می خواهیم. اختلاف در این است که خدای جهان مصالح کشور اسلامی را بهتر تشخیص می دهد.^۳

نکته قابل توجه در حکومت اسلامی این است که از استبداد و ظلم به دور است و والیان باید بر اساس احکام الهی رفتار کنند:

حکومه تستوحی و تستمد فی جمیع مجالتها من القانون الإلهی، و لیس لأحد من الولاة الاستبداد برأیه، بل جمیع ما یجری فی الحکومه و شؤونها و لوازمها لا بد و أن یكون علی طبق القانون الإلهی، حتی الإطاعه لولاة الأمر.^۴

اما با اینکه تمام احکام حکومت و شئونش بر اساس قانون الهی است با این حال بر والی لازم است که بر اساس مصالح مسلمین عمل کند؛ «للولی أن یعمل فی الموضوعات علی

۱. امام خمینی، کشف/سرار، بی جا، بی تا، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. همان، ص ۲۸۹.

۴. امام خمینی، کتاب/البیع، همان، ج ۲، ص ۶۱۹.



با تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران این الگوی حکومتی به طور جدی در محافل علمی بین‌المللی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و این مسئله موجب شد تا برخی به پیشینه تاریخی آن توجه نداشته باشند و برخی دیگر، پا را از این فراتر گذاشته، خود را مبتکر و مبدع این روش حکومتی در ایران معرفی نمایند

طبق الصلاح للمسلمین، أو لأهل حوزته، و لیس ذلک استبداداً بالرأی، بل هو علی طبق الصلاح، فرأیه تبع للصلاح کعمله.^۱ و این نکته مسئله‌ای است که حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها متمایز می‌کند اولاً در حکومت اسلامی قانون الهی اجرامی شود نه استبداد فردی و ثانیاً مصالح عمومی جامعه در اجرای قوانین لحاظ می‌شود.

البته لازم به ذکر است که ایشان در این زمان نیز غافل از جمهوری اسلامی که در بعضی کشورها شکل گرفته بود نبودند و نسبت به آنها خطاباتاتی

دارند به عنوان نمونه که از غفلت سران کشورهای اسلامی شکایت می‌کنند:

من از اوضاع عمومی دول اسلامی بسیار متأسفم؛ از اوضاع خصوص ایران بسیار متأسفم. دولت‌های اسلامی، چه سلاطین اسلام، چه رؤسای جمهوری اسلامی، چه نخست‌وزیران دول اسلامی، در تحت تأثیر استعمار غافل از مقاصد دیانت اسلام هستند؛ مطلع نیستند به مسائل اسلام؛ نمی‌خواهند مطلع بشوند به احکام اسلام؛ نمی‌توانند با این وضعی که دارند مطلع بشوند که اسلام چه آورده است.^۲

ب. بعد از سفر به پاریس

در قسمت اول نظریات امام مشاهده شد که امام بیشتر از آن که به فرم حکومت بپردازند در صدد تبیین قوانین و اصل حکومت اسلامی بودند هر چند در بخش‌هایی اشاره به اصل تفکیک قوا داشتند تا اندازه‌ای فرم حکومت نیز مشخص شد اما حضرت امام بعد از سفر به پاریس در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خویش فرم حکومت اسلامی را نیز تعیین می‌کنند و فرم این حکومت را جمهوری معرفی می‌نمایند. ایشان در دوران تبعید در پاریس، برای اولین بار از اصطلاح جمهوری اسلامی به عنوان فرم حکومت مطلوب و مدنظر خود در مصاحبه با خبرنگاران که درباره آینده حکومت اسلامی بود، رونمایی و استفاده نمودند. ایشان فرمودند:

اما رژیم اسلامی و جمهوری اسلامی، یک رژیم است متکی بر آرای

۱. همان.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۷۳.



عمومی و فراندوم عمومی و قانون اساسی اش قانون اسلام و باید منطبق بر قانون اسلام باشد.^۱

البته حضرت امام (ره) قبل از این نیز با نفی حکومت‌های استبدادی و جمهوری غیر دینی، به نحوی به حکومت جمهوری در چهارچوب اسلام، اشاره داشته‌اند. اگر چه در آن بیان علمی که در یک متن فقهی آمده است، به اصطلاح «جمهوری اسلامی»، تصریح نشده است. ایشان در کتاب *البيع می‌فرمایند:*

فالإسلام أسس حكومه لا على نهج الاستبداد المحكم فيه رأى الفرد و ميوله النفسانية فى المجتمع، و لا على نهج المشروطه أو الجمهوريه المؤسسه على القوانين البشریه، التى تفرض تحكيم آراء جماعه من البشر على المجتمع.^۲

در اینجا چند نکته اساسی وجود دارد؛ اول آنکه حکومت اسلامی نه تنها استبدادی نیست بلکه حتی مشروطه^۳ هم نیست و دوم این است که ایشان جمهوری را به نحو موجه جزئی رد می‌کنند؛ یعنی جمهوری‌ای که بر اساس قوانین بشری باشد و متکی بر آرای اکثر باشد این را قبول نداریم ولی به طور کلی که جمهوری رد نمی‌شود بلکه جمهوری هست اما نه با تعریف غربی آن بلکه با تعریفی که امام ارایه می‌دهند یعنی جمهوری‌ای که بر اساس قوانین الهی شکل گرفته است.

امام (ره) مجال بیان تفکرات خود در زمینه حکومت اسلامی را داشته و البته در بیاناتشان نیز مشهود است. در دیدگاه امام (ره)، جمهوری شکل و اسلام ماهیت آن است؛ جمهوری اسلامی به این معنی است که قانون کشور را قوانین اسلامی تشکیل می‌دهد، ولی فرم حکومت اسلامی، جمهوری است. «شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است. جمهوری به معنی اینکه متکی بر آرای اکثریت است، برای اینکه متکی به قانون اسلام است.»^۴ اینجا مراد از شکل حکومت صرفاً پوسته و وسیله‌ای برای گذار نیست بلکه جمهوری صورت فلسفی این حکومت است؛ یعنی جمهوری عین حکومت است و در اینجا مردم در تعیین حاکم با اجازه شرع نقش تعیین‌کننده دارند.

در پیش از انقلاب، امام در دیدار ایرانیان مقیم لندن سه مسئله را بیان نمودند: «یکی، نبودن محمدرضاخان و این سلسله؛ سلسله پهلوی و یکی، نبودن اصل رژیم سلطنتی و

۱. همان، ج ۳، ص ۵۱۵.

۲. امام خمینی، کتاب *البيع*، همان، ص ۶۱۸.

۳. اینکه صرفاً قوانین اسلامی باشد و حکومت سلطنتی.

۴. *صحیفه امام*، ج ۵، ص ۱۸۱.

یکی هم استقرار حکومت عدل اسلامی و جمهوری اسلامی.^۱ حضرت امام در مصاحبه‌ای که با یکی از خبرنگاران داشتند آینده حکومت و جمهوری اسلامی را به این شکل تبیین می‌فرمایند:

آقا ممکن است توضیح بفرمایید که مقصود از حکومت اسلامی جمهوری اسلامی چیست؟ و عده زیادی در ایران گفتند که می‌خواهیم برگردیم به قانون اساسی ایران؛ در این مورد ممکن است توضیحاتی لطف بفرمایید؟ امام: برگشت به قانون اساسی، همان برگشت به رژیم سلطنتی منحط است که امری است کهنه‌شده و ارتجاعی؛ و این قابل برگشت نیست. و اشخاصی که می‌گویند می‌خواهیم برگردیم در اقلیت واقع هستند؛ و تمام ملت از سرتاسر کشور فریاد می‌زنند که ما حکومت اسلامی می‌خواهیم و اما رژیم اسلامی و جمهوری اسلامی، یک رژیمی است متکی بر آرای عمومی و رفراندوم عمومی و قانون اساسی اش قانون اسلام و باید منطبق بر قانون اسلام باشد؛ و قانون اسلام مترقی‌ترین قوانین است و قانون اساسی آن مقدار که مطابق با این قانون مترقی است آنها بر جای خود باقی می‌ماند و آن مقدار که مخالف با این است - به حکم خود قانون اساسی - قانونیت ندارد؛ و بسیاری موادش، موادی بوده است که با سرنیزه تحمیل شده است و آنها باید ساقط بشود.^۲ همچنین ایشان در پاسخ به یک خبرنگار که می‌پرسد شما تصریح فرموده‌اید که راغب ایجاد حکومت اسلامی هستید، همانند حکومتی که در ایام علی - رضی الله عنه - وجود داشت. آیا معنی آن این است که به هنگام سقوط خاندان پهلوی، حکومت خلافت اسلامی را برپا خواهید داشت؟^۳ می‌فرمایند:

حکومت «جمهوری اسلامی» مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی - علیه السلام - الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.^۳ همچنین ایشان در جای دیگری از صحبت‌های خود می‌فرمایند: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد

۱. همان، ص ۱۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۵۱۵.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۳۴.

امام خمینی: من از اوضاع عمومی دول اسلامی بسیار متأسفم؛ از اوضاع خصوص ایران بسیار متأسفم. دولت های اسلامی، چه سلاطین اسلام، چه رؤسای جمهوری اسلامی، چه نخست وزیران دول اسلامی، تحت تأثیر استعمار غافل از مقاصد دیانت اسلام هستند؛ مطلع نیستند به مسائل اسلام؛ نمی خواهند مطلع بشوند به احکام اسلام؛ نمی توانند با این وضعی که دارند مطلع بشوند که اسلام چه آورده است

شد»^۱ و از این دست مطالب را می توان در سخنرانی ها و مصاحبه های امام خمینی (ره) بعد از سفر به پاریس و همچنین بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی مشاهده نمود که بر روی دو نکته اساسی تأکید دارند یک تشکیل حکومت اسلامی و دو جمهوری بودن این حکومت. امام راحل (ره) در بسیاری از سخنرانی های خویش بحث جمهوری اسلامی و چگونگی و ویژگی های آن را بیان داشته اند که در ادامه گوشه ای از فرمایشات ایشان را می آوریم.

هدف از انقلاب

هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است و برنامه ما تحصیل آزادی و استقلال است و تصفیه وزارتخانه ها و حذف ماده هایی که رضاشاه و شاه فعلی با سر نیزه در قانون گنجانند و حذف مواد مربوط به سلطنت مشروطه.^۲

هدف اسلامی ما برچیده شدن رژیم سلطنتی و سرنگونی سلطنت سلسله پهلوی است، که غیر قانونی و غیر شرعی بودن آن بر همه روشن است، و نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است، و بر اساس موازین و قوانین اسلامی اعلام می شود.^۳ نظر ما، که ملت هم با آن موافق است، این است که پس از، از بین رفتن حکومت قلدری و خلاف اسلامی شاه، یک دولت اسلامی و یک جمهوری اسلامی متکی به قوانین اسلام و آرای مردم که اکثریت قریب به اتفاق مسلم هستند، در ایران مستقر بشود و احکام اسلام آن طور که هست اجرا گردد و همه مطالب ایران و نظام آن بر طبق خواست های اسلامی جریان پیدا کند.^۴

۱. همان، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۶۳.

۳. همان، ص ۳۰۹.

۴. همان، ص ۴۵۵.



نهضت اسلامی کنونی ایران به عنوان اولین هدف، از بین بردن سلطنت را قرار داده و برای آرامش در ایران و ثبات منطقه جز این راهی نیست. طبعاً برای آینده مملکت و جایگزینی این رژیم باید راه و رسمی را انتخاب کرد که مورد موافقت و علاقه مجموع جامعه باشد و این جمهوری اسلامی است.^۱

همچنین در موارد دیگری نیز امام به این مسئله پرداخته‌اند که در آثار ایشان قابل پی‌جویی است و در اینجا تنها به ذکر ارعاعات مربوطه اکتفا می‌شود.^۲

بخش سوم: نظریات دیگر علما در باب حکومت و جمهوری

در این بخش ما نظریات چند تن از بزرگان هم‌عصر امام خمینی (ره) که در باب حکومت اسلامی صاحب‌نظر بوده‌اند را بررسی خواهیم کرد.

مرحوم میرزای نائینی؛ یکی از علمای بزرگی که بحث ولایت فقیه و حکومت و نیابت فقها را مطرح می‌کند و کتابی جداگانه با نام تنبیه الامه و تنزیه المله در این باب نگاشته، مرحوم نائینی است که بخشی از آرای ایشان را در زیر مرور می‌کنیم:

از نظر ایشان در زمانی که دسترسی به امام معصوم (ع) و پذیرش ولایت او ممکن نباشد، فقیهان عادل، خودساخته و خدامحور، ولایت خواهند داشت. او حکومت را در درجه اول «منصبی الهی» می‌داند که به معصوم (ع) و در درجه دوم به فقیه عادل واگذار شده، و تنها در صورت عدم دسترسی به حاکم منصوب می‌توان از نصب چشم پوشید. از نظر میرزای نائینی تا جایی که فقیه در عصر غیبت بتواند در امر حکومت مداخله کند و محذوری نداشته باشد، باید تکلیف الهی‌اش را انجام دهد، چنان که خود او چنین می‌کرد.

از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه، این است که در این عصر غیبت - علی‌مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع

۱. همان، ج ۵، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۴۲، مصاحبه با روزنامه‌نگاران درباره حال و آینده ایران؛ همان، ج ۴، ص ۵۰۵، مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم (اوضاع عمومی ایران قبل و بعد از انقلاب)؛ همان، ص ۴۴۰، مصاحبه با مجله/القومی/العربی درباره زنان و سیاست خارجی آینده ایران؛ همان، ص ۳۷۹، مصاحبه با تلویزیون «ای.آر.دی» آلمان درباره آینده رژیم پهلوی؛ همان، ص ۳۴۹، پیام به ملت ایران به مناسبت روی کار آمدن دولت نظامی از هاری.

مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت او اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود.^۱

همان طور که ملاحظه می شود مرحوم نائینی در این بخش از سخنان خود، دو نکته را مورد توجه قرار داده، اول آن که، نیابت فقها در عصر غیبت در اموری که شارع به تعطیل آنها راضی نیست (امور حسبیه)، از قطعیات مذهب است. دوم آن که، وظایف راجع به حفظ و نظم مملکت اسلامی از مهم ترین موارد امور حسبیه محسوب می شود. برای ثابت کردن ولایت فقیهان در عصر غیبت، دلیل ها را بررسی می کند و در پایان، پس از نقد و تحلیلی، از توقیع مبارک^۲ ولایت گسترده فقها را برداشت می کند و بر این برداشت فقهی، سه شاهد می آورد:

الف. در این توقیع آمده است: مردم، در خود حوادث، به فقیهان مراجعه کنند، نه در احکام آنها.

ب. بعید است که پرسش کننده، ضرورت رجوع به فقها را در احکام موضوعات جدید، نداند. پس معلوم می شود که از ولایت عامه فقیهان پرسیده است.

ج. دلیل آوری امام علیه السلام در توقیع، مبنی بر این که فقها حجت هستند بر شما، با جنبه ولایت و سرپرستی آنان سازگار تر است، تا بیان گری احکام.^۳

اگر بنا را بر ولایت عامه فقها به برکت مقبوله ابن حنظله بگذاریم، هیچ اشکالی وجود ندارد در اینکه بر هر چیزی، که به آن علم دارد، ولایت داشته باشد؛ چه از وظایف قضا باشد؛ چه از وظایف ولایت و چه در آن شک باشد. پس از وظایف او اخذ مالیات و تقسیم آن، مطالبه خمس و زکات و تصدی نماز جمعه، تصدی اقامه حدود و تعزیر و امثال آنها از وظایفی که در وظیفه قضا یا ولایت بودن شک است و اگر بنا را بر عدم ولایت عامه بگذاریم، یا در عموم ولایت شک کنیم، قدر متیقن از وظایفی که فقیه بر آنها ولایت دارد و مجاز است انجام دهد؛ اما کارهایی

۱. محمدحسین نائینی، *تنبيه الامه و تنزيه المله*، مقدمه و تصحیح روح الله حسینیان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷.

۲. «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاهُ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»، محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴ - من يجوز أخذ العلم منه.

۳. محمدحسین نائینی، *المكاسب والبيع*، تقریر محمدتقی آملی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۳۷، نرم افزار جامع فقه.



که معلوم است جزء وظایف والی است، یا مشکوک است؛ مانند حدود و تعزیرات و...؛ فقیه مجاز نیست آنها را انجام دهد.^۱

آیت الله بروجردی؛ خلاصه مباحث حکومتی ایشان به وسیله یکی از شاگردانشان تدوین شده فلذا نیاز به بررسی تمام آرای فقهی ایشان نمی باشد که ما بخشی از آن مطالب را در اینجا آورده ایم:

... و به هر صورت ما یقین داریم که یاران امامان (ع) از ایشان پرسیده اند که در این گونه امور (که جنبه عمومی دارد و نمی توان رها کرد و شخص معینی هم از سوی شارع برای انجام آن تعیین نشده است) در صورت عدم دسترسی به امام معصوم به چه کسی مراجعه کنند و امامان (ع) هم به آنان پاسخ داده و اشخاصی را در این صورت عدم دسترسی به امام برای این امور منصوب نموده اند تا در صورت نیاز بدانها مراجعه کنند. و حال که ثابت شد انتصاب از سوی امامان (ع) صورت گرفته است و ایشان چنین اموری را به دست فراموشی نسپرده اند... پس به ناچار فقیه برای این امور متعین می گردد چون کسی نگفته که غیر از فقیه هم بدین سمت منصوب شده باشد... و خلاصه آنکه نصب فقیه از سوی امامان برای این گونه امور عمومی و مهم که مردم درگیر آنان اند اجمالاً مورد اشکال نمی باشد.

بنابراین ایشان فقیه را جانشین امام معصوم در تمام امور عامه می داند در عین حال تلاش برای ایجاد حکومت را لازم ندانسته و بدان اشاره نفرموده اند.^۲

حکومت و نظام اجتماعی در نگاه علامه طباطبایی

زندگی بشر نیاز به برنامه دارد؛ فعالیت زندگی انسان هرگز بدون برنامه صورت نمی گیرد و این مسئله ای است بدیهی و اگر احیاناً خفا پیدا می کند از کثرت وضوح است، زیرا در یک طرف انسان با خواست و اراده خود کار می کند و در نتیجه تا کاری را به سبب شرایط موجوده «کردنی» تشخیص ندهد به انجام دادن آن اقدام نمی کند؛ یعنی کار را به دنبال دستور علمی درونی انجام می دهد و از طرف دیگر کارهایی را که انجام می دهد برای «خود» یعنی برای رفع حوائجی که درک می کند به وجود می آورد و در نتیجه میان

۱. همان، ص ۳۳۸.

۲. محمدجعفر هرندی، فقهها و حکومت؛ پژوهشی در تاریخ فقه سیاسی شیعه، تهران، روزنه، ۱۳۷۹، ص ۲۸۳.

در پیش از انقلاب، امام در دیدار ایرانیان مقیم لندن سه مسئله را بیان نمودند: «یکی، نبودن محمدرضاخان و این سلسله؛ سلسله پهلوی و یکی، نبودن اصل رژیم سلطنتی و یکی هم استقرار حکومت عدل اسلامی و جمهوری اسلامی.»

اعمال و افعال وی ارتباطی است مستقیم. خوردن، نوشیدن، خواب، بیداری، نشستن، برخاستن، رفتن، آمدن و غیر آنها هر کدام جایی و اندازه‌ای دارد در حالی لازم و در حالی غیر لازم در شرایطی نافع و در شرایطی مضر می‌باشد و در نتیجه انجام دادن هر کاری طبق دستوری است درونی که در درک انسان کلیات آن ذخیره شده و به حسب انطباق به مورد جزئیات آنها تحقق می‌پذیرد.

هر فرد از انسان در کارهای فردی خود به منزله کشوری است که فعالیت‌های اهالی آن تحت قوانین و سنن و آداب معینه‌ای کنترل می‌شود و قوای فعاله کشور نامبرده موظف‌اند که اعمال خود را اول به دستورات لازم‌الرعایه آن تطبیق نموده پس از آن انجام دهند.

فعالیت‌های اجتماعی یک جامعه نیز حال فعالیت‌های فردی را دارد و پیوسته یک نوع مقررات و آداب و رسومی که مورد تسلیم اکثریت افراد می‌باشد باید در آنها حکومت کند و گرنه اجزای جامعه به واسطه هرج و مرج در کمترین وقت و کوتاه‌ترین فرصتی درهم و متلاشی خواهد شد.

نهایت اگر جامعه، جامعه مذهبی باشد حکومت از آن احکام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غیر مذهبی و متمدن باشد فعالیت‌ها از قانون پیروی خواهد کرد و اگر جامعه غیر مذهبی و متوحش و همجی باشد آداب و رسومی را که حکومت فردی و مستبد وضع و تحمیل نموده یا مراسمی را که در اثر برخورد و کسر و انکسار عقاید گوناگون در جامعه پیدا شده اجرا خواهد کرد.

پس در هر حال انسان در فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدفی گریز ندارد و از تعقیب هدف خود از راهی که مناسب آن است و به کار بستن مقرراتی که برنامه کار است هرگز مستغنی نیست.^۱

نظر علامه طباطبایی درباره حکومت

علامه طباطبایی در *المیزان* می‌فرماید که احکامی مثل حدود، اوقاف، خراج و... تمام این احکام خطاب به نوع مردم است نه اینکه خطاب به شخص پیامبر باشد، پس معلوم

۱. سید محمدحسین طباطبایی، *قرآن در اسلام* (طبع جدید)، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۵۳، ص ۲۵.



می‌شود که اجرای حکومت بر نوع مردم واجب بوده است. در *المیزان* جلد چهارم ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران، ۱۵ تا بحث را مطرح کرده است، بحث دوازدهم عنوانش این است که: چه کسی عهده‌دار حکومت و ولایت بر جامعه است و سیره او چگونه باید باشد.

در عصر اول اسلام ولایت امر جامعه اسلامی به دست رسول خدا(ص) بود و خدای عزوجل اطاعت آن جناب را بر مسلمین و بر همه مردم واجب کرده بود، و دلیل این ولایت و وجوب اطاعت، صریح قرآن است.

به آیه زیر دقت فرمائید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۱... و آیات بسیار دیگر که هر یک بیانگر قسمتی از شئون ولایت عمومی در مجتمع اسلامی و یا تمامی آن شئون است. نکته‌ای است که کاوش گر باید به امر آن اعتنا کند و آن این است که تمامی آیاتی که متعرض مسئله اقامه عبادات و قیام به امر جهاد و اجرای حدود و قصاص و غیره است خطاب‌هایش متوجه عموم مؤمنین است نه رسول خدا(ص) به تنهایی، مانند آیات زیر: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۲، «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳، «وَلَوْ تَكَّنْ مِنْكُمْ أُمَّه يُدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۴، «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ»^۵، «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۶، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۷، «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۸، «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۹، و آیات بسیاری دیگر؛ که از همه آنها استفاده می‌شود.

دین یک صبغه و روش اجتماعی است که خدای تعالی مردم را به قبول آن وادار نموده، چون کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد و اقامه دین را از عموم مردم خواسته است، پس مجمعی که از مردم تشکیل می‌یابد اختیارش هم به دست ایشان است، بدون اینکه

۱. خدا و رسول را اطاعت کنید. «سوره تغابن، آیه ۱۲»

۲. نماز را به پا دارید. «سوره نساء، آیه ۷۶»

۳. و در راه خدا انفاق کنید. «سوره بقره، آیه ۱۹۵»

۴. باید از شما طایفه‌ای به وظیفه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند. «سوره آل عمران، آیه ۱۰۴»

۵. در راه او جهاد کنید. «سوره مائده، آیه ۳۵»

۶. در راه خدا جهادی که شایسته جهاد در راه او باشد بکنید. «سوره حج، آیه ۷۸»

۷. به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق مشوید. «سوره آل عمران، آیه ۱۰۳»

۸. اینکه دین را به پا دارید و در آن تفرقه نیندازید. «سوره شورا، آیه ۱۳»

۹. محمد جز پیامبری نیست، قبل از او پیامبرانی بودند و درگذشتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب و وضع سابق خود بر می‌گردد؟ و کسی که به وضع سابق خود برگردد به خدا هیچ ضرری نمی‌زند، و کسی که قدردان دین خدا باشد خدا شاکران را پاداش خواهد داد؟ «سوره آل عمران، آیه ۱۴۴»



بعضی بر بعضی دیگر مزیت داشته باشند و یا زمام اختیار به بعضی از مردم اختصاص داشته باشد و از رسول خدا(ص) گرفته تا پایین، همه در مسئولیت امر جامعه برابرند و این برابری از آیه زیر به خوبی استفاده می‌شود: «أَنْتَى لَا أُضِيعُ عَمَلٌ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»^۱ و^۲

امر حکومت اسلامی بعد از رسول خدا(ص) و بعد از غیبت آخرین جانشین آن جناب صلوات الله علیه یعنی در مثل همین عصر حاضر، بدون هیچ اختلافی به دست مسلمین است، اما با در نظر گرفتن معیارهایی که قرآن کریم بیان نموده و آن این است که: اولاً: مسلمین باید حاکمی برای خود تعیین کنند.

و ثانیاً: آن حاکم باید کسی باشد که بتواند طبق سیره رسول الله(ص) حکومت نماید و سیره آن جناب سیره رهبری و امامت بود نه سیره سلطنت و امپراتوری.

و ثالثاً: باید احکام الهی را بدون هیچ کم و زیاد حفظ نماید.

و رابعاً: در مواردی که حکمی از احکام الهی نیست (از قبیل حوادثی که در زمان‌های مختلف یا مکان‌های مختلف پیش می‌آید با مشورت) عقلای قوم تصمیم بگیرند، دلیل بر همه اینها آیات راجع به ولایت رسول خدا(ص) است، به اضافه آیه شریفه زیر که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۳

ایشان در بخشی از این مطلب به این موضوع می‌پردازند که «الاسلام اجتماعی بجمیع شئون»^۴ (اسلام تمامی شئونش اجتماعی است). ایشان ابتدا به این مسئله می‌پردازند که این اسلام بود که برای اولین بار دعوت به اجتماع کرد:

پس درست است که بگوییم: اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد، و آن را از کنج اهمال و زاویه تبعیت حکومت‌ها خارج نموده و موضوعی مستقل و قابل بحث حساب کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا افضل الصلاه والسلام سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاکی آنان نازل شده

۱. من عمل هیچ یک از شما را که بجای می‌آورد بی‌اجر نمی‌گذارم، چه مرد و چه زن، چون همه از همید. «سوره آل عمران، آیه ۱۹۵»

۲. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه م)، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۹۳-۱۹۲.

۳. (۱) به تحقیق شما مجاز شدید که در سنت و سیره رسول الله(ص) پیروی و اسوه داشته باشید، اما به طور شایسته. «حزاب، آیه ۲۱»

۴. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۱۴۴.



پیروی کنند.^۱

سپس با استناد به آیاتی بر این مطلب تأکید می‌نمایند که خداوند اجتماعی خاص را مدنظر دارند:

در آیاتی دعوت می‌کند به تشکیل اجتماعی خاص، یعنی خصوص اجتماع اسلامی بر اساس اتفاق و اتحاد، و به دست آوردن منافع و مزایای معنوی و مادی آن، مانند آیه شریفه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»^۲ و آیه: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»^۳، و آیه: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»،^۴ و آیه: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّهٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ».^۵

ایشان در بخش دیگری از این مطلب می‌نویسند:

اسلام مهم‌ترین احکام و شرایع خود از قبیل حج و جهاد و نماز و اتفاق را و خلاصه تقوای دینی را بر اساس اجتماع قرار داد و علاوه بر اینکه قوای حکومت اسلامی را حافظ و مراقب تمامی شعائر دینی و حدود آن کرده و علاوه بر اینکه فریضه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از تمامی منکرات را بر عموم واجب نموده، برای حفظ وحدت اجتماعی هدف مشترکی برای جامعه اعلام نموده و معلوم است که کل جامعه هیچ وقت بی‌نیاز از هدف مشترک نیست و آن هدف مشترک عبارت است از سعادت حقیقی، (نه خیالی) و رسیدن به قرب و منزلت نزد خدا، و این خود یک پلیس و مراقب باطنی است که همه نیت‌ها و اسرار باطنی انسان را کنترل می‌کند تا چه رسد به اعمال ظاهریش، پس در حکومت اسلامی اگر مأمورین حکومتی که گفتیم موظف به دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکرند اطلاعی از باطن افراد نداشته باشند، باطن‌ها بی‌پلیس و بدون مراقب نمانده‌اند، و به همین جهت گفتیم اهتمام به امر اجتماع در حکومت و نظام اسلامی بیش

۱. همان، ص ۱۴۹.

۲. رابطه مؤمنین با یکدیگر تنها رابطه برادرانه است، پس بین دو برادر خود اصلاح دهید. «سوره حجرات، آیه ۱۰»
 ۳. و نزاع نکنید که سست می‌شوید و نیرویتان هدر می‌رود. «سوره انفال، آیه ۴۶»
 ۴. یکدیگر را در کار نیک و تقوا یاری دهید. «سوره مائده، آیه ۲»
 ۵. باید از شما مسلمانان جمعیتی باشند که به سوی خیر دعوت نموده امر به معروف و نهی از منکر کنند. «سوره آل عمران، آیه ۱۰۴»

۶. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، همان، ص ۱۵۰.

از هر نظام دیگر است.^۱

حضرت علامه در عبارات گوناگون، اجرای قوانین اسلام را از طریق حکومت اسلامی دانسته و معتقد است که اسلام «ضمانت اجرا را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاده، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند.»^۲ یا در همین راستا در عبارتی دیگر این گونه می نویسد که اسلام «حکومت و مقام ولایت اسلامی را نیز مأمور کرد تا سیاست و حدود و امثال آن را با کمال مراقبت و تحفظ اجرا کند.»^۳

ضرورت وجود حکومت

حضرت علامه در بحث جداگانه به این مطلب می پردازند که بشر نمی تواند خود را از داشتن رژیم و یا مقام سرپرستی بی نیاز بداند، به شهادت اینکه تاکنون بی نیاز ندانسته و تا آنجا که تاریخ بشر نشان می دهد همواره برای خود حکومت و رژیمی درست کرده است. و در همین بحث به چرایی حرف شنوی ملت ها از حاکمان مستبد می پردازد.

جوامع بشری از ترس اینکه مبادا در اثر تضعیف دولت وقت، دولت های دیگر بر سر آنان بتازند، ناگزیر بودند به ظلم و جور دولت خود تن در دهند و با آن روش ظالمانه خو کنند و این خو کردن به ظلم نگذاشت تا بشر به این راه حل فکر کند، که اصلاً حکومت یک فرد خودکامه بر همه افراد جامعه چرا؟ و چرا حکومت مردم بر مردم را طرح نریزند: بلکه به جای فکر کردن در این باره خود را سرگرم کردند به مدح و ثنای همان دولت جائر و ظالم البته این تا موقعی بود که ظلم و جور سلطان از حد نگذرد، و کار به استخوان مردم نرسد و اما اگر کار به اینجا می کشید به تظلم و شکایت می پرداختند.^۴

طبع حکومت یک فرد بر جامعه همین است، که او را خودکام و مستبد می سازد، بدین جهت ناگزیر شد قوانینی در خصوص تعیین وظایف حکومت ها وضع کند، و پادشاهان دنیا را مجبور کرد تا از آن قوانین تبعیت کنند، از آن به بعد سلطنت ها به اصطلاح سلطنت مشروطه شد، و

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۲۷.



مردم در نگهداری و نظارت بر آن قوانین مراقبت کامل داشتند. یکی از مواد این قوانین این بود که سلطنت را موروثی می‌دانست، که بعد از آزمایش‌ها دید این هم سعادت او را تأمین نمی‌کند، چون دید وقتی پادشاه بر اریکه سلطنت سوار شد هر قدر هم ظلم و تعدی و بدرفتاری کند نمی‌تواند او را از سلطنت خلع نماید، چون به حکم قانونی که خودش درست کرده سلطنت موروثی است، لذا در این قانون هم تجدیدنظر نموده، سلطنت را به ریاست‌جمهوری تبدیل کرد، در نتیجه ملک دائمی مشروط، مبدل شد به ملک موقت مشروط و چه بسا در اقوام و امت‌های مختلف انواعی از دولت‌های ناشناخته داشته باشند، که داعی آنها از تشکیل چنان نظام‌ها نیز فرار از مظالمی بوده که از رژیم‌های قبلی دیده بودند، و چه بسا انواعی دیگر از رژیم‌ها که فعلاً فهم ما آن را تشخیص نمی‌دهد ولی در قرون آینده روی کار بیایند.

لیکن آنچه از تمامی این تلاش‌ها که جوامع بشری در راه اصلاح این مسئله یعنی چگونگی سپردن زمام جامعه به دست کسی که امر آن را تدبیر کند، و خواست‌های مختلف و متضاد افراد و گروه‌ها و قوای ناسازگار را متحد سازد، به دست آمده این است که بشر نمی‌تواند خود را از داشتن رژیم و یا مقام سرپرستی بی‌نیاز بداند، به شهادت اینکه تاکنون بی‌نیاز ندانسته و تا آنجا که تاریخ بشر نشان می‌دهد همواره برای خود حکومت و رژیمی درست کرده است، هر چند که بر حسب اختلاف امم و مرور ایام، نام‌ها و شرایط مختلفی داشته است چون پدید آمدن هرج و مرج و اختلال امر زندگی اجتماعی به هر تقدیر از لوازم نداشتن رژیم و عدم تمرکز اراده‌ها و هدف‌های مختلف در یک اراده و یک مقام است.^۱ قرآن مردم را دعوت به این نکرده که در مقام تأسیس سلطنت و تشیید بنیان قیصریت و کسرویت برآیند، بلکه مسئله ملک را شأنی از شئون مجتمع انسانی می‌داند، و این وظیفه را به دوش اجتماع نهاده است، همان‌طور که مسئله تعلیم و یا تهیه نیرو برای ترساندن کفار را وظیفه عموم دانسته. بلکه اصل را تشکیل اجتماع و اتحاد و اتفاق بر دین دانسته، از تفرقه و دشمنی نهی نموده و فرموده است: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي

۱. همان، ص ۲۲۸.

مُسْتَقِيمًا، فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.»^۱

علامه محمد تقی جعفری؛ علامه جعفری در مقایسه بین حاکمیت‌هایی که منشأ مشروعیت آنها خداوند است و حاکمیت‌هایی که منشأ مشروعیتشان به رأی و نظر مردم برمی‌گردد و تحت عنوان حکومت دموکراسی مطرح شده‌اند، معتقد است خداوند به طور مطلق حکومت‌های مردم بر مردم را نفی نمی‌کند، بلکه می‌فرماید، انسان‌ها می‌توانند درباره خود و مدیریت زندگی خود نظر دهند و آن را به عهده بگیرند. به شرط آنکه علم و معرفت کافی به خود و نیازهای طبیعی خود داشته باشند و تمام ابعاد و گرایش‌ها و کمالات خود را بشناسند. البته ایشان پیدایش چنین انسان‌هایی را به غیر از معصومین محال می‌دانند.

علامه علاوه بر اعتقاد به چنین حقی برای انسان در حاکمیت و رأی و نظر خود و سرنوشت خود لزوم مشورت گرفتن حاکم از مردم، معتقد است در تطبیق احکام الهی با موضوعات خود نیز رأی مردم معتبر است.

بنابراین اینکه «مبنای حکومت و حاکمیت در اسلام، نظام الهی است» بدین معنا است که «فطرت بشر، غرایز بشر و موجودیت بشر با همه ابعاد و سرمایه‌هایش مورد تفسیر و توجیه صحیح قرار می‌گیرد.»

علامه جعفری حق فرمان‌روایی و اطاعت از فرمان‌روا را برای فرد یا افرادی می‌داند که هدفشان شناساندن هر چه بهتر و بیشتر اسلام به مردم و اجرای احکام و معارف آن به میزان قدرتش باشد. این شأن و مقام، توانایی و استعداد تفسیر قرآن و معارف اسلامی و تطبیق آنها را در جامعه اسلامی دارد. چنین شأنی بعد از پیامبر (ص) در امامان دوازده‌گانه شیعی جمع شده است و بعد از آنان از آن فردی وارسته از آلودگی‌های دنیا خودخواهی‌ها و کامجویی‌ها و با تقوا یعنی مجتهد جامع‌الشرایط می‌باشد.^۲

شهید محمد باقر صدر؛ ایشان در کتابی تحت عنوان *الأسس الإسلامية* بحث مفصلی در باب حکومت اسلامی دارند که بررسی کامل آن از این مجال خارج است. کوتاه سخن آنکه ایشان یکی از آشکال حکومت را حکومت شورایی می‌داند؛ حکومت شورایی یا حکومت امت:

۱. (۱) این است راه مستقیم من، پس همین را پیروی کنید، و راه‌های دیگر را پیروی نکنید، که شما را از راه خدا متفرق می‌سازد. «سوره انعام، آیه ۱۵۳»

۲. سید محمد حسین طباطبایی، *تفسیر المیزان*، همان، ص ۲۳۲.

۳. مرتضی یوسفی‌راد، *اندیشه سیاسی علامه محمد تقی جعفری*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۲، ص ۱۵۵-۱۵۳.



بر مبنای آیه شریفه (و امرهم شوری بینهم)^۱ شارع مقدس طریقه شورایی را تأیید کرده و آن را در آنجایی که منعی از خدا و رسول (ص) نرسیده باشد معتبر می‌داند. واضح است که مسئله شکل حکومت در زمان غیبت معصوم (ع) در هیچ نص خاصی در نزد شیعه و اهل سنت علاج نشده است. شوری در عصر غیبت شکل جایز حکومت است. بنابر این صحیح است که امت اقتدار خود را بر این اساس در تطبیق احکام شرعی و وضع اجرای تعالیم بر مبنای احکام ثابت شرعی اعمال کند و برای حکومت محدوده‌ای را اختیار کند که بیشترین سازگاری را با مصلحت اسلام و مسلمین داشته باشد. هر شکلی از شورا که معارض احکام شرعی باشد مانند اینکه زمام جامعه اسلامی به فاسق سپرده شود، مشروع نیست.^۲

می‌توان یکی از مصادیق حکومت شورایی را که شهید صدر آن را شکل جایز حکومت در زمان غیبت می‌داند حکومت جمهوری دانست که بر اساس قوانین اسلام بنیان گرفته است.

محمد جواد مغنیه؛ شیخ محمد جواد مغنیه از علمای برجسته لبنان اوایل پیروزی انقلاب کتابی را تحت عنوان *الخمینی و دولة الاسلامیه* می‌نویسند که در این کتاب وی با تأیید نظریات حضرت امام، به بررسی حکومت و دولت اسلامی می‌پردازد. البته باید توجه شود که ایشان به تصریح خودشان در چند نکته با حضرت امام اختلاف نظر داشتند ولی با وجود این در کلیات، با نظریات ایشان موافق بوده‌اند. از جمله موارد اختلافی آن که، به اعتقاد مرحوم مغنیه لازم نیست رئیس دولت اسلامی فقیه و مجتهد باشد همین که ملتزم به شریعت باشد کافی است؛ مقلد و ملتزم نیز می‌تواند رئیس دولت اسلامی باشد و هر دولتی که به وظایف اسلامی عمل کند، اسلامی است و لورجال آن فقیه نباشند.^۳ گفتنی آنکه مراد ایشان از رئیس دولت همان رئیس و ولی حکومت است که امام نوعاً با عنوان جایگاه ولایت فقیه مطرح می‌نمایند. مرحوم مغنیه در این کتاب با صراحت

۱. سوره شوری، آیه ۳۸.

۲. کتاب *الاسس الاسلامیه*، ص ۳۵۱-۳۴۸ به نقل از کتاب محسن کدیور، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه (اندیشه سیاسی در اسلام ۱)*، تهران، نی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴.

۳. البته حضرت امام نیز در ابتدای دهه سی و در کتاب *کشف/سرار فی الجمله* به چنین مواردی اشاره داشته‌اند ولی در آثار بعدی منظومه فکری ایشان در زمینه حکومت اسلامی، در همه ابعاد به طور کامل و به شکل فعلی مطرح شده است. از این حیث، با توجه به عدم ورود مرحوم مغنیه در عرصه مبارزات سیاسی کلان و عدم تجربه در کسوت رهبری سیاسی، شاید نظریاتی از این دست نیز قابل تطور و تکامل و یا تفصیل و تغییر بوده است.

بیان می‌کنند که مردم‌سالاری از دل دین خارج می‌شود و مادامی که خلاف دین عملی صورت نپذیرد دین این آزادی را تأیید می‌کند.

رئیس دولت اسلامی توسط مردم انتخاب می‌شود. مادامی که مصلحت عمومی در چنین انتخابی باشد و عصیان اوامر و نواهی الهی نشده باشد، اسلام این آزادی مردم را تأیید کرده است. ما طریقی جز رجوع به آرای عمومی نمی‌شناسیم. رئیس دولت، هیئت وزیران و استانداران و دیگر کارگزاران را از میان متخصصان امین برمی‌گزینند.^۱

سید ابوالاعلی مودودی؛ ابوالاعلی مودودی^۲ یکی از چهره‌های بارز در جنبش احیاء طلبی اسلامی طی دهه‌های اخیر می‌باشد. شاید هیچ بحثی را در مورد اندیشه حکومت اسلامی در میان اهل تسنن بدون توجه به مودودی و اندیشه‌ها و فعالیت‌های او نتوان کامل دانست. زیرا اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و اقدام او به تشکیل جماعت اسلامی تا حد زیادی متفکران مسلمان و جنبش‌های هم‌عصر او را در جهان اسلام تحت تأثیر قرار داده است.

سید ابوالاعلی مودودی با استفاده از آیات و روایات در رابطه با حکومت اسلامی چنین نتیجه می‌گیرد که:

حاکمیت تنها از آن خداست و تنها اوست که قانون‌گذار است. هیچ انسانی حتی اگر پیامبر باشد حق ندارد از جانب خود برای انجام دادن یا ندادن امور به دیگران امر و نهی کند. خود پیامبر هم تابع فرامین خداوند است و می‌فرماید من جز آنچه بر من وحی می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم.^۳

حکومت اسلامی در نگاه مودودی نه دموکراسی است آن‌گونه که در غرب رواج دارد و نه تئوکراسی است آن‌گونه که در غرب رواج داشته است. عنوانی که مودودی برای توصیف حکومت اسلامی برمی‌گزیند «تئودموکراسی است» یا به تعبیری حکومت دموکراتیک الهی. در چنین حکومتی حاکمیت مطلق از آن خداست ولی مردم بر خوردار از نوعی حاکمیت محدود عمومی تحت کنترل و نظارت خداوند هستند. قوه اجراییه توسط

۱. کتاب *الخمينی والدولة الاسلامیه*، ص ۶۸-۶۶ به نقل از کتاب *محسن کدیور*، همان، ص ۱۷۰.

۲. سید ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳ م/ ۱۳۵۸-۱۲۸۲ ش) از مصلحان و متفکران دینی در حوزه جغرافیایی شبه‌قاره هند در قرن بیستم می‌باشد.

۳. سید عباس عراقچی، «اندیشه‌های سیاسی سید ابوالاعلی مودودی و جنبش احیاء طلبی اسلامی»، *مطالعات خاورمیانه*، ش ۱۹، ص ۷۳.



اراده عمومی مسلمانان شکل می‌گیرد و مسلمانان رئیس دولت را انتخاب می‌کنند. در این مفهوم حکومت اسلامی یک دموکراسی است. اما در جایی که دستور صریح خداوند یا پیامبر او وجود داشته باشد هیچ کس حق ندارد قضاوت شخصی کند یا دست در قوانین الهی ببرد لذا در این مفهوم حکومت اسلامی یک تئوکراسی است.^۱ از مهم‌ترین کتاب‌های مودودی که بحث حکومت اسلامی و تفاوت آن با سایر انواع حکومت را مطرح کرده کتاب «روش زندگی در اسلام» که تفاوت دموکراسی اسلامی و دموکراسی غربی را تبیین نموده و همچنین کتابی است که در ترجمه عربی به تدوین دستور اسلامی نام گرفته این کتاب مجموعه‌ای از محاضرات مودودی در روزهای جمعه می‌باشد و در مجله ترجمان قرآن در سال (۱۹۵۲م - ۱۳۳۱ش) منتشر شده است و سیر کامل اندیشه سیاسی مودودی و تبیین حکومت اسلامی از دیدگاه وی را شامل می‌شود. وی در این کتاب اولاً حق حاکمیت را مختص به خداوند می‌کند سپس به تبیین خلافه جمهوری و حدود آن می‌پردازد. وی در این محاضرات سیر تشکیل حکومت اسلامی و ارکان حکومت اعم از رئیس دولت قوه قضاییه و مجلس شورا و حدود اختیارات هر یک را بررسی می‌کند.

نتیجه‌گیری

آن گونه که در آثار امام خمینی (ره) انعکاس یافته، حق حاکمیت که به طور مطلق از آن خداوند است، به انسان‌های شایسته‌ای به طور نیابت، امانت و وکالت می‌رسد تا مجری فرامین و قوانین الهی در بستر اجتماع باشند.^۲ این است که وقتی به کتاب ولایت فقیه یا کتاب البیع مراجعه می‌کنیم، واضح است که از منظر امام (ره)، حق حاکمیت مردم از سوی حق تعالی به رسمیت شناخته شده و خداوند رحمان حق تعیین سرنویس سیاسی مردمان را به انسان‌های شایسته از خود آنان واگذار نموده است. با توجه به این مطالب، گرچه شاید تا پیش از حضور امام راحل در پاریس، و قبل از سال ۵۷، به «جمهوری اسلامی» به عنوان مترقی‌ترین حکومت دینی مدنظر ایشان، تصریح نشده باشد، اما با توجه به مبانی فقهی ایشان که در کتاب البیع بیان شده و خصوصاً مطالبی که در کتاب کشف/سرار بیان شده است، شکل جمهوری برای بنای حکومت اسلامی نه تنها اشکالی ندارد بلکه بهترین شکل برای این حکومت است.

۱. همان.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۸۲-۲۸۱.

گذشته از پیشینه تاریخی و علمی موضوع «حکومت جمهوری اسلامی» در آثار امام، اصل الگوی حکومتی مذکور چیزی نیست که ناشی از اندیشه‌ای ابتکاری و اختصاصی باشد که مبدع آن امام راحل یا سایر مبارزین انقلاب اسلامی باشند، بلکه اندیشه پیرامون ایجاد تعامل میان مبانی دینی و مراجعه به آرای عمومی در اداره جامعه، چیزی است که هم در محافل علمی تشیع - سال‌ها قبل از آغاز انقلاب اسلامی - سابقه دارد و هم در محافل علمی اهل سنت. خاصه آن که در برخی کشورها، این مدل حکومتی حتی پیش از آغاز نهضت، به عنوان حکومت رسمی، اجرایی شده است. گرچه نمونه مترقی و متکامل حکومت جمهوری اسلامی به دنبال انقلاب اسلامی و در ایران محقق گشت اما گفتمان حکومت مردم‌سالاری دینی، سال‌ها پیش‌تر وجود داشته است.

در بستر انقلاب اسلامی نیز، گذشته از بیانات مترقی حضرت امام، پس از طرح موضوع ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸، موضوع تعیین نوعی حکومت در محافل حوزوی مبارزاتی به طور جدی مورد مباحثه و مذاقه علمی قرار گرفت و یکی از خروجی‌های این سلسله مباحثات، تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۵۵ شمسی بوده است. با وجود این، ادعاهای افرادی مانند ابراهیم یزدی که در پی مصادره نهضت اسلامی ایران به نام شخص، جریان و حزب خود هستند، محملی برای صحت ندارد و از اساس باطل است.





ریشه‌های انحطاط و توسعه جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی

حسین جعفری موحد^۱

چکیده

نوشتار حاضر با عنایت به جایگاه مهم سید جمال‌الدین اسدآبادی و تأثیر گذاری ای که بر متفکران بعد از خود گذاشته است، به بررسی دیدگاه‌های نظری او در خصوص دلایل انحطاط جوامع اسلامی و راهکارهای ارائه شده برای توسعه این جوامع با استفاده از الگوی جستاری «نظریه بحران»^۲ توماس اسپریگنز خواهد پرداخت. این مقاله بر اساس یک سیر منطقی و مرتبط به دنبال پاسخگویی به سؤالات ذیل خواهد بود:

۱. وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال چگونه بود و بحران و معضل اصلی گریبان گیر جوامع اسلامی در آن دوره چه بود؟
۲. عوامل انحطاط جوامع اسلامی از نظر سید جمال کدام‌اند؟
۳. جامعه مطلوب و آرمانی سید جمال چه جامعه‌ای است؟

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم
 ۲. رک: توماس اسپریگنز، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۶۵.

۴. سید جمال چه راهکارها و درمان‌هایی را برای برون‌رفت جوامع اسلامی از وضعیت عقب‌ماندگی و انحطاط و رسیدن به توسعه همه‌جانبه ارائه می‌دهد؟
کلیدواژه‌ها: اسلام اصیل، جوامع اسلامی، سید جمال الدین اسدآبادی، انحطاط، استبداد، استعمار، اتحاد اسلامی

مقدمه

در اوایل قرن ۱۹ میلادی (۱۳ه‌ق) تمدن غرب از جنبه‌های گوناگون فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هجوم همه‌جانبه خود علیه جهان اسلام را آغاز کرد. در واقع در این دوره جوامع مسلمان با دو چهره متفاوت تمدن غرب آشنا شدند؛ یک چهره آن چهره علمی، تکنولوژیک، عقل‌گرایی و ماتریالیسم بود و چهره دیگر، رویه استعماری آن متأثر از اندیشه‌های استکباری و توسعه‌طلبانه بود. در این دوره، جوامع مسلمان به دلایل مختلف در اوج انحطاط و عقب‌ماندگی بوده و با ضعف و رخوت تمام‌عیار در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی و انحلال و ادغام در نظام جهانی سرمایه‌داری بودند.

در این شرایط و در برخورد با مسئله انحطاط داخلی و هجوم همه‌جانبه تمدن غرب و به طور کلی در پاسخ به سؤال علل عقب‌ماندگی جهان اسلام و راهکارهای برون‌رفت از این وضعیت، دو جریان فکری در جهان اسلام و از جمله ایران شکل گرفت. یکی جریان روشنفکران غرب‌گرا که با وجود طیف‌های متعدد داخلی بین آنها، نسخه بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی تمدن غرب را برای برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی و رسیدن به رشد و توسعه تجویز می‌کرد. میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، مستشارالدوله، سپهسالار و تقی‌زاده در ایران، سر سید احمدخان در هند و طهطاوی، شبلی شمیم و طه حسین در جهان عرب از جمله چهره‌های شاخص این جریان فکری بودند. بر اساس این دیدگاه، چون ترقی مقوله‌ای است که در غرب روی داده، بنابراین برای رسیدن به آن می‌باید مبانی معرفت‌شناسی غرب را پذیرفت و به نفی سنت‌های دینی پرداخت.

جریان دیگر که در مقابل جریان غرب‌گرا شکل گرفت، نه تنها تمسک به آموزه‌های تمدن غرب و بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی غربی را برای رسیدن به توسعه مناسب نمی‌دید، بلکه پیشرفت و توسعه را در سایه تمسک به آموزه‌های اسلامی میسر می‌دانست. این جریان که می‌توان آن را با عناوینی چون «جریان تعالی‌خواهی

درباره وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال باید گفت که دنیای اسلام در این دوره با دو معضل و بحران اصلی شامل انحطاط داخلی و هجوم همه جانبه استعمار غربی مواجه بود. جوامع مسلمان از یک طرف در وضعیت انحطاط و رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و از طرف دیگر دولت‌های استعماری غرب، جوامع اسلامی را مورد هجوم مستقیم خود قرار داده بودند

اسلامی» یا الگوی «اصلاح طلبی دینی» نامید، پیشرفت‌های فناوری و تکنولوژیک، قانون‌گرایی و رهایی از استبداد را امری ضروری می‌دانست، اما نه بر پایه نگاه معرفت‌شناسانه غربی. معتقدان به این دیدگاه فکری، بر آن بودند که نسخه برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی باید مبنای داخلی و بومی داشته باشد و مبتنی بر هویت اسلامی تدوین گردد. اصولی مانند بازگشت به اسلام اصیل، پیوند دین و سیاست، اتحاد اسلامی و یکپارچگی جهان اسلام، ارتباط میان دنیا و آخرت، علم و دین، علم و ایمان و دین و تمدن، مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و... از مبنای

مورد تأکید این جریان است. اندیشمندانی چون سید جمال الدین اسدآبادی، عبده، کواکبی، اقبال لاهوری، شریعتی، طالقانی، مطهری و امام خمینی (ره) از چهره‌های شاخص این جریان فکری هستند.

دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی در مورد علل انحطاط جوامع مسلمان و راه‌های توسعه این جوامع، اگر چه به صورت منظم و در قالب نظریه‌های توسعه‌ارایه نشده است، ولی با کنکاش در اندیشه‌های او می‌توان آرا و نظرات او را در چهار چوب مطالعات مربوط به فرآیند اجتماعی و بحث تغییرات اجتماعی به گونه‌ای استنتاج نمود که مبنایی برای توسعه جوامع مسلمان و از جمله ایران قرار گیرد.

بحران و مشاهده بی‌نظمی

برای فهم افکار یک اندیشمند، اولین سؤال این است که: مشکل او کدام است؟ به نظر او چه چیزی خطرناک، فاسد و مخرب است؟ چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی خود را به صورت یک نظریه سیاسی منسجم و اساسی به رشته تحریر درآورد؟ هدفش کدام است؟ و چه نارسایی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان کند؟^۱ درباره وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال باید گفت که دنیای اسلام در این دوره با دو معضل و بحران اصلی شامل انحطاط داخلی و هجوم همه‌جانبه استعمار غربی

۱. همان، ص ۶۲.





از آنجا که جهان اسلام در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی بودند، به هیچ وجه آمادگی رویارویی با فرهنگ و تمدن غرب را نداشتند؛ بنابراین علاوه بر از دست دادن منابع بومی و خودی در ابعاد انسانی، ارزشی و فرهنگی و اقتصادی، به منابع نوین و ساختارهای جدیدی جز وابستگی همه جانبه به اقتصاد و سیاست غربیان دست نیافته و با ضعف و رخوت تمام در حال هضم و هدم در سیستم جهانی سرمایه‌داری پیشرفته تمدن غرب بودند

مواجه بود. جوامع مسلمان از یک طرف در وضعیت انحطاط و رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و از طرف دیگر دولت‌های استعماری غرب، جوامع اسلامی را مورد هجوم مستقیم خود قرار داده بودند. از آنجا که این جوامع در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی بودند، به هیچ وجه آمادگی رویارویی با فرهنگ و تمدن غرب را نداشتند؛ بنابراین علاوه بر از دست دادن منابع بومی و خودی در ابعاد انسانی، ارزشی و فرهنگی و اقتصادی، به منابع

نوین و ساختارهای جدیدی جز وابستگی همه جانبه به اقتصاد و سیاست غربیان دست نیافته و با ضعف و رخوت تمام در حال هضم و هدم در سیستم جهانی سرمایه‌داری پیشرفته تمدن غرب بودند.

با توجه به حاکمیت این شرایط اسفبار می‌توان گفت که دغدغه اصلی سید جمال چگونگی مقابله با این وضعیت و ارایه راهکارهایی برای درمان دردها و نابسامانی‌های موجود در این جوامع بوده است.

سید جمال وضعیت جوامع مسلمان دوره خویش را چنین توصیف می‌کند:

نفوذ اجانب چنان در عروقشان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس بر خود می‌لرزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش می‌شوند. این همان ملت است که از پادشاهان بزرگ جزیه می‌گرفتند و امرای عالم با کمال عجز و انکسار به دست خود باج بدیشان می‌دادند؛ امروز کارشان به جایی رسیده که در بقا و حیاتشان، اهل عالم مایوس‌اند و در خانه خود زیر دست و توسری خور اجانب‌اند... کجا رفت آن حشمت و اجلال؟ این تنزل بی‌مقدار را علت چیست؟ این مسکنت و بیچارگی را سبب کدام است؟ آیا می‌توان از رحمت خدا مایوس شد؟ نستجیر بالله! پس چه باید کرد؟ سبب را از کجا پیدا کنیم؟ علت را از کجا تفحص کرده و از که جويا شویم؟ جز این که بگوییم: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا

ما بآنفسهم.^۱

او پس از اشاره به ضعف و بیچارگی مسلمانان، از عدم اقدام عملی آنان برای اصلاح جامعه خود انتقاد کرده می‌گوید:

هر یک از مسلمانان، شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً گوش فرا داشته منتظر و چشم به راه است که از کدام قطعه از قطعات ارض و از کدام بقعه از بقاع زمین، حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول و نفوس مسلمانان را نماید و فسادهای کاری شده را رفع سازد و دوباره ایشان را بدان تربیت حسنه الهیه تربیت کند، شاید به سبب آن تربیت حسنه باز به حالت مسرت بخش خود رجوع کنند.^۲

تشخیص علل بحران

سؤال مهمی که در این مرحله برای اندیشمند مطرح می‌شود، این است که اگر اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ نظریه پرداز در این مرحله باید نقش تحلیل گر را بازی کند. او به ناچار باید مرحله کاملاً دقیق روابط علت و معلولی را در این دنیای پیچیده پشت سر بگذارد؛ چرا که تا وقتی علل مشکل مورد سؤال روشن نشود، درک واقعی آن عملی نیست و از طرفی نظریه پرداز بدون روشن شدن علل واقعی نمی‌تواند پیشنهادات مناسبی برای درمان مشکل ارایه کند.^۳

با بررسی اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی، در لابه‌لای نوشته‌ها و سخنرانی‌های وی می‌توان دلایل انحطاط جوامع اسلامی را در قالب دو دسته اصلی شامل عوامل درونی (انحطاطی که از درون جامعه سرچشمه می‌گیرد) و عوامل بیرونی (انحطاطی که از بیرون جامعه برمی‌خیزد) دسته‌بندی نمود. از جمله عوامل درونی انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال می‌توان به مواردی از قبیل فاصله گرفتن از اسلام اصیل، ترک فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله، استبداد حکام، از خودبیگانگی و خودباختگی در برابر غرب، جهالت و بی‌خبری توده مسلمانان، عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن و... اشاره کرد. و در مورد عوامل بیرونی هم وی سلطه استعمار غربی بر جوامع اسلامی را از بزرگ‌ترین دلایل ضعف و انحطاط مسلمین قلمداد

۱. سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، به کوشش سید ابوالحسن اصفهانی، تهران، اسلامی، ۱۳۵۸، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. توماس اسپریگنز، همان، ص ۹۴-۹۳.



کرده است.

از نظر سید جمال الدین اسدآبادی فاصله گرفتن از اسلام واقعی و رواج برخورد‌های قشری گرایانه نسبت به دین از علل اصلی ضعف و انحطاط مسلمین می‌باشد. سید با مقایسه گذشته و حال مسلمین از نظر عقیده و عمل به این نتیجه می‌رسد:

مسلمانان در صدر اسلام به واسطه اعتقاد به اسلام اصیل که دستوراتش همه رموز زندگی فردی و اجتماعی را شامل بود با هم وحدت کلام داشتند و بلاد اسلامی و مسلمانان در راه نیرومندی و عظمت گام برمی‌داشتند. اما راه یافتن خلل در ارکان هستی امت اسلامی و نزول آن از مقام شامخ، فقط ناشی از ترک اصول محکم و کنار گذاردن قواعد پابرجای آن عامل حقیقی خواهد بود که با ترک آن اصول، بدعت‌های ناروا میان آنان به وجود آمد... این بدعت‌ها و سنت‌های تازه ابداعی، میان امت و حقیقت مانع و حایل شد.^۱

در مورد صدر اسلام، سید جمال بر این باور است که با توجه به ارکان شش‌گانه سعادت انسان و تکامل جامعه در دین اسلام^۲ مسلمانان در مدتی کوتاه به اوج تکامل و عظمت رسیدند. اما از قرن چهارم هجری به بعد با ظهور و رشد مادیگری که تحت عنوان باطنیه تبلیغ می‌شد، اعتقادات مسلمانان رو به فساد و انحراف نهاد و به تبع رو به ضعف و انحطاط رفتند.^۳ این مطلب به طور صریح بیان می‌کند که از نظر سید جمال، یکی از علت‌های انحطاط مسلمانان و عقب‌ماندگی و وابستگی آنان، «فراموشی» اصول و خصلت‌های شش‌گانه و حکمت اسلام راستین و نفوذ عقاید خرافی به جای آن بوده است.

سید جمال همچنین در لزوم ارایه تفسیری جدید و متناسب با مقتضیات زمان از احکام و قوانین اسلامی در جهت حل و رفع نیازهای جامعه می‌گفت:

اسلام باید بر موجب حاجات و لوازم هر قرنی تبدیل یابد تا تطابق با

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، *عروه الوثقی*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه شرق، ۱۳۷۹، ص ۴-۵.

۲. از دیدگاه سید جمال، همه ادیان سه عقیده را در راستای سیر به سمت تکامل به پیروانشان القا می‌کنند: ۱. انسان اشرف مخلوقات است و از حیوانات ممتاز؛ ۲. امت و هم‌دینان او بهترین و برترین امت‌اند و امت‌های دیگر همگی باطل و گمراه هستند؛ ۳. انسان برای کسب درجات و کمالات انسانی غیر از نبوت به این دنیا آمده است تا به وسیله آنها به جهان دیگر منتقل گردد. از این اعتقادات سه‌گانه، سه خصلت ناشی می‌شوند که عبارت‌اند از: حیا، امانت و صداقت. سید جمال مجموع آن سه اعتقاد و این سه خصلت را «فصل مسدس الشکل سعادت انسانیت» یا «اصول شش‌گانه سعادت» می‌نامد. برای مطالعه بیشتر رک: علی اصغر حلبی، *زندگانی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی*، تهران، زوار، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶.

۳. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۶۳-۱۵۸.

در مورد صدر اسلام، سید جمال بر این باور است که با توجه به ارکان شش گانه سعادت انسان و تکامل جامعه در دین اسلام مسلمانان در مدتی کوتاه به اوج تکامل و عظمت رسیدند. اما از قرن چهارم هجری به بعد با ظهور و رشد مادیگری که تحت عنوان باطنیه تبلیغ می شد، اعتقادات مسلمانان رو به فساد و انحراف نهاد و به تبع رو به ضعف و انحطاط رفتند

آن احتیاجات کند، و الا آن را ترس زوال است که: ان الله یبعث فی رأس کل قرن رجلاً یصلح امر هذه الامه^۱

به باور سید جمال، فساد و انحطاط اخلاقی و اجتماعی که خود از پیامدهای فاصله گرفتن از اسلام اصیل است از دیگر دلایل زوال و انحطاط جوامع اسلامی است. به نظر سید جمال، بر خلاف صدر اسلام، در دوره حاضر:

گرچه اغلب مسلمین از لحاظ عقاید دینی پا بر جا هستند، ولی آنان در رفتار و کردار خویش به راه روشن شریعت نمی روند. همین امر سبب شده که در نیروی اجتماعی آنان ضعف و ناتوانی پدید آید. به عبارت دیگر، میزان ضعف

آنان بستگی به مقدار انحراف آنها از جاده اعتدال در فضایل اخلاقی و اعمال دینی آنان دارد؛ زیرا خداوند می فرماید آنچه که از مصائب به شما روی می آورد، نتیجه اعمال و رفتار شماست.^۲

سید جمال الدین بر این باور بود که در این حالت:

... افراد آن جامعه هدفشان با هم مختلف و رفتارشان با یکدیگر متفاوت است؛ مانند بدنی که فلج باشد و نتواند حرکت اعضا و جوارح خود را کنترل کند یا اینکه یکی از اعضای خویش را برای انجام کار به خصوصی وادارد؛ کارهای آنان مغشوش، ارتباط افراد از همدیگر قطع می باشد؛ افراد آن جامعه، مانند سگ ها را پاچه یکدیگر را گاز می گیرند...^۳

جهالت و بی خبری توده مسلمانان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن، از دیگر علل داخلی انحطاط جامعه اسلامی است که سید جمال به عنوان متفکر و فیلسوفی زمان شناس آن را مطرح می کند. وی در ریشه یابی این وضعیت، آن هم بعد از پیشرفت های چشمگیر و عظیم فرهنگی و تمدنی مسلمانان در قرون اولیه و میانه تاریخ

۱. میرزا لطف الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، قم، دارالفکر، بی تا، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه الوثقی، همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۱.





اسلام، می‌پرسد:

فرهنگ و علوم اسلامی که جهان را با نور درخشان خود روشن نمود، چرا رو به زوال نهاد و به خاموشی گرایید؟ و چرا این مشعل فروزان بار دیگر روشن نگردید؟ و چرا جهان عربی هم اکنون در پوششی از ظلمت و تاریکی فرو رفته است؟ آیا مسئولیت آن به عهده دین و مذهب است؟^۱ سید جمال در مقام پاسخ به سؤالات فوق و جوابیه به ارنست رنان که اسلام را عامل عقب‌ماندگی علمی مسلمانان خوانده و از زاویه نژادی، تمدن پیشرفته گذشته آنان را از ناحیه ایرانیان دانسته بود، ضمن رد نظر رنان، عقب‌نشینی علمی مسلمانان را از زمان شروع انحطاط قدرت سیاسی آنان در مشرق و مغرب - که بزرگ‌ترین مراکز علمی و فلسفی در عراق و اندلس قرار داشت - دانست.^۲ سید جمال عامل اصلی عقب‌ماندگی علمی و تمدنی مسلمانان را نقص روح فلسفی در میان آنان می‌دانست. از نظر وی:

... هر امتی که روی به تنزل نهاده است، اول نقصی که در آنها حاصل شده است، در روح فلسفی حاصل شده است. پس از آن، نقص در سایر علوم و آداب و معاشرت آنها سرایت کرده است.^۳

به نظر سید جمال، جهل، خرافه، تنگ‌نظری و جزم‌اندیشی، دستاورد تعطیلی عقل و خردورزی است. بی‌اعتنایی شدید علمای سنتی به انحطاط خود و تکامل غرب، نمودی آشکار از نقص روح فلسفی است. همین نقص روح فلسفی است که سنت پرستی، تقلید و تجددستیزی را برای جهان اسلام به ارمغان آورده است. نقص روح فلسفی سبب شده است که علمای جهان اسلام به جای انتقاد در اندیشه‌های پیشینیان و نقد سنت و تجدد هر دو، به موضع تقلید کشانده شوند.^۴

از دیدگاه سید جمال، علمای جهان اسلام با وجود این همه پیشرفت‌های علمی، فنی و صنعتی غرب، نیروها، استعدادها و وقت‌گرانی‌های خود را در مسائل جزئی و فرعی صرف می‌کنند. به نظر وی بی‌اعتنایی حوزه‌های علمیه به مسئله انحطاط، نمودی از بحران علمی و فلسفی است؛ چرا که در آن زمان حوزه‌ها در سؤال‌های انتزاعی بی‌فایده و بی‌ثمر

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، *اسلام و علم*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۴۸، ص ۲ و ۷۱.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. میرزا لطف‌الله اسدآبادی، همان، ص ۹۳.

۴. همان، ص ۱۵۴.

غرق شده بودند و در مسائل و موضوع‌های جدید وارد نمی‌شدند. سید جمال در این باره خطاب به علمای زمان خود می‌نویسد:

هیچ صرف فکر نمی‌کنید در این امر کلی مهم لازم بر هر عاقلی که آیا سبب فقر و فاقه و بیچارگی و پریشان حالی مسلمانان چیست؟ و این حادثه عظمی و بلیه کبرا را علاجی هست یا نه؟... و آیا نفس اصلاح

سید جمال با تز جدایی دین از سیاست مخالفت می‌کرد تا هم در جبهه داخلی و در برابر استبداد حاکم، مردم و قشرهای مختلف را به فعالیت سیاسی از موضع دین و براندازی حاکمیت‌های استبدادی و استقرار حکومت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت خویش سوق دهد و هم در جبهه خارجی با شعور دینی و آگاهی گسترده سیاسی مسلمانان، مبارزه با استعمار را در همه ابعادش عمق و گسترش دهد

این امت ممکن است یا محال؟... آیا عیب نمی‌باشد از برای عالم دانا و حکیم بینا که جمیع عالم را فنون جدیده و اختراعات نور و انشائات تازه فراگرفته باشد، با وجود این او را از علل و بواعت آنها هیچ گونه خبری نباشد و عالم از حالی به حالی دیگر متحول شده باشد و او سر از خواب غفلت بر ندارد؟ آیا لایق است محقق را که سختی‌ها در مجهول مطلق براند و معلوم مطلق را نداند و در ماهیات موهومه موشکافی‌ها کند و از معرفت امور ظاهره بازماند؟^۱

به نظر سید جمال، تقلید بدون چون و چرا از غرب توسط متجددین غرب‌گرا نیز یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی بود. این متجددین غرب‌گرا که داعیه اصلاح جوامع اسلامی را در سر می‌پروراندند، می‌اندیشیدند که با تأسیس مدارس جدید و مطبوعات و آوردن مظاهر مدنیت غربی به جوامع خود متکامل و متجدد شده و از انحطاط خارج می‌شوند. از دیدگاه ایشان، تجدد و تکاملی که درون‌زا نباشد، هیچ سودی نخواهد داشت. تنها راه اصلاح جوامع اسلامی از نظر وی دمیدن روح فلسفی جدید در آن و پایه‌گذاری یک عقلانیت فلسفی جدید است. چرا که فلسفه و علم، جان و روح تمدن، فرهنگ و دانش‌های بشری است.^۲

مسئله جدایی دین از سیاست، یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی بود که سید

۱. همان، ص ۱۴۸-۱۴۷.

۲. همان، ص ۹۳.





جمال آن را مطرح کرد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

شاید فضل تقدم در این زمینه با سید جمال باشد. سید جمال شاید نخستین کسی بود که احساس کرد اگر بخواهد در مسلمانان جنبش و حرکتی ایجاد کند، باید به آنها بفهماند که سیاست از دین جدا نیست. این بود که او این مسئله را به شدت در میان مسلمین مطرح کرد. بعدها استعمارگران تلاش زیادی کردند تا در کشورهای مسلمان رابطه دین و سیاست را قطع کنند.^۱

سید جمال با تز جدایی دین از سیاست مخالفت می‌کرد تا هم در جبهه داخلی و در برابر استبداد حاکم، مردم و قشرهای مختلف را به فعالیت سیاسی از موضع دین و براندازی حاکمیت‌های استبدادی و استقرار حکومت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت خویش سوق دهد و هم در جبهه خارجی با شعور دینی و آگاهی گسترده سیاسی مسلمانان، مبارزه با استعمار را در همه ابعادش عمق و گسترش دهد.^۲ او مشخصاً دو دسته را در این رابطه نکوهش می‌کند. یک دسته روشنفکران متجددی که در بیان مفاسد همگامی دین و سیاست و تعصب دینی جنجال به پا کرده و چنین اندیشیده‌اند که:

اگر جمعیت دینی در میان مردم یک جامعه رسوخ و نفوذ کند و آنها را برای دفاع از حمله دیگران به دین تحریک کند، به طور قطع این حس آنها را از سیر به سوی کمال دینی باز می‌دارد؛ زیرا در آن صورت، کسی جرئت نمی‌کند نقاط ضعف آن دین را آشکار سازد و راه کسب علم و دانش را به آنان مسدود می‌کند و در نتیجه آنها را در وادی نادانی و گمراهی می‌افکند و وادار می‌سازد تا به کسانی که مخالف دین آنان باشند آزار و ستم برسانند.^۳

او سپس دسته دیگری را مورد عتاب قرار داده و می‌گوید تعجب ما از این دسته دوم است؛ کسانی که:

به دین خود ایمان داشتند و در عقاید خویش ثابت قدم بودند، لیکن از تعصب دینی مذمت می‌کنند و اصرار دارند که مسلمانان

۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا، بی تا، ص ۵۲.

۲. سید احمد موقتی، علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آراء اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۲.

۳. سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروه‌الوثقی، همان، ص ۴ و ۱۳۳.

حکومت‌های مطلقه و خودکامه که عمده‌ترین نوع حکومت در مشرق‌زمین و از جمله جوامع اسلامی در طول تاریخ بوده است، از نظر سید جمال از عوامل عمده و اساسی انحطاط مسلمانان و از موانع اصلی رشد و توسعه جوامع آنان بوده است

متعصب را خشن و دور از تمدن جدید بداند. این مسلمانان نمی‌دانند که با این کارها عصای دست خود را می‌شکنند و مقام خود را پایین می‌آورند و خانه‌های خویش را با دست خود و کمک از دین‌برگشتگان و یران می‌سازند و ناخودآگاه، خواستار از بین رفتن

تعصب معتدل دینی در میان مسلمانان می‌شوند؛ که نتیجه آن، نابود شدن قومیت و سپردن ملیت خویش به دست بیگانگان می‌باشد و ملت‌های مسلمان را به طور همیشه برده دیگران می‌کند.^۱

سید جمال خودباختگی در برابر غرب و تقلید کورکورانه از آن را که عمدتاً از سوی روشنفکران غرب‌گرا ترویج و تبلیغ می‌شد، یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی می‌دانست. او ضمن انتقاد شدید از متجددین غرب‌گرا که در مواجهه با تمدن غرب دچار از خودبیگانگی فرهنگی و بحران هویت شده‌اند می‌گوید:

... هر کار خوبی را از هم‌نوعان خود زشت می‌بینند و هر بزرگی از افراد جامعه خود را کوچک می‌شمارند، ولی اگر بیگانه‌ای حرف‌های بی‌سر و ته و بچه‌گانه بزند، سخنان او را گران‌بها و پراز حکمت و دانش می‌دانند. اگر یکی از فرزندان جامعه آنان به دریای هستی فرو رود و برای آنان دُرهای شاهوار حقیقت استخراج کند و دقایق اسرار و زندگی را برای آنان فاش سازد همه کارهای او در نظرشان کوچک و بی‌ارزش جلوه می‌کند. اغلب با زبان حال و گاهی هم با صراحت لهجه می‌گویند از نژاد ما دانشمند و عارف بر نمی‌خیزد؛ محال است در میان ما افراد بصیر و آگاه پیدا شود...^۲

حکومت‌های مطلقه و خودکامه که عمده‌ترین نوع حکومت در مشرق‌زمین و از جمله جوامع اسلامی در طول تاریخ بوده است، از نظر سید جمال از عوامل عمده و اساسی انحطاط مسلمانان و از موانع اصلی رشد و توسعه جوامع آنان بوده است. از دیدگاه وی،

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۷۱.





از دیدگاه سید جمال، از همان قرون اولیه با فاصله گرفتن از اسلام اصیل و جدایی دین از سیاست و مقام علم و اجتهاد و دیانت از مقام اجرا و حکومت، زاویه انحراف به تدریج گسترش یافت و سلطنت‌های استبدادی و حکامی که از طریق زور و غلبه و قدرت بر سر کار می‌آمدند، امت اسلامی را به ضعف و انحطاط کشانیدند

از همان قرون اولیه با فاصله گرفتن از اسلام اصیل و جدایی دین از سیاست و مقام علم و اجتهاد و دیانت از مقام اجرا و حکومت، زاویه انحراف به تدریج گسترش یافت و سلطنت‌های استبدادی و حکامی که از طریق زور و غلبه و قدرت بر سر کار می‌آمدند، امت اسلامی را به ضعف و انحطاط کشانیدند.

سید جمال به خوبی رابطه تنگاتنگ میان استبداد و انحطاط و نیز میان استبداد و سلطه خارجی را در دوره معاصر ترسیم نموده و منشأ همه نابسامانی‌های جوامع اسلامی را به سلطه استبداد و البته استعمار گره زده است. کاری که پس از او توسط افرادی چون

کواکبی (در طبایع الاستبداد) و نائینی (در تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله) دنبال شد. سید جمال می‌گفت چیزی مانع رشد و ترقی ملت‌های مسلمان نشد، «مگر این پادشاهان اسراف‌کار و امرای طماع... که به فروختن فخر به دیگران و داشتن خدم و حشم زیاد قانع بودند؛ آنها به فکر فردای ملت نبودند، تنها به القاب بالابلند و سنت‌های باستانی علاقه داشتند... اینها از کارها و اقدامات دشمن در خانه خود چیزهایی را قبول می‌کردند که هیچ فردی از افراد بشر پیش از مرگ خود حاضر به پذیرفتن آنها نبود؛ اینها به منزله غل و زنجیر در گردن مسلمانان بودند که آنها را برای شکار شدن و بلکه طعمه روباهان گشتن نگه می‌داشتند.»^۱

سید همانند برخی دیگر از معاصرانش به اهمیت قانون در جلوگیری از خودکامگی و استبداد واقف بود. وی نبود قانون و حاکمیت مستبدانه را زمینه‌ساز حکومت استبدادی و ریشه آزادی در جوامع غربی را نیز در حاکمیت قانون می‌دانست. در حالی که در ممالک شرقی نبود قانون دست همه قدرتمندان و در رأس همه پادشاه را در تعدی به حقوق زبردستان باز گذاشته و حکومت و عوامل آن با استفاده از این بی‌قانونی به اعمال قدرت می‌پرداختند. سید در خصوص ضرورت وجود قانون اعتقاد داشت:

این قانون هر چه باشد باز خوب است، همین قدر قانون باشد برای ما کافی است؛ به جهت آن که ما به هیچ‌وجه قانون نداریم و عدالتی درباره



ما اجرا نمی‌شود جان و مال ما در امنیت نیست.^۱

سید جمال الدین که روحیه‌ای به شدت ضد ظلم و استبداد داشت، در نامه‌ای به یکی از ایرانیان مقیم مصر با ترسیم وضع ایران دوره ناصرالدین شاه و ریشه‌یابی آن نوشت: «سبب همه این خرابی‌ها ظلم است.»^۲ او به طور کلی بر این عقیده بود که:

تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می‌کند، هر جا ظلم به وجود آمد آسایش معدوم شد و از دولت اثری باقی نماند. دولت به عدل استوار بوده و ملت به علم زنده می‌شود.^۳

سید جمال در مقاله «ملت و سلطه حاکم مستبد» درباره آثار سوء استبداد در فرهنگ و اعتقاد یک ملت می‌نویسد:

ملتی که حل و فصل امور خود را با خود ندارد و در منافع وی از وی مشورت گرفته نمی‌شود و در مصالح عامه وی، اراده آن را تأثیری نیست و این همه تابع حکم واحدی است که اراده آن قانون و خواست وی همان نظام است و طوری که می‌خواهد فرمان می‌دهد و آنچه را که اراده کند انجام می‌دهد، آن ملتی است که وضع ثابت و سیر منظمی ندارد... (حاکم مستبد) ملت را با تصرفات خود در پرتگاه تباهی سقوط می‌دهد و پرده جهل بر چشم‌های آنان می‌کشد و حوادث فقر و گرسنگی را به بار می‌آورد و در سلطه خود از جاده عدل خارج می‌گردد و درهای تازه از ستم می‌گشاید و قوی بر حقوق ضعیف غلبه پیدا می‌کند و نظام مختل و اخلاق فاسد می‌گردد و صدای ملت را کسی نمی‌شنود و ناامیدی چیره می‌گردد و چشم طمع به آن دوخته می‌شود و دول فاتح چنگال‌های خود را در قلوب ملت فرو می‌برند.^۴

وی در ادامه می‌نویسد:

وضع چنین امتی در یک حال ثابت نمی‌ماند... گاهی عالم است، گاهی جاهل، گاهی فقیر است و گاهی غنی، گاهی عزیز می‌شود و گاهی ذلیل، هر چه که از این احوال بر آن ملت نازل شود خواه خوبی و خواه بدی، تابع

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. محمد محیط طباطبایی، نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۲۵۹.

۳. همان، ص ۲۵۲.

۴. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، نامه‌های تاریخی و سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی، تهران، پرستو، ۱۳۶۰، ص ۱۳۸-۱۳۷.

سید جمال‌الدین اسدآبادی:

«تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می‌کند، هر جا ظلم به وجود آمد آسایش معدوم شد و از دولت اثری باقی نماند. دولت به عدل استوار بوده و ملت به علم زنده می‌شود.»

وضع حاکم می‌باشد.^۱

سید جمال اگر چه از ابتدای نهضت خود با حکومت‌های استبدادی ارتباط برقرار کرده و سعی می‌نمود از طریق آنها اصلاحات و نوسازی‌های لازم را در کشورهای اسلامی انجام دهد و در این راستا سفرهای زیادی به ممالک مختلف اسلامی انجام داد، اما در اواخر عمر از این خط مشی که به نوعی انجام اصلاحات از بالا و از رأس هرم قدرت بود پشیمان و مأیوس شد و نتوانست کوچک‌ترین خللی در شیوه استبدادی حکومت در کشورهای اسلامی به وجود آورد. وی در آخرین نامه‌اش به ایرانیان نوشت:

ای کاش تخم افکارم را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور مفید خود را در زمین شورزار سلطنت، فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید، هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت، همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت.^۲

سید در جمله فوق در واقع به بی‌نتیجه بودن اصلاح پادشاهان مستبد اشاره می‌کند و معتقد است که مقید گردانیدن این افراد به قانون و حدود عادلانه از طریق نصیحت و ارشاد کاری عبث و بی‌نتیجه است. وی می‌گوید:

مطالبی را اظهار داشتیم که نخست خود پادشاه هم پسندیده بود و مقصود ایجاد افکاری بود که بدو خود پادشاه قبول نموده بود، ولی چون این مطالب بر خلاف نفع خصوصی و وضع شخصی پادشاه و وزیران ایشان بود، لهذا هم ایشان و هم وزیران کنونی، به کلی از آن صرف نظر کردند.^۳ قومیت‌گرایی و تعصبات قومی و نژادی، فرقه‌گرایی و تفرقه و جدایی میان مسلمین، ترک فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله و تقلید محض از گذشتگان از دیگر عوامل داخلی انحطاط مسلمانان از دیدگاه سید جمال است که به دلیل پرهیز از تطویل مباحث

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. سید جمال‌الدین اسدآبادی، نامه‌ها و اسناد سیاسی تاریخی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه شروق، ص ۱۱۳.

از پرداختن به آنها امتناع می‌کنیم. اما از جمله مهم‌ترین و شاید اصلی‌ترین علل خارجی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از دیدگاه سید باید به پدیده استعمار اشاره کرد. او در مقاله «چرا اسلام ضعیف شد؟» پس از اشاره به گذشته افتخارآمیز و توأم با تمدن و عمران مسلمانان به وضع وخیم آنان در زمان خودش پرداخته و نفوذ و سلطه استعمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب در این جوامع را این چنین ترسیم می‌نماید:

بلاد مسلمانان امروزه منهوب است و اموالشان مسلوب، مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثروتشان را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعه از قطعات چنگ نیندازند... و شبی نیست که یک فرقه‌شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند، آبرویشان را بریزند و شرفشان را بر باد دهند. نه امرشان مطاع و نه حرفشان مسموع است... نامشان را جز به زشتی نگویند و اسمشان را جز به بدی نبرند. گاهی وحشی‌شان خوانند، زمانی با قساوت و بی‌رحمشان دانند و بالأخره همگی را دیوانه و از دانش بیگانه گویند، از سلسله بنی‌آدمشان خارج کرده چون حیوان با آنها سلوک کنند.^۱

در زمینه استعمار اقتصادی و شیوه‌های غربیان در سلطه اقتصادی بر شرق، در پی استعمار فرهنگی و تخریب بنیان‌های فکری- فرهنگی و اجتماعی شرقیان مسلمان، سید جمال با سرزنش گروه‌های حاکم و غرب‌گرایان، با توجه به نقش آنان در ترویج فرهنگ مصرفی و مبتذل غربی می‌نویسد:

آنها با این اقدام بی‌فکرانه، سرمایه صاحبان صنایع خویش را از بین می‌برند و بازرگانان خویش را نابود می‌سازند؛ زیرا صاحبان صنایع توانایی آن را نداشتند تا آنچه که این علوم و صنایع جدید می‌خواهد آماده کنند، چون مصنوعات آنان مدرن نبود و دست‌های آنان برای ساختن چیزهای تازه و مدرن مهارت نداشت و سرمایه آنان برای خرید و حمل آن همه وسایل و آلات صنعتی جدید از کشورهای دور کفایت نمی‌کرد.^۲

سید جمال با اشاره به جنبش تنباکو (۹۲-۱۸۹۱م) و تنفر ایرانیان نسبت به اروپاییان به سبب امتیازطلبی آنان و قراردادهایی چون قرارداد انحصار دخانیات، که با مخالفت

۱. سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، همان، ص ۱۶۹.

۲. سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروه‌الوثقی، همان، ص ۹۰.





انحطاط و عقب ماندگی
جوامع اسلامی از نظر سید،
نه به دلیل دین اسلام، بلکه
به دلیل انحراف مسلمانان
از اصل و حقیقت اسلام
است و تنها راه علاج این
درد، بازگشت به آموزه‌های
اصیل اسلام واقعی است

مردم و مجتهدین شیعه و مرجع بزرگ، میرزای شیرازی
مواجه شده بود، این گونه امتیازدهی به بیگانگان را تخطی
و تعدی به حقوق ملت خواند.^۱
او همچنین در نامه تاریخی و سرنوشت‌ساز خود به
میرزای شیرازی، امتیازات اقتصادی واگذار شده به
انگلیسی‌ها و روس‌ها در ایران را مورد به مورد ذکر نموده و
در باب امتیاز بانک، آن هم در آن زمان، نوشت:
بانک (چه می‌دانی چیست؟)، بانک عبارت از این است که
زمام ملت را یک‌جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها
نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.^۲

جامعه مطلوب

اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می‌کند به نحوی نامنظم تشخیص
دهد، معنی‌اش این است که بنا بر این یک نظام مرتب و درست می‌تواند به وجود آید. از
این رو نظریه پرداز باید به این سؤال جواب بدهد که اگر این اوضاع خراب است، اوضاع
درست کدام است؟ نظریه پرداز باید به سؤالی که اغلب خلاصه شده سؤال اساسی فلسفه
سیاسی است جواب بگوید: «جامعه خوشبخت کدام است؟» او باید بگوید تا ماهیت
نظام سیاسی را نشان دهد.^۳

جامعه مطلوب سید جمال در جامعه‌ای اسلامی خلاصه می‌شود که وحدت بر سراسر
آن حاکم باشد. اختلافات نژادی، زبانی - منطقه‌ای و فرقه‌ای بر اخوت اسلامی آنها فائق
نگردد و وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیک به آنها آسیب نرساند. مردم مسلمان
مردمی باشند آگاه و عالم و واقف به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر؛ مسلمانان فارغ
از هر گونه قید استعمار و استبداد باشند. مسلمین تمدن غربی را با روح اسلامی نه با
روح غربی اقتباس کنند. اسلام حاکم، همان اسلام نخستین باشد، بدون پیرایه‌ها و ساز و
برگ‌ها که در طول تاریخ به آن بسته شده است. روح مجاهدگری به مسلمانان باز گردد،
احساس عزت و شرافت کنند، زیر بار ظلم و استبداد و استعباد نروند... [اما] دقیقاً عرضه
نداشته است که به چه شکل و چه الگویی هست؟ شاید بدان جهت که مبارزه با استبداد

۱. محمد محیط طباطبایی، همان، ص ۲۳۶.

۲. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۵۰.

۳. توماس اسپریگنز، همان، ص ۱۳۹.

و استعمار امان نمی‌داده است که به این مسائل بپردازد و شاید بدان جهت که مبارزه با استبداد و استعمار را نخستین گام در راه انقلاب و رستاخیز اسلامی می‌دانسته و معتقد بوده است ملت مسلمان هر گاه این گام اول را درست بردارد، در گام دوم خود خواهد دانست که چه کند.^۱

ارایه راه حل

در این مرحله، سید جمال به ارایه راه‌هایی برای درمان دردها و مشکلات جوامع اسلامی می‌پردازد. مطالب و اندیشه‌های سید جمال در این مرحله غالباً جنبه تجویزی دارند. البته باید اشاره داشت که به علت خصوصیت ویژه سرشت آدمی و بهنجاری تمایلات انسانی، حتی اگر نظریه پرداز به طور تجویزی صحبت نکنند، حرف‌هایش اثر تجویزی خواهند داشت. یعنی اینکه نظریه پرداز لازم نیست صیغه امری به کار بگیرد تا خوانندگانش از برداشت‌های او از سیاست برداشت تجویزی بکنند. او تنها باید «مسائل را آن طور که هستند بیان کند، تمایلات طبیعی مخاطبین، آنها را به برداشت تجویزی واخواهند داشت.»^۲

یکی از اولین و مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی سید جمال برای درمان انحطاط جوامع اسلامی بحث بازگشت به اسلام اصیل و زدودن خرافات و بدعت‌ها از دین مقدس اسلام است.

وی همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، عقب‌ماندگی مسلمانان را نه به دلیل مسلمان بودن، بلکه به دلیل انحراف آنها از اصل و حقیقت اسلام می‌دانست. لذا در راستای جبران این عقب‌ماندگی در صدد احیای دین و خواهان تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمین بود. به باور او مسلمانان به واسطه آن عقاید که از نیاکان خود فرا گرفته‌اند و به وسیله چیزهایی که در ذهن آنان از احکام اسلامی رسوخ کرده، فقط به کمی تنبه و بیداری نیاز دارند تا نهضت مهمی را شروع کنند و آنچه را که از دست داده‌اند دوباره به دست بیاورند و آنها را نگهدارند تا در نزد خداوند به مقام پسندیده و شایسته برسند.^۳

او به عنوان یکی از پیشتازان اندیشه احیای دین و بازگشت به خویشتن، با برپایی یک نهضت فکری - سیاسی، راه حل را در بازگشت به «قواعد اصلی دین» به کمک عقل و اجرای دقیق احکام آن و وحدت و انسجام جامعه می‌دانست:

۱. نرم‌افزار مجموعه آثار شهید مطهری، تهران، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۴۴/۲۴.

۲. توماس اسپریگنز، همان، ص ۱۸۴.

۳. سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروه/لوثقی، همان، ص ۳۰۰.



تنها راه علاج بیماری ملت‌های اسلامی آن است که مانند گذشته، نخست به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند و با موعظه‌هایی که برای پاک ساختن دل‌ها و مهذب نمودن اخلاق و روشن کردن آتش غیرت و متحدالقول ساختن و بیدار کردن ارواح آنان (که) برای به دست آوردن شرف و افتخار گذشته خویش مؤثر است، مردم را به سوی حقایق آن دین هدایت و ارشاد نمایند.^۱

سید در برابر این پرسش که اگر اسلام دارای این همه شرایط پیشرفت و تکامل است، پس چرا مسلمانان به این حال و روز دچار شده‌اند، با بیان آیه یازدهم سوره رعد و اشاره به اراده و اختیار انسان، مسئولیت انحطاط را به گردن مسلمانان انداخته است:

آن مدینه فاضله که حکما به آرزوی آن جان سپردند، هرگز انسان را دستیاب نخواهد شد مگر به دیانت اسلامی. اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامی چنین است، پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه می‌باشند؟ جواب می‌گویم: چون مسلمان بودند... و عالم به فضل آنها شهادت می‌دهد، و اما الان پس بدین قول شریف اکتفا خواهیم کرد که: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم.^۲

از این رو انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از نظر سید، نه به دلیل دین اسلام، بلکه به دلیل انحراف مسلمانان از اصل و حقیقت اسلام است و تنها راه علاج این درد، بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلام واقعی است.

بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین از نظر سید به معنی بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیره سلف صالح است.^۳

سید همواره شعار بازگشت به قرآن و حاکمیت قرآن بر افکار، دل‌ها و روابط و مناسبات اجتماعی را مطرح کرده و مسلمانان را به آن فرا می‌خواند. چرا که تفکر و تدبیر در قرآن و عمل به آن، جامعه اسلامی را دوباره به موقعیت برجسته‌اش در گذشته و پیشرفت و ترقی و سعادت دنیوی و اخروی و دفع تجاوز بیگانگان می‌رساند.

آری، مادامی که قرآن میان مسلمانان قرائت می‌شود و رهبر واقعی

۱. همان، ص ۹۵.

۲. علی‌اصغر حلبی، همان، ص ۱۸۴ به نقل از: میرزا الطفالله اسدآبادی، همان، مقاله النصرانیة والاسلام و اهلهما.
 ۳. سید در بازگشت به اسلام، تنها بازگشت به قرآن را مطرح نکرده است، زیرا او به خوبی می‌دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شمرده و به علاوه او به خطرات «حسینا کتاب‌الله» که در هر عصر و زمانی به شکلی بهانه برای مسخ اسلام شده است کاملاً پی برده بود. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، قم، عصر، ص ۲۳.

بازگشت مسلمانان به
 اسلام نخستین از نظر
 سید به معنی بازگشت
 به قرآن و سنت معتبر و
 سیره سلف صالح است

آنهاست و آن کتاب آسمانی در همه امور
 زندگی مادی و معنوی راهنمای مسلمانان
 می‌باشد و از موجودیت آنها حمایت و از
 جوامع اسلامی دفاع می‌کند و متجاوزین
 به حقوق مسلمانان را منکوب می‌سازد و

از هر جهت راه و رسم پیشرفت و ترقی را به آنان نشان می‌دهد، بقاء
 و جاودانگی مسلمانان قطعی می‌باشد؛ زیرا ما یقین داریم مسلمین با
 استفاده از تعالیم زنده و جاندار قرآن به مقام و موقعیت اولیه خویش
 دست خواهند یافت و با استفاده از زمان، همه آنچه را که از دست داده‌اند
 دوباره به دست خواهند آورد و در فنون رزم و مقابله با دشمن و دفاع از
 حقوق خویش بر دیگران سبقت خواهند گرفت تا موجودیت و استقلال
 خویش را بهتر حفظ کنند.^۱

به اعتقاد سید جمال، اسلام دین حکمت و آگاهی و دانش است و مادامی که مسلمانان
 به اصول واقعی اسلام معتقد باشند و همه آنها را در دل خود جای دهند، از بین نخواهند
 رفت و نابود نخواهند شد.^۲ به باور او راه درمان مشکلات ملت‌های اسلامی آن است که
 به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند.^۳

مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و تلاش در جهت رفع بحران هویت، یکی دیگر
 از وجوه تجویزی اندیشه سید جمال برای برون‌رفت جوامع اسلامی از انحطاط و
 عقب‌ماندگی به شمار می‌رود. به دنبال تماس و ارتباط نامناسب جوامع اسلامی با
 فرهنگ و تمدن جدید غربی در قرن ۱۹ میلادی، بسیاری از تحصیل‌کردگان جدید
 و روشنفکران غرب‌گرا در این جوامع، اندیشه تقلید محض و بدون چون و چرا از غرب
 و غرب‌گرایی و غرب‌زدگی را ترویج کردند. از کانال این افراد، تغییرات و اصلاحات
 شبه‌مدرنیستی و مدرنیزاسیون غربی به جای نوسازی بومی و مستقل در این جوامع آغاز
 شد که نتیجه آن ایجاد بحران هویت در میان قشرهای مختلف مسلمین بود. متجددین
 غرب‌گرا در کشورهای اسلامی، بدون توجه به ابعاد ارزشی، اجتماعی و اقتصادی -
 سیاسی تمدن غرب و بی‌اعتنا به چهره استعماری غرب و تمدن جدید، با قشری‌نگری و
 تقلید سطحی از الگوهای غربی، خودباخته و مرعوب تمدن و فرهنگ غرب شدند و به نام

۱. سید جمال‌الدین اسدآبادی، *عروه/الوثقی*، همان، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. همان، ص ۹۵.





به دنبال تماس و ارتباط نامناسب جوامع اسلامی با فرهنگ و تمدن جدید غربی در قرن ۱۹ میلادی، بسیاری از تحصیل کردگان جدید و روشنفکران غرب گرا در این جوامع، اندیشه تقلید محض و بدون چون و چرا از غرب و غرب گرایی و غرب زدگی را ترویج کردند. از کانال این افراد، تغییرات و اصلاحات شبه مدرنیستی و مدرنیزاسیون غربی به جای نوسازی بومی و مستقل در این جوامع آغاز شد که نتیجه آن ایجاد بحران هویت در میان قشرهای مختلف مسلمین بود

نوسازی و مدرنیزاسیون، علیه اسلام، تاریخ، تمدن و فرهنگ اصیل جوامع خود موضع گرفته و راه را برای به حاشیه رانده شدن ارزش‌های اسلامی و حاکمیت فرهنگ و تمدن غرب و رویه استعماری کشورهای اروپایی هموار کردند. سید جمال به شدت در برابر این تفکر و روشنفکران غرب گرا که فریفته صورت‌ها و ظواهر تمدن غرب شده بودند ایستاد و همراهی و هم‌سویی آنها با استعمار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی علیه اسلام و جوامع مسلمان را سرزنش نمود.

سید جمال اگر چه در طول حیات خود، مسلمانان را به اقتباس مظاهر مثبت تمدن

غرب و فراگیری علوم و فنون جدید دعوت می‌کرد و با جهل و بی‌سوادی مسلمانان مبارزه می‌کرد، اما آنان را از تجددگرایی‌های افراطی بر حذر می‌داشت. او طرفدار فراگیری علوم و صنایع غربی از سوی مسلمانان بود، اما با این مسئله که اصول تفکر و جهان بینی آنان جهان بینی غربی شود و جهان را با عینک غرب ببینند مخالف بود. از این رو در مصاحبه با شیخ عبدالقادر مغربی می‌گوید:

اگر پیشرفت و تمدن ما بر اساس دین و شالوده قرآن قرار نگیرد، آنچنان پیشرفتی به حال ما سودی نخواهد داشت و انحطاط و پستی و عقب‌افتادگی گریبان ما را رها نخواهد کرد... این پیشرفت خوش خط و خال و فریبنده‌ای که نصیب ما شده عین تقهقر و پس‌روی و مجسمه انحطاط و واماندگی است. چرا؟! زیرا ما در این تمدن ناقص خود، تمام و تمام مقلد ملل اروپایی بوده، پایه‌ها بر یک فکر آزاد و مستقلی که از کانون مغز خود ما جستن نموده باشد قرار نگرفته (است). روی این اصل باید بیمناکانه انتظار آن را داشت که پس از مدت کوتاهی دلیل آنها شده، ایشان را بر خود مسلط و شعار دین اسلام را که سربلندی و تفوق بر اجانب است به زیردستی و سرشکستگی و کرنش و در یوزگی در مقابل

آنها مبدل ببینیم.^۱

او مسلمانان را دعوت می‌کرد که علوم غربی را بگیرند، اما از اینکه به مکتب‌های غربی بپیوندند آنها را بر حذر می‌داشت. سید جمال همان گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می‌کرد با استعمار فرهنگی نیز در ستیزه بود. با متجددانی که جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را می‌خواستند از دیدگاه غربی تفسیر کنند مبارزه می‌کرد. توجیه و تأویل مفاهیم ماوراءالطبیعی قرآن و تطبیق آنها را به امور حسی و مادی جایز نمی‌شمرد. سید جمال هنگامی که به هند رفت و با افکار سرسید احمدخان هندی که زمانی قهرمان اسلامی اصلاح در هند به شمار می‌رفت آشنا شد و دید او سعی دارد مسائل ماوراءالطبیعی را به نام و بهانه علم توجیه طبیعی کند، غیب و معقول را تعبیر محسوس و مشهود نماید، معجزات را که در قرآن نص و صریح است به شکلی رنگ عادی و طبیعی دهد و مفاهیم آسمانی قرآن را زمینی کند، سخت ایستادگی کرد.^۲ سید به خوبی می‌دانست که سست کردن اعتقادات دینی مسلمانان با تمسک به این گونه حربه‌ها از سیاست‌های قدرت‌های استکباری است، تا به این وسیله، تعصب دینی و جمعیت دینی آنان را در راستای دست یافتن به اهداف استعماری خویش جریحه‌دار کنند. وی در مجله *عروه/لوثقی* می‌نویسد:

... جست‌وجو در خصایل ملت‌ها انگلیس‌ها را به این امر رهنمون کرد که زندگی مسلمانان وابسته به پیوند دینی است و مادام که اعتقاد محمدی و تعصب هم‌کیشی در میان مسلمانان حکومت می‌کند، انگلیسی‌ها هیچ‌گاه از مطالبه حقوق آنان در امان مانده نمی‌توانند، پس به استخراج گروهی پرداختند که به مظهر اسلام آراسته بودند و لباس مسلمانان را به تن داشتند و در سینه‌هایشان غش و نفاق و در دل‌های آنان انحراف و زندقه بود... و انگلیسی‌ها ایشان را به جهت فساد عقاید مسلمانان و توهین به پیوندهای تعصب دینی به همکاری انتخاب نمودند، تا مگر به این وسیله بتوانند آتش حمیت و غلیان غیرت مسلمانان را فرو نشانند و جمعیت‌هایشان را پاشیده و وحدتشان را پراکنده سازند... تا که انگلیسی‌ها از تسلط بر آنان آسوده خاطر بمانند و دلشان از جهت آنان آرام بگیرد.^۳

۱. محمد جواد صاحبی، *اندیشه اصلاحی در نهضت‌های اسلامی*، تهران، کیهان، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۸۷-۸۶.

۳. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۵۹.





از لحاظ نظری، سید معتقد است بدون دستیابی به علوم مختلف، دستیابی به ترقی و پیشرفت ممکن نیست و علم را ریشه پیشرفت تمدن غربی را در توسعه و رشد علوم می‌داند و هم تلقی می‌کند. او هم ریشه پیشرفت تمدن غربی را در توسعه و رشد علوم می‌داند و هم پیشرفت‌های اولیه اسلام در قرون سوم و چهارم هجری را تابع پیشرفت علمی می‌داند. سید در سخنرانی خود که در ۸ نوامبر ۱۸۷۲ در آلبرت هال کلکته ایراد کرد گفت:

فینیقیان که با کشتی‌ها خرد خرد و رفته رفته، جزایر بریتانیا، و بلاد اسپانیا، پرتغال و یونان را مستعمرات خود کردند، حقیقتاً آنها فینیقیان نبودند، بلکه علم بود که اینگونه بسط قدرت خود را نموده بود... و این فرنگی‌ها که اکنون به همه جای عالم دست انداخته‌اند و انگلستان که خود را به افغانستان رسانیده و فرنگ و تونس را به قبضه خود درآورده، واقعاً این تطاول و این دست‌درازی و این ملک‌گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلستان، بلکه علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر می‌سازد و جهل در هیچ جا چاره‌ای ندیده، مگر آنکه سر خود را به خاک مذلت در پیشگاه علم مالیده و اعتراف بر عبودیت خود نموده است. پس پادشاهی هرگز از خانه علم به در نرفته است و لکن این پادشاه حقیقی که علم بوده باشد، هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است، گاهی از مشرق به مغرب و گاهی از شرق به غرب رفته است.^۱

به طور کلی سید جمال همواره به جایگاه والای علم و تأثیر علم و عالمان در پیشرفت جوامع تأکید می‌کرد. و نیز از برخی عالمان به دلیل عدم استفاده از علوم در راستای کمک به توسعه و رشد جامعه ابراز نارضایتی می‌نمود.

سید از متون درسی و شیوه تدریس در حوزه‌های دینی انتقاد می‌کرد و عقیده داشت تحصیل این علوم باید منجر به نتیجه و فایده باشد؛ مثلاً هدف از تحصیل علم نحو آن است که با یادگیری لغت عربی، محصل بر خواندن و نوشتن قادر شود، حال آنکه مسلمانان در این زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده و سال‌های طولانی صرف تحقیق و تدبر در علم نحو می‌کنند. در صورتی که بعد از فراغت نه قادر بر تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن. و علم حکمت که بحث از احوال موجودات خارجی می‌کند و علل و اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان می‌کند، جوینده را بر آن نمی‌دارد که بپرسد ما کیستیم و چیستیم؟ و ما را چه باید و چه شاید؟

سید جمال دریافته بود که استعمارگران با ایجاد تفرقه در جهان اسلام از راه گسترش ایدئولوژی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، منافع و اهداف خود را دنبال می‌کنند و در واقع چیرگی استعمار بر مسلمانان به خاطر جنگ‌های مذهبی، قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای در جهان اسلام است که دولت‌های استعماری با برنامه‌ریزی‌های خود بر این اختلافات دامن می‌زنند

و از علت تغییر و تحول اجسام و وسایل جدید نیز سؤال نمی‌کند؛ در حالی که حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم، ذهن او را حرکت بدهد، نه آنکه مانند کورها در یک راهی راه برود و هیچ نداند که پایان آن کجاست. علم فقه مسلمانان نیز همه حقوق خانوادگی، مدنی و سیاسی را در برمی‌گیرد. پس باید شخصی که عالم به علم فقه می‌شود لایق آن باشد که صدر اعظم ملکی شود یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آن که فقهای ما بعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجز هستند. سید از اینکه عالمان دینی نمی‌توانند از فقه برای

اداره و اصلاح جوامع بشری بهره گیرند افسوس می‌خورد و اینکه برخی از آنان علم را به دو دسته تقسیم کرده‌اند؛ یکی را علم مسلمانان و دیگری را علم فرنگ می‌گویند و مسلمانان را از یافتن و آموختن بخشی از علوم بازمی‌دارند انتقاد می‌کند و علم را آن چیز شریفی می‌داند که به هیچ طایفه‌ای نسبت داده نمی‌شود.^۱

سید درباره کسانی که به نام دین با علوم جدید مخالفت می‌کنند، معتقد است آنان به دین خیانت می‌کنند.

... آنها که منع از علوم و معارف می‌کنند، به زعم خود صیانت دین

اسلامیه را می‌نمایند؛ آنها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامیه هستند و

نزدیک‌ترین دین‌ها به علوم و معارف دیانت اسلامیه است.^۲

سید جمال اتحاد و یکپارچگی جوامع اسلامی در مواجهه با استعمار و سلطه غرب را از دیگر راهکارهای خروج مسلمانان از انحطاط و عقب‌ماندگی می‌داند.

وی بدون شک از پیشگامان و منادیان هم‌گرایی جهان اسلام بلکه بنیانگذار آن محسوب می‌شود، چنانکه رشیدرضا در مجله المنار، ذیل عنوان «بحث فی المؤتمر الاسلامی» می‌نویسد:

نخستین فریادی که در این عصر مسلمانان را به شناخت یکدیگر و

اتحاد و همکاری در رأی و کوشش برای جبران آنچه بر مسلمانان عارض

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، همان، ص ۹۶-۹۳.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه‌الوثقی، همان، ص ۱۳۴.



شده از گرفتاری‌های اجتماعی دعوت می‌کرد، فریاد دو دانشمند مبارز، سید جمال‌الدین و شیخ محمد عبده بود.^۱

بحق، او یکی از نخستین کسانی است که راه چاره‌نابسامانی‌های ممالک و کشورهای اسلامی را در اتحاد و همبستگی جهان اسلام در برابر استعمارگران می‌دانست. خود در این باره می‌گوید:

سازمان مغز و اندیشه خود را به تشخیص درد اصلی شرق و جست‌وجوی درمان آن اختصاص دادم. دریافتم که کشنده‌ترین درد شرق، جدایی افراد آن از یکدیگر و پراکندگی اندیشه‌های آنان و اختلافشان بر سر اتحاد و اتحادشان در اختلاف است. پس در راه وحدت عقیده و بیدار کردن آنان در برابر خطر غربی که ایشان را فرا گرفته دست به عمل زدم.^۲

سید همواره در گفته‌ها و نوشته‌های خود به مسلمانان هشدار می‌داد که روح صلیبی همچنان در غرب مسیحی به ویژه در انگلستان زنده و شعله‌ور است و استعمار می‌کوشد با رواج اندیشه‌های قومیت‌پرستی و ملیت‌پرستی، اندیشه ریشه‌کن‌کننده استعمار یعنی اتحاد اسلام را از بین ببرد.^۳

سید عامل اصلی انشقاق و پراکندگی مسلمانان را اغراض متعارض حکومت‌ها در سرزمین‌های اسلامی می‌داند و می‌نویسد:

... مسلمانان جنسیت دیگری را جز در دین نمی‌شناسند، پس تعدد سلطنت‌ها مانند تعدد رؤسا در قبیله واحد بود و سلاطین در جنسیت واحد، اغراض متضاد و اهداف متعارض داشتند و افکار عامه را به پشتیبانی از یک دشمن علیه دشمن دیگر مشغول ساختند... تنازع امراء مسلمانان باعث پراکندگی رأی و تجزیه قدرت شد و به جای اینکه متعرض تجاوز اجانب بر خویش گردند به خود مشغول شدند... و دوستی بیگانگان را که مخالف دیانت و جنسیت آنان بود پذیرفتند و از آن به جهت طلب نصرت و کمک علیه فرزندان ملت خویش به منظور دوام این شبح فرتوت و نعمت گذرا استفاده کردند. این همان بود که

۱. صدر و ائقی، سید جمال‌الدین حسینی؛ پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸، ص ۱۱۲.

۲. مصطفی حسینی طباطبایی، شیخ محمد عبده مصلح بزرگ مصر، تهران، قلم، ۱۳۶۲، ص ۳۸.

۳. مرتضی مطهری، همان، ص ۳۱-۲۹.



مسلمانان اندلس را بر باد داد و پایه‌های سلطنت تیموری را در هند سرنگون ساخت.^۱

سید جمال دریافته بود که استعمارگران با ایجاد تفرقه در جهان اسلام از راه گسترش ایدئولوژی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، منافع و اهداف خود را دنبال می‌کنند و در واقع چیرگی استعمار بر مسلمانان به خاطر جنگ‌های مذهبی، قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای در جهان اسلام است که دولت‌های استعماری با برنامه‌ریزی‌های خود بر این اختلافات دامن می‌زنند.

آن‌گونه که از نوشته‌های سید بر می‌آید، می‌توان به این نتیجه دست یافت که وی برای تجدید وحدت در میان مسلمانان به ایرانیان بیش از دیگر ملت‌های جهان اسلام امیدوار بود؛ چنانکه در روزنامه *عروه‌الوثقی* نوشت:

از همت‌های ایرانیان و اندیشه‌های عالی آنان بعید نیست که نخستین پیشگامان تجدید وحدت اسلامی و تقویت بنیان‌های دینی بوده باشند، همان‌طور که در آغاز به نشر علوم و حفظ احکام و کشف اسرار آن پرداختند و از هیچ وسیله‌ای در خدمت به شرع انور دریغ نکردند. ای اهل فارس! قهرمانان خود را در علم به یاد آورید و به آثار خود در اسلام توجه کنید و شالوده وحدت اسلامی باشید، آن‌طور که در آغاز آن را حفظ کردید. شما با گذشته‌ای که دارید به تلاش در راه اعاده آنچه که در عنوان اسلام دارا بودید، سزاوارترید. شما با طرح وحدت اسلامی از دیگر ملت‌های مسلمان پیشی بگیرید و این از گوهرهای پاکیزه و نیروی اراده شما به دور نیست.^۲

در رابطه با عوامل وحدت‌بخش در جوامع اسلامی، سید جمال از قرآن کریم و اصل توحید به عنوان محور وحدت میان مسلمین یاد کرده می‌گفت: «من آرزو دارم که سلطان همه مسلمانان قرآن باشد و مرکز وحدت آنان ایمان».^۳

او با ناامیدی از وحدت سیاسی ممالک اسلامی، بازگشت مسلمانان به اسلام واقعی را به عنوان محور اصلی گفتمان اصلاحی خود مطرح می‌کند:

... من نمی‌گویم که به همه کشورهای اسلامی یک نفر حکومت کند؛ زیرا این کار بسیار دشوار است، ولی امیدوارم که حاکم و سلطان همه

۱. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۹۱-۹۰.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، *عروه‌الوثقی*، همان، ص ۳۵-۳۰، ۱۲۵ و ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۸۶.



ملت‌های مسلمان تنها قرآن باشد و عامل وحدت و یگانگی آنها دین آنها. با این وحدت، هر پادشاهی می‌تواند در کشورش برای حفظ حقوق دیگر کشورهای اسلامی کوشش کند؛ زیرا حیات او به حیات دیگری و بقایش به بقای ملت دیگر مسلمان بسته است.^۱

دعوت به مبارزه با استبداد از دیگر عناصر اصلی گفتمان اصلاحی سید جمال است. این عنصر از گفتمان اصلاحی سید از نصیحت حکام و سلاطین آغاز می‌شود و به دعوت نخبگان و مردم به شورش و انقلاب منتهی می‌شود.

سید به جایگاه قانون در جلوگیری از خودکامگی و استبداد تأکید بسیار می‌کرد و نبود قانون را زمینه‌ساز حکومت استبدادی می‌دانست. وی ریشه آزادی در جوامع غربی را نیز در حاکمیت قانون می‌دانست که این مسئله مانع از استبداد شده و حدود همگان را مشخص کرده و دست پادشاه و والیان را از تعدی‌های مکرر و ظالمانه در حقوق مردم کوتاه کرده است. در حالی که در ممالک شرقی نبود قانون دست همه قدرتمندان و در رأس همه، پادشاه را در تعدی به حقوق زیردستان باز گذاشته و حکومت و عوامل آن با استفاده از این بی‌قانونی، به اعمال قدرت می‌پرداختند. با وجود اینکه سید از آثار سوء استبداد بر جوامع شرقی آگاه بود، در مرحله اول مبارزه خود علیه استبداد، با تمسک به الگوی اصلاح و نصیحت، سعی در ارشاد حاکمان مستبد داشت. وی با سفر به ممالک مختلف اسلامی و برقراری ارتباط و مکاتبه با پادشاهان کشورهای اسلامی، تلاش وافر انجام داد تا این حکام را به آفات استبداد و تأثیر آن در عقب‌ماندگی جوامع اسلامی آگاه سازد. اما با وجود همه تلاش‌های صورت گرفته نتوانست کوچک‌ترین خللی در الگوی استبدادی حکومت در کشورهای اسلامی وارد کند. بنابراین در ادامه مسیر، سید جمال، فعالیت‌های خود را در راستای مبارزه با استبداد، بر روی ملت‌های مسلمان متمرکز کرد. سید ضمن خوشبینی به اراده و قدرت ملت‌ها معتقد بود ملت‌ها اگر اراده اصلاح داشته باشند، دولت‌ها نمی‌توانند مانع از آن شوند. وی در عین حال، ملت‌های جوامع اسلامی را به علت پذیرش حکومت‌های استبدادی و فساد و تباهی ناشی از آن مذمت کرده و آنان را از پذیرش ظلم که تبدیل به یک عادت در وجودشان شده بود بر حذر داشته و یکی از مبانی برنامه‌های اصلاحی خود را تلاش برای زدودن این عادت ناپسند در میان مردم قرار می‌دهد. این دیدگاه بیانگر دگرگونی اندیشه سید درباره کیفیت مبارزه با استبداد محسوب می‌شود که طی آن به جای اینکه در این مبارزه هدف افراد باشد، باید هدف

۱. همان، ص ۱۳۶.

خود استبداد و بنیادهای سیاسی-اجتماعی آن باشد. وی می‌گوید:

بنیاد حکومت مطلقه منهدم‌شدنی است. شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص؛ شما تا قوه دارید

در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی، سد سدید گردیده کوشش نمایید، نه در نیستی صاحبان عادات. هرگاه بخواهید اشخاص را مانع شوید وقت شما تلف می‌گردد.^۱

از این مرحله، در مسئله مبارزه با استبداد، نگرش سید از گفتمان اصلاح به گفتمان انقلاب تغییر می‌یابد. به طور کلی نهضت سیاسی سید جمال را می‌توان با توجه به مسئله استبداد به سه مرحله یا فاز تقسیم نمود. در مرحله اول سید به انقلاب از بالا و انجام اصلاحات از رأس هرم اجتماعی و سیاسی و به کمک نخبگان فکر می‌کرد و به گونه‌ای مشابه امیرکبیر با نزدیکی و ارتباط با حکام و دولت‌های حاکم بر بلاد اسلامی تصور می‌کرد که می‌تواند به هدف اصلاحی و آرمان‌هایش نائل شود. در فاز دوم او با مشاهده مقاومت و سرسختی حکام مستبد و منحط و غلبه شهوت و جهالت بر آنها و درباریان ذی‌نفوذ و نیز نفوذ و سلطه استعمار، به ویژه در پیوند با آنان و از طریق آنها، به مبارزه و موضع‌گیری‌های حاد و شدیدی علیه استبداد حاکم برخاسته و به تغییر حکومت‌ها و اشخاص از سلاطین و پادشاهان دل‌بسته بود. اما در فاز سوم سید جمال پس از ناامید شدن از تغییر و اصلاح سلاطین و حکومت‌ها متوجه بنیاد و اساس این رژیم‌ها شده و به تغییرات انقلابی در ساختارهای سیاسی حاکم‌گرایش پیدا کرد.^۲

سید از اولین اندیشمندان معاصر است که اندیشه انقلاب را مطرح می‌سازد و تنها راه درمان دردهای ایران را خلع ناصرالدین‌شاه از قدرت می‌داند. او پس از این مرحله متوجه نقش علما در ایجاد انقلاب در جامعه شده و محور اصلی تلاش خود را تحریک علما برای ایجاد حرکت انقلابی قرار می‌دهد. این مسئله که سید چرا فقط در ایران اندیشه انقلابی را مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد که وی به دو دلیل انقلاب را در ایران عملی‌تر می‌داند: اولاً سید جمال از نقش مذهب تشیع در مبارزه علیه قدرت‌های حاکم و جائز به خوبی

۱. محمد محیط طباطبایی، همان، ص ۱۵۳.

۲. سید احمد موثقی، همان، ص ۱۷۶.





آگاه بود و ثانیاً از نفوذ علما در میان مردم ایران آگاهی داشت و به قول شهید مطهری: بر این مسئله واقف بود که علمای شیعه بر خلاف علمای سنی، نهاد مستقل ملی هستند و می‌توانند مردم را برای مبارزه با استبداد و استعمار بسیج کنند.^۱

شخصیت پر تحرک سید جمال ارزیابی‌های متفاوتی را در پی داشته است؛ برخی او را فیلسوف یا نابغه شرق و مصلح انقلابی و بیدارگر، و بعضی عامل سرسپرده استعمار دانسته‌اند و از نگاه عده‌ای وی سلسله‌جنبان نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام در دوره معاصر بوده است.

چنین ابهاماتی در زمان خود سید جمال نیز مطرح بوده چنانکه در یادداشتی می‌نویسد:

طایفه انگیزیه اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامیة مجوسم می‌دانند. سنی، رافضی، شیعه، ناصبی؛ بعضی از اخیار، چهار یاریه و وهابیه‌ام گمان کرده‌اند و برخی از ابرار، امامیه و بابیه‌ام پنداشته‌اند. الاهیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوا بری؛ عالمان، جاهل نادان و مؤمنان، فاجر بی‌ایمان انگاشته‌اند. نه کافر م به خود می‌خواند و نه مسلم از خود می‌داند. از مسجد مطرود و از دیر مردود؛ حیران شده‌ام که به کدام درآوریم و با کدام به جدال برخیزم.^۲

نتیجه‌گیری

سید جمال‌الدین اسدآبادی به عنوان اندیشمندی عمل‌گرا به سبب درک صحیح و جامعی که از سیر امور و تحولات جهان اسلام و نیز غرب داشت و همچنین به واسطه باریک‌بینی و پی‌بردن به لایه‌های زیرین دلایل عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانان و راهکارهای بنیادین به دنبال اصلاح امور مسلمین و توسعه همه‌جانبه جوامع اسلامی بر مبنای فکر، فرهنگ و آموزه‌های دینی بود. وی بر خلاف دیدگاه روشنفکران غرب‌گرا که حاکمیت تفکر دینی و اسلامی را باعث عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای اسلامی می‌دانستند، علل توسعه‌نیافتگی این کشورها را با اندیشه و کارکرد مردم و حاکمان این جوامع و دوری از اسلام اصیل مرتبط می‌دانست و جهت خروج از این وضعیت، بازگشت

۱. مرتضی مطهری، *نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، همان، ص ۱۵.

۲. کریم مجتهدی، *سید جمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید*، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۶.

به آموزه‌های اسلام اصیل را در کنار تمام تجویزهایی که می‌کرد به عنوان علت‌العلل معرفی می‌کرد. سید جمال اعتقاد داشت توسعه و توسعه‌نیافتگی (تکامل و انحطاط) یک جامعه، به طور مستقیم محصول عمل خود انسان‌هاست. همان‌طور که رشد و تکامل اولیه مسلمانان در نتیجه کار و تلاش آنها بود که از فرهنگ غنی اسلامی ناشی شده بود، انحطاط و عقب‌ماندگی آنان نیز نتیجه دچار شدن به رخوت و سستی و جدا شدن باورها و عقایدشان از اعمالشان بوده است.

نتیجه اینکه با مطالعه و غور در اندیشه‌های سید جمال این ایده حاصل می‌شود که الگوی توسعه جوامع اسلامی باید منتج از جهان‌بینی اسلامی باشد. کشورهای اسلامی و از جمله جمهوری اسلامی ایران نیازمند داشتن الگوی توسعه‌ای هستند که مولود جهان‌بینی اسلامی بوده و با ظرف توسعه که فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها می‌باشد سازگار باشد.

در مورد جمهوری اسلامی ایران نیز به نظر می‌رسد یک الگوی اسلامی-ایرانی توسعه، متناسب با فضای فکری و فرهنگی جامعه می‌تواند مفید واقع شود. هر چند در این الگوی بومی می‌توان از تجربه‌های موفق الگوهای دیگر، ضمن بومی‌سازی آنها استفاده کرد. البته در امر بومی‌سازی الگوهای توسعه، ابتدا باید دستاوردهای الگوی مورد نظر را به مبانی آن دستاوردها رجوع بدهیم تا ببینیم در پس آن چه جهان‌بینی و فلسفه‌ای نهفته است، آنگاه آن را قبول کرده یا نقد کنیم و بعد از پروسه نقد است که می‌توانیم پدیده‌ای را جذب، هضم و یا دفع نماییم.



تاریخ روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی

سید محمد موسوی دهموردی^۱
احسان حمایتیان^۲

چکیده

ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود، دو کشور مهم و تعیین‌کننده در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه محسوب می‌شوند که همواره دلایل گوناگونی سبب تنش مداوم در روابط این دو شده است. این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در نظر گرفته‌اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه گسترده‌ای را در برمی‌گیرد؛ رقابت در خلیج فارس، خاورمیانه، جهان اسلام و عرصه بین‌الملل. بنابراین ایران و عربستان از زمان تأسیس عربستان سعودی تاکنون فراز و فرودی از رقابت‌های مسالمت‌آمیز تا خصومت و قطع رابطه را تجربه کرده‌اند و با رخداد انقلاب اسلامی ایران و پررنگ‌تر شدن هویت شیعی ایران، زمینه برای تقابل

۱. کارشناس ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی از دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه
۲. کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای از دانشکده وزارت خارجه





بیشتر و اصطکاک قدرت میان ایران و عربستان، بیش از پیش فراهم شد. در این مقاله به مرور روابط این دو کشور از آغاز حکومت پهلوی تاکنون می‌پردازیم.

مقدمه

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی دو قدرت بزرگ منطقه خاورمیانه و خلیج فارس هستند که بررسی روابط این دو کشور و نقش آنها در تحولات و رویدادهای این منطقه از اهمیت بسیاری برخوردار است. ایران در اوایل قرن چهاردهم هجری دچار تحول سیاسی گردید؛ رضاخان که در سال ۱۲۹۹ هـ ش توانسته بود قدرت را به دست بگیرد، در سال ۱۳۰۴ هـ ش سلسله قاجار را منقرض نمود و خود تاج پادشاهی را بر سر نهاد و سلسله پهلوی را پایه‌ریزی نمود. از طرف دیگر عربستان نیز در همین دوران دارای تحول شد؛ عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی در سال ۱۳۰۰ هـ ش (۱۹۱۲ م) حکومتی را در نجد پایه‌ریزی کرد و خود را سلطان نجد و ملحق آن نامید؛ وی همچنین در سال ۱۳۰۴ هـ ش به قسمت حجاز نیز حمله برد و توانست پادشاه حجاز ملک‌علی را شکست دهد و با سرنگونی دولت هاشمیه (شریف حسین و فرزندانش) تقریباً تمام عربستان امروزی را تحت سیطره خود درآورد. این کشور جدید ابتدا «پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن» نامیده شد و در سال ۱۳۵۱ هـ ق برابر با ۱۹۳۲ م، با کامل شدن حکومت سعودی‌ها بر کل شبه‌جزیره، به عنوان پادشاهی عربی سعودی نام‌گذاری گردید. بنابراین می‌توان گفت در ابتدای قرن چهاردهم هجری شمسی دو حکومت جدید در دو کشور مهم منطقه خلیج فارس به وجود آمدند که روابط این دو کشور نیز به همین خاطر از سر گرفته شد. روابط این دو کشور از آن زمان تاکنون فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرده است؛ به طوری که گاهی به خاطر مسائل منطقه‌ای، فرهنگی، مذهبی و سیاسی در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند که حتی به قطع رابطه نیز منجر شده است و گاهی به علت منافع مشترک و تأمین امنیت و رویارویی با چالش‌های منطقه‌ای ناگزیر به کنار گذاشتن اختلافات فرهنگی، مذهبی و سیاسی شدند و با یکدیگر متحد گشتند. این رقابت‌ها و اختلافات پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و باروی کار آمدن یک حکومت اسلامی در ایران رنگ و بوی تازه‌ای پیدا کرد، چرا که حکومت جدید در ایران داعیه گسترش انقلاب خود و صدور آن به سایر کشورهای مسلمان و جهان سوم را داشت و حکومت عربستان نیز که تا قبل از این خود را مهد اسلام و برادر بزرگ‌تر سایر کشورهای عرب و مسلمان می‌دانست با رقیب جدید و سرسختی مواجه گردید که پس

از بیرون آمدن از مشکلات دهه اول انقلاب و گسترش قدرت و نفوذش در سطح منطقه به یک قدرت مهم منطقه‌ای بدل شده است که می‌توانست قدرت و نفوذ عربستان در خاورمیانه، خلیج فارس و جهان عرب را به چالش بکشاند. بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها از اهمیت روابط و رقابت‌های دو کشور نکاست بلکه پدیده نوین انقلاب و رخدادهای متأثر از آن به همراه تغییرات منطقه‌ای و بین‌المللی روابط دو کشور را با حساسیتی خاص همراه کرد و به آن پیچیدگی فوق‌العاده‌ای بخشید. از همان ابتدای انقلاب سوءظن اعراب حوزه خلیج فارس نسبت به آنچه که آن را تلاش جمهوری اسلامی نوپا برای صدور (انقلاب اسلامی) و ایدئولوژی ضد غربی می‌دانستند در واکنش آنها به جمهوری اسلامی در ایران هویدا بود. در ادامه به بررسی سیر روابط این دو قدرت منطقه‌ای از قبل از انقلاب اسلامی تاکنون می‌پردازیم.

کلیاتی درباره عربستان سعودی

در میان کشورهای همسایه ایران، عربستان سعودی به دلیل دارا بودن عناصر بالاتری از قدرت و در نتیجه مطرح شدن به عنوان یکی از بازیگران اصلی منطقه خاورمیانه، خلیج فارس و جهان عرب و همچنین رویکرد خاص سیاست خارجی‌اش از توانمندی و ظرفیت‌های بالاتری در مقایسه با سایر کشورهای عربی منطقه برای تأثیرگذاری بر مسائل مرتبط با امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. این کشور از نظر وسعت جغرافیایی، موقعیت ژئواستراتژیک، میزان جمعیت، توان اقتصادی، توانمندی نظامی و جایگاه و مرکزیت دینی در مقایسه با سایر کشورهای خلیج فارس از موقعیت برجسته‌تری برخوردار است.^۱

کشور عربستان با مساحتی حدود ۲۲۴۰۰۰۰ کیلومتر مربع بین عرض جغرافیایی ۱۶ درجه الی ۳۲ درجه شمالی قرار دارد و بخشی از شبه جزیره عربستان محسوب می‌شود. این کشور از شمال به اردن و عراق، از جنوب به جمهوری یمن و عمان، از شرق به کویت، بحرین، قطر و امارات عربی متحده، و از مغرب به دریای سرخ محدود می‌شود. طول مرزهای عربستان سعودی ۴۵۳۲ کیلومتر مربع می‌باشد که با عراق ۸۰۸ کیلومتر مربع، اردن ۷۴۲ کیلومتر، کویت ۲۲ کیلومتر، عمان ۶۷۶ کیلومتر، قطر ۴۰ کیلومتر، امارات متحده عربی ۵۸۶ کیلومتر و با یمن ۱/۴۵۸ کیلومتر مربع مرز مشترک دارد.^۲

۱. علی‌اکبر اسدی، «سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، سیاست دفاعی، ۱۷، ش ۶۸، پاییز ۱۳۸۸، ص ۱۲۳.

۲. رقیه سادات عظیمی، عربستان: کتاب سبز، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱-۲.





قرار گرفتن عربستان در میان دو آبراه مهم جهان - خلیج فارس و دریای سرخ - به این کشور موقعیت ژئوپلیتیک خاصی بخشیده است، ولی استفاده از هر دو آبراه فوق‌الذکر مساوی است با عبور از تنگه هرمز و تنگه باب‌المندب که اولی تحت نفوذ ایران و دومی تحت نظر جمهوری یمن است. در راستای همین مسئله، عربستان سعودی در پی یافتن مسیرهایی جهت جایگزین نمودن تنگه هرمز برای صدور نفت بود؛ چرا که این کشور روزانه ده میلیون بشکه نفت از این راه صادر می‌نماید. در پی این موضوع، از سال ۱۹۷۵ این کشور سه طرح خط لوله نفتی را برای این منظور اعلام و هم‌زمان مبادرت به سرمایه‌گذاری کلان در طرح گسترده تأسیس پایگاه نظامی در سواحل خلیج فارس در «قطیف» نمود.^۱

آمار جمعیت عربستان چندان مشخص نیست، چرا که سرشماری به صورت مرتب و در بازه‌های زمانی مشخص در این کشور صورت نمی‌گیرد، اما بسیاری از آمارها جمعیت این کشور را حدود ۳۰ میلیون نفر تخمین می‌زنند. بافت اجتماعی کشور عربستان به صورت قبیله‌ای است و بیش‌تر جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کنند و بنابراین جامعه عربستان بر پایه روابط قبیله‌ای استوار است. وجود تعصب و علقه نیرومند قبیله‌ای به علاوه مذهب، شکل‌دهنده کلی فرهنگ جامعه عربستان می‌باشد. این ساختار جامعه عربستان مانع از به وجود آمدن فرهنگی یگانه شده است. نژاد مردم عربستان سامی است که به زبان عربی سخن می‌گویند و حدود ۴۰۰۰ قبیله در این کشور وجود دارد که هر یک به نوعی وابسته به خاندان سعودی می‌باشند. وجود اقلیت‌های مذهبی که همیشه احساس می‌کنند مورد ستم و ظلم قرار گرفته‌اند و همچنین وجود کارگران فراوان خارجی و تأثیری که به طور آرام، ولی مستمر بر فرهنگ و اقتصاد این کشور می‌گذارند به این جامعه وضعیت چندلایه بخشیده است. امروزه عربستان به استان‌هایی چون نجد، حجاز، احساء، تهامه، عسیر و نجران تقسیم می‌شود که به رغم اختلاف منطقه و اقلیم همه به وسیله حکمران سعودی اداره می‌شود. نجد قلب صحرا و موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی حنبلی است. در شمال نجد، منطقه جبل شَمَر واقع است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میدان تاخت و تاز آل رشید بوده است. در جنوب شرقی جبل شَمَر، ناحیه قصیم و وادی ذوالرُمّه و اراضی نجد واقع است. شهرهای عُنَیْزَه و درْعیّه و بُرَیْدَه، موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی در نجد است. شهرستان سُدیْر و شهر مَجْمَعَه در جنوب شرقی قصیم می‌باشد. آبادی‌های نجد عموماً در واحه‌ها و وادی‌ها و



در دوران رضاشاه روابط میان ایران و عربستان سعودی از ثبات نسبی برخوردار بوده و کشمکش خاصی میان این دو کشور وجود نداشته است. تنها مسئله مهم در رابطه بین این دو کشور در این دوره امضای یک موافقت‌نامه بین دو کشور بود

شعاب جبال طویق بنا شده‌اند. ناحیه وشم در جنب وادی مَحْمَل و شهر ریاض پایتخت عربستان هر دو در ناحیه عارض واقع‌اند. حجاز را گاهی استان غربی عربستان می‌نامند و شهرهای مکه و مدینه و یَنبَع و جدّه و طایف از بلاد حجاز به شمار می‌روند. شهر نظامی جیزان - جازان - در ناحیه عسیر در تهامه و در ساحل دریای سرخ است. آبها که هشت هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد مرکز ناحیه عسیر خاص،

می‌باشد و شهر تاریخی نجران در مرز یمن واقع است. اَحْساء و قطیف و ظَهْران و خُبَر و دَمّام در ساحل خلیج فارس قرار دارند و اکثریت سکنه آنها شیعی مذهب‌اند. نفت عربستان از این منطقه استخراج می‌شود و عمدتاً از بندر نفتی «رأس التَّنوره» و از خلیج فارس صادر می‌گردد.^۱

عربستان به دلیل ساختار خاص اجتماعی و فرهنگی خود از دیگر کشورهای خاورمیانه و حتی کشورهای همسایه آن در حوزه جنوبی خلیج فارس متمایز می‌باشد. ساختارهای خاص قبیله‌ای و عشیره‌ای که به پدید آمدن فرهنگی خاص منتهی شده است، همراه با آموزه‌های عمیقاً سنتی و مذهبی و نیز سیطره افکار و ایده‌های سلفی و در قالب وهابیت به جامعه عربستان ترکیب خاصی بخشیده است. حکمرانان آل سعود با وجود ذخایر عظیم نفتی همواره از ثروت سرشاری برخوردار بوده‌اند.

عربستان حدود ۱/۴ ذخایر اثبات‌شده نفت جهان را در اختیار دارد و از این منظر شرایط سیاسی و ثبات یا ناامنی در این کشور نفت خیز از اهمیت زیادی برای قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده امریکا برخوردار می‌باشد. مجموع این دلایل منجر به این شده است تا روابط و نوع مناسبات با عربستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.^۲ بنابراین اهمیت استراتژیک عربستان را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: وجود حرمین شریفین، دارا بودن ۲۶ درصد ذخایر نفتی جهان و نقش قاطع این کشور در اوپک، نقش آفرینی در سازمان کنفرانس اسلامی (دبیرخانه سازمان در جده می‌باشد و بیشترین بودجه آن را این کشور تأمین می‌کند)، نفوذ در کشورهای اسلامی، عضویت در اتحادیه عرب، موقعیت ژئوپلیتیک، عضویت در شورای همکاری خلیج فارس (که از بانیان اصلی آن

1. www.persiangulfstudies.com

2. Guffey, R. A., "Saudi-Iranian Relations Since the fall of Saddam", Rivalry, Cooperation and Implications for U. S. A Policies, Middle East Journal, No. 4, Vo1. 61. (2009), 10.

می باشد و نقش اصلی را در این شورا دارا می باشد)، روابط استراتژیک با غرب و به ویژه امریکا (امریکا اولین شریک تجاری عربستان است) و هم جواراری با ایران و عراق و غیره.



هم اکنون آل سعود بر عربستان حکومت می کنند. آل سعود نام خاندان سلطنتی حاکم بر کشور عربستان است که از اواسط قرن هجدهم میلادی و توسط عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل به حکومت در عربستان سعودی دست یافت و تاکنون بر بخش هایی از شبه جزیره عربستان حکومت می کنند. آل سعود در سرزمین نجد (به معنای سرزمینی اندکی مرتفع) زندگی می کرد که از سرزمین های مرکزی شبه جزیره است و در همسایگی حجاز قرار دارد. محمد بن عبدالوهاب از اهالی نجد بود که از آغاز جوانی به مطالعات دینی و علمی پرداخت و ضمن سفر به بغداد، بصره و دمشق تحت تأثیر آموزش های ابن تیمیه فقیه و محدث و متکلم حنبلی قرار گرفت که مخالف آزاداندیشی و خواهان بازگشت به سنت های صدر اسلام بود و بیش از همه با عقاید شیعه مخالف بود و کتب *نهایج السنه* و *زیاره القبور* را در رد عقاید تشیع نگاشت. عبدالوهاب با تأثیر از این اندیشه ها به تبلیغ افکار خود پرداخت که تقریباً از همه جا رانده شد و در نهایت رهسپار شهر درعیه شد و در آنجا با محمد بن سعود شیخ قبیله هم پیمان شد (۱۷۴۹م). ملاقات این دو سر آغاز حرکتی شد که در عرض هفتاد سال این امیرنشین کوچک را گسترش داد و به یک پادشاهی تبدیل کرد. قدرت معنوی در دست محمد ابن عبدالوهاب و رهبری سیاسی و نظامی بر عهده محمد بن سعود قرار داشت. در طول قرن نوزدهم این خاندان توانست با ضرب شمشیر نواحی زیادی را فتح کند و گاهی نیز توسط قوای عثمانی یا مصر با شکست روبه رو گشتند. در راه بسط قدرت خویش از



هیچ اقدامی فروگذار نکردند و با عقاید متعصبانه خود حتی دو بار به شهرهای مقدس شیعی در عراق حمله بردند؛ یکی در سال ۱۸۰۲ و دیگری در سال ۱۸۵۶م که در کربلا بارگاه امام حسین (ع) را با خاک یکسان کردند.^۱ در نتیجه ضعف عثمانی در اوایل قرن بیستم، آل سعود توانست از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برده و با شکست خاندان آل رشید (طرفدار عثمانی‌ها) ریاض را فتح نموده و بر کل نجد تسلط یابند. با شروع جنگ جهانی اول، عبدالعزیز بن عبدالرحمن با انگلیسی‌ها هم‌پیمان شد و مواضع خود را علیه عثمانی‌ها تغییر داد و در نهایت با فتح مکه در ۱۹۲۴ و فراری دادن خاندان هاشمی توانستند قدرت خود را بر کل شبه‌جزیره گسترش داده و عربستان سعودی به عنوان واحدی یک‌پارچه در قرن بیستم وارد معادلات روابط بین‌الملل گردد. تاکنون هفت پادشاه آل سعود بر این سرزمین زمام امور را در دست داشته‌اند که نخستین پادشاه ملک عبدالعزیز بود. شش پادشاه پس از او همگی برادر هستند. دودمان آل سعود قدرت را از سال ۱۹۳۲ میلادی در کشور عربستان در دست دارد و نام کشور را منسوب به نام دودمان خود کرده است. در عربستان هفت هزار نفر از اعضای دودمان سلطنتی آل سعود، به تمامی کشور و بیش از ۲۵ میلیون ساکنان آن حکمرانی می‌کنند. این گروه علاوه بر در دست داشتن تمامی امور حساس کشور، ثروت‌های نجومی حاصل از فروش نفت و گاز، اداره حرمین شریفین و تمامی امور کشور را بدون حضور هر گونه نهاد انتخابی و یا نظارت مردمی در اختیار خود گرفته‌اند. در حال حاضر سلمان بن عبدالعزیز بر عربستان حکومت می‌کند. وی هفتمین پادشاه آل سعود است. او با پنج پادشاه پیش از خود برادر می‌باشد.

روابط ایران و عربستان قبل از انقلاب اسلامی

آغاز حکومت سلطنتی آل سعود با تشکیل حکومت رضاخان همزمان بود و از همان دوران بود که مناسبات رسمی سیاسی بین ایران و عربستان سعودی شکل گرفت. در واقع در اوایل حکومت رضاشاه بود که حکومت عربستان سعودی برای برقراری روابط رسمی با ایران، با ارسال تلگرافی به پادشاه ایران سلطنت او را تبریک گفت و خواستار تحکیم روابط دو کشور شد. در دوران رضاشاه روابط میان ایران و عربستان سعودی از ثبات نسبی برخوردار بوده و کشمکش خاصی میان این دو کشور وجود نداشته است. تنها مسئله مهم در رابطه بین این دو کشور در این دوره امضای یک موافقت‌نامه

۱. فوبیه کلوید، آل سعود، تهران، فراندیش، ۱۳۶۹، ص ۲۷-۲۵.



بین دو کشور بود.^۱ در دوم شهریور ۱۳۰۸ هجری شمسی برابر با ۱۸ ربیع الاول سال ۱۳۴۸ هجری قمری بین دو کشور ایران و پادشاهی حجاز و نجد پیمان نامه‌ای در پنج ماده منعقد گردید. این عهدنامه مودت به دست مهدیقلی هدایت نخست‌وزیر ایران به نمایندگی از شاه ایران و شیخ عبدالله القصل و شیخ محمد عبدالرئوف به نمایندگی از پادشاه حجاز و نجد به امضا رسید. این عهدنامه سپس در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۰۸ هجری شمسی به مجلس شورای ملی رفت و در این تاریخ به تصویب مجلس شورای ملی نیز رسید و در ۱۹ خرداد ۱۳۰۹ در جده بین دو طرف مبادله شد و در مرداد همان سال به بایگانی جامعه ملل متحد فرستاده شد. ماده اول آن به دوستی و صلح دائم و روابط مستحکم بین دو طرف، ماده دوم به چگونگی انتخاب و اعزام نمایندگان، ماده سوم به حقوق و مزایای اتباع دو کشور در خاک یکدیگر و مسئله آسایش و امنیت حجاج ایرانی، ماده چهارم به تمایل دو کشور برای مذاکره و عقد قراردادهای سیاسی و تجاری و اقتصادی اختصاص دارد.^۲ ماده پنجم نیز کلیاتی در رابطه با خود معاهده بود. در سال ۱۳۰۹ هـ ش نیز ایران اقدام به ایجاد سفارتخانه در کشور حجاز و نجد نمود و حبیب‌الله هویدا (عین‌الملک) را با توصیه تیمورتاش وزیر وقت دربار به عنوان اولین سفیر خود در این کشور برگزید.^۳ پس از مدتی نیز کنسولگری ایران در نجد به ریاست محمدعلی لاری تشکیل شد. در مقابل پادشاهی حجاز و نجد نیز رشیدپاشا را برای نمایندگی در ایران انتخاب نمود. رشیدپاشا نماینده کشور عربستان در عراق بود و در ملاقاتی که هویدا با فؤاد حمزه داشت، به توصیه هویدا به نمایندگی ایران نیز برگزیده شد. به همین جهت وزارت خارجه ایران هویدا را توبیخ کرد و به وی اعلان نمود: «قبل از دخول در مذاکره در خصوص رشیدپاشا نظر دولت علیه متبوعه را استخراج می کردید.» هویدا نیز در پاسخ گفت: «این مذاکره عمدی نبوده و بنده در جواب فؤاد حمزه رشیدپاشا را مثال زدم، که این سعود خیلی فوری اقدام کرد.»^۴

در فروردین ۱۳۱۵ شمسی دولت ایران تصمیم گرفت سفارت خود را در عربستان تعطیل کند و مسئولیت امور را به سفارت ایران در مصر بسپارد و حضور کنسولگری را در آنجا مکفی بداند. وزارت امور خارجه ایران دلیل این کار را این طور عنوان نمود: «کنسولگری

1. Guffey, R. A., "Saudi-Iranian Relations Since the fall of Saddam", Rivalry, Cooperation and Implications for U. S. A Policies, Middle East Journal, No. 4, Vo1. 61. (2009), 10.

۲. حمید احمدی، روابط ایران و عربستان در سده بیستم، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۶، ص ۶۶.

۳. وزارت امور خارجه، سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۶۵، ص ۶۳.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۰، پرونده ۱۷۹/۱۸۹.



هم می‌تواند کار سفارت را انجام دهد.^۱ با بیرون رفتن سفیر ایران از کشور حجاز و نجد، روابط بین دو کشور نیز کاهش یافت و این دوران، دوران افول روابط بین شاه پهلوی و شاه سعودی است. بعد از آن روابط در سطح پایینی ادامه پیدا کرد و تنها به امور مربوط به حجاج پرداخته می‌شد. این روابط با شروع جنگ جهانی دوم و برکناری اجباری رضاشاه همچنان در سطوح پایین بود و دو کشور درگیر مشکلات خاص خود بودند. در سال ۱۳۲۰ ه‍.ش و با ورود نیروهای متفقین به ایران، رضاخان از ایران تبعید شد و به جای وی فرزندش محمدرضا، به عنوان شاه ایران تاجگذاری نمود. در آن زمان حکومت عربستان در دست عبدالعزیز بن سعود بود که توانسته بود با شکست دادن هاشمی‌ها به حکومت نجد و حجاز دست یابد و پادشاهی «السعودیه العربیه» را تأسیس نماید. در زمان حکومت محمدرضاشاه پهلوی شاهد افزایش روابط و مناسبات فی‌مابین دو کشور و البته ظهور و بروز درگیری‌ها و کشمکش‌های عدیده‌ای میان این دو کشور هستیم.



یکی از مهم‌ترین دلایلی که در این دوره بین دو کشور مشکل و مسئله ایجاد نمود برخورد بدوهابی‌ها با حاجیان بود که از ایران برای ادای فریضه مقدس حج به آن کشور سفر می‌کردند. این مسئله با ادامه توهین حاکمان و مأموران عربستانی به زائران ایرانی شدت بیشتری یافت تا جایی که باعث شد روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور به مدت چهار سال قطع گردد.^۲ در این دوران زائری که ابوطالب یزدی نام داشت، در

۱. همان.

2. Ekhtiari, A. R., Hasnita B., Samsu K., and Gholipour Fereidouni, H. (2013), "The Hajj and Iran's Foreign Policy towards Saudi Arabia", *Journal of Asian and African Studies* 46 (678). Retrieved 22 August 2013, 68.



گرما گرم طواف دچار مشکل مزاجی می‌شود و استفراغ می‌کند، مأموران سعودی او را به بی‌احترامی به خانه خدا متهم می‌کنند و نزد قاضی شرع می‌برند؛ قاضی نیز حکم به اعدام او می‌دهد و این زائر ایرانی گردن زده می‌شود.^۱ سید جواد علم‌الهدی از علمای مشهود حادثه را این طور بیان می‌کند:

در آن سال‌ها که ابوطالب شهید شد، طلبه بودم؛ لیکن حج نیامده بودم. تازه رضاخان رفته بود و به خاطر دارم که سال شهادت ابوطالب به تاریخ قمری ۱۳۶۴ بود. از خراسان - که بنده هم آنجا بودم - عده‌ای در این سال شرکت داشتند که شاهد حالات ابوطالب بودند و در بازگشت برای مرحوم آیت‌الله پدرم در مشهد حکایت می‌کردند و در آن مجلس حاضر بودم. شاهد عینی که به هنگام نقل واقعه اشک می‌ریخت، می‌گفت: هوا بسیار گرم بود. ابوطالب لباس احرام به تن داشت و شاید هنوز اعمالش تمام نشده بود. پس از نماز در حجر اسماعیل قصد بوسیدن کعبه مقدسه را داشت که به دلیل گرمای زیاد هوای مکه، حالت تهوع به او دست داد. در این هنگام حوله بالای شانسه‌اش را گرفت و داخل آن استفراغ کرد و این در وقتی بود که نزدیک دیوار کعبه بود. بار دوم و سوم حالت تهوع به او دست داد و اینها را در دامنش جمع کرد؛ ولی به فکرش نرسید که زود فاصله بگیرد. در این هنگام یکی از مأمورین مربوطه دستش را گرفت و از او به عربی پرسید که اینها چیست و تو چه می‌خواهی بکنی؟ چون ابوطالب به زبان عربی مسلط نبود نتوانست مقصودش را بیان کند و در بین ما هم کسی نتوانست منظور ابوطالب را بیان کند. لذا ابوطالب دستگیر شد و در میان ولوله حجاج وی انتقال داده شد به اتاق تاریکی. ایرانی‌ها به محمدعلی غنام^۲ مراجعه کردند و ضمن شرح واقعه، از آنها برای آزادی ابوطالب یزدی از دخمه‌ای که در مسجدالحرام بود استمداد کردند. وقتی از حال و روز ابوطالب با خبر شدند با صورت‌های رنگ پریده به پیش ما برگشتند و گفتند بروید دعا کنید. روزهای بعد، از ابوطالب خبری نشد و هر چه سؤال می‌کردیم، می‌گفتند در مورد او باید قاضی حکم کند. چون بوی تعفن می‌داده و این فرد از جانب دادگاه مظنون

۱. رسول جعفریان، آهنگ حجاز، قم، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶-۲۸۵.

۲. از شیعیان عراقی که تقیه می‌کرد و به همراه دو نفر دیگر از شیعیان عراق به کارهای شیعیان در مکه می‌پرداخت.

است به اینکه مواد نجسی را با خود آورده تا کعبه را آلوده کند، حکم چنین شخصی قتل است. چون دادگاه شهادت شما را نمی پذیرد و ما هم حضور نداشته ایم؛ فقط می توانید برای او دعا کنید. مشکل این بود که وقتی این حالت به ابوطالب دست داد، از کعبه فاصله نگرفت و فکر می کرد می تواند این را نگه دارد و استلام خانه کعبه هم بکند. پس از چند روز رفت و آمد و پیگیری این سه تن، متأسفانه در محکمه قاضی، این شخص محکوم به اعدام و به عمل او عنوان عمد داده شده است. به آنها (زائرین ایرانی) گفتند: همان زمان حکم آمد که دیگر اعمالتان را زود انجام بدهید و بروید به خارج از مکه و نمی گذاریم به مدینه بروید. می گفتند با وضع دلخراشی ما را بیرون کردند.^۱



دولت ایران طی یادداشتی به وزارت خارجه عربستان نسبت به این اقدام رژیم سعودی اعتراض کرد، اما دولت ریاض اقدام خود را مطابق با قوانین شرع دانست. سفارت ایران نیز که پاسخ دولت را غیر منطقی می دید تأکید کرد تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در عربستان محفوظ نباشد و دولت عربستان عذرخواهی نکند ایران در سیاست خود نسبت به عربستان تجدیدنظر نخواهد کرد. دولت سعودی نیز در پاسخ فقط در مورد آینده تضمین هایی داد. دولت ایران هم این تضمین ها را نپذیرفت و روابط سیاسی خود را با عربستان قطع کرد. بدین ترتیب تا سال ها بعد، از عزیمت حجاج ایرانی برای انجام مراسم حج جلوگیری شد. این حادثه باعث قطع روابط از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷

۱. چگونگی حج گزاری، دیروز و امروز، مصاحبه با حجت الاسلام علم الهدی، سایت تبیان.

مهم‌ترین مشکل شاه با حکومت عربستان داعیه‌ای بود که هم ایران و هم عربستان در خصوص قدرت اول منطقه خاورمیانه و خلیج فارس داشته‌اند. با اینکه هر دو کشور در محدوده کشورهای طرفدار غرب محسوب می‌شدند ولی این رقابت منطقه‌ای به شکل‌های گوناگونی دیده می‌شد. مهم‌ترین شکل آن رقابت این دو کشور در مسئله قیمت نفت بود

می‌شود. این روابط در سال ۱۳۲۷ و با نامه‌ای از جانب عبدالعزیز به محمدرضا شاه دایر بر از سرگیری روابط ایران و عربستان و فرستادن وزیر مختار به دربار یکدیگر دوباره از سر گرفته می‌شود.

یکی دیگر از اختلافات میان ایران و عربستان در آن زمان، مسئله اسراییل بود. حکومت سلطنتی ایران اسراییل را به عنوان دوست خود پذیرفته بود و با این کشور روابط سیاسی و اقتصادی برقرار نموده بود، اما

دولت عربستان در آن زمان با اسراییل روابط خصمانه‌ای داشت و این مسئله در زمان به حکومت رسیدن فیصل بن عبدالعزیز تشدید شده و روابط بین عربستان سعودی و اسراییل به خصمانه‌ترین حالت ممکن رسید. این مسئله بر روابط ایران زمان محمد رضاشاه پهلوی و عربستان سعودی نیز تأثیر گذاشت و روابط بین این دو کشور را تیره نمود.

یکی دیگر از منازعات میان ایران پهلوی و عربستان سعودی در آن زمان منازعه و درگیری بر سر نام خلیج فارس بود. در آن زمان رسانه‌های عربی و دیگر کشورهای عرب منطقه گاه و بی‌گاه نام معمولی را به جای نام تاریخی و اصیل خلیج فارس ذکر می‌کردند که با اعتراضات شدید ایران مواجه می‌شد. مسائل دیگری نظیر مسئله بحرین و جزایر خلیج فارس نیز بر دامنه اختلافات می‌افزود. اما به رغم تمام اختلافات و درگیری‌ها این دو کشور دارای روابط تجاری و اقتصادی چشمگیری، به خصوص در زمینه نفت بودند.^۱ اما مهم‌ترین مشکل شاه با حکومت عربستان داعیه‌ای بود که هم ایران و هم عربستان در خصوص قدرت اول منطقه خاورمیانه و خلیج فارس داشته‌اند. با اینکه هر دو کشور در محدوده کشورهای طرفدار غرب محسوب می‌شدند ولی این رقابت منطقه‌ای به شکل‌های گوناگونی دیده می‌شد. مهم‌ترین شکل آن رقابت این دو کشور در مسئله قیمت نفت بود. دعوایی که بارها موجب سردی روابط در بین این دو کشور شد. اما تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) روال جاری روابط بین این دو

1. Guffey, R. A., "Saudi-Iranian Relations Since the fall of Saddam", Rivalry, Cooperation and Implications for U. S. A Policies, Middle East Journal, No. 4, Vo1. 61. (2009), 12.



کشور را تغییر داد و نوع خاصی از روابط که متناسب با شرایط سیاسی و اقتصادی آن زمان بود را جایگزین آن کرد. پس از تشکیل اوپک استراتژی‌های نفتی و نوع رژیم‌های سیاسی سلطنتی از تشابه بین این دو کشور حکایت می‌کرد؛ در نتیجه روابط فی ما بین این دو کشور به طور گسترده‌ای افزایش یافت. در سال ۱۹۴۵ ملک فیصل از ایران دیدن کرد و در مورد مسائل مختلف سیاسی و اقتصادی با محمدرضا شاه پهلوی به مذاکره پرداخت. متعاقب این دیدار و در سال ۱۹۴۶ و پس از جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل محمدرضا شاه به عربستان سفر کرده و با شاه عربستان دیدار کرد. پس از این دیدارها سایر مقامات سیاسی و اقتصادی دو کشور از جمله وزرای خارجه و برخی وزرا و مقامات دیگر با هم دیدار کرده و درباره مسائل مختلف به مذاکره پرداختند.^۱

در این دوره برخی توافقات نیز بین ایران و عربستان سعودی انجام گرفت. از جمله در توافقی بین ایران و عربستان مقرر شد جزیره فارسی متعلق به ایران و جزیره عربی متعلق به عربستان باشد. تا قبل از این بر سر این دو جزیره بین دو کشور کشمکش و اختلاف وجود داشت. همچنین طرفین توافق کردند که این دو جزیره فلات قاره نداشته باشند و فقط آب‌های سرزمینی برای آنها تعیین شود. در واقع روابط دو کشور ایران و عربستان در دهه ۱۳۵۰ با دکتترین سیاسی نیکسون به یکدیگر پیوند خورده بود. در چهار چوب این دکتترین دو کشور همکاری‌هایی را در منطقه برای حفظ وضع موجود و منافع غرب و نظام‌های سیاسی شاهنشاهی این دو کشور برقرار نمودند و در این راستا، ایران با قدرت نظامی خود حفظ امنیت منطقه را به عهده می‌گیرد و عربستان با توان مالی و ذخایر عظیم نفتی نقش قدرت اقتصادی را متعهد می‌شود. بدین ترتیب ایران و عربستان به عنوان دو متحد استراتژیک ایالات متحده آمریکا در منطقه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس تجلی پیدا کردند و ترس از نفوذ ایدئولوژی کمونیسم در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و به خطر افتادن حکومت‌های سلطنتی آنان موجب نزدیکی این دو کشور به یکدیگر شد. با وجود این همکاری‌ها، در روابط دو کشور رقابت‌ها و چالش‌های بسیاری به چشم می‌خورد.^۲

در طول دهه ۵۰ ایران بزرگ‌ترین خریدار اسلحه در میان کشورهای در حال توسعه و جهان سوم بود و در حدود ۲۷ درصد از بودجه این کشور صرف امور نظامی و تسلیحاتی می‌شد و در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ در حدود یک سوم صادرات اسلحه و

۱. جمعی از پژوهشگران، عربستان، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۶۵، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۲. پیروز مجتهدزاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳-۱۴۲.



تسلیمات نظامی صادر شده از آمریکا به دیگر کشورها به ایران ارسال می‌شد.^۱ به همین دلیل در دهه ۱۳۵۰ شاه ایران سعی نمود تا جاه‌طلبی منطقه‌ای خود را تحقق بخشد، لذا با مطرح کردن تشکیل یک پیمان دفاعی برای کشورهای خلیج فارس تلاش کرد تا رهبری این کشورها را بر عهده گرفته و نقش برادر بزرگ‌تر را برای آنها ایفا کند. عملی شدن این طرح می‌توانست به بلندپروازی‌های نظامی و سیاسی شاه، یعنی تبدیل ایران به قدرت اول نظامی اقیانوس هند جامه عمل بپوشاند و حوزه نفوذ وی را گسترش دهد. در مقابل عربستان سعودی با امتیازاتی نظیر اشتراکات قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی با کشورهای عرب منطقه تمایل بسیاری داشت که این سیادت را خود بر عهده بگیرد، به همین خاطر به انحای مختلف تلاش کرد تا با استفاده از این امتیازات و اهرم‌های دیگر به مقابله با توسعه‌طلبی و افزون‌خواهی شاه برخیزد. این روند همکاری و رقابت تا سال ۱۳۵۷ در روابط و سیاست‌های آشکار و نهان دو کشور مشهود است.

به طور کلی می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که در دوران پهلوی، ایران و عربستان با وجود اختلافات گسترده ناچار به دوستی شدند چرا که سیاست‌های آنها در راستای ائتلاف و اتحاد با آمریکا و الزامات سیاسی و امنیتی این کشور بود و از طرف دیگر تهدیدات کمونیسم و پان‌عربیسم این دو کشور و سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را تهدید می‌کرد، از این رو این دو کشور مجبور به همکاری برای از بین بردن این تهدیدات و تضمین بقای نظام‌های سلطنتی خود بودند. برای نمونه این رفتارها می‌توان به لشکر کشی محمدرضا شاه پهلوی به عمان برای مقابله با جنبش کمونیستی ظفار و سکوت همراه با تأیید عربستان اشاره کرد.

روابط ایران و عربستان از انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی

انقلاب در لغت به معنی زیر و رو شدن یا پشت و رو شدن و دگرگون شدن و تبدیل شدن به موجودی دیگر است. انقلاب اسلامی ایران نیز دگرگون شدن جامعه ایرانی و دمیدن روح اسلامی در کالبد سیاست ایران بود. پیروزی انقلاب اسلامی به دگرگونی در پیوندهای منطقه‌ای و بین‌المللی ایران انجامید و پیامدهای خاص خود را به ویژه برای منطقه خلیج فارس در قالب فروپاشی توازن قوای منطقه‌ای به همراه داشت. انقلاب اسلامی هویت جدیدی برای ایران به همراه آورد که بر اساس آن، ایران از پیوند با غرب خارج شد و بنا به ماهیت انقلابی و ایدئولوژیک خود، از طرف این رژیم‌های منطقه به

۱. باری روبین، جنگ قدرت‌های بزرگ در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲.

منزله چالشی برای نظام‌های پادشاهی و محافظه‌کار ارزیابی شد. بر این اساس در دوره پس از انقلاب، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بنا به هویت خود، برداشت‌شان نسبت به یکدیگر تغییر یافت و ایدئولوژی‌ای که دو بازیگر خود را بر اساس آن بنا کرده و در تعقیب آن بودند در مخالفت و تعارض با دیگری قرار گرفت. مقامات عربستان بعد از پیروزی انقلاب، به دقت تحولات ایران را مورد امعان نظر قرار داده و فراز و نشیب‌های آن را دنبال می‌نمودند، اما از اظهار نظر صریح درباره

در دوران پهلوی، ایران و عربستان با وجود اختلافات گسترده ناچار به دوستی شدند چرا که سیاست‌های آنها در راستای ائتلاف و اتحاد با امریکا و الزامات سیاسی و امنیتی این کشور بود و از طرف دیگر تهدیدات کمونیسم و پان‌عربیسم این دو کشور و سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را تهدید می‌کرد، از این رو این دو کشور مجبور به همکاری برای از بین بردن این تهدیدات و تضمین بقای نظام‌های سلطنتی خود بودند

حوادث ایران خودداری می‌کردند؛ زیرا این ترس و اضطراب در سعودی‌ها وجود داشت که تسری انقلاب اسلامی ایران، حکومتشان را متزلزل کند. از طرف دیگر در این مقطع در داخل ایران و بین جناح انقلابی و جناح لیبرال نزاع وجود داشت. بنابراین عربستان در این مرحله سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفت تا مشخص شود که جناح و خط حاکم در ایران به دست چه گروهی خواهد افتاد، ولی بعد از مدتی به صف دیگر کشورها پیوست و برای تبریک پیروزی انقلاب اسلامی هیئتی بلندپایه به سرپرستی دبیر کل رابطه العالم الاسلامیه به ایران فرستاد. ملک خالد در اولین واکنش خود برپایی حکومت اسلامی در ایران را مقدمه نزدیکی و تفاهم هر چه بیشتر دو کشور خواند و فهد، ولیعهد این کشور نیز گفت: برای رهبری انقلاب ایران احترام زیادی قائل هستیم.^۱ این مرحله که همراه با تأسیس دفتر جبهه آزادی‌بخش شبه‌جزیره عربستان در تهران و گردهمایی جنبش‌های آزادی‌بخش و نیز برگزاری نخستین حج توسط حجاج ایرانی همراه با راهپیمایی برائت از مشرکین بود به زودی جای خود را به مخالفت‌های پنهانی این کشور علیه جمهوری اسلامی ایران داد. در سال ۱۹۸۱ تعداد حجاج ایرانی بیشتر گشت و برای اولین بار بعد از قرن‌ها مراسم برائت از مشرکین را اجرا و شعارهایی علیه اسرائیل، امریکا و شوروی سردادند و در این دوره درگیری مختصری با پلیس عربستان نیز روی داد. در سال ۱۹۸۲ امیر الحجاج ایران سخنرانی تندی در بین حجاج ایرانی در مدینه انجام داد و گفت: «باید

۱. رقیه سادات عظیمی، همان، ص ۱۲۳.



این فکر را که مکه و مدینه مال شماست و ما باید از آنجا بیرون برویم را از سر خود بیرون کنید.» که به دنبال آن او از عربستان اخراج شد. این عمل با اعتراض ایران روبه‌رو گردید که با وساطت لیبی و توافق بین دو کشور این اتفاق یک حادثه تلقی شد و رفع گردید.^۱ اما به تدریج و با گذشت زمان عربستان موضع‌گیری تند خود علیه ایران را در مطبوعات آن کشور نمایان ساخت. در مقابل، مقامات ایران نیز از ارتباط نزدیک عربستان با امریکا و سیاست‌های این کشور در قبال روابط اعراب و اسرائیل انتقاد کردند.



اصولاً عربستان دارای مواضع سنتی و حافظ وضع موجود، نمی‌توانست با جمهوری اسلامی ایران که خواهان تغییر وضع موجود و پیرو رویکردهای انقلابی در سطح منطقه بود و بسیار زود نوک حملات تبلیغی خود را به سوی عربستان و سایر کشورهای عربی منطقه نشانه گرفت هم‌راستا و هم‌پیمان باشد. این مخالفت عربستان سعودی با انقلاب اسلامی ایران و متعاقب آن جمهوری اسلامی ایران به انجام برخی اقدامات خصومت‌آمیز در مقابل ایران انجامید. نمونه این تخاصم را می‌توان در موضع‌گیری‌ها و تقابل این کشور در جنگ عراق علیه ایران دید.^۲ در این دوره روابط جمهوری اسلامی ایران با عربستان به دلیل حمایت این کشور از عراق کاملاً تیره و تار بود. حمایت‌های مالی عربستان از عراق باعث شد تا این کشور به تقویت هر چه بیشتر مالی و نظامی خود بپردازد و آنها را علیه ایران به کار گیرد. از مجموع کمک‌های مالی و لجستیکی کشورهای عربی به عراق که مبلغ هفتاد میلیارد دلار بود بیش از ۴۰ درصد آن را عربستان سعودی پرداخت

۱. حمید احمدی، همان، ص ۱۳۲.

۲. سید داوود آقایی و حسن احمدیان، «روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش‌رو»، سیاست، دوره ۴۰، ش ۳، ۱۳۸۹، ص ۱۳.



کرده است. همچنین این کشور روزانه ۲۸۰ هزار بشکه نفت از منطقه بی طرف استخراج می‌کرد و به حساب عراق در بازارهای بین‌المللی به فروش می‌رساند و مبلغ آن را به حساب‌های مالی کشور عراق واریز می‌نمود و روزانه بین ۳۵۰ تا ۵۰۰ هزار بشکه نفت خام عراق را از خاک خود به بندر ینبوع عبور می‌داد و از این طریق به عراق کمک می‌نمود تا منابع نفتی‌اش را در بازارهای بین‌المللی به فروش برساند.^۱ همچنین این کشور با دست‌کاری در قیمت نفت و کاهش آن باعث تنزل قیمت نفت در سطح جهانی و کاهش بودجه و منابع ملی جمهوری اسلامی ایران شد. این کشور در سال ۱۹۷۹ قیمت هر بشکه نفت تولیدی خود را ۱۸ دلار یعنی ۴ دلار کمتر از قیمت نفت پایه تعیین نمود و از فوریه ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ مبلغ ۲۳۰ میلیارد دلار به بهانه تثبیت قیمت نفت و به جهت تضعیف جمهوری اسلامی ایران متضرر شد. همچنین تصمیم رهبران عربستان به افزایش تولید نفت به میزان ۵۰ درصد موجب سقوط قیمت‌ها تا اواسط سال ۱۹۸۶ گردید؛ سطحی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ بی‌سابقه بود. در واقع عربستان سعودی به همراه سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس (مخصوصاً امارات متحده عربی و کویت) با فرارفتن از سهمیه تعیین شده اوپک و افزایش تولید نفت خام و صدور آن به بازارهای جهانی به درآمد نفتی ایران و در نتیجه منابع مالی این کشور ضربه زدند و از این طریق به عراق کمک‌های بسیاری نمودند.^۲ این در حالی است که در این مقطع جمهوری اسلامی ایران به دلایل متعدد، شدیداً به درآمدهای نفتی نیازمند بود.

در این دوره، شکست‌های پی در پی نیروهای عراقی در مقابل جمهوری اسلامی ایران و تبدیل موضع تهاجمی عراق به موضع تدافعی، نظریه تشکیل یک سازمان نظامی را در ذهن رهبران عرب و علی‌الخصوص رهبران عربستان سعودی تشدید نمود. پیروزی‌های جنگی باعث اعاده اعتماد به نفس و تفکر صدور انقلاب گردیده بود. همزمان با این موضوع، ایران شدیداً علیه شیخ‌نشین‌های عرب از جمله عربستان (به علت کمک‌های مالی آنها به عراق) موضع می‌گرفت و موج تبلیغات خود را علیه آنها به کار می‌انداخت. رسانه‌های گروهی غرب نیز به ترس شیخ‌نشین‌ها از ایران دامن می‌زدند و این جریان به نفع عربستان سعودی تمام شد و آن کشور را تقریباً به آرزویش که همان رهبری شیخ‌نشین‌ها بود، رساند و روز به روز صفوف آنها به رهبری سعودی در مقابل ایران منسجم‌تر گردید. در همین دوره عربستان در تاریخ ۲۰ بهمن سال ۱۳۵۹ طرح خود

۱. رقیه سادات عظیمی، همان، ص ۱۲۶.

۲. محمدعلی امامی، عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۹.

را به نام نقشه امنیت گروهی عربستان منتشر کرد که مبنای ایجاد یک پیمان نظامی و امنیتی بین شش کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر، بحرین و عمان شد. در خرداد ۱۳۶۰ این پیمان رسماً آغاز به کار کرد و با اینکه در آغاز اهداف خود را همکاری در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی اعلام کرده بود به تدریج به سمت اتحادیه نظامی حرکت کرد و به دنبال توطئه کودتا در بحرین که به اشتباه به جمهوری اسلامی ایران نسبت داده می‌شد کشورهای عضو شورا یک رشته تعهدات امنیتی و نظامی را در برابر یکدیگر تقبل کردند. در واقع این کشورها با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس به طور عملی در جهت مقابله و رفع نگرانی از بابت حضور یک ایران جدید در منطقه گام برداشتند.

حتی دوران بهبودی ظاهری روابط دو کشور در سال ۱۳۶۲، که سعود الفیصل (وزیر خارجه وقت عربستان سعودی) به دعوت وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران وارد تهران شد، موقتی بود و دو سال بعد در سال ۱۳۶۴ عربستان، با حمایت‌های امریکا تصمیم به مقابله با ایران گرفت. در این سال‌ها، عربستان بر اساس طرح هشت ماده‌ای فهد رژیم صهیونیستی را مورد شناسایی قرار داد که به انتقاد صریح و گسترده و راهپیمایی بزرگ ایرانیان منجر شد و از این پس، بر تیرگی روابط دو کشور افزوده شد.^۱

سال ۱۳۶۳ وقوع حادثه ربوده شدن یک فروند هواپیمای سعودی و فرود آن در فرودگاه مهرآباد و اقدامات مثبت جمهوری اسلامی در پایان دادن به این حادثه باعث گردید تا روابط دو کشور تا حدودی رو به بهبود نهد. در همین مرحله ما شاهد سفر وزیر خارجه عربستان به جمهوری اسلامی ایران و سفر وزیر خارجه وقت ایران به عربستان سعودی هستیم. این سفرها جهت بهبود روابط و حل پاره‌ای از مشکلات فیما بین از قبیل حج و جنگ میان ایران و عراق صورت گرفت. ولی در نهایت نتیجه‌ای به دنبال نداشت.^۲ در سال ۱۳۶۵ عربستان برای فشار بیشتر بر ایران و اجبار ایران به پذیرش قطعنامه اقدام به افزایش تولید نفت کرد که این خود باعث کاهش شدید قیمت نفت شد و درآمدهای نفتی ایران را به شدت کاهش داد. این امر باعث گردید تا روابط ایران و عربستان دوباره رو به تیرگی نهد.

سردی حاکم بر روابط دو کشور و تشدید آن توسط امریکا با هدایت جریانات منطقه‌ای بر ضد ایران، همچنین شهادت ۴۰۰ تن از حجاج ایرانی در مراسم حج ۱۳۶۶ که اعتراض

۱. «آل سعود و تکرار اشتباهات گذشته»، *اطلاعات*، ۱۱/۴/۱۳۶۸.

۲. رقیه سادات عظیمی، همان، ص ۱۲۶.

تفاوت‌های ایدئولوژیک و فکری - مذهبی از عوامل افزایش تقابل ایران و عربستان بوده‌اند. علاوه بر این اختلافات نفتی، استراتژیک و نظامی نیز باعث شده است تا روابط تهران و ریاض هیچ‌گاه آن گونه که انتظار می‌رفت حالت مسالمت‌آمیز به خود نیند

شدید جمهوری اسلامی را به دنبال داشت و در نهایت حمله تظاهرکنندگان تهرانی به سفارت عربستان در تهران - ۲۶ مرداد ۱۳۶۶ - که کشته شدن یک دیپلمات سعودی - الغامدی - را به همراه داشت، تیرگی روابط دو کشور را به اوج خود رساند. سرانجام در ششم اردیبهشت ۱۳۶۷ عربستان اقدام به قطع یک‌جانبه مناسبات سیاسی با جمهوری اسلامی ایران کرد و این قطع

رابطه حدود سه سال به طول انجامید. در این میان، اقدام عربستان به کشتار حجاج ایرانی رویارویی دو کشور را تشدید کرد و هر دو کشور جنگ تبلیغاتی را علیه یکدیگر آغاز کردند. محکومیت آل سعود در کنگره جهانی حج و اجازه اجرای مراسم بزرگداشت قیام ۱۳۵۷ مردم منطقه شرقی عربستان، در محل تالار وحدت در تهران، از جمله اقدامات تبلیغی جمهوری اسلامی بود که در مقابل عربستان انجام شد. عربستان نیز با حمایت رسانه‌های غربی کوشید از فشار این جنایت و واکنش جهان اسلام و افکار عمومی بر خود بکاهد. همچنین این کشور با نفوذ مالی و فرهنگی، که در کشورهای اسلامی از آن برخوردار بود، حمایت اکثر کشورها به خصوص لیبی علیه جمهوری اسلامی ایران را جلب کرد.^۱

به طور کلی می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که با وقوع انقلاب اسلامی ایران و تلاش جمهوری اسلامی ایران برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل و کانونی شدن سیاست عدم تعهد بر مبنای اصل نه شرقی نه غربی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، سیاست حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش و جریانات اسلامی و ضد غربی به گفتمان غالب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد و سیاست منطقه‌ای این کشور وارد مرحله‌ای متفاوت با گذشته شد. این تغییر در سیاست منطقه‌ای ایران در حالی رخ داد که عربستان سعودی به عنوان متحد غرب، همچنان سیاست‌های گذشته خود را به ویژه در هماهنگی و همکاری با ایالات متحده امریکا ادامه داد. این امر منجر به ایجاد تضادهای جدی در روابط و مناسبات و سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شد^۲ و عوامل سنتی و جدید تنش و رقابت میان این دو کشور را احیا

۱. نصرالله کاراته‌آهنگری، «سیاست خارجی پادشاهی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران در دهه ۸۰»، پایان‌نامه دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲، ۱۱۱-۱۰۹.

۲. علی‌اکبر اسدی، همان، ص ۱۲۹.



نمود و وقایعی چون حمایت عربستان از عراق در جنگ تحمیلی، کشتار حجاج ایرانی در سال ۱۳۶۶ و... به تیرگی و حتی قطع رابطه بین دو کشور منجر شد.



روابط ایران و عربستان از پایان جنگ تحمیلی تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

با خاتمه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و گذشت یک دهه از انقلاب اسلامی ایران، برخی تغییرات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایجاد گردید. در این راستا رهبران جمهوری اسلامی در بیانات خود هر چه بیشتر به تنش زدایی در روابط ایران و کشورهای منطقه خصوصاً عربستان پرداختند و عمدتاً تأکید نمودند که سیاست صدور انقلاب به معنای مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر نیست و سعی می‌کردند تا از این طریق به بهبود روابط خود با کشورهای اسلامی و عرب منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بپردازند. این مسئله باعث شد تا پس از پایان یافتن جنگ ایران و عراق و آغاز دوران سازندگی ثبات و آرامشی نسبی در روابط ایران و عربستان حاکم گردد. اما سیاست‌های گرایش به امریکا از طرف عربستان و ادامه سیاست دخالت در خلیج فارس و تلاش برای جایگزین شدن به جای ایران به ویژه در فروش نفت و در دست گرفتن بازار نفت ایران و ترویج وهابی‌گری و غیره روابط این دو کشور را به سمت تیرگی مجدد سوق می‌داد.

در دهه ۱۹۹۰ و پس از جنگ ایران و عراق و با اقداماتی که در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و به ویژه پس از حمله عراق به کویت صورت پذیرفت روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی از همکاری و اعتمادسازی شد. عربستان چنین می‌پنداشت که با تغییر در شرایط نظام بین‌المللی (پس از سقوط کمونیسم) و تحولات منطقه‌ای،

فضا برای ترسیم روابط تازه مهیا شده است. این روند مناسبات در اواسط دهه ۱۳۷۰ شمسی و پس از اعلام سیاست تنش‌زدایی از سوی جمهوری اسلامی روندی رو به بهبود داشت و دو طرف به رغم اختلافات موجود، سعی بر برطرف کردن ابهامات موجود و نزدیکی روابط داشتند، اما در کل هیچ‌گاه سوءظن و بدگمانی اعراب به طور کامل (به ویژه عربستان) نسبت به ایران برطرف نشد و ایران نیز هیچ‌وقت به عربستان سعودی اعتماد نداشت. نکته جالب توجه این است که چون عربستان و به طور کلی ساختار حکومت عربستان کاملاً فردی است، روابط حسنه سران عربستان و ایران طی این دوره عاملی بازدارنده در برابر افزایش شکاف‌های طرفین به حساب می‌آمد. برای نمونه ملاقات ولیعهد عربستان با اکبر هاشمی رفسنجانی - رئیس‌جمهور وقت ایران - در سنگال و نیز در پاکستان روابط را تا سطح بالایی بهبود بخشید.

حضور امیر عبدالله در اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و سفر سید محمد خاتمی - رئیس‌جمهور وقت ایران - به عربستان و دیدار وی با فهد - پادشاه وقت سعودی - همگی خبر از آغاز فصل نوینی در روابط دوجانبه بین دو کشور در دوران حاکمیت دولت اصلاح‌طلبان می‌داد. گسترش همکاری‌ها، سرانجام موجب انعقاد قراردادی امنیتی در ۱۸ آوریل ۲۰۰۱ میان شاهزاده نایف بن عبدالعزیز وزیر کشور عربستان و عبدالواحد موسوی لاری، وزیر کشور وقت ایران شد. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی، امضای این قرارداد امنیتی میان دو کشور نقطه عطفی در روابط آنان محسوب می‌شود. در واقع، از آنجا که بخشی از مشکلات امنیتی دو کشور، ناشی از عدم گفت‌وگوی مسئولان این دو کشور با یکدیگر بود، امضای این موافقت‌نامه، باب گفت‌وگو را باز کرده و برای مثال، دولت سعودی که پیش از این با سفر اتباعش به ایران به شدت مخالفت می‌کرد، با ایجاد خط هوایی تابستانی از دمام به شهرهای مشهد و تهران موافقت کرده است. در مقابل، سفارت ایران نیز بدون محدودیت، برای اتباع سعودی، ویزای سفر به ایران را صادر می‌کرد، به گونه‌ای که در چهار ماهه اول سال ۱۳۸۳، برای ۲۲ هزار گردشگر سعودی روایت سفر به ایران صادر شد و در حالی که در سال ۱۳۷۸ عربستان، تنها با اعزام یکصد هزار نفر زائر ایرانی برای حج عمره موافقت کرد، این رقم در سال ۱۳۸۳ به ۵۳۵ هزار نفر رسید و ایران در آن زمان با اختلافی جزئی، پس از مصر، دومین کشور اسلامی از لحاظ اعزام عمره‌گذاران به عربستان بود. در این دوره فضای روابط موجود میان دو کشور، به اندازه‌های پیشرفت کرده است که در چند مورد، دولت عربستان با برخی عناصر تندروی سلفی که مزاحمت‌هایی برای زائران ایرانی ایجاد کرده بودند،



به شدت بر خورد کرد. اما در این دوره روابط و مناسبات دو کشور، با مشکلاتی نیز مواجه بود. حمایت سعودی‌ها از ادعاهای نادرست امارات در مورد جزایر ایرانی در خلیج فارس از جمله این مشکلات بود. متأسفانه یک اصل در میان کشورهای عربی وجود دارد که بر اساس آن، چنانچه میان یک کشور عرب و یک کشور غیر عرب اختلاف وجود داشته باشد، سایر کشورهای عربی، صرف نظر از ماهیت و ریشه اختلاف، از کشور عرب حمایت می‌کنند. با این همه، مقامات دولت عربستان در آن سال‌ها تلاش کرده‌اند که حمایت آنان از ادعای امارات، به یک عامل اختلاف برانگیز در روابط میان ایران و عربستان تبدیل نشود و همواره بر حل این موضوع، از طریق تفاهم و گفت‌وگو تأکید می‌کردند. مسئله دیگر، وجود ادعاهایی مبنی بر پناه دادن ایران به اعضای شبکه القاعده و مشارکت در انجام عملیات‌های تروریستی در خاک عربستان است. در عین حال ایران بارها اعلام کرده که عده‌ای از اعضای این سازمان دستگیر شده و شماری از آنها با اسامی مشخص، به کشورهای خود، از جمله عربستان تحویل داده شده‌اند و این فهرست در اختیار سازمان ملل قرار گرفته است. مسئله عراق و آینده نظام سیاسی در این کشور نیز از دیگر موضوعات مشترک میان ایران و عربستان در این دوره بود. این دو کشور به همراه چهار کشور دیگر همسایه عراق، در نشست‌های متعددی در مورد آینده سیاسی عراق و حفظ امنیت منطقه‌ای به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند. مقامات سعودی پس از انجام عملیات آمریکا در عراق نقش دوگانه‌ای را ایفا کرده‌اند. آنان در کنار حفظ مواضع رسمی و حمایت لفظی از دولت جدید و نهادهای تازه تأسیس عراق، همچنان در رسانه‌های خود از به قدرت رسیدن شیعیان و کردها در عراق ابراز نگرانی می‌کردند. با توجه به حضور اقلیت شیعه‌مذهب در خاک عربستان، قطعاً مقامات سعودی، مایل به تشکیل یک حکومت شیعی دیگر در منطقه خلیج فارس نبودند. عربستان همچنین با تشکیل دولت مستقل کرد همواره مخالف بوده و نسبت به تجزیه عراق به عنوان یک سرزمین عربی حساسیت داشت. در این میان، روابط حسنه ایران با شیعیان عراق، موجب نگرانی و بعضاً باعث اتخاذ موضع‌گیری‌هایی از سوی مقامات سعودی شده است که نارضایتی آنها را از وضع موجود نشان می‌داد. مسئله دیگر در روابط دو کشور، موضوع تلاش ایران برای دستیابی به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای بود. مقامات سعودی به خوبی آگاه بودند که دستیابی ایران به چنین فناوری، قطعاً موازنه قدرت در منطقه خلیج فارس را به نفع ایران تغییر خواهد داد از این رو در کنار کشورهای نظیر آمریکا به شدت به مخالفت با جمهوری اسلامی ایران پرداختند و به ناحق تهمت تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی را به

کشور ایران و عربستان هر دو ادعای رهبری کشورهای مسلمان و خاورمیانه را دارند، دو قدرتی که یکی از آنها شیعه مذهب و دیگری سنی مذهب می باشد و این موضوع در طول تاریخ روابط سیاسی دو کشور در نوع رابطه و سطح روابط تأثیر گذار بوده است

ایران نسبت می دادند. در واقع تغییر رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دهه دوم انقلاب اسلامی که بر مبنای منافع ملی و ترتیبات منطقه ای و عادی سازی روابط با همسایگان بود، به در پیش گرفتن سیاست تنش زدایی و همچنین حمایت از حق حاکمیت کویت در جنگ با عراق، تلاش برای وحدت با اعراب

میانه رو و همکاری با کشورهای منطقه و به خصوص عربستان سعودی منجر شد؛ چرا که این اعتقاد وجود داشت که این کشور به عنوان یکی از مهم ترین کشورهای اسلامی و مهم ترین کشور عربی حوزه خلیج فارس محسوب می شود و روابط با این کشور به گسترش منافع ملی منجر خواهد شد و باب برقراری روابط با سایر کشورهای عربی منطقه را باز خواهد کرد. بدین ترتیب در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی فصل جدیدی از روابط میان ایران و عربستان سعودی گشوده شد. برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در سال ۱۳۷۶ در تهران و حضور ولیعهد عربستان سعودی در آن و متعاقب آن سفرهای سید محمد خاتمی به عربستان به نقاط عطفی در روابط بین دو کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران انجامید. به دنبال سفر خاتمی به عربستان سعودی روابط و مناسبات این دو کشور در حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تجاری و... گسترش یافت و در همان سال پادشاه عربستان از سایر کشورهای عربی خواست تا روابط خود با جمهوری اسلامی ایران را گسترش دهند. این گشایش در روابط فی مابین دو کشور به همکاری و توافق در راستای افزایش قیمت نفت نیز منجر گردید. اما این روند بهبود روابط تا سال ۲۰۰۳ بیشتر طول نکشید. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و اشغال عراق توسط نیروهای امریکایی، رژیم صدام حسین در این کشور برچیده شد و کم کم حکومت از طرف نیروهای امریکایی به نیروهای سیاسی فعال در عراق سپرده شد. در این اثنا منافع ملی جمهوری اسلامی ایران با استقرار حکومت شیعی در عراق تأمین می شد، در حالی که عربستان سعودی از این مسئله ناخشنود بود و از دولتی سکولار در عراق که سنی ها در آن قدرت داشته باشند حمایت می کرد و از



۱. علیرضا زغندی و مهدی آقاعلیخانی، «بررسی عوامل منطقه ای و اگرایی در روابط ایران و عربستان (۱۳۹۰-۱۳۸۴)، سیاست، دوره ۴۳، ش ۲، ۱۳۹۲، ص ۲۳۰-۲۲۹.

حضور نیروهای امریکایی در عراق که سدی در مقابل نیروهای شیعی محسوب می‌شدند حمایت می‌کرد که این مسئله منجر به آغاز دوره جدیدی از روابط تنش آمیز و تیره بین جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شد.

روابط ایران و عربستان از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون

وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حملات امریکا به عراق و افغانستان شرایط جدیدی را در خاورمیانه پدید آورد، به گونه‌ای که در شرایط جدید، موازنه قدرت به نفع جمهوری اسلامی ایران تغییر یافت. سقوط طالبان در افغانستان و روی کار آمدن دولت شیعی در عراق و در نهایت قدرت‌یابی حزب‌الله در لبنان، عربستان را در جهت مهار قدرت رو به افزایش جمهوری اسلامی ایران مصمم کرد و باعث شد تا این کشور اقدامات و سیاست‌های متعددی از قبیل هم‌پیمانی با سایر کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی برای مقابله با نفوذ رو به افزایش جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه خاورمیانه را در دستور کار خود قرار دهد. از جمله اقدامات عربستان سعودی در جهت مقابله با ایران شرکت در ائتلاف ضد ایرانی با همراهی امریکا، اسرائیل، اردن و مصر در جهت مهار نفوذ جمهوری اسلامی ایران در فلسطین و معادلات آن منطقه بود. چالش عمده‌ای که در این دوره بر روابط بین ایران و عربستان سعودی اثر گذاشت تشدید نگرانی در رابطه با برنامه هسته‌ای ایران بود. مسئله هسته‌ای ایران به همراه دیگر حوزه‌های اختلاف بین ایران و سایر کشورهای عربی، این کشورها را بر آن داشت تا نگرانی‌های امنیتی خود را از سطح منطقه‌ای به سطح بین‌المللی منتقل کرده و همراه با سیاست‌های امریکا حرکت کرده و به مخالفت با جمهوری اسلامی ایران بپردازند.

در دوران فعالیت دولت محمود احمدی‌نژاد، روابط ایران و عربستان ابعادی جدید به خود گرفت. در واقع با وجود اینکه در ظاهر روابط دیپلماتیک در قالب سفرهای مقامات دو طرف به کشورهای یکدیگر برقرار بود اما در عمل نگاه عربستان به فعالیت‌ها و نقش‌آفرینی‌های ایران در منطقه نگاهی منفی و همراه با نگرانی بود. عربستان سعودی در رأس نگرانی‌های خود، فعالیت‌های هسته‌ای ایران را مورد نظر دارد. در واقع این کشور برنامه هسته‌ای ایران را علامت دیگری از بلندپروازی‌های منطقه‌ای دولت تهران ارزیابی می‌کرد و با چنین تصویری، سعودی‌ها و متحدان آنها تصور می‌کردند که ایران به کمک هم‌پیمانان خود در صدد تسلط بر دولت‌های عراق، لبنان و فلسطین و غیره است



تا بدین وسیله موقعیت برتری در خاورمیانه به دست آورد. بر اساس اسناد منتشر شده و یکی لیکس در این دوره، عبدالله بن عبدالعزیز، پادشاه وقت عربستان سعودی خواستار حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به ایران و متوقف کردن برنامه هسته‌ای ایران بوده است. او در آوریل ۲۰۰۸ به ریان کروکر، سفیر ایالات متحده در عراق و ژنرال دیوید پترائوس گفته بود: «سرافعی را قطع کنید». عادل المجیر، سفیر عربستان در واشینگتن، از توصیه‌های مکرر ملک عبدالله به آمریکا درباره حمله نظامی به ایران و متوقف کردن برنامه هسته‌ای این کشور یاد کرده است. به نظر می‌رسد در راستای همین دیدگاه است که عربستان تحرکات حزب‌الله در لبنان را بخشی از استراتژی دولت ایران برای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه می‌داند. توطئه قتل عادل المجیر سفیر عربستان در آمریکا در ۱۹ مهر ۱۳۹۰ و نسبت دادن آن به ایران هم توانست در این دوره عمق اختلافات دو کشور را بیشتر کرده و بر دامنه آن نیز بیفزاید.

اما خیزش‌های عربی آغازگر تنش‌های آشکار در روابط ایران و عربستان در این دوره بود. اختلاف دیدگاه تهران و ریاض در برخورد با اتفاقات رخ داده در جهان عرب و تفاسیر متفاوت آنها از این تحولات، دامنه بی‌اعتمادی بین دو کشور را افزایش داد. عربستان به دلیل ماهیت محافظه کارانه دستگاه سیاسی آن، تلاش داشت مانع از سرایت خیزش‌های عربی به دیگر کشورهای منطقه شود و در برخی کشورها از جمله بحرین برای سرکوب مخالفان مستقیماً وارد عمل شد و در دیگر کشورها نیز تلاش کرد تحولات را مدیریت کند. اما نگاه ایران به این تحولات مثبت بود و از دید بیداری اسلامی در کشورهای عربی از این تحولات استقبال کرد. همین مسئله باعث تشدید اختلاف‌های ایران و عربستان و غلبه بعد تخصصی بر بعد رقابتی روابط آنها در این دوره شد.

اوج تنش‌های ایران و عربستان در این زمان، سرایت خیزش‌های عربی به سوریه بود. در این زمان، رقابت‌های پنهان دو کشور به شکل تخصصی خود را نشان داد و به دیگر حوزه‌ها از جمله لبنان، عراق، یمن و حتی فلسطین نیز کشیده شد.

در رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان می‌توان جلوه‌هایی از رقابت ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک را مورد ملاحظه قرار داد. فعال‌سازی متحدین و حمایت از گروه‌های هم‌راستا بخشی دیگر از نشانه‌های رقابت دو کشور محسوب می‌شود. در واقع روابط ایران و عربستان همواره ماهیت رقابتی و تقابلی داشته و در سیر تاریخ روابط دو کشور، دوره‌های تعامل و همکاری همواره در سایه رقابت دو کشور بوده است. موضوعات منطقه‌ای متعددی موجب به وجود آمدن این دیدگاه تقابلی گشته و رسیدن به ثبات

و تفاهم در روابط متقابل را سخت نموده است. در واقع این گونه رقابت‌ها به حوزه‌های جغرافیایی متعددی تحول پیدا کرده است. عراق، لبنان، بحرین، یمن و سوریه؛ اینها حوزه‌هایی است که ایران و عربستان در آن دیدگاه تقابلی دارند.

تغییر رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با روی کار آمدن دولت یازدهم و توجه به بحران‌های منطقه‌ای و جهانی و ارایه رهیافت‌هایی بر پایه صلح و گفت‌وگو در اواسط سال ۱۳۹۲ موجب شد تا موج جدیدی از تعاملات دیپلماتیک با دیگر کشورها شکل بگیرد. از این رو است که کادر دیپلماتیک ایران با این تغییر رویکرد سعی کرد از این زمان به بعد با حضور بیشتر در مراسم‌های رسمی و همایش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی نگاه گذشته به ایران را عوض کند. حضور وزیر امور خارجه دولت یازدهم در مراسم ترحیم پادشاه فقید عربستان در بهمن ۱۳۹۳ از این گونه موارد بود. اما گه‌گاهی هم این روابط به ناخواست به سردی و بعضاً نزاع تبدیل شده است. مسئله اعدام شیخ نمر روحانی عالی‌قدر شیعه توسط عربستان موجی از انزجار را نسبت به سیاست‌های مذهبی عربستان موجب شد. در این مدت حوادثی هم اتفاق افتاد که البته با توجه به همان فضای حاکم بر روابط بین این دو کشور حل و فصل شد. برای مثال اعدام یک تبعه ایرانی در ماه حرام (۱۳ شهریور ۹۳) و توهین و تجاوز به زائران ایرانی، اعتراض گسترده مقامات کنسولی و دیپلماتیک ایران را به دنبال داشت و همچنین اعزام زائران ایرانی برای انجام حج عمره تا زمان عذرخواهی رسمی سعودی‌ها لغو گردید. اتفاقات حادث شده در منا و کشته شدن حدود ۵۰۰۰ نفر از زائرین حرمین شریفین، که حدود ۵۰۰ نفر از آنها ایرانی بودند نیز از اتفاقاتی بود که منجر به بروز تنش‌های جدیدی در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شد.





به طور کلی می‌توان گفت ایران و عربستان همواره به عنوان دو کشور و دو قدرت تأثیرگذار جهان اسلام، در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مطرح بوده‌اند و هر کدام بنا به دلایلی، نقشی برتر برای خود در روند تحولات منطقه‌ای قائل می‌باشند. با این حال، روابط بین دو کشور از زمان پهلوی اول تاکنون همواره با نوساناتی توأم بوده است. اما شدت تنش‌ها در یک دهه گذشته به اندازه‌ای است که حتی روی کار آمدن دکتر حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهوری تازه در ایران و دیدگاه تعاملی وی در خصوص سیاست خارجی نیز نتوانسته است از دامنه تنش‌های بین تهران و ریاض بکاهد؛ به گونه‌ای که شاهد سرایت این تنش‌ها از حوزه‌های سیاسی و نظامی به حوزه اقتصادی و بحث نفت هستیم. جلوگیری عربستان از کاهش تولید نفت اوپک به کاهش بیش از ۵۰ درصدی قیمت نفت منجر شده است. بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت با نگاهی به عوامل داخلی و خارجی تأثیرگذار بر روابط ایران و عربستان، به دلیل رویکرد مثبتی که ملک عبدالله به برخی از سیاستمداران ایرانی از جمله هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی داشت، همچنین رویکرد تنش‌زدایانه دولت خاتمی در ایران، روابط ایران و عربستان در سال‌های آغازین روی کار آمدن ملک عبدالله رو به گرمی بود و حتی دو کشور پیش از آنکه عبدالله به طور رسمی پادشاه شود تفاهم‌نامه امنیتی امضا کردند (باید توجه داشت که به دلیل بیماری «ملک فهد»، در ۱۰ سال آخر حکومت وی، عبدالله زمامدار اصلی در عربستان بود). اما به دلیل برخی تحولات منطقه‌ای، به مرور روابط دو کشور زیر تأثیر این تحولات به سردی گرایید. نگاه انتقادی دولت احمدی‌نژاد به سیاست خارجی عربستان و رویکرد خاص وی نیز سردی روابط بین ایران و عربستان را تشدید کرد. با شروع خیزش‌های عربی، این روابط در برخی زمینه‌ها از جمله در سوریه، عراق، بحرین و در حال حاضر یمن حتی به تخاصم نیز کشیده شد. بحران افت شدید قیمت نفت و سیاست‌های عربستان در تثبیت میزان تولید کنونی اوپک و کشته شدن حدود ۵۰۰ نفر از ژانرین ایرانی در منا نیز آخرین برگ‌های تنش در روابط ایران و عربستان در دوره کنونی است.

نتیجه‌گیری

با یک نگاه اجمالی به تاریخ روابط خارجی و سیاسی ایران و عربستان به خوبی می‌توان روح نزاع و تقابل را احساس کرد. روابط این دو کشور هیچ‌گاه در طول تاریخ در سطح مطلوب برقرار نبوده است، هر چند قبل از انقلاب اسلامی ایران روابط دو کشور

ثبات داشت ولی این وضعیت نیز حاصل سیاست دو ستونی بود که امریکا آن را ایجاد کرده بود و دو کشور در غالب آن روابط خود را برقرار و تنظیم کرده بودند. تفاوت‌های ایدئولوژیک و فکری - مذهبی از عوامل افزایش این تقابل بوده‌اند. علاوه بر این اختلافات نفتی، استراتژیک و نظامی نیز باعث شده است تا روابط تهران و ریاض هیچ‌گاه آن گونه که انتظار می‌رفت حالت مسالمت‌آمیز به خود نبیند. ایران و عربستان دو قدرت بزرگ و تأثیرگذار خاورمیانه با ادعای برتری هژمونی و از طرف دیگر طلیعه‌داری ام‌القری اسلامی، همیشه یک رقابت ناتمام سیاسی - مذهبی را دنبال کرده‌اند، گرچه همواره سعی شده از راه‌های مختلف نظیر پیمان‌های منطقه‌ای و کنفرانس‌های صلح، اپک و گردهمایی کشورهای اسلامی از شدت این رقابت‌ها کاسته شود اما این تلاش‌ها ناموفق بوده و یا اگر موفقیتی داشته است، این موفقیت‌ها زودگذر بوده و به زودی مسئله جدیدی در روابط این دو کشور ایجاد می‌شود و دوباره بذر اختلاف و تنازع را بین آنها ترویج می‌داد.

کشور ایران و عربستان هر دو ادعای رهبری کشورهای مسلمان و خاورمیانه را دارند، دو قدرتی که یکی از آنها شیعه‌مذهب و دیگری سنی‌مذهب می‌باشد و این موضوع در طول تاریخ روابط سیاسی دو کشور در نوع رابطه و سطح روابط تأثیرگذار بوده است. نکته کلیدی اینجاست که دو کشور منافع متضاد برای یکدیگر و در مقابله با یکدیگر ترسیم کرده‌اند، این موضوع نه در حال حاضر بلکه از زمان‌های دور وجود داشته است، حمایت عربستان از صدام حسین در جنگ ۸ ساله علیه ایران، حمایت ایران از شیعیان یمن در مقابل عربستان، حمایت ایران از بشار اسد و مخالفت عربستان با وی و تحرکاتی از این قبیل همواره در روابط بین دو کشور وجود داشته است.

در سطح منطقه‌ای، عربستان نسبت به افزایش نقش ایران در افغانستان، لبنان، فلسطین و به ویژه عراق و غیره نگران است. تحولات چند سال گذشته در منطقه که موجب افزایش نفوذ جمهوری اسلامی و شیعیان شد اسباب نگرانی پادشاهی سعودی در مورد کاهش نفوذ خود در منطقه را فراهم آورده است. این نگرانی‌ها به همراه حساسیت و سوءظن‌های همیشگی عربستان به ایران واکنش‌هایی را از سوی ریاض به منظور تغییر در معادلات منطقه برانگیخته است. در گذشته همواره ایران، عربستان سعودی و عراق به عنوان سه کشور مهم و تعیین‌کننده در منطقه خلیج فارس مطرح بودند و توافق دو کشور از این سه کشور کافی بود تا تأثیرگذاری لازم بر مسائل و تحولات عمده و مهم منطقه صورت بگیرد، لذا عربستان تلاش می‌کرد که از عراق به عنوان ابزاری برای ارتقای

نقش خود در منطقه استفاده نماید. حساسیت عربستان نسبت به افزایش نقش ایران و شیعیان در عراق از این زاویه اهمیت می‌یابد. علاوه بر این، عربستان همواره خود را در نقش یک مدافع تمام‌عیار اهل سنت تعریف کرده است و نسبت به کاهش نقش سنی‌ها در عراق، لبنان و یا کشورهای هم‌جوار خود مانند بحرین و یمن حساس و نگران است. از این رو رابطه ایران و عربستان را باید یکی از دشوارترین عرصه‌های دیپلماسی خارجی جمهوری اسلامی ایران در طی ۳ دهه گذشته

در سطح منطقه‌ای، عربستان نسبت به افزایش نقش ایران در افغانستان، لبنان، فلسطین و به ویژه عراق و غیره نگران است. تحولات چند سال گذشته در منطقه که موجب افزایش نفوذ جمهوری اسلامی و شیعیان شد اسباب نگرانی پادشاهی سعودی در مورد کاهش نفوذ خود در منطقه را فراهم آورده است

ارزیابی کرد. به همین دلیل است که مراودات تهران و ریاض که فراز و فرود بی‌سابقه‌ای را در خود داشته از کرانه‌های قطع ارتباط دو جانبه تا دیدارهای مکرر سالانه سطح بالا را تجربه کرده است.

با این حال و صرف‌نظر از تاریخ و عمق اختلافات دو کشور، نیاز عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران به داشتن روابط پویا و فعال و مستمر، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و غیر قابل انکار است. ارتقا، تقویت، تعمیق و تحکیم روابط سیاسی دو کشور باعث قدرت دیپلماسی و ضامن استقرار و آرامش در منطقه حساس و استراتژیک خلیج فارس خواهد بود. هم‌گرایی بین کشورهای حوزه خلیج فارس و تبدیل منطقه به محیطی برای همکاری‌های امنیتی و سیاسی و زیست‌محیطی و مبارزه با تشنج‌های مذهبی و فرقه‌گرایی در قالب ایجاد یک سیستم همکاری مشترک حتی برای مبارزه با آفت‌های اجتماعی و تروریسم و جنایات سازمان‌یافته و قاچاق مواد مخدر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بسط و توسعه همکاری‌های اقتصادی و تجاری، توجه به ظرفیت‌های بالای مبادلاتی و انجام سرمایه‌گذاری‌های مشترک باعث رشد و شکوفایی و رفاه و تولید ثروت در منطقه گردیده و نهایتاً باعث اعتمادسازی پایدار و بلندمدت بین کشورهای حوزه خلیج فارس خواهد گردید. شاید با مرگ آخرین فرزندان عبدالعزیز و ایجاد جریان جدیدی از نسل جوان‌تر خاندان سعودی و سعی بر امروزی‌تر کردن نحوه حکومتشان، بتوان به سال‌های آینده امید بست. به هر صورت با زاده شدن گروهی به نام داعش که از تولیدات مذهب تند سلفی است و عملیات جنون‌آمیزی که در سرکوب و اعمال وحشیانه بر ضد بشریت می‌کنند - که دود آن حتی به چشم خاندان آل سعود خواهد



رفت-می توان امید بست که شاید روزی با ایجاد تغییرات اصلاحی در این جامعه به شدت بسته و اصول‌گرای به تمام معنی، رابطه گرم‌تر و صمیمانه‌تری بین ایران و آن کشور ایجاد شود، چرا که روابط ایران و عربستان به عنوان دو کشور مهم و تأثیرگذار در منطقه به روند تحکیم و توسعه منافع ملی کشورهای منطقه کمک خواهد نمود و باعث پایان بخشیدن تدریجی حضور قدرت‌های بیگانه و کاهش روند مسابقه تسلیحاتی در سطح خاورمیانه خواهد شد.

اما در حال حاضر این گونه نیست و رقابت میان عربستان و ایران یک رقابت فرقه‌ای (سنی در برابر شیعه)، قومی (عرب در برابر فارس)، ایدئولوژیک (متحدان امریکا در برابر مخالفان امریکا) و ژئوپلیتیک است. هر یک از این دو کشور خود را به طور طبیعی نه تنها رهبر خاورمیانه بلکه رهبر کل جهان اسلام می‌داند. ایران و عربستان - همانند فرانسه و آلمان در اروپا یا برزیل و آرژانتین در امریکای لاتین - مقدر گردیده‌اند که رقیب هم باشند، رقابتی که بعضاً به دشمنی و خصومت نیز منجر شده است. مشکلی که در حال حاضر وجود دارد این است که این دو کشور در دو سوی مخالف چندین نزاع خونین در خاورمیانه از جمله نزاع‌های جاری در سوریه، عراق، یمن، لبنان، بحرین و سرزمین‌های فلسطینی قرار گرفته‌اند. این چند حوزه سیاسی و جغرافیایی را می‌توان عمده حوزه‌های اختلاف جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و مهم‌ترین حوزه‌های رقابت و تنازع استراتژیک و ایدئولوژیک این دو کشور دانست؛ حوزه‌هایی که شکست و پیروزی هر کدام از این دو کشور در آنها به معنای از دست دادن و یا کسب منافع و قدرت بسیار زیاد منطقه‌ای است، از این رو این دو کشور سعی می‌کنند با تمام توان از منافع خود در این حوزه‌ها حفاظت کرده و از هم‌پیمانان خود در این کشورها حمایت نمایند.



مناذیان شوم تجزیه آذربایجان ایران در دهه اخیر (۱)

گوناز، داک و یاران داخلی تجزیه طلبان

اصغر حیدری^۱

اشاره: در کتاب *انقلاب اسلامی و گروه‌های تجزیه طلب* که توسط بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر شده، برخی از جریانات و گروه‌های تجزیه طلب در آذربایجان که از گذشته به دنبال اهداف شوم خود بودند معرفی و اهداف و فعالیت‌هایشان توضیح داده شده است. در دهه اخیر دشمنان تمامیت ارضی و استقلال ایران مانند گذشته به تشدید سیاست‌های تجزیه طلبی ادامه دادند و تلاش کردند با ایجاد گروه‌های جدید و به ظاهر ناشناخته تحرک تازه‌ای به این سیاست کهنه در منطقه ببخشند. در این پژوهش (در دو قسمت) به معرفی این گروه‌های جدید تجزیه طلب که هدفشان جدا کردن بخشی از آذربایجان از ایران و پیوستن به جمهوری آذربایجان می‌باشد، می‌پردازیم. امید است به آگاهی و بصیرت جوانان ایرانی به ویژه آذربایجانی بیفزاید.

۱. مدرس دانشگاه و کارشناس ارشد ایران شناسی

الف. شبکه تلویزیونی گوناز معرفی شبکه تلویزیونی گوناز و مؤسس آن



شبکه تلویزیونی گوناز (به ترکی: Günaz TV) شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای که در ۲۳ آوریل ۲۰۰۵ توسط احمد اوبالی تأسیس شد. این شبکه که به زبان ترکی آذری به صورت ۲۴ ساعته از شیکاگوی امریکا برنامه پخش می‌کند، شبکه‌ای سیاسی و اجتماعی محسوب می‌گردد که از بدو تأسیس فراز و نشیب‌های بسیاری را

تجربه کرده و سابقه پخش از چندین ماهواره مختلف را دارد. این شبکه روزانه فقط ۸ ساعت پخش زنده دارد.

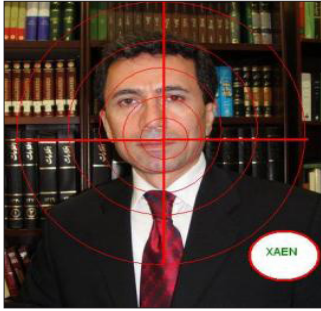
گوناز (به ترکی آذربایجانی: Günaz) مختصر شده گونئی آذربایجان (به ترکی آذربایجانی: Güney Azərbaycan) به معنای آذربایجان جنوبی است.

برنامه‌های شبکه گوناز

برنامه‌های این شبکه را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱. بخش برنامه‌های کودکان.
 ۲. موضوعات فرهنگی و آموزشی نظیر آموزش خواندن و نوشتن به زبان ترکی و مرور دانشگاهی و علمی تاریخ آذربایجان تحت عناوین: آنادیلی [زبان مادری]، رقص دونیاسی [دنیای رقص]، موغام درسی [درس موسیقی موغام] و باجاریقلی اللر [ایل‌های کاردان و فهمیده] و نیز گفت‌وگو با صاحب‌نظران در عرصه فرهنگ و تاریخ.
 ۳. برنامه‌های سیاسی شامل: تحلیل‌های سیاسی، برنامه‌های گفت‌وگوی مستقیم با مردم و فعالان سیاسی.
 ۴. بخش خبری تحت عنوان گونون سسی [صدای آفتاب]
 ۵. برنامه‌های فرهنگی شامل: موسیقی سنتی آذربایجانی، فیلم‌های مستند
 ۶. معرفی کتاب‌هایی در مورد آذربایجان
- شبکه گوناز در کنار برنامه‌های فرهنگی خود برنامه‌های سیاسی نیز پخش می‌کند.

با توجه به محتوای برنامه‌های گوناخ و پشتیبانان و محل و گستره پخش (اروپا، شمال آفریقا، امریکا و خاورمیانه)، هدف اصلی این شبکه تلویزیونی تحریر برای جدایی آذربایجان از ایران بوده و همواره در تلاش آشوب‌افکنی است.



احمد اوبالی مدیر گوناخ

نام واقعی احمد اوبالی (مدیر تلویزیون گوناخ در شیکاگو) احمد یوسفی سادات است و اهل مغان می‌باشد. پدر وی حمام‌دار معروف اردبیل بود و نام حمام نیز «حمام سادات» نام داشت. احمد در کودکی در این حمام کار می‌کرد و در جوانی به سازمان مجاهدین (منافقین) خلق پیوست. وی در

جوانی علاقه زیادی به مجری‌گری داشت و به همین دلیل تصمیم گرفت با پارتی یکی از آشنایان وارد صدا و سیمای اردبیل شود، ولی به دلیل چهره نامناسب و نداشتن فن بیان پذیرفته نشد. وی این شکست را برنتابید و با داد و فریاد بسیار آنجا را ترک کرد. پس از خروج از کشور و همراهی کردن با سازمان تروریستی منافقین در نهایت وارد داک (به اصطلاح کنگره آذربایجانی‌های جهان که در ادامه توضیح داده می‌شود) شد و همراه با گروهی که از سوی سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم باکو حمایت می‌شد، توانست کنگره را در چند مرحله به دست بگیرد.

اهداف شوم و خطرناک گوناخ تی‌وی علیه کشور و ملت ایران

شبکه گوناخ علاوه بر پخش تلویزیونی، سایت اینترنتی به زبان فارسی و ترکی آذربایجانی نیز دارد و در آنها نیز افکار و اهداف خود را در قالب اخبار، مقاله و تفسیر پی می‌گیرد. در اینجا بر اساس برخی از دیدگاه‌ها و مقالات منتشر شده در سایت گوناخ تی‌وی به واکاوی اهداف پلید آن علیه تمامیت ارضی ایران، جدایی اقوام ایرانی از هم، ایجاد اختلاف و خون‌ریزی بین فارس، ترک، کرد و... و نیز جدایی آذربایجان از ایران می‌پردازیم.

۱. خوابیدن، مردن است!

در سایت اینترنتی گوناخ تی‌وی، در مطلبی با عنوان «به هوش آذربایجان، خوابیدن مردن است» می‌خوانیم:

... در آذر ماه [آذرماه!] امسال با کمال حیرت و شادی شاهد پیدا شدن سه هفته‌ای تلویزیون محبوب ملی آذربایجان جنوبی یعنی گوناز بودیم که شوونیسیم نژادپرست فارسی-ایرانی آن را در همان نطفه خفه کردند تا چشم و گوش یک ملت میلیونی همواره بسته بسته باشد!! اما در کمال تعجب می‌بینیم که تلویزیون‌های کردی [Asosat و Tishk و NewRoz و Rojhelat] نه تنها بسته نشده‌اند بلکه رنگارنگ‌تر و قدرتمندتر از هر زمان دیگری هر روز و هر ساعت با زبان مادریشان ملت خودشان را بیدار می‌کنند و روز به روز بهتر و قوی‌تر از گذشته جنبش‌های حق طلبانه خود را تقویت و چشم و گوش تمام ملت کرد را در ایران و تورکیه و عراق و سوریه باز می‌کند، اما ما ملت ترک ایران چه؟! حیرت آور است! از قرائن و شواهد امر مثل روز پیدا است که شوونیسیم نژادپرستانه فارس با سوءاستفاده از مذهب مقدس اسلام و عقاید و باورهای دینی مردم به خصوص ملت ترک ایران سعی بر آن دارد که ما را از خود غافل نموده و تا می‌تواند ضربه سنگین تری بر سیاست و اقتصاد و زبان و فرهنگ و تاریخ ملتمان بزند و صبح تا شب دنبال «بیر تیکه چورک» [یک تکه نان] بدون و فارسی نگاه کند(!) و با سیاست و سرنوشت خودش کاری نداشته باشد!!

The screenshot shows the GNA website interface. At the top, there is a navigation bar with options like 'Home', 'About Us', 'Contact Us', and 'Search'. Below this, there are several news items with titles in Persian and Azeri, such as 'جمهوری اسلامی سوریه راگان بارز عراق' and 'سازمان اطلاعاتی آذربایجان'. The interface includes a search bar, a language selector (Türkçe, Azərbaycanca), and a list of recent news items with dates and categories.

سایت فارسی گوناز تی‌وی، ۳۱ تیر ۱۳۹۱

... در شرایط حساس کنونی کلاش به دست‌های کرد باید بتوانند ملت خود را بیدار کنند اما با تمام امکانات شیطانی و تکنولوژیک باید و باید از بیداری ملت تورک آذربایجان جنوبی جلوگیری کرد! همان‌گونه که فقط یک «جمهوری آذربایجان» (نه آذربایجان شمالی) در نقشه جغرافیایی وجود دارد همین یک کشور کوچک نیز بماند و ملت میلیونی ترک ایران حق ندارد چشمانش را باز کند و ببیند چه بر سرش می‌آید!!

۲. تحریک به جدایی از ایران

در ادامه مقاله ذکر شده، گونازیان! شیرین عقل، نانجیبانه مردم آذربایجان را به جدایی از ایران فرامی‌خوانند و می‌نویسند:

ملت ترک خیلی وقت است که طعم آزادی و آرامش اقتصادی - سیاسی نچشیده‌اند. ما باید بفهمیم که باید برای ملت خودمان و استقلالمان شب و روز تلاش کنیم و باید بفهمیم که خواسته‌های ملت ما تا حد هیچ جنبش اجتماعی و سیاسی فارسی مثل جنبش سبز و غیر جنبش سبز قابل کوچک شدن نیست. ما همواره باید به بیدارسازی ملت خودمان شب و روز و هر لحظه و هر ساعت آهسته و پیوسته ادامه دهیم و تمام جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی و هر اتفاقی که در هر گوشه دنیا اتفاق می‌افتد هوشیارانه تحت نظر داشته باشیم و از آن به نفع خود و ضرر دشمنانمان استفاده کنیم و این را بدانیم که حق گرفتنی است نه دادنی و ما باید حقدمان را بگیریم. آن هم بهایی دارد که باید بپردازیم مانند همه ملت آزاد دنیا. ما نباید ملت خودمان را به تظاهرات خیابانی پراکنده و قابل سرکوب ترغیب کنیم بلکه تمام ملتمان را بیدار و بیدارتر کنیم...

تا کی می‌خواهید وطن خود را ویران ببینید و سنگ وطنی به اسم ایران را که جز بدبختی و توهین به ملیت و زبان و اجدادمان ارمغانی بر ایمان نداشته را به سینه بزنید... کمی باید به غیرت خود آفرین بگوییم زیرا اعراب فلسطین پس از اینکه سرزمین خود را به ازای پول به یهودی‌ها فروختند، اکنون بیش از ۶۰ سال هست که برای باز پس گرفتن وطن خود دلیرانه می‌جنگند. چون می‌دانند وطن یعنی ناموس، مادر، خواهر، زن... ولی ما تورکان که وطنمان به زور ۷ پارچه (باکو-



تبریز- گرجستان- داغستان- نخجوان- ایروان- قره‌باغ) شده است و پولی بهمان ندادند که هیچ، به نوامیس‌مان تجاوز نمودند و هموطنانمان را قتل‌عام و شکنجه نمودند، ساکت و آرام نشست‌ایم و لب به اعتراض و اعاده حیثیت و حق و وطنمان نمی‌گشاییم و اکنون دشمن پرورتر گشته و به شکل دیگری شروع به ذوب و نابودی آذربایجان در قسمت جنوبی نموده است و از آن همدان، لرستان و کردستان و فارسستان درست نموده و از آذربایجان غربی، کردستان جدید می‌زایاند و قزوین را به فارسستان واردبیل و بندرانزلی را به گیلکستان بدل نموده و ما با غیرتی سوزان فقط نظاره‌گریم و بس...^۱

تحریک احساسات مردم آذربایجان علیه حکومت و مردم مناطق فارس‌زبان ترفند و دیسیسه متعفن‌ی است که دستگاه جهنمی ساواک پهلوی بدان دست یازید تا مانعی برای اتحاد و اتفاق مردم آذربایجان با برادران و خواهران دینی و هموطن خود ایجاد نماید و سدی در برابر پیشرفت و پیروزی انقلاب اسلامی بسازد. گویی گردانندگان گوناگونی با سران ساواک هم‌پیماله بوده و در محضر آنان تلمذ نموده‌اند! ثابتهی مدیرکل امنیت داخلی ساواک در اسفند ۱۳۵۶ با اوج‌گیری امواج توفنده انقلاب اسلامی در دستوری خیلی فوری و سری چنین نوشت:

به نحو مقتضی به اختلافات موجود بین فارس‌ها و ترک‌ها دامن زده و از این جریان به نحو مطلوب بهره‌برداری و نتایج حاصله اعلام (گردد).

امنیت داخلی: توسط منابع و عوامل دیگر نسبت به پیاده کردن این دستور اقدام شود.

اخطار فوری

دستور شماره ۳۱۲/۲۰۳

تاریخ ۱۳۵۶

موضوع: ...

این دستور را به کلیه واحدهای ذیل ابلاغ و عملیاتی نماید.

سری

۳۱۲ ۲۰ ۳

۱۳۵۶

1. www.gunaz.tv/per/14/articleCat/1/articleID/2466.html

۳. نوید بی شرمانه فروپاشی ایران!

در مطلب دیگری به تاریخ چهارشنبه ۱۶ مه ۲۰۱۲/۲/۲۷، اردیبهشت ۱۳۹۱ با عنوان: «آیا ایران به سوی فروپاشی پیش می‌رود؟» شیرین عقلی به اسم محبوب امراهی که خود را فعال مستقل حرکت ملی آذربایجان جنوبی معرفی کرده است، با قلم زهرآگینی ضمن بهانه قرار دادن نفوذ فراوان زبان فارسی در زبان آذری و خطر آن برای آینده این زبان، به نفی و ادامه موجودیت کشور واحد ایران پرداخته و در اعترافی آشکار نوشته است: «دول غربی نیز از مدت‌ها قبل، ایران یکپارچه را تهدیدی برای منافع خود می‌دانند.» این اعترافی در خور دقت برای همکاری و هم‌سویی دولت‌های اروپایی و امریکا با تجزیه‌طلبان ایرانی و به ویژه آذربایجانی است! فرازهای اصلی نوشته مذکور چنین است: ... طرح دیگر رژیم ایران که به اجرا درآمد پروژه ایجاد شبکه‌های استانی بود. این پروژه نیز تحت شعار باروری زبان‌ها و فرهنگ‌های بومی سیاست آسیمیلیسیون^۱ و «تثبیت ارضی سرزمین‌های فارسی» را در پیش می‌گرفت. به طوری که با استفاده بی حد و حصر از واژگان و ساختارهای گرامری فارسی در لهجه‌های مختلف زبان ترکی، زبانی را به وجود می‌آورد که در فرهنگ لغات جنبش آذربایجان از آن به عنوان زبان فاذری (فارسی + آذری. فارکی = فارسی + ترکی) یاد می‌شود. از سویی به غلط تصور می‌شد که این زبان سبب آموزش و ترویج هر چه بهتر زبان فارسی به کسانی که کلاً با آن ناآشنا هستند می‌شود. اقشار بالا دست جامعه (همچون شهرداران، فرمانداران، و کلای مجلس و...) در کانال‌های تلویزیون محلی یا کلاً به زبان فارسی صحبت می‌کردند و یا به زبانی فاذری، فارکی تر! یعنی تعداد استفاده از کلمات و ساختارهای فارسی در این زبان برساخته، نشانگر طبقه اجتماعی افراد بود تا جایی که سعی می‌شد در یک جمله تنها و تنها فعل‌ها به زبان تورکی به کار گرفته شوند و حتی در بیشتر موارد آن افعال نیز برای فارس‌سازسیون بیشتر با فعل کمکی استفاده می‌شدند.

۱. آسیمیلیسیون در لغت به معنای متشابه‌سازی است و در علوم انسانی پروسه‌ای است که موجب مستحیل شدن افراد یا گروه‌های قومی متفاوت در فرهنگ حاکم جامعه می‌شود. آسیمیلیسیون در واقع شدیدترین حالت فرهنگ‌پذیری است و ممکن است از طریق اعمال زور یا داوطلبانه انجام گیرد. تغییر هدف‌دار زمانی اتفاق می‌افتد که یک گروه، سلطه بر دیگری را از طریق اشغال نظامی یا کنترل سیاسی برقرار کند.



... با مداخله ایدئولوژیک ایران در امور داخلی جمهوری آذربایجان تنها راهی که پیش پای دولتمردان جمهوری آذربایجان و به تبع آن ترکیه به عنوان متحد او باقی می‌گذارد، حمایت آنان از «جنبش آذربایجان» با نام «حرکت ملی آذربایجان جنوبی» است...

در عصر فروپاشی ایدئولوژی‌ها، هیچ ایدئولوژی‌ای در ایران نیز نمی‌تواند عامل وحدت و «عرق ملی» باشد. تأکید بر ایران و ایران‌گرایی، تنها عنصر حاکم یعنی «فارس هویت‌ها» و به عبارت دیگر مرکز‌گرایان را متحد خواهند کرد. بر خلاف بسیاری از صاحب‌نظرانی که سعی دارند تا با دشوار نشان دادن مسیر فروپاشی ایران مانع این امر شوند، فروپاشی ایران بدون خونریزی صورت خواهد گرفت. کشورهای تورکیه و جمهوری آذربایجان در لحظه فروپاشی ایران ناگزیر لاقبل به دلایل امنیتی مداخله خواهند نمود. این در حالی است که در طول دوره زمامداری اسلامی در ایران آنان به درستی درک کرده‌اند که با ایرانی که دارای ساختاری اقتدارطلب و نژادگرایانه است، نمی‌توانند کنار بیایند. روی دیگر سکه آن است که دول غربی نیز از مدت‌ها قبل به این نتیجه رسیده‌اند که ایران یکپارچه را تهدیدی برای منافع خود می‌دانند...^۱

۴. مخالفت با نهادهای حاکمیتی جمهوری اسلامی مانند خبرگان رهبری

مجلس خبرگان یا مجلس چاکران: مجلس خبرگان رهبری در تاریخ ۲۴ مرداد سال ۱۳۶۲ هجری شمسی پایه‌گذاری شده است. مجلسی متشکل از روحانیون محافظه‌کار شیعه که در ادبیات جمهوری اسلامی ایران فقیهانی هستند که در علوم سنتی اسلام به درجه اجتهاد رسیده باشند. وظیفه این مجلس همان طوری که در اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری بیان شده است تعیین رهبری حکومت و نظارت بر عملکرد وی می‌باشد. این مجلس تاکنون در سرنوشت کشور هیچ تأثیری نداشته و مجلسی مردانه، کاملاً خنثی و اعضای آن مطیع و فرمانبردار رهبری حکومت بوده‌اند. نمایندگان مجلس خبرگان برای یک دوره ۸ ساله انتخاب می‌شوند. انتخابات مجلس پنجم خبرگان در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۹۴ شمسی همزمان با انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار

باکو بروکسل
شیکاگو تبریز

سایت گونا تی وی. ۱۷ اسفند ۱۳۹۴

صفحه اصلی اخبار فیلم ها مقالات برنامه های tv عکس کتابها RSS

twitter facebook YouTube YouTube YouTube RSS

Sorju
سوره گونئی آرزومین میس که چه بی نهنج اولمشیر؟
 مونتیکلی
 قنار قنیر
 ایران ایرون یونگرتا
 سن 90 پده کی بیلش براس

به سایت خود اضافه کن

```

<iframe vspace=0 frameborder=0 >
marginheight=0 marginwidth=0 height=58
src="http://günay.tv/widget.php?vspace=0
&scrolling=no width=464"</iframe>

```

مقالات
سرمکوب فرقه دکتران آذربایجان و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن
با کفره کورک و محمد رضا شاه از قدرت سیاسی، زنده مشارکت سیاسی با تشکیل احزاب، اجتناب ها و نهاد های مدنی، حقوق و اجتماعی فرقه آمد و با ...
سازمان حمایت حقوق بشر آذربایجان - ازک به مقاومت صد و شصتین سال روز جهانی زن - زلزله تبریزی

آنکارا: برگزاری کنفرانس آذربایجان جنوبی با حضور سخنگوی گاماج + تصاویر
 اظهارات کذب رئیس سازمان زندان های ایران: زندانی سیاسی نداریم
 ایران تا 10 سال آینده به کلی خشک می شود
 ممنوعیت موسیقی توسط نهادهای نمایندگی خامنه ای در دانشگاه ها
 وعده احیای دریاچه اورمی طی 12 سال آینده

ÖTÜKEN DERGİSİ ANKARA TEMSİLCİLİĞİ
Bağımsız ve Bağımsız Olmayan Türk Devletleri
 9
"GÜNEY AZERBAJYAN"
 Konuşmacı: Güney Azerbaycan Milli Azadlık Cephesi Sözcüsü
 Məhriban Məhdülü BƏRZİN

اخبار
 ویدئو: گونا تی وی وک 6 مارس 2016
 2016 فوبو: مسکلاتی که بعد از انتخابات ترک جمهورک اسلامی بیس آمده است. انس بس مولف در مسوره
 Bazar Emisi, 06.03.2016 11:50
 سخبران: ما شاء الله رزمی شما می توانید نگر برنامه های گونا تی وی را از لینک های زیر تماشا کنید
 GünayTV
 1 (Mar.6.2016) ماه...
 * بیشتر

اقتصاد لغو ویزای سفر به جمهورک آذربایجان وجود دارد
 Bazar Emisi, 06.03.2016 10:47
 گونا تی وی وک: رئیس دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه ایران در تبریز از احتمال لغو ویزای سفر به جمهورک آذربایجان ظرف چند ماه آینده خبر داد. به گفته ...

بارک جنبانی نهران
 Bazar Emisi, 06.03.2016 08:14
 گونا تی وی وک: دیدار نمایانک نهران آذربایجان با موسولیس نهران در حالی با نتیجه مناسف به پایان رسید که باریکانات و مریمان نهران از سوک...
 * بیشتر

بارک جنبانی به اعدام محکوم شد
 Bazar Emisi, 06.03.2016 02:51
 گونا تی وی وک: سخنگوی فوه قضاییه جمهورک اسلامی ایران اعلام کرده است، بارک جنبانی و دو متهم دیگر برنده به اعدام محکوم شدند. به گزارش گونا تی وی...
 * بیشتر

خواهد شد. برای انتخابات مجلس خبرگان رهبری از ۷۹۴ نفر که ثبت نام کرده بودند، فقط صلاحیت ۱۶۶ نفر توسط شورای نگهبان تأیید شده و وزارت کشور نتیجه را به داوطلبان ابلاغ کرده است. در حقیقت صلاحیت حدود ۲۰/۹ درصد داوطلبان تأیید شده و بقیه به طرق مختلفی از ادامه رقابتها بازمانده اند... بیشتر نامزدها انتصابات خود [آیت الله] خامنه ای به عنوان نماینده خود در استانها می باشند که دائماً به تعریف و تمجید وی و تخریب منتقدان پرداخته اند. ادبیات سخن این افراد همواره هم سو و در تأیید اظهارات و نظرات رهبری حکومت بوده است. هم اکنون درصد عمده ای از نامزدها موقعیت و جایگاه سیاسی خود را مرهون رهبر می دانند و قطعاً وی را در مجلس خبرگان حمایت خواهند کرد.

... افرادی که برای مجلس خبرگان انتخاب خواهند شد مثل همیشه در نقش چاکر، مطیع و فرمانبردار رهبر ظاهر خواهند شد تا از این طریق بتوانند غنائم حکومتی را برای خود و نزدیکانشان کسب کنند و پایه های موقعیت و جایگاه سیاسی خود را استحکام بخشند... این مجلس هم



مانند مجلس‌های پیشین به مثابه ابزار تشریفاتی خواهد بود که در مواقع لازم هسته اصلی قدرت و رهبری حکومت خواهد توانست از اعضای آن به عنوان ابزاری در جهت اهداف و خواسته‌های خود در طول ۸ سال نمایندگی استفاده نماید. در صورتی که به افکار عمومی جامعه چنین القا خواهد شد که وظیفه آنها تعیین جانشین علی خامنه‌ای بعد از مرگ وی می‌باشد. تحلیل سیاسی گوناز تی‌وی ۲۲ بهمن ۱۳۹۴ هجری شمسی.^۱

۵. اکنون نوبت فتنه قرمز است!



شبکه «گوناز تی‌وی» روز شنبه ۱۰ تیر ۱۳۹۱ (June ۳۰) در خبری از «فتنه قرمز» در آینده نزدیک خبر داد و جواد بی‌مجری این شبکه از طرفدارانش خواست در تجمعاتشان از پرچم قرمز استفاده کنند. وی در این مورد گفت: «رنگ قرمز رنگ

پرچم آذربایجان است و این رنگ قرمز بر گرفته از خون «بابک خرم‌دین» است.» این مجری تجزیه‌طلب در ادامه خواستار سوءاستفاده از استاد یوم‌های ورزشی و بازی‌های تیم تراکتورسازی برای پیشبرد اهداف شوم «پان‌ترکیسم» شد و گفت:

همه جای آذربایجان را قرمز کنید. سعی کنید از بازی‌های تراکتورسازی نهایت استفاده را کنید و پرچم قرمز را در جای جای آذربایجان برافراشته کنید. ما حق اشتباه کردن نداریم. این پرچم، پرچم بابک خرم‌دین است. همزمان با سالگرد تولد بابک خرم‌دین تجمعاتی در قلعه بابک هر ساله به مدت یک هفته انجام می‌شده است، اما متأسفانه سپاه پاسداران توانست این تجمعات را کنترل کند.

وی در ادامه به دست داشتن کشورهای همسایه در تجمعات غیر قانونی قلعه بابک اعتراف کرده و گفت:

1. <http://www.gunaz.tv/?id=4&vmode=1&SID=3106&lang=2>

نه فقط پان ترکیسم‌های ایران بلکه پان ترکیسم‌ها از کشورهای همسایه هم در این تجمعات شرکت کرده و سعی می‌کردند در این تجمعات نقشی ایفا کنند. این تجمعات چند سال ادامه پیدا کرد اما متأسفانه دولت ایران توانست این تجمعات را کنترل کند.

لازم به ذکر است که باشگاه فوتبال تراکتورسازی تبریز در بین طرفداران ترک خود به عنوان تیراخور شناخته می‌شود و در سال ۱۳۴۹ شمسی با حمایت کارخانه تراکتورسازی در شهر تبریز بنیان گذاری شد. هم اکنون تحت مسئولیت سپاه عاشورا است. سپاه عاشورا نقش مهمی در حل مسائل مالی باشگاه تراکتورسازی دارد و این تیم از امکانات ورزشی این ارگان استفاده می‌کند. همچنین ۳۰ درصد سهام باشگاه متعلق به «مؤسسه مالی و اعتباری کوثر» می‌باشد. علاوه بر این «مؤسسه مهر ایرانیان» وابسته به سپاه پاسداران و شرکت سایپا از دیگر سهامداران و متولیان این باشگاه محسوب می‌شوند.^۱

تراکتورسازی پرتماشاگرترین تیم لیگ برتر در فصل‌های ۸۹-۱۳۸۸ و ۹۰-۱۳۸۹ و ۹۱-۱۳۹۰ و ۹۲-۱۳۹۱ و ۹۴-۱۳۹۳ است. این باشگاه پیش‌تر تعدادی تماشاگر ثابت در ورزشگاه و هوادارانی در داخل تبریز داشت، اما اکنون هواداری از این تیم به سراسر آذربایجان و برخی شهرهای دیگر ایران رسوخ کرده است؛ به گونه‌ای که در چندین بازی در چهار چوب لیگ برتر استادیوم‌های استان‌های البرز، قزوین، قم و گیلان نیز در برخی بازی‌ها پذیرای هواداران پر تعداد تراکتورسازی بوده‌اند. مشخصاً هواداران تراکتورسازی پس از راهیابی به لیگ برتر در سال ۸۸ حضور پرشماری در استادیوم آزادی تهران و در برابر سرخابی‌های این شهر داشته‌اند.

با اینکه تراکتورسازی تنها یک باشگاه ورزشی است، اما امروزه برای هواداران این تیم در ایران جذابیتی فراتر از این دارد و به پدیده‌ای اجتماعی و ناسیونالیستی بدل شده است.^۲ درصد بالایی از طرفداران، چندان به بازی فوتبال و نتایج آن کار ندارند و به دنبال یک تجمع بی‌خطر هستند تا وجود خود را ابراز کنند، به گونه‌ای که برخی از هواداران تراکتورسازی رابطه خود و آذربایجان را با باشگاه فوتبال بارسلونا و کاتالونیا مقایسه می‌کنند.^۳

علاوه بر این، تعدادی از بازی‌های این تیم به طور ضمنی صحنه استفاده برخی از

۱. سایت اینترنتی ویکی‌پدیا با جست‌وجوی: باشگاه تراکتورسازی تبریز.

۲. حمید سمتی، گزارش ویژه درباره پدیده سال؛ تراکتورسازی و هوادارانش. وبگاه گل، ۲ اسفند ۱۳۸۸.

۳. تراختور، بارسلونا و فردوسی پور، تابناک، ۲۹ دی ۱۳۸۹.





گروه‌های قوم‌گرا و پان‌ترک شده است. این حرکات شامل سردادن شعارها و بردن پارچه‌نوشته‌هایی قوم‌گرایانه (به عنوان نمونه در ۳۰ بهمن ۱۳۸۸ در بازی با تیم سایپای کرج در ورزشگاه انقلاب کرج) مانند: «روز جهانی زبان مادری مبارک» و «مدرسه ترکی برای همه ترک‌زبانان باید ایجاد شود» بوده و به درگیری با مأموران نیروی انتظامی کشید.^۱

شماری از افراد مشکوکی که خود را هوادار تراکتورسازی وانمود می‌کردند در مقطعی شعار «خلیج عربی» و تشویق آتاترک سرداده‌اند.^۲

این رویکردها از طرف محافل ورزشی، سیاسی و قریب به اتفاق مردم آذربایجان مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفته‌اند. اگر قرار باشد عده‌ای آذربایجانی‌ها را با تراکتورسازی در یک طرف قرار دهند و این تیم را به عنوان آرمان و نماد آذری‌ها برای مقاصد خود معرفی کنند، می‌تواند هزینه‌های فراوانی برای کشور به همراه بیاورد، چرا که همین عده در صورت در نظر گرفتن محرومیت انضباطی جدی برای این تیم، شعارهای نژادپرستانه سر خواهند داد و در واقع یک قوم را سپر امیال شخصی خویش خواهند ساخت که می‌تواند منجر به آشوب شود... گروهی بر طبل قومی ساختن این تیم می‌کوبند و در همین شرایط است که برخی گروه‌های منتسب به پان‌ترکیسم پرچم‌ها و نمادهای جدایی‌طلبانه‌شان را نیز به ورزشگاه آورده، می‌کوشند رفتارهای خلافشان را به هواداران واقعی و فهیم تراکتورسازی تسری دهند که همواره با هوشیاری وطن‌دوستانه آنان مواجه می‌شوند.

بر این اساس افزایش دقت عمل دستگاه‌های نظارتی با این حرکات به افزایش هوشیاری مردم خون‌گرم آذربایجان در فاصله گرفتن از اشخاص شیادی که قصد دارند با سوءاستفاده از احساساتشان به مقاصد اقتصادی یا سیاسی خود دست یابند، کمک ویژه‌ای خواهد کرد تا حساب خود را از این عده جدا کنند و با فاصله گرفتن از گروهی که اهدافی غیر از شور و نشاط ورزشی را دنبال می‌کنند و نگاهی سیاسی به این باشگاه فرهنگی ورزشی دوخته‌اند، این دسته را در رسیدن به امیال مرض‌آلود شخصی‌شان

۱. اردوان روزبه: گزارشی درباره تیم تراکتورسازی تبریز؛ «یاشاسین تراکتور». سایت اینترنتی رادیو زمانه، ۱۳۸۸.

۲. اسفندیار مغموم: فوتبال با سیاست نمی‌خواهیم، سایت اینترنتی رادیو زمانه، ۱۳۹۰/۱۲/۱. دای: آنها که توهین کردند خودشان بی‌غیرت هستند/ در تبریز کسی برای فوتبال به ورزشگاه نمی‌آید. وبگاه گل، ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰.

ناکام بگذارند.^۱

به یقین مدیریت سپاه عاشورا بر این باشگاه مانع از سوءاستفاده غیر خودی‌ها و جریان‌های بیگانه‌طلب و حداقل مشکوک از احساسات پاک هواداران تیم تراکتور/ تراختور خواهد بود.

۶. نوکری رژیم دین‌ستیز باکو

شبکه گوناگون تی‌وی در عمل به دستور امریکا و اسرائیل حلقه نوکری رژیم دین‌ستیز باکو را به گوش افکنده است و در گفتار و نوشتارهایش به بزرگنمایی دروغین از قدرت و نقش رژیم علی‌اوف در منطقه می‌پردازد، همسایگان را از قدرت واهی اقتصادی و نظامی آن می‌ترساند! و آینده روشنی را به مردم آذربایجان ایران در صورت پیوستن به این جمهوری نوید می‌دهد! این در حالی است که این رژیم هنوز هم به کمک‌های مالی و اقتصادی امریکا وابسته است، اسلام‌ستیزی در آن اوج گرفته، کوچک‌ترین احترام و حقوقی برای مخالفان به ویژه احزاب اسلام‌گرا قائل نیست، زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌هایش پر از فعالان حقوق بشر و اعضای تشکل‌های اسلامی است و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به زبان‌های اقوام غیر آذری ساکن جمهوری مانند: تالش، لزگ، آوارها، تات‌های فارسی زبان و... که حدود ۴۰ درصد از اهالی را تشکیل می‌دهند، ممنوع است! بر طبق قانون اساسی آذربایجان:

روحانیون نمی‌توانند فرماندار و نماینده مجلس و روستا و شهر شوند.
دین آزاد است و هر کس می‌تواند هر دینی را بپذیرد و آیین‌های مذهبی آن را اجرا کند، ولی فقط دین اسلام حق تبلیغ در مجموعه عمومی و اجتماعی کشور را دارد... دین از سیاست جدا است.

با این حال فرقه ضاله بهائیت که دشمن اسلام و مسلمین است، با چراغ سبز حکومت آذربایجان در آنجا به طور آشکار به فعالیت و تبلیغات می‌پردازد و بانزدیکی الهام علی‌اوف به حکومت پادشاهی عربستان، وهابیت در آذربایجان نفوذ کرده و بخشی از معلمان، اساتید دانشگاه، دانشجویان، پزشکان و... را تحت تأثیر قرار داده است.

۷. اتهام حمایت ایران از دشمنان آذربایجان و اشغالگران قره‌باغ

گاهی برخی از کاربدستان جمهوری آذربایجان و مزدوران آنها در قالب احزاب و حرکت‌های تجزیه‌طلب (از جمله گوناگون تی‌وی) ادعا می‌کنند:

۱. استمرار رفتارهای غیر مسئولانه درباره تراکتورسازی، سوءاستفاده علنی از احساسات پاک آذری‌ها، تابناک، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸.



ارمنستان با کمک‌های نظامی ایران توانست منطقه قره‌باغ را که ۲۰ درصد از خاک جمهوری آذربایجان است را اشغال کند و با ادامه این کمک‌ها توان نگهداری مناطق اشغالی را به دست آورد.^۱



موقعیت قره‌باغ

توضیح اینکه پس از انعقاد قرارداد گلستان و ترکمانچای روس‌ها اقدام به کوچاندن ارمنه ایران به منطقه تحت تسلط خود کردند و ایالات مسلمان‌نشین ایروان و قره‌باغ را برای اسکان ارمنه تازه‌وارد در نظر گرفتند. پس از جنگ‌های عثمانی و روسیه، ارمنه مناطق شرقی امپراتوری عثمانی که همراه روس‌ها علیه عثمانی‌ها وارد جنگ شده و پیروزی‌هایی به دست آورده بودند پس از عقب‌نشینی روس‌ها مجبور به مهاجرت به داخل مرزهای روسیه شده و ترکیب جمعیتی خان‌نشین ایروان و قره‌باغ را به نفع ارمنه تغییر دادند. بر اساس آماري که مویگیلوسکی و ژنرال ارملوف در سال ۱۸۲۳ ارایه داده‌اند در ایالت قره‌باغ ۹۰ هزار نفر در ۶۰۰ روستا زندگی می‌کردند که ۱۵۰ تا از آنها ارمنی‌نشین بوده‌اند. همچنین در شهر شوشی هزار و ۴۸ خانوار مسلمان و ۴۷۹ خانوار ارمنی زندگی می‌کرده‌اند.^۱

بنابه گفته امیر احمدی بر اساس سرشماری نفوس سال ۱۸۹۸ در قره‌باغ ۵۴ هزار و ۸۷۱ خانوار وجود داشته است که ۲۹ هزار و ۳۵۰ خانوار آذربایجانی بوده‌اند؛ به این

1. Yoshimura, Takayuki (2005) Some Arguments on the Nagorno-Karabagh History, Tokyo University Foreign Studies. S: 54. (نقل از ویکی‌پدیا)



باکو ساهاکیان، رئیس جمهور منطقه خودمختار قره باغ

ترتیب جمعیت ارمنه قره باغ از ۹ درصد در سال ۱۸۲۳، به ۳۵ درصد در میانه قرن نوزدهم و ۴۰ درصد در اواخر قرن نوزدهم رسیده که در پایان جنگ جهانی اول به ۷۰ درصد جمعیت قره باغ افزایش پیدا کرده است.^۱ بعد از آن نیز سیاست مهاجرت ارمنه منجر به این شد که نهایتاً در سال ۱۹۷۹ حدود ۷۶ درصد از جمعیت قره باغ را ارمنه تشکیل می دادند.^۲

با وجود این، قره باغ همچنان بخشی از خاک جمهوری آذربایجان بود و ساکنان آن را آذری ها و ارمنی ها

تشکیل می دادند. پس از استقلال ارمنستان و آذربایجان از امپراتوری روسیه در ۱۹۱۸ م، آذربایجان و ارمنستان هر دو ادعای حاکمیت بر آن منطقه را داشتند. پس از تثبیت سلطه اتحاد جماهیر شوروی، این ناحیه در سال ۱۹۲۳ م به جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی واگذار شد. در واپسین سال های اتحاد شوروی اختلاف بین ارمنستان و آذربایجان بر سر قره باغ شروع گردید. از سال ۱۹۹۱ م موضوع رفتارندوم در این ناحیه همراه با نزاع قومی خشن و خونین بین آذری ها و ارمنی ها در مقیاس گسترده و دخالت آذربایجان و ارمنستان به نفع یکی از دو طرف، جنگ قره باغ کوهستانی را بین سال های ۱۹۹۴-۱۹۹۱ به راه انداخت. ارمنستان با نیروی نظامی و تجهیزات جنگی قوی تر تمام منطقه را که ۲۰ درصد خاک آذربایجان را شامل می شد، اشغال نمود و با کشتار و اخراج وسیع



آذری ها از منطقه، حکومت جمهوری خودخوانده قره باغ را تشکیل داد و با اخراج کامل آذربایجانی ها از قره باغ، ترکیب جمعیتی منطقه مذکور صد در صد ارمنی نشین شد. طی این اشغالگری مساجد منطقه توسط ارمنی ها طبق تصاویر

۱. بهرام امیراحمدی، «قره باغ از دیروز تاکنون؛ بررسی رویدادها»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۳۳، ص ۱۳۹.

2. Kuburas, Melita (2011) Ethnic Conflict in Nagorno- Karabakh, Review of European and Russian Affairs, No 6. (نقل از ویکی پدیا)

منتشر شده در اینترنت، به طویله حیوانات تبدیل شده‌اند و بقیه نیز همراه با گورستان‌های مسلمانان با خاک یکسان گشتند.

ادعای کمک ایران به ارمنستان و یا حمایت از آن کشور در برابر آذربایجان به کلی کذب و به دور از واقعیت است. ایران نه از ارمنی‌ها بلکه از برادران مسلمان آذری خود حمایت‌های بسیار نمود و هنوز هم قره‌باغ را خاک آذربایجان می‌داند که اشغال شده است. اما اکنون که به ادعای آقایان «جمهوری آذربایجان قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین ارتش منطقه را با کمک‌های غرب در اختیار دارد»، پس چرا مناطق اشغال شده خود توسط ارمنستان را باز پس نمی‌گیرند؟!



سربازان منطقه خودمختار ناگورنو-قره‌باغ

ناگفته‌های حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن عاملی پیرامون حمایت‌های ایران از آذربایجان در برابر هجوم ارمنستان

حجت‌الاسلام والمسلمین عاملی^۱ امام جمعه شهر اردبیل شخص مطلعی درباره مناقشه قره‌باغ و کمک‌های ایران به مردم و نیروهای نظامی آذربایجان در برابر تهاجم ارمنستان است. وی در پیامی به مناسبت برگزاری همایش نکوداشت حاج «علی اکرام» واقعیت‌های ناگفته‌ای از این کمک‌ها را - که دولت‌یان امکان بازگویی آنها را ندارند - چنین برشمرد:

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید حسن عاملی، متولد ۱۳۴۱ اردبیل است. او دکتری در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه تهران دارد و نماینده ولی فقیه در استان اردبیل و امام جمعه شهر اردبیل از آبان ۱۳۸۱ می‌باشد.



حجت الاسلام عاملی

... جمهوری اسلامی ایران از یک سو باید انقلاب اسلامی را که دسترنج خون هزاران شهید بود (از تهاجم امریکا و صهیونیسم) محافظت می کرد و از طرف دیگر نسبت به خشونت های غیر انسانی ارامنه بی تفاوت نبوده و نظاره گر کشتار شیعیان نباشد. بنابراین یک سیاست بینابینی در پیش

گرفته شد... و آن حمایت و آموزش ارتش جمهوری آذربایجان و ایجاد دسته های مقاومت و فرستادن سلاح و مهمات و تعلیمات نظامی برای ارتش این کشور و قرار دادن طرح های نظامی در اختیار ارتش جمهوری آذربایجان بود.

در مقیاسی بالا و به صورت های آشکار و پنهان، اقدامات گوناگونی از سوی ایران صورت گرفت. جوانان بسیاری از جمهوری آذربایجان برای آموزش های چریکی و پارتیزانی به ایران آمدند. ده ها ماشین سلاح برای حمایت از شهر شوشا در اختیار جوانانی گذارده شد که در آرزوی داشتن اندک تجهیزات نظامی بودند. همچنین با موافقت حکومت وقت و با درخواست روشن جواداف و رحیم قاضی اف و برای ایجاد سیستم دفاعی، قرارگاه مشترک ایجاد شد و در این قرارگاه ها امیران و افسران اردبیلی و تبریزی با جان و دل به برادران آذری خود کمک کردند و شبانه روز برای جلوگیری از تجاوز ارامنه تلاش کردند و اردوگاه های حمایت از آوارگان جنگی تشکیل دادند.

به همین بسنده می کنم، چرا که اگر بخواهیم همه کمک ها را یادآور شویم، یک کتاب مطلب خواهد بود. ما را متهم به صدور سلاح به ارامنه می کنند که بهتانی از روی رذالت است؛ البته ما برادران آذری خود را سرزنش نمی کنیم، چرا که زیر بمباران تبلیغاتی شبکه های جاسوسی غرب هستند و همه روزه شبهات و افتراهای بسیاری نسبت به برادران دینی خود در ایران به خورد مردم آذربایجان می دهند که

طرح‌ها و تبلیغات آنها از رسانه‌ها، مطبوعات و مراکز خبری شبکه‌های صهیونیستی اجرا می‌شود.

مقامات ایران بنا به ملاحظات سیاسی، هیچ‌گاه این موضوعات را مطرح نکرده و بنابر این ملاحظات، هیچ وقت نیز مطرح نخواهند کرد. اما من امام جمعه هستم و در کرسی خطبه نشست‌ام و خواهم گفت تا به پرسش‌ها و شبهات برادرانم پاسخ دهم و حقایق را روشن نمایم... ما نه به ارامنه بلکه برای برادران دینی آذری خود سلاح و مهمات فرستادیم. مراکز آموزش نظامی ایران نه در ارمنستان بلکه در جمهوری آذربایجان قرار داشت و هزاران شاهد زنده در آذربایجان هستند که به این موضوع شهادت بدهند و اگر ذره‌ای انصاف داشته باشند، سخنان من را تصدیق خواهند کرد.

مشارکت مخفی ایران در آموزش نظامیان آذری، امپریالیسم غرب را به چالش انداخت و در پی اقدام تعجیلی برای مقابله با پیامدهای آن برآمدند. اقدامات تعجیلی در منطقه انجام شد و سفارشات پنهانی انجام گرفت. مقامات موساد برای مقابله با فعالیت‌های ایران در جبهه‌های آذربایجان، سفارشات لازم را صورت دادند؛ در این سفارش‌ها، عنوان شد که گویا ایران در صدد ایجاد هسته‌های حزب‌الله در آذربایجان است و فعالیت‌های نظامی ایران در جمهوری آذربایجان با فعالیت در لبنان مقایسه و موجب تشویش اذهان شد.

برای اجرای این مأموریت، این وظیفه به «ولی کیچیک» [به فارسی: کوچک] سپرده شد. در مدت زمان کوتاهی لایحه‌ای حاضر شد و به رهبری ولی کیچیک، تشکیلات خصوصی در آذربایجان دایر و لوازم مورد نیاز برای تغییر در دولت فراهم شد.

... مرحوم روشن جواداف می‌گفت: «پس از انقلاب و ادای سوگند توسط رئیس‌جمهور، ایشان خواستار نخستین دیدار رسمی با بنده شد. من می‌دانستم که ایشان از من درباره طرحی برای آزادی قره‌باغ سؤال خواهد کرد. به همین دلیل، طرح جنگ و عملیات را در پوشه‌ای گذاشته و به دیدار با رئیس‌جمهور رفتم، ولی رئیس‌جمهور به پوشه‌ای که روی میزش بود، اشاره کرده و گفت: از همکاری شما با ایران مطلع هستم.



(این پوشه از اسرائیل به ترکیه و از آنجا به جمهوری آذربایجان انتقال داده شده بود). از این به بعد تمامی روابط خود با ایران را باید متوقف کنید. ما به کمک ایران نیازی نداریم. من اگر بدانم که قره‌باغ را می‌توان با کمک ایران پس بگیرم، آن را به ارمنستان تقدیم می‌کنم. قره‌باغ یک مشکل اساسی نیست و در مدت زمان کوتاهی خود به خود حل خواهد شد. جنگ ما با ایران است، ما باید خود را آماده جنگ با ایران بکنیم. دشمن اصلی ما ارمنستان نیست، بلکه فارس‌ها هستند.»

پس از این، همه چیز تغییر یافت. در مرحله نخست، همکاری‌ها قطع شده و از تمامی کمک‌ها خودداری شد و سپس بی‌شرمانه همه کسانی که از ایران برای کمک در جنگ به جمهوری آذربایجان آمده بودند، زندانی شدند. شگفت‌انگیزتر این که آنها توسط بازجویان اسرائیل و ترکیه بازجویی و شکنجه شدند. مدت‌ها بعد، همه این خدمات و کمک‌ها خیانت قلمداد شد! افرادی که در ایران آموزش دیده بودند، بازداشت و زندانی شده و زیر شکنجه وادار به اعترافی مبنی بر این شدند که آنها نه برای آزادی قره‌باغ، بلکه برای منافع ایران و تشکیل حزب‌الله آموزش دیده‌اند!

... سردمداران حکومت آذربایجان فعلاً در رؤیای پول‌های خود در بانک‌های یهودیان هستند و به این زودی به فکر قره‌باغ و این مردم نخواهند بود...^۱

افشاگری یکی از مقام‌های سیاسی ایران

پس از مدتی، یک مقام عالی‌رتبه سابق ایرانی - که در زمان جنگ قره‌باغ در جایگاه مهمی در رأس هرم دیپلماسی ایران قرار داشت و خواست نامش فاش نشود - در گفت‌وگو با خبرنگار شبکه جهانی سحر پیرامون کیفیت و کمیت کمک‌های ایران به آذربایجان که مواجه با تهاجم سنگین ارمنستان شده بود، فاش ساخت:

فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در زمان جنگ قره‌باغ به جمهوری آذربایجان اعزام شدند و به تعلیم مبارزان و نظامیان این



جمهوری پرداختند. اما زمانی که حیدر علی اف^۱ رئیس سابق جمهوری آذربایجان دید که فرماندهان سپاه محاسن دارند و نماز به پا می‌دارند، آنها را از جمهوری آذربایجان بازگرداند. اطلاعات فاش شده توسط آیت‌الله سید حسن عاملی امام جمعه اردبیل در خصوص کمک‌های نظامی ایران به جمهوری آذربایجان، حقایق محرمانه‌ای بوده که تاکنون رسماً اعلام نشده است.

وقتی حیدر علی اف دید که آموزش دیدگان در جنگ قره‌باغ نه تنها تعلیم نظامی دیده‌اند، بلکه به لحاظ عقیدتی هم تحت تأثیر فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفته‌اند و مبارزان آذری نیز به نماز خواندن روی آورده‌اند و محاسن می‌گذارند، ایرانیان را اخراج کرد.

بارها حیدر علی اف به دولت ایران پیغام داد که نانوائی‌های جمهوری آذربایجان بدون آرد مانده‌اند و دولت ایران نیز بلافاصله کامیون - کامیون آرد فرستاد و باکو حتی بعدها که با ارمنستان قرارداد آتش بس امضا کرد و با وجود درآمدهای نفتی هیچ‌گاه بهای آنها را پرداخت نکرد.

با آنکه جمهوری اسلامی ایران به جمهوری آذربایجان کمک‌های بی‌دریغی کرد، حیدر علی اف که در مذاکرات محرمانه از کمک‌های ایران قدردانی می‌کرد، وقتی در مقابل خبرنگاران قرار می‌گرفت، به طور تعجب‌آوری با ظرافت و سیاسی‌کاری‌های خاص خود، ایران را به کمک به ارمنستان متهم می‌کرد! اما دولت ایران با رعایت ملاحظات سیاسی آن زمان، کمک‌های خود به جمهوری آذربایجان را برای مقابله با بحران قره‌باغ علنی نمی‌کرد و به سیاسی‌کاری‌های حیدر علی اف نیز واکنش جدی نشان نمی‌داد.^۲

۱. حیدر علی اف (۱۹۹۸-۱۹۹۳، ۲۰۰۳-۱۹۹۸) فرزند علیرضا متولد ۱۰ می ۱۹۲۳ و در گذشته ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳. او با یک کودتا علیه ایلچی بیک حکومت را از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۳ میلادی با عنوان سومین رئیس جمهور آذربایجان به دست گرفت. وی که درجه سرتیپی شوروی داشت پیش‌تر سمت‌های بسیار مهمی عهده‌دار بود مانند: بیست سال نماینده شورای عالی (مجلس) اتحاد جماهیر شوروی، پنج سال معاونت رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی، عضویت در دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۲، معاون اول رئیس شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی و یکی از رهبران اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۸۲.

بخشی از نیروهای افغانی گلبدین حکمتیار^۱ نیز برای کمک به آذری‌ها توسط نیروهای ایرانی به قره‌باغ منتقل شدند. مقام سابق ایرانی در این مورد گفت:

آموزش و انتقال مجاهدین افغان تحت امر گلبدین حکمتیار برای کمک به جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ نیز از دیگر کمک‌های ایران به این کشور همسایه و برادر بود.^۲



ایلچی بیگ

نظریات افشار سلیمانی سفیر اسبق ایران در باکو

در سال ۱۳۹۰ آقای افشار سلیمانی سفیر اسبق ایران در باکو به هنگام ضبط برنامه «تاریخ معاصر» (ان یفنی تاریخ) شبکه آن.اس. بخشی از کمک‌های نظامی ایران به جمهوری آذربایجان در اوایل استقلال این جمهوری را بیان داشت که با مخالفت شدید پناه‌حسین نخست‌وزیر زمان ریاست جمهوری ابوالفضل ایلچی بیگ^۳ مواجه شد.

۱. گلبدین حکمتیار در ۱۹ عقرب (آبان) سال ۱۳۲۶ هجری شمسی مطابق با ۱۹۴۷ میلادی در ولسوالی امام صاحب از ولایت شمالی کندز افغانستان به دنیا آمد. برای دوره کوتاهی رشته مهندسی را در پوهنتون کابل تعقیب نمود ولی قبل از تکمیل تحصیل بر اثر فعالیت‌های سیاسی از آنجا اخراج گردید. در سال ۱۳۴۹ نهضت جوانان مسلمان را تأسیس نمود. در سال ۱۳۵۲-۱۳۵۱ زندانی گردید. پس از کودتای محمد داودخان در پاکستان اقامت گزید و با کمک حکومت پاکستان حملات چریکی را علیه حکومت کمونیستی افغانستان آغاز نمود. حکمتیار در سال ۱۹۷۷م حزب اسلامی را که سازمانی سیاسی- نظامی در افغانستان است تأسیس نمود. این سازمان از زمان تأسیس خود با تمام حکومت‌هایی که در افغانستان به قدرت رسیده‌اند؛ یعنی حکومت محمد داودخان نخستین رئیس جمهور افغانستان، حکومت سوسیالیستی حزب دمکراتیک خلق، دولت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی، حکومت طالبان و دولت حامد کرزی، جنگیده است. البته آنها در اکثر سال‌های جنگ مذاکراتی را با دولت‌هایی که علیه آنها می‌جنگیده‌اند داشته‌اند اما هیچ یک از این مذاکرات در نهایت به پایان جنگ منجر نشده است.

<http://www.mashreghnews.ir/fa/news/65376>; ۱۳۹۰/۶/۱۵:۲

۲. ابوالفضل ایلچی بیگ (زاده ۲۴ ژوئن ۱۹۳۸ در نخجوان- در گذشته ۲۲ اوت ۲۰۰۰ در آنکارا) در روستای «کرکی» نخجوان آذربایجان در سال ۱۹۳۸ به دنیا آمد. پدرش قادرقلی اهل آذربایجان ایران و مادرش اهل آناتولی ترکیه بود که به روستای کرکی کوچ کرده و با پدر ایلچی بیگ ازدواج کرد. پدر ایلچی بیگ در سال ۱۹۴۳ در جنگ جهانی دوم شرکت کرد و دیگر خبری از وی نشد. ابوالفضل ایلچی بیگ بین سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۵۷ میلادی در دانشگاه دولتی آذربایجان و در دانشکده «زبان‌های شرقی» در رشته زبان عربی تحصیل کرد و در همان سال‌ها در دانشکده محل تحصیل خود «کانون تاریخ‌شناسی آذربایجان» را تأسیس نمود. وی در طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴ به عنوان مترجم در کشور مصر فعالیت داشت و در سال ۱۹۷۱ برای استقلال آذربایجان فعالیت خود را شروع کرد که بر اثر همین فعالیت در سال ۱۹۷۵ به اتهام ملی‌گرایی به یک سال و نیم حبس محکوم گردید. <https://fa.wikipedia.org> با جست‌وجوی «ابوالفضل ایلچی بیگ»

پس از فروپاشی شوروی، ابتدا ایاز مطلباف (۱۹۹۲-۱۹۹۱م) و پس از وی ایلچی بیگ که رهبر حزب جبهه خلق آذربایجان بود با انتخابات ۱۶ ژوئن ۱۹۹۲م رئیس جمهور جمهوری آذربایجان گشت. حیدر علی اف در سال ۱۹۳۳م با کودتای خفیف ژنرال صورت حسین اوف ریاست جمهوری را از دست ایلچی بیگ درآورد و خود تا ۲۰۰۳ رئیس جمهور آذربایجان گردید.

پناه‌حسین در بیان علت مخالفتش اظهار داشت:

برخی مسائل میان دولت‌هایی وجود دارند که درست نیست آن موضوعات برای توده مردم بیان شوند!

اما افشار سلیمانی در پاسخ به اعتراض پناه‌حسین به بیان حقایق کمک‌های نظامی ایران به جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۲ تأکید کرد: «من در کتاب فعالیت‌های ۲۰ ساله سیاسی خودم هم این مطلب را نوشته‌ام.»^۱

افشاری‌های منصور حقیقت‌پور مشاور نظامی حیدر علی‌اوف

در زمان جنگ قره‌باغ، مشاور نظامی رئیس‌جمهور آذربایجان یکی از اعضای ارشد شاخه قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یعنی آقای دکتر منصور حقیقت‌پور نماینده اردبیل، نمین، نیر و سرعین در مجلس نهم شورای اسلامی و نایب‌رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی آن مجلس بود. طبق نوشته پایگاه اطلاع‌رسانی وی:



حقیقت‌پور

دکتر حقیقت‌پور در اوایل سال ۱۳۵۹ وارد سپاه شده و پس از فعالیت در برخی مسئولیت‌ها در سال ۱۳۶۶ به

بخش برون‌مرزی سپاه پاسداران منتقل شد و مسئولیت بررسی‌های سیاسی، فرهنگی در حوزه‌های آسیای میانه، آسیای جنوب غرب، قفقاز، ترکیه، پاکستان و کشورهای هم‌جوار را عهده‌دار گشت و در مسیر توسعه انقلاب اسلامی در آن مناطق با مسلمانان منطقه همکاری تنگاتنگ داشته و قریب دو سال به عنوان مشاور نظامی در جمهوری آذربایجان مستقر و در جهت آموزش و تجهیز ارتش آذربایجان خصوصاً در مقطع جنگ قره‌باغ انجام وظیفه نمود. در این مقطع بیشترین همکاری دفاعی و آموزشی فی‌ما بین ایران و جمهوری آذربایجان به وقوع می‌پیوندد.^۲

آقای دکتر حقیقت‌پور در نامه‌ای خطاب به مردم آذربایجان به تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ به فعالیت‌های خود در سمت مشاور نظامی رئیس‌جمهور آذربایجان و داشتن

1. <http://www.islamtimes.org/fa/doc/news/136694/>

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی دکتر حقیقت‌پور: <http://www.haghighatpour.ir/Biography.aspx>. بخش زندگینامه.

اسناد بسیار و تصاویر مربوط اشاره کرده می نویسد:

... بنده طی سال های اخیر به ویژه دوره استانداری اردبیل چندین بار به جمهوری آذربایجان سفر کرده ام... گزارش های مکتوب و تصاویر چند هزار صفحه ای و فیلم های ویدئویی بیش از صد ساعت در اختیار دارم که همگی کمک های ما به آذربایجان در جنگ قره باغ را تأیید می کنند. بنده در جنگ قره باغ مشاور خاص مرحوم حیدر علی اف بوده ام... به یاد دارم یک روز که نیروهای آذری در مقابل حیدر علی اف رژه رفتند، وی به من گفت که می خواهم نشان لیاقت آذربایجان را به شما اهدا نمایم که من به دلیل مسائل سیاسی قبول نکردم. بنده اسناد، مدارک و فیلم های ویدئویی زیادی در خصوص کمک های همه جانبه ایران اسلامی به آذربایجان دارم که اگر این کمک ها نبود الان نه بیست درصد بلکه بیش از پنجاه درصد خاک آذربایجان در اشغال بود. ان شاء الله به موقع خود آن اسناد را منتشر خواهیم نمود...^۱

به تازگی بخشی از فیلم فعالیت مستشاران نظامی سپاه پاسداران از جمله آقای حقیقت پور در جمهوری آذربایجان و در حضور حیدر علی اف رئیس جمهور پیشین آن کشور (پدر الهام علی اف رئیس جمهور فعلی) در اینترنت منتشر شده است.^۲



حیدر علی اف و حقیقت پور

1. <http://www.islamtimes.org/fa/doc/news/252025>

۲. فیلم مذکور از جمله در این سایت قابل دیدن است: <http://www.asrtabriz.ir/10790.html>



آقای حقیقت‌پور در سخنرانی تحت عنوان: «تحلیل ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جنگ قره‌باغ» ضمن تشریح توان نظامی آذربایجان و ارمنستان در شروع جنگ قره‌باغ به توضیح علل شکست آذربایجان پرداخت و گفت:

در بررسی توان رزمی طرفین با توجه به سابقه حضور خود بنده در منطقه در آن مقطع در زمان جنگ قره‌باغ، نیروهای ارمنستان دارای پنجاه و دو فروند هواپیمای جنگی و غیر جنگی و در مقابل جمهوری آذربایجان دارای هشتاد و شش فروند بود. نیروی جنگی رزمی پیاده ارمنی‌ها ۳۲۷۰۰ نفر بود که ۲۰ هزار نفر آنها از قره‌باغ به آن ملحق شدند و نیروی جنگی رزمی پیاده جمهوری آذربایجان نزدیک به ۵۰ هزار نفر بود یعنی تقریباً بالانس نیروی زمینی نیز فراهم بود. تانک و نفربر ارمنی‌ها ۳۵۰ فروند و در مقابل تانک و نفربر جمهوری آذربایجان ۶۰۰ فروند بود. ارمنی‌ها به قدر کافی از ظرفیت‌های مردمی در این جنگ استفاده کردند که متأسفانه به دلیل ضعف مدیریت و ناکارآمدی دولت آذربایجان، آنها نتوانستند مردم را به کارگیری کنند.

اما علی‌رغم اینکه در تحلیل سازمان نبرد دو کشور، ما شاهد آن هستیم که وزن آذربایجان سنگین‌تر از ارمنستان است ولی آذربایجان به این دلایل در این جنگ شکست می‌خورد:

۱. فقدان روحیه ملی در جمهوری آذربایجان: عامل اصلی شکست جمهوری آذربایجان فقدان روحیه بود که بر عکس ارمنی‌ها دارای روحیه قوی بودند. عدم وجود روحیه جنگ در رهبران آذربایجان، فقدان روحیه مقاومت در نظامیان آذربایجان، خوش‌بینی به حل مسئله قره‌باغ با رویکرد سیاسی از جمله علل شکست آذری‌ها مقابل ارمنی‌ها بود.

۲. تعطیلی کوشش نظامی به امید پیروزی در میز مذاکره: طی صحبت‌های ما با سیاسیون آذری آنها بر این نظر بودند که ما با گروه مینسک (متشکل از امریکا، روسیه، فرانسه) و پشت میزهای مذاکره این قضیه را حل خواهیم کرد. با این اقدام، دولتمردان آذربایجان رویکرد نظامی غالب بر منطقه را که می‌توانست کارساز باشد تعطیل کردند و به سراغ رویکرد سیاسی رفتند و در آن رویکرد سیاسی فریب خوردند و این خیانت محسوب می‌شود.



۳. عدم استفاده از ظرفیت‌های جهان اسلام. اکثر مردم مسلمان آمادگی قرارگیری در کنار آذری‌ها را داشتند، ولی آذری‌ها به هیچ‌وجه هنر بکارگیری نیروی مسلمان و ظرفیت‌های اسلامی را نداشتند.

۴. خیانت مسئولین سیاسی و نظامی آذربایجان و همکاری با ارمنی‌ها در پشت صحنه باعث سقوط قسمت‌هایی از منطقه شد.

۵. نبود استراتژی در جنگ

۶. عدم اراده آنها در حل مشکلات ارتش

۷. اختلاف نظر بین فرماندهان ارتش آذربایجان

۸. وجود تنش بین سیاسیون و نظامی‌ها در آذربایجان

۹. نبود وحدت فرماندهی

۱۰. ضعف تجهیزات و ضعف آموزش

جمهوری اسلامی ایران در قره‌باغ به بهترین و شیواترین شکل ممکن، رسالت خود را ایفا کرد. در تمامی مقاطع ما از آذربایجان و مردم آذربایجان و قره‌باغ دفاع کردیم^۱ بنابر فتوای مقام معظم رهبری که: «قره‌باغ خاک اسلام است و هر کس در این جنگ کشته شود، شهید محسوب می‌شود.»

در طول جنگ با محدودیت‌های فراوانی برای توسعه روابط با ارمنستان مواجه شدیم. هر چیزی که کمک به موتور جنگی ارمنه می‌کرد، مشروع نبود و ما اجازه این همکاری‌ها را نمی‌دادیم. تنها راهکار ما این بود که از دو نقطه آذربایجان به منطقه نخجوان راهی را تعبیه کنیم که نخجوان سقوط نکند. در زمانی که آذری‌ها در جنوب قره‌باغ گیر کرده بودند، باز هم سرزمین ایران به آنها کمک کرد که بتوانند از آن منطقه عبور کنند. ما کمک‌های فراوانی به آنها کردیم که اگر مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی ایران مصلحت بدانند یک روزی این اقدامات خاص جمهوری اسلامی ایران را با اسناد و مدارک عرضه خواهیم کرد، ولی متأسفانه آذری‌ها قدر دان این زحمات و اقدامات ما نبوده‌اند. وقتی دولتی در آزادسازی خاک اسلام ناکارآمد می‌شود، مردم مسلمان باید این دولت را پس بزنند و خودشان اراده اسلامی خودشان را نشان دهند تا قره‌باغ

1. <http://www.azariha.org/?lang=fa&muid=52&item=1999>

توسط سربازان جهان اسلام و با بکارگیری جوانان مسلمان آذربایجان آزاد شود.

نظریات صریح دکتر محسن رضایی رئیس وقت سپاه

مهم‌ترین مقام رسمی نظامی ایران که آشکارا کمک‌های نظامی ایران به جمهوری آذربایجان در جنگ قره‌باغ (۱۹۹۴-۱۹۹۲م) و شهادت ده‌ها ایرانی در این جنگ را بیان داشت، دکتر محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی ایران است که در اسفند ۱۳۹۱ طی مسافرت به شهر اردبیل در مصاحبه با شبکه جهانی سحر (شبکه برون مرزی صدا و سیما) چنین گفت:

شخصاً دستور داده بودم تا وضعیت منطقه قره‌باغ مشخص شود و ارتش جمهوری آذربایجان با تجهیزات نظامی مناسب تجهیز شده و آموزش‌های لازم نیز برگزار شود. حتی در آن زمان برای آموزش نظامی ویژه نیروهای نظامی آذربایجان دستورات لازم را صادر کرده بودم.

تعداد زیادی ایرانی در جنگ قره‌باغ شرکت کردند که علاوه بر زخمی‌ها که به کشور منتقل شدند، تعداد زیادی از شهدای ایرانی جنگ قره‌باغ نیز در باکو و جمهوری آذربایجان مدفون هستند. در مقطع جنگ قره‌باغ، موضع سپاه، دفاع جانانه از سرزمین‌های جمهوری آذربایجان بوده است تا استقلالی که مردم این کشور به دست آورده بودند، با تجاوز روبه‌رو نشود. قره‌باغ بخشی از اراضی اسلامی است و باید با روش‌های مسالمت‌آمیز تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تأمین شود. خدمات جمهوری اسلامی ایران به ملت آذربایجان در جریان جنگ قره‌باغ نباید نادیده گرفته شود. ادعاهایی که برای ایجاد تفرقه بین دو ملت می‌شود، از جانب طرف آذری نیست، بلکه ادعای دشمنان دو ملت است که نمی‌خواهند این دوستی شکل بگیرد.^۱

اظهارات دکتر محسن رضایی پیرامون کمک‌های نظامی ایران به جمهوری آذربایجان در جریان جنگ قره‌باغ و شهادت ده‌ها ایرانی در این جنگ واکنش‌های متفاوتی در جمهوری آذربایجان به دنبال داشت. محافل نزدیک به دولت آذربایجان و نیز قوم‌گرایان

1. http://www.sahartv.ir/fa/news/1338_12/12/1391

و محافل ضد ایرانی تلاش کردند اظهارات دکتر رضایی را بی اساس نشان دهند و یا اینکه مدعی شدند ایرانیان شهید در قره‌باغ از آذری‌های ایران بودند و هدفشان دفاع از ایده به اصطلاح «آذربایجان واحد» بود!

فرج قلی‌اف نماینده پارلمان ملی آذربایجان و از چهره‌های قوم‌گرا در واکنش به اظهارات فرمانده سابق سپاه در مصاحبه با روزنامه باکو خبر مدعی شد:

ایران در زمان جنگ قره‌باغ از جمهوری آذربایجان حمایت نکرده است و طی این جنگ ایران همواره به ارمنستان کمک کرده است. شهروندان آذربایجان جنوبی (آذربایجان ایران!) برای حفظ سرزمین‌های آذربایجان در این جنگ مبارزه کرده‌اند.^۱

در مقابل چنین موضع‌گیری‌های مذبوحانه علیه اظهارات عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی ایران و فرمانده اسبق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، روشن نورو اوغلو، محقق و رئیس «مرکز غیر دولتی مبارزه بین‌المللی علیه تروریسم در جمهوری آذربایجان» گفت:

ده‌ها ایرانی در جبهه‌های جنگ قره‌باغ در کنار آذربایجانی‌ها جنگیدند و شهید شدند. سیمای سیاست ایران در باره متجاوزان به جمهوری آذربایجان همیشه صادقانه و با عظمت بوده است و ما این را در مناقشه قره‌باغ شاهد بودیم. در جنگ قره‌باغ شهروندان ایرانی در کنار آذربایجانی‌ها بودند، آنها معنای جنگ را می‌فهمیدند، ده‌ها شهروند ایرانی که در جنگ با عراق حضور داشتند در جبهه قره‌باغ نیز حضور یافتند، آنها از همه اقوام ایرانی از جمله فارس، آذری و کرد بودند.

ما تحقیق کردیم و متوجه شدیم در فاجعه خوجالی^۲ در فوریه ۱۹۹۲

۱. همان.

۲. خوجالی نام شهر و بخشی در جمهوری آذربایجان است که اکنون در کنترل جدایی‌طلبان ارمنی قره‌باغ است. این شهر در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی شهر خان‌کندی قره‌باغ و نزدیک کوه قره‌باغ واقع شده است. علاوه بر این، قرار داشتن خوجالی در راه آغدام-شوشی و بر خورداری شهر از تنها فرودگاه قره‌باغ، حساسیت راهبردی شهر را بیشتر کرده بود. صدها تن از مردم بی‌دفاع آذری این شهر در ۲۶-۲۵ فوریه ۱۹۹۲ توسط نیروهای مسلح ارمنستان به گونه‌ای فجیع و وحشیانه قتل‌عام و مثله شدند. تعداد قتل‌عام‌شدگان را از زن و مرد و کودکان تا هزار نفر برآورد می‌کنند. این کشتار یکی از غم‌انگیزترین رخدادها در تاریخ مناقشه جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ کوهستانی بود. تصاویر دهشتناک کشتار خوجالی در محیط اینترنت منتشر شده است، از جمله رک: <http://www.aparat.com/v/ISGoV> پس از اشغال قره‌باغ توسط ارمنی‌ها، تمام نمادهای اسلامی را نابود کردند، گورستان‌های مسلمانان را با خاک یکسان نمودند و طبق تصاویر منتشر شده در اینترنت مساجد را تبدیل به طویله حیوانات کردند! تصاویر مذکور با جست‌وجوی «تبدیل مساجد به طویله در قره‌باغ» از سایت‌های متعدد قابل دریافت است.





در کنار آذربایجانی‌ها که علیه جدایی طلبان ارمنی می‌جنگیدند، ایرانی‌ها نیز حضور داشتند. ما قبر یازده نفر از آنها را یافتیم. قبر تعدادی از آنها در خوجالی، لاجین، کلبجر، قبادلی و شوشا قرار دارند. رزمندگان ایرانی در قالب دستجات وارد آذربایجان شدند و در جبهه‌های مختلف قره‌باغ جنگیدند و هدف آنها کمک به جمهوری آذربایجان و دفاع از یک کشور اسلامی بوده است.

حضور شهروندان ایرانی در راستای سیاست‌های اسلامی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت. شهروندان ایرانی با عشق شهادت در جبهه‌های قره‌باغ حضور یافتند، چون می‌دانستند امکان بازگشت‌شان نزدیک به صفر است. متأسفانه رسانه‌های جمهوری آذربایجان حتی یک کلمه نیز در این باره نمی‌گویند و در این خصوص تحقیق نمی‌شود.^۱ بنابر این اگر نیروهای انقلابی ایران به مقابله با نظامیان متجاوز و کینه‌ای ارمنی که مردم مسلمان قره‌باغ را به موج کشتار گرفته بودند، نمی‌شتافتند، جنازه بسیاری از مردم بی‌دفاع و شیعه آذربایجانی به رودخانه ارس انداخته می‌شد! اما وقتی نیروهای انقلابی ایران با عبور از ارس به دفاع از مردم مسلمانانی که از برابر موج کشتار ارمنی‌ها می‌گریختند، پرداختند، متجاوزان ارمنی متوقف شدند!

آمون‌لار (آمون‌ها): بسیجیان مردمی قره‌باغ و عاقبت آنها

رزمندگان داوطلب مردمی قره‌باغ تحت عنوان «آمون» که بر اساس سازمان بسیج ایران با هدف آزادسازی قره‌باغ ایجاد و سازماندهی شدند و توسط واحدهای نظامی ایران آموزش دیدند، تلاش بسیاری در عقب‌راندن نیروهای متجاوز و آزادی قره‌باغ نمودند. اما رژیم غرب‌گرای باکو نه تنها قدر آنها را ندانست، بلکه به اتهام نزدیکی و هماهنگی با نیروهای ایرانی آنها را در هم کوید و فرمانده دلیرشان روشن‌جواد اف‌را ناجوانمردانه کشت! اگر رژیم باکو به واقع قصد آزادی قره‌باغ را داشت، چرا چنین کرد و قدر حمایت‌های نظامی ایران را ندانست؟! آیا معامله‌ای در پشت پرده با حاکمان ارمنستان به عمل نیامد و از موضوع قره‌باغ برای تحکیم پایه‌های حکومت استفاده ننمود؟! متأسفانه از چگونگی فعالیت نیروهای آمون اطلاعات زیادی در دست نیست. بنیاد مطالعات قفقاز این اطلاعات اندک را در مورد نیروی مذکور و عاقبت حزن‌انگیز

آن ارایه داده است:

روشن جواداف در اکتبر ۱۹۵۱ در رایون گوچای جمهوری آذربایجان متولد و در سال ۱۹۷۳ از دانشگاه علوم پزشکی این کشور فارغ التحصیل شد. از سال ۱۹۷۳ الی ۱۹۷۶ در بیمارستان وزارت کشور آذربایجان به عنوان یک پزشک کار می کرد. وی در سال ۱۹۷۶ وارد آکادمی نظامی «روستوف» شد و در سال ۱۹۸۰ از آن فارغ التحصیل گردید و در زمان جنگ قره باغ، فرماندهی رزمندگان داوطلب قره باغ (آمونلار) را بر عهده گرفت و اعتقاد داشت که در صورت همراهی حاکمیت کشورش با گروه تحت فرماندهی اش، قادر به بازپس گیری قره باغ می باشد. لیکن حاکمیت جمهوری آذربایجان بنا به دلایلی از جمله ارتباط این گروه با ایران حاضر به تداوم فعالیت آنها نبود.

روشن جواداف که فرماندهی صدها رزمنده داوطلب برای آزادی قره باغ را بر عهده داشت، معتقد بود که در صورت آتش بس، قره باغ برای همیشه از کشور جدا خواهد شد. اما حیدرعلی اف برای تثبیت حاکمیت خود، به آتش بس نیاز مبرم داشت. این موضوع سبب اختلاف شدید بین حاکمیت و گروه آمون به رهبری جواداف شد. لذا رئیس جمهور آذربایجان در سال ۱۹۹۵ دستور داد ارتش این کشور به جای حمله به دشمنان ارمنی به مقر رزمندگان داوطلب در باکو حمله کند. روشن جواداف در این درگیری زخمی شد، اما از انتقال وی به بیمارستان خودداری به عمل آمد تا در نهایت، فردی که دوست داشت در جبهه جنگ به شهادت برسد و یا سرزمین اشغالی کشورش را آزاد نماید در باکو کشته شد.

روشن جواداف می گفت: بعد از ادای سوگند توسط رئیس جمهور جدید (حیدر علی اف)، ایشان خواستار اولین دیدار رسمی با بنده شد. من می دانستم که از من در مورد طرحی برای آزادی قره باغ سؤال خواهد کرد، به همین دلیل طرح جنگ و عملیات را در پوشه ای گذاشته و به دیدار با رئیس جمهور رفتم. اما رئیس جمهور به پوشه ای که روی میزش قرار داشت اشاره کرده و گفت: «از همکاری شما با ایران مطلع هستم. - این پوشه از اسراییل به ترکیه و از آنجا به جمهوری آذربایجان انتقال





روشن جواد اف فرمانده گروه آمون

داده شده بود- از این به بعد تمامی روابط خود با ایران را باید متوقف کنید. ما به کمک ایران نیازی نداریم. من اگر بدانم که قره‌باغ را می‌توان با کمک ایران پس بگیرم، آن را به ارمنستان تقدیم می‌کنم. قره‌باغ یک مشکل اساسی نیست و در مدت زمان کوتاهی خود به خود حل خواهد شد. جنگ ما با ایران است، ما باید خود را آماده جنگ با ایران بکنیم. دشمن اصلی ما ارمنستان نیست بلکه فارس‌ها می‌باشند!»

ماهر جواد اف برادر روشن جواد اف در آن زمان دادستان بخش «خطایی» باکو بود و همزمان در گروه آمون نیز عضویت داشت. او پس از کشته شدن برادرش به غرب گریخت و پرده از اسرار پشت پرده دولت باکو برداشت. ماهر جواد اف هم اکنون در اتریش زندگی می‌کند.

ماهر جواد اف اخیراً پس از انتشار پیام آیت‌الله عاملی امام جمعه اردبیل در مراسم نکوداشت مرحوم حاج علی اکرام علی اف که در بردارنده ناگفته‌هایی از جنگ قره‌باغ بود، ضمن تأیید اظهارات امام جمعه اردبیل پیرامون کمک‌های نظامی ایران به آذربایجان در جنگ قره‌باغ، اظهار داشته بود: «به نظر من دولتمردان سابق جمهوری آذربایجان، برای تقدیم قره‌باغ به ارمنستان تلاش می‌کردند.»

اکنون علی‌رغم گذشت بیش از ۱۵ سال از انحلال گروه آمون، هنوز از سرنوشت صدها رزمنده داوطلب (آمونلار) که پس از کشته شدن روشن جواد اف، دستگیر و زندانی شدند، اخباری در دست نیست. دستیاران «روشن جواد اف» ناپدید شده‌اند و گویی هرگز وجود نداشته‌اند.

کارشناسان معتقدند دولت جمهوری آذربایجان در صورت استفاده از پتانسیل گروه آمون و نیز سایر گروه‌های مردمی می‌توانست مانع اشغال بیست درصد از خاک خود شود.^۱

به نوشته دکتر حقیقت‌پور، شهید روشن جواد اوف نقش اصلی را در مذاکره با مجاهدین افغانستان و انتقال ۲۰۰۰ نفر از آنها به منطقه قره‌باغ جهت دفاع از مردم آنجا بر عهده داشت.^۲

ترساندن همسایگان از قدرت حکومت باکو

در سایت اینترنتی شبکه گوناز در مطلبی با عنوان «جمهوری آذربایجان قدرتی در حال ظهور در قفقاز» به تاریخ ۸ ژانویه ۲۰۱۱ و به قلم بهرام امیراحمدیان که در پایان مقاله ادعا شده استاد دانشگاه‌های تهران و کارشناس روابط بین‌الملل و مسائل ژئوپلیتیک است، چنین می‌خوانیم:

جمهوری آذربایجان با مساحتی برابر ۸۶/۶ هزار کیلومتر مربع در شرق قفقاز از نظر موقعیت ژئوپلیتیک و هم‌مکان جغرافیایی از اهمیت خاصی در منطقه قفقاز و دریای خزر برخوردار است که این موقعیت یگانه و تغییرناپذیر است. میراث فرهنگی و معماری ملی و اسلامی جمهوری آذربایجان مهم‌ترین عامل ثبات ملت جمهوری آذربایجان است. آذربایجان دومین کشور شیعه جهان است که با برداری از باور آذری‌ها به اینکه خودشان ملت بزرگی هستند که سابقه دولتمداری در منطقه را دارا هستند، [کدام سابقه؟!] به آنان نوعی اعتماد به نفس داده است...

پیش‌بینی می‌شود جمعیت آذربایجان در سال ۲۰۲۵ به ۹/۷ میلیون و در ۲۰۵۰ به ۱۱/۶ میلیون نفر برسد. در مقابل جمعیت ارمنستان در حال حاضر ۳ میلیون نفر است که در سال ۲۰۲۵ به ۳/۴ و در سال ۲۰۵۰ در همان حد باقی خواهد ماند و رشدی نخواهد داشت. امید به زندگی در بدو تولد در آذربایجان برای مردان ۷۰ و برای زنان ۷۵ سال است. اکنون جمعیت آذربایجان به تنهایی بیش از جمعیت دو جمهوری دیگر قفقاز

۱. بنیاد مطالعات قفقاز، ۱۳۹۰/۴/۳۱؛ <http://ccsi.ir/vdcc.iqsa2bqiela82.html>

2. <http://www.islamtimes.org/fa/doc/news/252025>



(ارمنستان و گرجستان) است...

جمهوری آذربایجان قدرتمندترین دولت منطقه قفقاز را داراست و قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین ارتش منطقه را با کمک‌های غرب در اختیار دارد.

... ایجاد آرامش در سایه ساختار قدرتمند دولت مرکزی و تقویت موقعیت حزب یئنی آذربایجان (آذربایجان نوین. حزب هوادار دولت) است که زمام امور کشور را در اختیار دارند...

... در شرایط کنونی آذربایجان تا کسب قدرت قابل قبول و آمادگی کافی، قصد رویارویی نظامی با ارمنه قره‌باغ را ندارد^۱ که از سال ۱۹۹۴ حدود ۲۰ درصد خاک آن را تجزیه و اعلام استقلال کرده‌اند. بودجه نظامی آذربایجان سال به سال در حال افزایش است.

نیروهای نظامی آن با استانداردهای اروپایی نوسازی و آموزش دیده می‌شوند. آن طور که گفته می‌شود شاید آذربایجان زودتر از گرجستان و ارمنستان به ناتو بپیوندد. [اعلام خطر برای کشورهای همسایه به ویژه ایران!!] از این رو باکو به مرکزی برای رفت و آمد و بازدیدهای سران جهان و مقامات بلندپایه جهانی تبدیل شده است. کنفرانس‌های بین‌المللی، دیدارهای رسمی، برگزاری جشنواره‌ها و کنگره‌های جهانی و دیگر اقدامات دولت جمهوری آذربایجان در راستای ایفای نقش بیشتر در منطقه و جهان، نشان از اراده باکو برای بین‌المللی شدن دارد. اکنون جمهوری آذربایجان آن کشور کوچک و فقیر جنگ‌زده نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ نیست و با همان ادبیات آن دوره نمی‌توان با آن گفت‌وگو کرد.

اکنون آذربایجان به درجه‌ای از قدرت در تمام زمینه‌ها (ثروت، صنعت، آموزش، علم و فرهنگ، نیروهای مسلح) رسیده است که می‌تواند با بسیج جوانان خود جبهه قره‌باغ را به راحتی فتح کرده و حاکمیت خود در این منطقه را اعاده کند، [امان از مزدوری و قلم به

۱. پس با این همه هارت و پورت و ادعای اینکه جمهوری آذربایجان قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌ها را با کمک غربی‌ها در اختیار دارد، هنوز آمادگی کافی و قصد رویارویی با ارمنستان را ندارد!! پس کی از این ارتش قوی و پیشرفته دست‌پخت غربی‌ها استفاده خواهد کرد؟! این نوشته بهرام امیراحمدیان برای مزاح و انبساط خاطر کاربرد دارد و دیگر هیچ!!



مزدی!! اگر می توانستند، می کردند. رجز خوانی امثال شما بی فایده است!! اما دولت مردان آذربایجان به خوبی بر این امر واقفاند که صلح بد، بهتر از جنگ خوب است. جنگ برنده ای ندارد و حتی طرف پیروز هم شکست خورده است. [واقعاً هر خواننده ای حیران می ماند که به این مضحکه ها بخندد یا به حماقت اینان بگریزد؟! اکنون جهان، جهان گفت و گو و مفاهمه است. جنگ به انسان های عقب افتاده تعلق دارد. [پس چرا یانکی های متمدن و پشتیبان استبداد علی اوف ها در گوشه های مختلف جهان می جنگند؟! جامعه آذربایجان و ارمنستان از جوامع پیشرفته و مدنی هستند. در سیاست خارجی آذربایجان اعاده حاکمیت بر قره باغ از راه مذاکره و زبان دیپلماسی مطرح است و در این راه آذربایجان موفقیت های بسیاری در عرصه بین الملل کسب کرده است. [کدام موفقیت ها؟! زمانی نخواهد کشید که آذربایجان در اثر توسعه به کشوری مهم تبدیل خواهد شد و در آن زمان ساکنان ارمنی قره باغ خودشان با میل و رغبت به آغوش آذربایجان باز خواهند گشت. [؟! زیرا یک واحد سیاسی خودمختار و توسعه یافته و مرفه در ترکیب جمهوری آذربایجان (جمهوری خودمختار قره باغ کوهستانی)، بسیار جذاب تر از یک واحد سیاسی مستقل ضعیف و فقیر است (جمهوری خودخوانده ناگورنو قره باغ).^۱

لزوم آزادی قره باغ با اقدامات بین المللی نه با جنگ!

شورای امنیت سازمان ملل در ۳۰ آوریل سال ۱۹۹۳ قطعنامه شماره ۸۲۲ را که مبتنی بر اجرای آتش بس فوری و خروج نیروهای ارمنستان از اراضی آذربایجان بود صادر کرد و در پی آن نیز در ژوئیه سال ۱۹۹۳ قطعنامه شماره ۸۵۳ و در اکتبر و نوامبر همان سال قطعنامه های شماره ۸۷۴ و ۸۸۴ را در مورد مناقشه قره باغ و لزوم رعایت آتش بس و عقب نشینی نیروهای ارمنستان به مرزهای رسمی در منطقه مورد مناقشه قره باغ صادر نمود. همچنین بین سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ م رؤسای امریکایی، روسی و فرانسوی گروه مینسک در مجموع سه طرح صلح به طرفین مناقشه ارائه کردند که هر بار توسط یک یا هر دو کشور در گیر در مناقشه قره باغ رد شده است. طرح «اداره قره باغ

1. www.gunaz.tv/per/14/articleCat/1/articleID/2086.html/articlePg/5

توسط دولت مشترک» سومین طرح صلح رؤسای گروه مینسک بود که در جمهوری آذربایجان اعتراض‌های مردمی و در ارمنستان به تشنج خونین در مجلس ملی این کشور منجر گردید.

آنچه در مقاله کذایی راجع به «موفقیت آذربایجان در اعاده حاکمیت بر قره‌باغ از راه مذاکره و زبان دیپلماسی» مطرح شده و به آن می‌نازند و آن را نماد قدرت جمهوری قلمداد می‌کنند، مربوط به قطعنامه‌های شورای امنیت راجع به قره‌باغ است که به گفته حیدر علی اف «ارمنستان به آن بی‌اعتنایی نموده و در مقابل، آذربایجان نمی‌خواهد از قدرت نظامی خود استفاده کند!» وی در ادامه خواستار کمک آذربایجانی‌های سایر کشورها برای آزادسازی قره‌باغ شد! حیدر علی اف طی رجز خوانی خود در اولین کنگره آذربایجانی‌های جهان در ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ چنین گفت:

بزرگ‌ترین مشکل ما و آنچه که بیشترین نگرانی را برای ما دارد، مناقشه ارمنستان-آذربایجان بر سر قره‌باغ کوهستانی و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی ما و احیای تمامیت ارضی آذربایجان می‌باشد. ما کارهای زیادی در این زمینه انجام داده‌ایم. در تمام سازمان‌های بین‌المللی این مسئله را مطرح ساخته‌ایم و تصمیمات لازم اتخاذ شده است. در سال ۱۹۹۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد چهار قطعنامه در مورد اخراج بی‌قید و شرط ارتش ارمنستان از سرزمین‌های اشغالی به تصویب رسانده است. رئیس شورای امنیت شش بیانیه دارد. ولی ارمنستان نسبت به اینها بی‌اعتنایی نشان می‌دهد.

طی نشست لیسبون سازمان امنیت و همکاری اروپا در ماه دسامبر سال ۱۹۹۶ سند بسیار مهمی در خصوص تأمین تمامیت ارضی آذربایجان و حل مسالمت‌آمیز مناقشه ارمنستان و آذربایجان تصویب شده است. از بین ۵۴ کشور عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا ۵۳ عضو آن به آن سند رأی داده‌اند، فقط ارمنستان اعتراض کرده بود. ولی متأسفانه مصوبه مورد ارایه این سازمان معتبر و نشست سازمان امنیت و همکاری اروپا همچنان از طرف ارمنستان پذیرفته نمی‌شود.

با این حال ما همواره برای حل صلح‌آمیز این مسئله تلاش می‌کنیم. مستحضرد که در سال ۱۹۹۳ به منظور حل مناقشه ارمنستان و آذربایجان گروه مینسک تأسیس گردیده است. رهبری گروه مینسک



را از ابتدای سال ۱۹۹۷ سه کشور بزرگ - روسیه، ایالات متحده امریکا و فرانسه به عهده دارند. در سال‌های گذشته ما همکاری زیادی با گروه مینسک و رؤسای مشترک آن داشته‌ایم. ما طرفدار حل مسالمت‌آمیز مسئله می‌باشیم. ما موفق به رفع این مناقشه نیز خواهیم شد، تمامیت ارضی آذربایجان احیا خواهد گردید؛ سرزمین‌های اشغالی آزاد خواهد شد و آوارگان اخراج‌شده از زاد و بوم خود به سرزمین‌های پدری‌شان باز خواهند گشت. طبعاً در این زمینه هم‌پای سازمان‌های بین‌المللی، به جوامع آذربایجانی هم نیاز داریم...^۱

اعتراض‌های الهام علی اوف

مقامات حکومتی آذربایجان بارها از عملی نشدن قطعنامه‌های شورای امنیت اظهار ناراحتی شدید کرده‌اند. به عنوان نمونه الهام علی اف رئیس‌جمهوری آذربایجان در مصاحبه با شبکه تلویزیونی «روسیه ۲۴» گفت:

در حالی که شورای امنیت سازمان ملل تاکنون چهار قطعنامه در مورد خروج نیروهای ارمنستان از قلمرو جمهوری آذربایجان صادر کرده است، هیچ یک از این قطعنامه‌ها محقق نشده‌اند. قطعنامه‌های مربوط به مناقشه قره‌باغ با گذشت ۱۷ تا ۱۸ سال از زمان صدور آنها هنوز اجرا نشده‌اند. اجرای فوری قطعنامه‌های این شورا در مورد لیبی عملکرد این شورا را زیر سؤال می‌برد. دلیل این امر چیست که در مورد لیبی این گونه به سرعت عمل می‌شود اما در مورد دیگر شاهد این گونه بی‌حرکی هستیم؟^۲

الهام علی اف در آبان ۱۳۹۳ نیز با اظهار اینکه: «نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا و سازمان همکاری اسلامی از تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان حمایت می‌کنند»، از اینکه قطعنامه‌های شورای امنیت درباره قره‌باغ با گذشت بیش از ۲۰ سال همچنان اجرا نشده است، انتقاد کرد.^۳

در این میان پارلمان اروپا نیز خواستار خروج نیروهای ارمنستان از مناطق اشغالی

۱. سایت اینترنتی کتابخانه بین‌المللی حیدر علی اف؛

<http://lib.aliyevheritage.org/pe/2428604.html>

۲. سایت اینترنتی بنیاد مطالعات قفقاز، ۱۳۹۰/۱/۲۷: <http://www.ccsi.ir/vdcfa.djww6dviig.html>

3. <http://www.ghatreh.com/news/nn22921110>



علی اف رئیس جمهور آذربایجان



سرکیسیان رئیس جمهور ارمنستان

آذربایجان شده و در اول آبان ۱۳۹۲ (۲۳ اکتبر) این قطعنامه را تصویب کرد:
مناقشه قره‌باغ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان بایستی بر اساس
چهار قطعنامه مصوب ۱۹۹۳ در شورای امنیت سازمان ملل متحد و با
همکاری رئیس گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا به شکلی
عادلانه و با خروج نیروهای اشغالگر از خاک جمهوری آذربایجان حل و
فصل شود.^۱

ارمنستان و قره‌باغ!

اما سران ارمنستان هیچ کدام از طرح‌های گروه مینسک و قطعنامه‌های شورای امنیت
و پارلمان اروپا را نمی‌پذیرند. در این مورد سرژ سرکیسیان رئیس جمهور ارمنستان طی
سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل چنین گفته است:

در ۴ قطعنامه مصوب شورای امنیت بر لزوم توقف عملیات نظامی و
خصمانه و متوقف کردن بمباران و حملات هوایی علیه غیر نظامیان
تأکید شده بود؛ اما جمهوری آذربایجان همچنان با نقض قوانین
بین‌المللی، به اعمال ذکر شده از جمله بمباران مناطق محل سکونت
زنان، افراد مسن و کودکان ادامه داد. در این قطعنامه‌ها بر ضرورت
احیای مسیرهای ارتباطی، اقتصادی و انرژی تأکید شده بود؛ اما
جمهوری آذربایجان و ترکیه از آغاز مناقشه قره‌باغ اقدام به محاصره
ارمنستان و قره‌باغ نموده‌اند. همچنین در قطعنامه‌های شورای امنیت از
جمهوری آذربایجان خواسته شده بود تماس‌های مستقیم با [حکومت]

قره‌باغ برقرار نماید که با مخالفت جمهوری آذربایجان مواجه شده است. در این قطعنامه‌ها ارمنستان به عنوان طرف درگیری معرفی نشده است، بلکه قره‌باغ و جمهوری آذربایجان به عنوان طرفین درگیری معرفی شده‌اند. در قطعنامه‌های مذکور از ارمنستان خواسته شده است که از تأثیر خود بر قره‌باغ برای توقف درگیری استفاده کند که این مسئله از سوی ارمنستان اجرا و منجر به برقراری آتش‌بس در سال ۱۹۹۴ شد.^۱ شاوراش کوچاریان معاون وزیر امور خارجه ارمنستان در واکنش به قطعنامه پارلمان اروپا تأکید کرد: «صدور این قطعنامه می‌تواند تأثیر منفی بر روند حل مناقشه منطقه قره‌باغ داشته باشد» و ادوارد شارمازنف نایب رئیس مجلس ملی ارمنستان استناد به چهار قطعنامه شورای امنیت که پیش از امضای قرارداد آتش‌بس صادر شده‌اند، را غیر منطقی دانسته و تأکید کرد: «این قطعنامه‌ها فاقد ارزش حقوقی هستند.»^۲

ارزش ارتش قدرتمند جمهوری آذربایجان!!

با این توضیحات باید پرسید: ارزش ارتش قدرتمند جمهوری آذربایجان (مورد ادعا در مقاله منسوب به بهرام امیراحمدیان) چیست و به چه کاری می‌آید؟ اکنون که ارمنستان به قطعنامه‌های شورای امنیت، پارلمان اروپا و طرح‌های گروه مینسک بی‌اعتناست، آیا آذربایجان از ارتش مهیب و قدرتمند! خود استفاده خواهد کرد؟ این چه قدرت‌نمایی و مسخره‌بازی است که امثال قلم به مزدهایی چون بهرام امیراحمدیان همسایگان را از ارتش آذربایجان - که توان بازپس‌گیری مناطق اشغال‌شده را ندارد - می‌ترسانند و آذربایجانی‌های مناطق دیگر از جمله ایران را به این قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی برتر منطقه؟! امیدوار می‌سازند؟ این همه خوش‌رقصی، مزدوری و دروغ‌پردازی راجع به حکومت ضعیف و بی‌کفایت رژیم باکو نشانه چیست؟! این چه در باغ سبز نشان دادن است؟! توجه نمایید که جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، شمال عراق و شرق ترکیه هنوز هم حوزه نفوذ تورپسم‌درمانی آذربایجان و به ویژه تبریز است و بیماران این کشورها و مناطق به دلیل امکانات مناسب بیمارستانی و پزشکان مجرب برای درمان به تبریز می‌روند و بسیار راضی و خشنود باز می‌گردند. هنوز بازارهای بزرگ آذربایجان ایران به محوریت بازار بزرگ تبریز محل خریدهای کلان تجار جمهوری آذربایجان است! باغ

<http://persian.araxnews.com/world/3754>؛ ۲۰۱۴/۹/۲۸.۱

<http://qafqaz.ir/fa/?p=3630>؛ ۱۳۹۲/۸/۵.۲





سبز و همیشه بهار اینجا است نه آنجا. این تذهبون؟! آقایان آذربایجانی‌ها (جمهوری آذربایجان) باید برای فراگیری غیرت، شهامت و شجاعت در محضر رزمندگان سلحشور و دلاوران دوران دفاع مقدس ملت بزرگ ایران از جمله فرزندان آذری حضرت روح‌الله زانو بزنند و تاریخ دفاع مقدس ایران را بارها بازخوانی کنند و بیش از این هل من مبارز نطلبند!!

حماقت گوناخ در مقاله‌های منتشر شده

در سایت گوناختی‌وی نمی‌توان مطلب، مقاله و یادیدگاهی یافت که حاوی فتنه‌انگیزی، حیغ‌های شوم تجزیه‌طلبی و ایجاد دشمنی بین فارس، ترک، کرد، ارمنی و... نباشد. گویی سران و نویسندگان گوناخت همه به امراضی چون: حماقت، سادیسیم و... مبتلایند و به دنبال درمان خود نیز نیستند! مقالات اصلی سایت گوناخت و نویسندگانش در مورخ ۱۳۹۴/۲/۲۹ چنین است:

۱. فروپاشی ایران چه قدر نزدیک است؟/ محبوب امراهی
۲. سیاست دوگانه دولت ضد بشری جمهوری اسلامی ایران در قبال آذربایجان جنوبی/ حمید نقی‌زاده ناجی که در بخشی از آن آمده است:

... با آغاز جنگ بین ایران و عراق سیاست مکارانه ایران شروع شد و حکم‌داران شروع به تعاریف و تمجید از آذربایجانی‌ها کردند تا جایی که آذربایجان را سرایران نامیدند و این تعاریف‌هایشان بی‌جا نبود؛ چون غیرت و رشادت و دلیری ملت این خطه را بهتر از هر کسی دیده و می‌شناختند. برای بازی کردن با احساسات مردم، همه مردم ایران را برابر و برادر خواندند و از ملت آذربایجان برای ایران سپر ساختند. پس از اتمام جنگ و آتش‌بس باز هم آذربایجان ماند و سر بی‌زبان‌ش و اهانت و توهین‌هایی که تمامی ندارد. آیا دیگر وقت آن نرسیده که ما ملت بزرگ تورک از زیر سلطه رژیم فاشیستی ایران رهایی یابیم و سرنوشت خود را مانند خواهرانمان و برادرانمان در آن سوی ارس خودمان تعیین نماییم؟

۳. شعبده‌بازی راسیسم [نژادپرستی] فارس برای ربودن جام قهرمانی از دست تیراكتور آذربایجانو سربلندی ملتی حماسه‌ساز که همیشه پیروز است/ در این مقاله با اشاره به بازی تیم تراكتور سازی با تیم نفت تهران که با باخت تراكتور سازی به پایان

رسید،^۱ می‌نویسد:

گویا چنین مقدر شده که آذربایجان نباید در ایران اول شود، بلکه همواره باید توسری خور راسیسم فارس به مرکزیت تهران باقی بماند. آذربایجان باید در حساس‌ترین نقطه و در اوج هیجان از راسیسم فارس خنجر از پشت خورده و سرخورده و مأیوس شود چرا که به هیچ وجه نباید در ایران سر برآورده و برای اندکی نیز که شده ابراز وجود نماید...
۴. کم‌رنگ شدن حس ایرانی بودن در میان ملل غیر فارس/بخش کوتاهی از این مقاله چنین است:

... هژمونی کم‌ظرفیت به نام فارس در جایی که پتانسیل بسیار ضعیف را تشکیل می‌دهد، با حذف، تصفیه، تخریب پتانسیل‌های دیگر ملل در ایران و برخورداری از امتیاز مطلق برای خود جایی و مقامی برای ایرانی بودن رانمی‌گذارد.

... سرکوب تمام جنبش‌های رفرمیست و اصلاحی از طرف هژمونی کم‌ظرفیت مرکزگرا در ایران مانند فرقه دمکرات، حرکت خلق مسلمان در آذربایجان، جمهوری مهاباد، نهضت ترکمنستان و خوزستان و جنبش‌های اصلاحی در گیلان، سبب مأیوسی و حس خودبیگانگی در ملل غیر فارس و نهایتاً ناامیدی و متعلق نبودن به این خاک می‌شود...

۵. فردوسی و تفکر زن ستیزانه و نژادپرستانه او در شاهنامه/ حسن راشدی

۶. هشداری به فعالان ملل مختلف دربند در ایران! / آرتار دانگیلر

۷. توسعه پایدار و زبان مادری / ژاله تبریزی

۸. گزارش نقض حقوق بشر در آذربایجان جنوبی (فروردین ماه ۱۳۹۴)

۹. منازعه ترک-ارمنی از دیدگاه «بوریان» دولت مردارمنی / علی قره‌جه‌لو

۱۰. شوی سالانه «نسل‌کشی ارامنه»: تحریف تاریخ و هیزم بر تنور نفرت / سعید افشار^۲

۱. این بازی روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۴ در ورزشگاه یادگار امام تبریز برگزار و نتیجه بازی سه به سه شد. در صورتی که بازی سایپا با سپاهان مساوی می‌شد، تراکتورسازی برنده لیگ فوتبال ۹۴-۹۳ می‌گشت. اما نتیجه تساوی ذکرشده و پیروزی سپاهان (با ۵۹ امتیاز) این تیم برنده لیگ گردید. بازی دو تیم تراکتورسازی و نفت تهران حاشیه‌های زیادی به دنبال داشت از جمله بسیاری از صندلی‌های ورزشگاه یادگار امام تبریز شکسته و تخریب شدند و هواداران خشمگین تراکتورسازی به تجمع اعتراضی در بیرون ورزشگاه پرداختند و بر خوردهایی صورت گرفت. جهت مطالعه حواشی و پیامدهای این بازی که به مجلس و حتی سفر رئیس‌جمهور آقای دکتر روحانی به تبریز کشید رک: سایت اینترنتی ویکی‌پدیا، با جست‌وجوی: «پیامدهای بازی تراکتورسازی تبریز و نفت تهران»





سم پاشی‌ها و زهر پراکنی‌های گونا تی وی که در شیکاگو امریکا تولید و از آنجا پخش می‌شود، به هیچ وجه جایی در ذهن و قلب مردم مسلمان و وطن دوست آذربایجان ندارد. وابستگی کامل گونا تی وی به امریکایی‌ها و سازمان سیا چنان آشکار است که در توضیح سایت ویکی پدیا آمده است:

به گفته روزنامه حریت به استناد تحقیقات دولت ترکیه، تلویزیون گونا با سازمان سیا مرتبط است. در اعتراضات مردمی سال ۱۳۸۵ (مربوط به مقاله مانی نیستانی) [مقاله و اغتشاشات ناشی از آن در ادامه توضیح داده خواهد شد] شبکه گونا با شدت اقدام به تحریک مردم آذربایجان در جهت تجزیه طلبی و قوم گرایی کرد. پس از جریانات سال ۸۵ در ۱۴ آوریل ۲۰۰۶ طی مذاکراتی که مقامات ایرانی با مقامات ترکیه به انجام رسانیدند و با توجه به اینکه ایران با ترکیه علاوه بر مبادلات اقتصادی قراردادهای امنیتی نیز دارد، طرف ایرانی توانست آنها را وادار به قطع پخش این شبکه از ماهواره ترکست کند.^۱

ب. گاماج دست پخت دیگری از اوبالی و هم پیاله‌هایش

احمد اوبالی همراه با جمعی دیگر علاوه بر تلویزیون گونا، تشکیلات دیگری با عنوان: «گاماج» (مخفف لاتین کلمات ترکی: جنوبی آذربایجان میلی آزادلیق جبهه سی) که به فارسی «جبهه آزادی ملی آذربایجان جنوبی» خوانده می‌شود، را به راه انداخته است.

۱. سایت اینترنتی ویکی پدیا، با جستجوی گونا تی وی.



آرم تشکيلات گاماچ

این تشکيلات نیز با دریافت دلارهای کثیف امریکایی در راه تجزیه آذربایجان از ایران و پیوستن آن به جمهوری آذربایجان و تشکیل آذربایجان بزرگ گام برمی‌دارد. هر از گاهی شیرین عقلمان گاماچی گرد هم می‌نشینند، کنفرانس می‌کارند و بیانیه و قطعنامه درو می‌کنند و دیگر هیچ!! «گاماچیان» که از باده و بنگ سرمست می‌شوند، خاصیت و برش بیش از این را ندارند!

در ۸ ژوئن ۲۰۱۴ در جلسه هیئت اداری گاماچ، صبری تبریزی به سمت ریاست و صادق عیسی بیلی به عنوان دبیر برگزیده شدند. اعضای کمیته‌های تشکيلاتی و سیاسی نیز به شرح معرفی گردیدند: اعضای کمیته تشکيلاتی: احمد اوبالی، فرامرز قلی‌زاده، وحید مهدی‌زاده، یاشار اسدی و صادق عیسی بیلی.

اعضای کمیته سیاسی: مهسا مهدیلی، احمد اوبالی، ائلنور مردلی، نبی سویتورک، صادق عیسی بیلی، خدایار تیموری.

گاماچ یکی از کنفرانس‌هایش را با موضوع «فردای آذربایجان جنوبی معاصر» در فروردین ۱۳۹۳ در هتل Park INN شهر باکو برگزار کرد. ابتدا صبری تبریزی خوشامد گفت و برنامه‌ها و موضوعات مورد بحث در کنفرانس را به حاضرین اعلام نمود. سخنرانان کنفرانس عبارت بودند از:

آراز آسلان مدیر مرکز تحقیقات استراتژیک قفقاز با عنوان «دولت ایران در بحران»، نصیب نصیب لی با عنوان «مسائل حرکت ملی آذربایجان جنوبی و چشم‌انداز آتی آن»، رامیز ممدوف عضو آکادمی ملی علوم آذربایجان و رئیس انجمن جغرافیای آذربایجان با عنوان «مشکلات زیست‌محیطی دریاچه ارومیه»، احمد اوبالی (سخنگوی گاماچ)، وفا قلیزاده، شیرمحمد حسینوف مورخ آذربایجانی، یاسمن قاراقویونلو از انستیتو فلسفه آکادمی ملی علوم آذربایجان، گول تکین حاجی یثوا نماینده سابق پارلمان آذربایجان. طبق گزارش سایت یورت نت، آخرین سخنران کنفرانس، نبی سوی تورک نماینده گاماچ در جمهوری آذربایجان بود که با موضوع «خواست‌های ما از آذربایجان شمالی» به بررسی تابوها و مسائل ایدئولوژیک تحمیل شده بر ملت آذربایجان جنوبی از سوی رژیم شوونیست فارس ایران پرداخت و انتظارات حرکت آزادی ملی آذربایجان جنوبی

از دولت جمهوری آذربایجان را بیان کرد.



سفارت ایران در باکو نسبت به برگزاری این کنفرانس اعتراض کرد و دکتر عباس عراقچی معاون آسیا و اقیانوسیه وزارت امور خارجه ایران ضمن احضار سفیر جمهوری آذربایجان در یادداشتی به وی «اعتراض شدیدالحن جمهوری اسلامی ایران» را اعلام کرد. در این یادداشت آمده بود: «برگزاری اجلاس‌های این چنینی می‌تواند آسیب جدی به روند مثبت و رو به توسعه روابط فی مابین وارد نماید.»

در این میان فاضل مصطفی نماینده مجلس ملی آذربایجان و عضو گروه مناسبات پارلمانی ایران و آذربایجان در واکنش به احضار سفیر آذربایجان در تهران و یادداشت اعتراضی وزارت خارجه ایران به برگزاری کنفرانس ذکر شده در باکو، اعتراض ایران را بی‌اساس خواند و اضافه کرد:

به نظر من در این نشست تمرکز بیشتر بر روی مسائل حقوق بشری بوده است و هیچ چیزی بر علیه دولت ایران در این نشست وجود نداشته است. هر آذربایجانی حق دارد به زبان مادری تحصیل کند، گرفتن این حق از آذربایجانی‌ها در ایران و اعتراض به کسانی که این حق را خواستارند، هیچ منطقی ندارد و اعتراض ایران بی‌اساس است. اگر ایران حقوق دمکراتیک آذربایجانی‌ها را به رسمیت بشناسد هیچ کس در جمهوری آذربایجان حرفی بر علیه دولت ایران نخواهد زد. ایران علناً به کشوری که دشمن آذربایجان است و بخشی از خاک آذربایجان را اشغال کرده [ارمنستان] کمک می‌کند، بنابراین جمهوری آذربایجان

هم حق دارد که در مسائل مختلف [بخوانید: دخالت در امور داخلی ایران و امکانات و فضا دادن به گروه‌های تجزیه‌طلب!] موضع خود را بیان کند.^۱ ترکیب شرکت‌کنندگان در کنفرانس گام‌اج و نیز همین سخنان فاضل مصطفی نماینده مجلس جمهوری آذربایجان به خوبی نشان می‌دهد که در هیئت حاکمه آذربایجان و مجلس آن، افراد نانجیبی وجود دارند که در عمل و به گونه‌ای آشکار بر طبل پوسیده و میان تهی تجزیه آذربایجان ایران می‌کوبند و حتی وقیحانه با ایراد اتهام کمک (نظامی) ایران به ارمنستان، خود را در موضع مقابله قرار داده و در امور داخلی ایران دخالت می‌کنند و امکانات فعالیت، تبلیغات و گردهمایی به دشمنان وحدت ارضی ایران می‌دهند. آیا ایران نیز مانند آنها عمل می‌کند و به دشمنان آذربایجان امکانات فعالیت و تبلیغات و گردهمایی می‌دهد؟! به یقین آنها باد می‌کارند و در وقت مناسب طوفان درو خواهند کرد!

حکومت و مردم ایران از جمله آذربایجانی‌ها از اینکه جمهوری آذربایجان به عنوان کشوری مستقل، اسلامی (با اکثریت مردم شیعه‌مذهب) و عضو سازمان ملل به پیشرفت و توسعه دست یابد و تمامیت ارضی خود را حفظ نماید، خوشحال و راضی خواهند بود؛ اما نمی‌توان چشم بر شیطنت‌ها و دشمنی‌ها بست و امنیت و تمامیت ارضی خود را نادیده گرفت.

پ. کنگره آذربایجانی‌های جهان، داک تأسیس داک و مفهوم آن

فردی به نام حسن اغنامی (اهل اردبیل) از سرمایه‌داران ایرانی مقیم امریکا پیشنهاد تأسیس «داک» مخفف عبارت ترکی: «دنیا آذربایجان نیلارین کنگره سی» که به فارسی «کنگره آذربایجانی‌های جهان» نامیده می‌شود را مطرح کرد. وی فردی متمول، پولدار، وکیل دادگستری در امریکا و کارمند اداره مهاجرت آن کشور بود و به ایران رفت و آمد داشت. او پیشنهاد کرد که با برپایی «کنگره آذربایجانی‌های جهان» به بررسی مشکلات آذربایجانی‌ها پرداخته شود و در ابتدا به ظاهر اهداف تجزیه‌طلبانه دنبال نمی‌شد. نخستین نشست این کنگره در سال ۱۹۹۷ در واشنگتن امریکا برگزار شد.

افرادی مانند دکتر جوادی، دکتر پیروز خانلو، دکتر خاقانی (هر سه از امریکا) و دکتر حسن فروغی از لندن جزو ترتیب‌دهندگان دیگر کنگره آذربایجانی‌های جهان (داک)

۱. همان.





بودند. دو هیئت از سیاستمداران جمهوری آذربایجان در این کنگره شرکت داشتند که شامل موافقان علی اف و اوپوزیسیون آن می‌شدند. علی کریم اف (از نزدیکان ایلچی بیگ)، عارف رحیم اغلو (از جبهه خلق و نزدیکان ایلچی بیگ) عاصم ملازاده (از رهبران حزب مساوات)، هدایت اروج‌زاده و نیز هیئتی از طرف حیدر علی اف (رئیس جمهور پیشین آذربایجان و پدر الهام علی اف رئیس جمهور فعلی آن کشور) در این کنگره شرکت کردند.

کنگره نخست داک و سخنرانی حیدر علی اف در آن

کنگره نخست داک با حضور بیش از ۷۰۰ تن از آذری‌ها تشکیل شد و حیدر علی اف رئیس جمهور آذربایجان در سخنرانی احساسی با موج شدید پان آذری به دفاع از جمهوری آذربایجان و پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی آن پرداخت و نیز از ضرورت هماهنگی کامل آذربایجانی‌های جهان در حمایت از جمهوری آذربایجان به عنوان وطن اصلی آنها داد سخن راند! متن کامل سخنرانی وی به تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ در پایگاه اینترنتی «کتابخانه بین‌المللی حیدر علی اف» به فارسی ترجمه و درج شده است. بخشی از این سخنرانی چنین بود:

اکنون در شرایطی که یک دولت مستقل آذربایجانی‌ها وجود دارد، برقراری روابط نزدیک‌تر آذربایجانی‌های مقیم کشورهای مختلف جهان با همدیگر، اعلام همبستگی‌های خود و ایجاد روابط با کشور مستقل آذربایجان در این مرحله از تاریخ به عنوان یک وظیفه خیلی مهمی پدیدار می‌شود. وظیفه دولت آذربایجان عبارت از آن می‌باشد که تا حد امکان توجه خود را به آذربایجانی‌های مقیم تمام کشورها معطوف سازد، شرایط زندگی آنان را جویا شود و روابط فی مابین کشورمان با جوامع آذربایجانی در کشورهای گوناگون را هر چه بیشتر توسعه دهد. آذربایجانی‌های مقیم خارج از کشورمان نیز بایستی امروزه روابط تنگاتنگ‌تری با آذربایجان مستقل برقرار سازند. همه اینها شرط اصلی تأمین اتحاد و همبستگی کل آذربایجانی‌های جهان می‌باشد...

پس از اینکه آذربایجان استقلال دولتی خود را به دست آورد، آذربایجان مداری به عنوان اندیشه پیشرو برای آذربایجانی‌های هم مقیم آذربایجان و هم کل جهان ایده اصلی قرار گرفته است. ما همیشه



بایستی پیرامون این ایده یکپارچه شویم... همگان - هم شما و هم ما باید کارهای زیادی انجام دهیم تا جوامع قوی آذربایجانی تشکیل شود و آذربایجانی‌های مقیم کشورهای مختلف هر چه بیشتر تقویت یابند. از نظر اقتصادی بیش از پیش مستحکم گردند و بتوانند در حیات سیاسی اجتماعی کشورهای مورد اقامتشان حضور فعالی داشته باشند. بتوانند تأثیر خود را بر حیات آن کشور اعمال کنند. بدین وسیله ضمن تبلیغ استقلال آذربایجان و سیاست خارجی آن در کشورهای مختلف، به حل مشکلات آذربایجان کمک نمایند. معتقدم که آذربایجانی‌های جهان بایستی این راه را طی کنند و در این راه امکانات بزرگی که هنوز استفاده نشده است، وجود دارد. این کنگره نیز که امروز آغاز به کار کرده است، صرفاً این هدف را به دنبال دارد.

در ادامه علی اف خیر از تشکیل ارگان ویژه وابسته به حکومت آذربایجان برای رسیدگی به امور آذربایجانی‌های دنیا داد و گفت:

به منظور انجام خدماتی برای حضور فعالانه آذربایجانی‌ها در مسائل سیاسی - اجتماعی کشورشان و احراز جایگاه برجسته و تأثیرگذار، ما برای تأسیس یک ارگان ویژه‌ای وابسته به دولتمان در امور جوامع آذربایجانی نیز تصمیم خواهیم گرفت. فکر می‌کنم چنین ارگانی متمرکز، یعنی یک مقام دارای تماس دائم با جوامع آذربایجانی هم موجبات شکل‌گیری جوامع آذربایجانی و هم توسعه هر چه بیشتر روابط فیما بین را فراهم خواهد آورد... آذربایجانی‌های مقیم کشورهای خارجی با سرعت بیشتری سازمان یافته و همه ما با هم آذربایجان‌گرایی رازنده، جاویدان و ابدی خواهیم ساخت...^۱

کنگره اول آذربایجانی‌های جهان به علت تبلیغات سوء پان‌ترکیست‌هایی مانند احمد اوبالی (احمد یوسفی سادات) و... شکست خورد. آنها نسبت به این موضوع معترض بودند که چرا در نشست از پرچم جمهوری اسلامی استفاده شده است و چرا کنگره در مورد تمامیت ارضی ایران حسن نیت دارد؟! گروه پان‌ترکیست در نشست نخست در اقلیت بودند، اما بعدها توانستند کنگره را به دست بگیرند.

۱. سایت اینترنتی کتابخانه بین‌المللی حیدر علی اف:

<http://lib.aliyevheritage.org/pe/2428604.html>

ضیاء صدرالاشرفی، فریدون زندنیا، نورالدین غروی، اژدر تقی‌زاده (از سوئد)، علیرضا قزوین‌زاده (از اهالی اردبیل)، نظمی افشار، احمد اوبالی، رضا سلحشور و... در این نشست حضور داشتند. حاصل جلسه نخست داک این شد که حسن اغنامی به عنوان رئیس و ضیاء صدرالاشرفی به عنوان معاون انتخاب گردید. احمد اوبالی، علی نظمی و رضا سلحشور نیز به عنوان هیئت منتخب حضور داشتند.

کنگره دوم داک

در کنگره دوم تجزیه‌طلبانی مانند نظمی افشار و رضا سلحشور توانستند کنگره را به دست بگیرند و حسن اغنامی کنار گذاشته شد. در این امر علیرضا اصغرزاده از کانادا سهم بارزی داشت. وی از دشمنان زبان فارسی و تمامیت ارضی ایران است. در این کنگره علی نظمی افشار به ریاست رسید و کسانی مانند علیرضا اصغرزاده، رضا سلحشور، بیوک رسولوند، اژدر تقی‌زاده، هاشم پاشایی، علی خشتی، جیحون ملازاده، احمد یوسفی سادات (معروف به اوبالی) از اعضای منتخب کنگره به شمار رفتند. جالب اینکه در پایان نشست دوم، پرچم رژیم باکو در میان تشویق‌های بسیار به اهتزاز درآمد و تندیس ستارخان نیز در زیر آن قرار گرفت. به این ترتیب دشمنان دیرینه ملت ایران بخشی از انتقام خود را به صورت نمادین از یادبود ستارخان گرفتند و مردی که می‌گفت: «من می‌خواهم هفت کشور زیر بیرق ایران باشد» را زیر بیرق دولتی بردند که سه دهه از ظهور آن نمی‌گذرد!

به همین مناسبت پیام‌های تبریک حیدر علی اف، ایلچی بیگ و رسول قلی اف قرائت شد. سفیر آذربایجان در امریکا نیز در این کنگره به سخنرانی پرداخت. این کنگره تجزیه‌طلب، مهم‌ترین مطالبه خود را «حق تحصیل به زبان ترکی آذربایجانی در ایران» عنوان نمود و نمایندگان رسمی دولت باکو نیز بر آن صحنه گذاشتند! اما باید پرسید تحصیل به زبان ترکی آذربایجانی در ایران چه سودی برای رژیم باکو دارد که حاضر است به خاطر آن علیه همسایه قدرتمند جنوبی خود موضع خشن بگیرد؟! چرا کنگره‌ای با این شکل و صرف هزینه‌های بسیار، تمام هم و غم خود را صرف این هدف می‌کند؟ آیا اهداف بلندمدتی را علیه یکپارچگی سرزمین ما دنبال نمی‌کنند؟

بعد از کنگره دوم در میان اعضای هیئت‌رئیس‌ه اختلافاًهای بیشتری بروز نمود. مؤسس کنگره یعنی حسن اغنامی در نشست دوم کنگره کنار گذاشته شد، علی نظمی افشار نیز بعد از نشست دوم از کنگره اخراج شد. علیرضا احسنگر ترتیبی داد تا جناح

سلحشور - رسولوند را از کنگره با تحقیر بسیار اخراج نمایند. همچنین هاشم پاشایی، بیوک رسولوند را که در باکو باید مأموریت خود را انجام می داد، طرد و رد نمود. پاشایی بیان داشت که «رسولوند جاسوس و عامل دولت ایران است و در باکو با سرویس های اطلاعاتی ایران مرتبط شده است.»

اختلافات درون سازمانی در نهایت باعث شکاف اساسی در داک شد و جناح نظامی افشار و پاشایی در برابر جناح سلحشور، جیحون ملازاده و اوبالی قرار گرفت.

کنگره سوم داک

کنگره سوم داک با برخی از حاشیه ها با شرکت ۳۵۰ نفر در کلن آلمان برگزار شد. در این نشست نورالدین غروی اداره جلسه را به عهده داشت و اژدر تقی زاده و رضا سلحشور دستیاران وی بودند. هر چند حضور نمایندگان سیاسی رژیم باکو این بار کمرنگ تر از نشست های قبلی بود، اما در نشست کلن این افراد از سوی دولت باکو حضور داشتند: صمد نیکنام (اردبیلی ساکن باکو)، جعفر صادق موسوی، خانم تنزیله رستم خانلی همسر صابر رستم خانلی (نماینده ضد ایرانی مجلس ملی آذربایجان و یکی از رؤسای داک) و علی یار صفرلی سفیر اسبق رژیم باکو در تهران.

کنگره سوم داک مورد پوشش وسیع رادیو فارسی آزادی قرار گرفت و طی آن افراد زیر به عنوان هیئت رئیسه انتخاب شدند:

بهرروز حقی: از اهالی تبریز که در ایران ۱۵ سال زندانی بود.

احمد یوسفی سادات: وی از اهالی مغان در اردبیل است.

رضا سلحشور: وی اهل تبریز و در ظاهر معلم موسیقی آذربایجان بود.

جیحون ملازاده: وی ساکن امریکا و از عوامل حیدر علی اف محسوب می شد.

نورالدین غروی: وی دندان پزشکی در شهر کلن آلمان بود که نشریه/نمادیلی (زبان مادری) را در کلن منتشر می کرد.

محمد مشتاق: وی ایرانی الاصل ولی از عوامل سرویس های اطلاعاتی ترکیه برای تشکل های پان ترکی بود و قبلاً نیز در تشکیل «میللی شورا» نقش مهمی از سوی ترکیه ایفا کرد. حضور وی در هیئت رئیسه داک نشان از علاقه ترکیه به نفوذ و نقش آفرینی در این تشکل داشت.

رحیم شهبازی: مهندس ارتباطات در شرکت مخابرات امریکا.

تیمور امین اف: از عوامل ایلچی بیگ.



نکته قابل ذکر در مورد کنگره کلن این بود که حیدر علی اف (رئیس جمهور وقت آذربایجان) تلاش کرد که به صورت غیر مستقیم از این تشکل جدایی طلب حمایت نماید. وی برای حفظ ظاهر این بار پیامی برای کنگره ارسال نکرد و دستورات خود را از طریق «نصیب نصیب اف» منتقل نمود. نصیب اف خود در کنگره حضور نداشت و اوامرش را با تلفن به اژدر تقی زاده منتقل می کرد. همچنین تعداد کمتر شرکت کنندگان کنگره سوم حاکی از سازماندهی ضعیف کنگره بود. مدعین به کلن در اتاق های شش و هفت نفره اقامت داده شدند و با ساندویچ سرد از آنها پذیرایی شد. در این کنگره جناح نظامی افشار به کلی کنار گذاشته شد و جناح احمد اوبالی که رسماً تجزیه طلب بود، اداره کنگره را در دست گرفت.



خائنین به کشور: علیرضا اصغرزاده (عضو داک)، رضا براهنی، احمد اوبالی (مدیر گونا، از مهره های اصلی داک)، لیلا مجتهدی (همکار روزنامه قومیت گرای شهروند در کانادا) و دو تن دیگر

داک همواره اعلام کرده است که خواهان تجزیه آذربایجان ایران و اتحاد با جمهوری آذربایجان و در نهایت تشکیل یک آذربایجان واحد می باشد. این تشکیلات مالیخولیایی دشمنی عجیبی با دیگر قومیت های ایران به ویژه کردها دارد که به ادعای آنان در بخش هایی از آذربایجان ساکن اند. اوبالی بارها در کانال گونا، کردهای ایران را تحقیر و مردم را به اخراج آنها از شهرهای آذربایجان دعوت کرده و گزینه نظامی را هم علیه کردها مدنظر دارد! از نظر اوبالی «کرد یک ناسزا است!» و هر کس با اوبالی مخالفت کند، یک نسب نامه کردی برایش ترتیب داده می شود و مادر بزرگ یا پدر بزرگش کرد از آب

درمی آید! (به یقین کرد بودن ننگ نیست و کردها از اقوام اصلی و اصیل ایران هستند. کردستان بزرگ هم بخشی از کشور بزرگ ایران بود که قسمت‌های بیشتر آن با شکست شاه اسماعیل صفوی در چالدران از پیکر مام میهن جدا گشت و در اختیار دولت متجاوز عثمانی قرار گرفت.)

علیرضا اصغرزاده از اعضای قدیمی داک تلاش می‌کند در قامت یک فرد آکادمیک ظاهر شود و ادعاهای تجزیه‌طلبان را در قالب نظریه‌های ملت و هویت ملی عرضه نماید تا شاید بتواند فقر نظری قومیت‌گرایان ترک را جبران نماید. به همین جهت چندان میل ندارد با افرادی چون اوبالی دیده شود تا به آسانی در مجامع علمی ظاهر شده و متهم به پیش‌داوری‌های سیاسی و پیش‌فرض‌های از قبل تعیین شده نگردد. اصغرزاده یکی از کتاب‌های خود را به وسیله انتشارات مک میلان منتشر نموده است. خانم برندا شیفر استادیار دانشگاه تل‌آویو و طرفدار تجزیه ایران و نویسنده چند کتاب تئوریک برای تجزیه‌طلبان ترک در چاپ کتاب اصغرزاده توسط انتشارات مک میلان نقش مهمی داشته است.¹

در جمهوری آذربایجان نیز گاه کنگره‌های به اصطلاح «آذربایجانی‌های جهان» برگزار می‌شود.

نظریات دکتر افشار سلیمانی سفیر سابق ایران در باکو

دکتر افشار سلیمانی سفیر سابق ایران در باکو پیرامون کنگره سوم داک می‌گوید:
... آنچه که این کنگره را با کنگره پیشین بیشتر متمایز می‌کند، عدم دعوت از ایرانیان آذری تبار و به تبع آن عدم حضور نمایندگان خودساخته از اتباع ایرانی آذری تبار است. از سوی دیگر در این تجمع از احزاب مخالف و مطبوعات مخالف و مستقل جمهوری آذربایجان نیز دعوت به عمل نیامده بود. به طوری که عیسی قنبر رهبر «حزب مساوات آذربایجان» با انتقاد از دولت باکو این کنگره را در راستای منافع حاکمیت و نه آذربایجانی‌ها تلقی نموده است.

رهبر «حزب جبهه خلق آذربایجان» نیز بر این نکته تأکید نموده که سخنرانی الهام علی‌یف در کنگره انعکاس واقعیات آذربایجان نبود. از یک‌سو رئیس‌جمهور آذربایجان در سخنان خود به موضوع اختلاف

1. www.cloob.com/user/memoirs/one/username/babak_emreh/memid/3143920



و تنش میان سفارتخانه‌های آذربایجان با نهاد آذربایجانی‌های مقیم خارج از کشور اشاره نمود و ناظم ابراهیم اف رئیس «کمیته دولتی آذربایجانی‌های خارج از کشور» قول داد که این ایراد را به نحو شایسته‌ای حل و فصل نماید و موجبات همدلی میان دیپلمات‌های آذربایجان و نمایندگان آذری‌های ساکن در خارج را فراهم نماید. اختلافاتی که میان افراد و شخصیت‌های کنگره آذربایجانی‌های جهان موسوم به داک وجود دارد، مانع از تعمیق فرآیندهای آن می‌گردد؛ به گونه‌ای که صابر رستم خانی نماینده ضد ایرانی مجلس ملی آذربایجان و یکی از رؤسای داک در سخنان خود به وجود این اختلافات و جناح‌بندی‌های موجود در درون این تشکیلات اشاره نمود و بر ضرورت ارتقای سازماندهی این نهاد تأکید کرد.

بر اساس اخبار منتشره، در این کنگره قریب ۱۲۷۲ نفر اعم از رهبران نهادهای غیر حکومتی آذربایجانی‌های خارج از کشور (تشکیلات دیاسپورا)^۱ و مهمانان مدعو شرکت داشتند که عمده‌ترین آنها عبارت بودند از:

روسیه ۱۵۵ نفر، ترکیه ۱۰۱ نفر، اکراین ۴۹ نفر، آلمان ۴۳ نفر، گرجستان ۴۱ نفر، آمریکا ۲۵ نفر، سوئد ۲۳ نفر، هلند ۲۱ نفر، اسرائیل ۱۷ نفر، ازبکستان ۱۳ نفر، فرانسه ۱۲ نفر، انگستان ۱۱ نفر و کانادا ۱۰ نفر. از شخصیت‌های عالی‌رتبه‌ای که مهمان کنگره سوم بودند می‌توان از افراد ذیل نام برد:

احمد بی کلدیبیکف، رئیس پارلمان قرقیزستان.

پاپون داویتایا، وزیر امور دیاسپورای گرجستان.

کمال یورتناج، رهبر تشکیلات دیاسپور ترکیه.

میخائیل فورموزا، رهبر خودمختاری کاکائوز ملدوای.

ولادیسلاو شوئسلف، رئیس آژانس فدرال روس‌های ساکن در خارج

۱. جوامع دور از وطن یا دیاسپورا (به انگلیسی: Diaspora) به پراکندگی، مهاجرت یا آوارگی گروهی از مردم اطلاق می‌شود که دور از خانه و کاشانه اصلی خویش زندگی می‌کنند و در دنیا پراکنده شده‌اند. گروهی از مردم که دارای ریشه مشترکی هستند و از خانه خود رانده شده و یا فرار کرده‌اند. نمونه بارز آن ارمنی‌های ترکیه می‌باشند که توسط دولت عثمانی به سمت دیگری رانده شده‌اند. ایجاد جوامع دور از وطن می‌تواند خودخواسته یا ناخواسته باشد. بسیاری از ایرانیان، بعد از انقلاب اسلامی ایران به کشورهای دیگر به خصوص ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند. همچنین می‌توان به مهاجران افغانی در ایران اشاره کرد.

از کشور.

تنها رئیس جمهوری که به این کنگره پیام تبریک ارسال نمود، میخائیل ساکاش ویلی رئیس جمهور گرجستان بود که در پیامش آذری‌های گرجستان را مولد و این کنگره را به نفع هر دو کشور دانست. در واقع اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در کنگره به ویژه رهبران تشکل‌های آذری‌های ساکن خارج کشور از سوی دولت آذربایجان پشتیبانی می‌شوند و اهدافی که از سوی دولت باکو ترسیم می‌شود از سوی آنان پی‌گیری می‌شود. در همین رابطه می‌توان سخنان جمال محمدخان اوغلو رئیس مرکز فرهنگی از میر-آذربایجان را شاهدی بر ادعا مطرح نمود. او می‌گوید: «کمیتة دیاسپورا کسانی را دعوت می‌کند که تابع اوامر آنها باشند.»

خبرگزاری توران آذربایجان بدون ذکر نام به نقل از یکی از شرکت کنندگان نوشت: «اگر الهام علی‌یف اعلام می‌کند رئیس‌جمهور ۵۰ میلیون آذربایجانی است، باید نمایندگانی هم از سوی ۳۵ میلیون آذری ایرانی در این کنگره حضور می‌داشتند. دولت آذربایجان عدم دعوت از آذری‌های ایران را به این صورت توجیه می‌کند که آذری‌های ایران دیاسپور نیستند و آنها ساکنان ریشه‌دار ایران هستند. اما این هم قابل انتقاد است چرا که آذری‌های گرجستان هم در این کشور ریشه دارند و دیاسپور نیستند. پس چرا از آنها برای شرکت در کنگره دعوت شده است؟ لذا این موضع آذربایجان را می‌توان ناشی از فشار رژیم تهران ارزیابی نمود.»

صابر رستم خانلی هم بدون ذکر عبارت به اصطلاح آذربایجان جنوبی و ۵۰ میلیون آذری، از تضييع حقوق آذری‌های ایران سخن به میان آورد و گفت: «هر روز در ایران تعدادی آذری به دار آویخته می‌شوند، آذربایجانی‌ها در ایران نمی‌توانند بر روی فرزندان خود نام‌های آذری بگذارند. آیا دولت ایران آذری‌ها را در ایران له خواهد کرد و ما ناظر این اعمال خواهیم بود؟» او خطاب به دولت کشورش گفت: «چرا در آذربایجان تشکل داک را ثبت نمی‌کنید و از دولت تروریست ایران می‌هراسید؟»



به نظر من به‌رغم بزرگ‌نمایی‌های رسانه‌ای کنگره سوم، این گونه تحریکات در امنیت ملی کشورمان دارای تأثیری ملموس نخواهد بود. جمهوری آذربایجان علاقمند تأثیرگذاری آذری‌های ایران که تعدادشان بیش از ۳ برابر جمعیت جمهوری آذربایجان است بر روند تحولات این کشور در حوزه‌های مختلف نیستند.^۱

گردهمایی تازه داک و اعتراض وزارت خارجه

داک در ۱۷ شهریور سال ۱۳۹۳ گردهمایی و نشست خود را در باکو ترتیب داد که در آن سخنان ضد ایرانی گفته شد و راهکارهایی برای مقابله با جمهوری اسلامی و تجزیه آذربایجان ایراد گردید. این نشست واکنش تند مقامات وزارت خارجه ایران را در پی داشت. سفارت ایران در باکو با انتشار بیانیه‌ای نشست گروهک تجزیه طلب داک در باکو را محکوم کرد. در این بیانیه آمده بود:

در این نشست افراد شناخته‌شده‌ای که سال‌ها است در خدمت اهداف دشمنان مردم ایران و جمهوری آذربایجان قرار دارند، این بار نیز توسعه مناسبات دو کشور دوست و برادر (ایران و آذربایجان) را هدف گرفته و در هم‌سوئی با رسانه‌های صهیونیستی در مسیر تضعیف دوستی دو ملت به تبلیغ افکار تجزیه‌طلبانه پرداختند. گروهک‌های تجزیه طلب و رسانه‌های صهیونیستی مانند دو لبه قیچی‌اند که قصد بریدن حلقه‌های اتصال دو ملت ایران و جمهوری آذربایجان را دارند. خوشبختانه با هوشیاری مردم و درایت مسئولان دو کشور، دسیسه‌های دشمنان خنثی شده و مناسبات دو طرف مسیر توسعه را می‌پیماید.

سفارت ایران هتاکسی و بی‌احترامی این گروهک تجزیه طلب به جمهوری اسلامی را محکوم کرده و از مجاری دیپلماتیک و راه‌های قانونی، برخورد حقوقی لازم با کسانی که به ملت بزرگ ایران به خصوص آذربایجانی‌های غیور این کشور توهین کرده‌اند را پیگیری خواهد کرد. جمهوری اسلامی ایران اجازه برگزاری نشست‌های ضد آذربایجانی را نمی‌دهد و انتظار دارد که مقامات جمهوری آذربایجان نیز برخورد

۱. مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس)، گفت‌وگو با دکتر افشار سلیمانی، سفیر سابق ایران در باکو؛ <http://strategicreview.org>

قانونی لازم را با گروهکی که تمامیت ارضی ایران را زیر سؤال برده است، انجام دهند.^۱

شیرین عقلی و نانجیبی احمد اوبالی از سران داک را از این جملات وی که در روز پنجشنبه اول تیر ۱۳۹۱ از گونا تی وی پخش گردید، می توان به خوبی فهمید: اسم استان های گیلان و کرمانشاه، آذربایجان بوده و حکومت های گذشته، نام آذربایجان را از این سرزمین ها حذف کرده اند و من حاضرم در این مورد با هر کسی مناظره کنم. اردبیل نباید از بدنه آذربایجان جدا می شد. این یک حرکت «ضد آذری» بود.^۲ دیگر قومیت های ایرانی، همه دشمن آذری ها هستند.

ترکیه منادی اتحاد ترک های جهان

حکومت باکو و پان ترکیست های تحت تابعیتش به دنبال اتحاد آذری های جهان و تشکیل آذربایجان بزرگ به مرکزیت باکو هستند و از این بابت چشم چرانی های نانجیبانه ای به آذربایجان ایران دارند. اما حکومت ترکیه و پان ترکیست های زیر دستش پارا بسیار فراتر گذاشته و به دنبال اتحاد ترک های جهان و تشکیل ترکستان بزرگ با مرکزیت آنکارا هستند. آذربایجان ایران یکی از مهره های مهم این پازل را تشکیل می دهد.

در ترکیه پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، سیاست «نگاه به شرق» فعال شد. بر اساس این سیاست، دولتمردان ترکیه نقش جدیدی برای این کشور در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز قائل شده اند. وجود پنج جمهوری ترک نشین: آذربایجان (در قفقاز + آذربایجان ایران با جدایی از ایران و پیوستن به جمهوری آذربایجان!!)، ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان و قرقیزستان (در آسیای مرکزی) و اشتراکات زبانی، فرهنگی، قومی و دینی به توسعه و تحکیم روابط ترکیه با این جمهوری ها منجر شده است. دیدگاه های ترک گرایی افراطی درباره نقش ترکیه به عنوان «برادر بزرگ تر» در مناسبات با این کشورها و طرح های پان ترکیستی اولیه چون «تشکیل جامعه ترک» با محوریت ترکیه و شرکت جمهوری های ترک منطقه و طرح تشکیل «وزارت جهان

۱. واکنش تند ایران به نشست ضد ایرانی در باکو، ۱۳۹۳/۶/۱۸؛

<http://www.isna.ir/fa/news/93061811112>

۲. اردبیل به همراه شهرهای تابعه اش در راستای خدمت رسانی بهتر به مردم شریف، طبق قانون و با درخواست مکرر اهالی آن سامان استان شده است.



ترک» در دولت ترکیه به دلیل مخالفت‌های روسیه و غرب به اجرا درنیامد. با این همه، ترکیه برای ترویج ترک‌گرایی و معرفی این کشور به عنوان الگوی موفق حکومت مردمی، غیر مذهبی و مبتنی بر نظام سرمایه‌داری اقتصاد بازار، سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی و آموزشی ویژه‌ای را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در پیش گرفته است. از مهم‌ترین این برنامه‌ها و فعالیت‌ها - که نگاه خاصی در آنها به آذربایجان ایران وجود دارد - عبارت‌اند از:

۱. تشویق کشورهای این منطقه به تغییر خط خود از روسی به لاتین (مانند ترکیه).
 ۲. کوشش برای تبدیل ترکی استانبولی به زبان مشترک منطقه.
 ۳. برگزاری گردهمایی‌هایی با شرکت سران کشورهای ترک زبان منطقه.
 ۴. پخش شبانه‌روزی برنامه‌های تلویزیون خصوصی و دولتی برای این جمهوری‌ها.
 ۵. تأسیس مدارس دینی و مراکز آموزش حرفه‌ای و دانشگاهی در کشورهای منطقه برای ترویج فرهنگ ترکیه و آتاترکیسم.
 ۶. پذیرش دانشجویان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی ترکیه برای پرورش جوانان آنها با الگوی خویش.
- برخی کاربدستان امور خارجه و آموزش عالی ترکیه با کمک پان‌ترکیست‌های ایرانی، تشکیلاتی برای جذب جوانان آذری ایرانی جهت ادامه تحصیل در دانشگاه‌های ترکیه به راه انداخته و برای جذب‌شدگان تسهیلات تحصیلی، اقامت و کمک‌های مالی در نظر می‌گیرند.
۷. تأسیس کنفرانس دائمی رؤسای دانشگاه‌های جهان ترک در آنکارا از سال ۱۹۹۳ برای نهادینه کردن فعالیت‌های دانشگاهی.
 ۸. تلاش برای تدوین تاریخ واحد جهان ترک و نگارش کتاب‌های تاریخی برای کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی.
 ۹. پخش هزاران نسخه از روزنامه‌های مهم ترکیه مانند *زمان* و *ملیت* در کشورهای مذکور.^۱

1. www.cloob.com/user/memoirs/one/username/babak_emreh/memid/3143920

حزب اقدام ملی ترکیه و گرگ‌های خاکستری عقبه پان ترکیست‌ها

یکی از نشانه‌های وابستگی پان ترکیست‌ها در آذربایجان ارتباطات گسترده آنها با نهاد و سازمان‌های ضد ایرانی در سراسر جهان از ترکیه تا آمریکا و اسرائیل است. در این تصویر می‌بینید که احمد اوبالی از اعضای داک (مدیر گونا تی‌وی) و از ایرانیان پان ترکیست با «دولت باغچه‌لی» دبیر کل «حزب اقدام ملی ترکیه» در حال دست دادن است.



احمد اوبالی در حال دست دادن با دولت باغچه‌لی دبیر کل حزب اقدام ملی ترکیه

حزب اقدام یا حرکت ملی عمده‌ترین تشکل پان ترکیست در ترکیه محسوب می‌شود و مرام آن: «ناسیونالیسم ترکی و پان ترکیسم» و از لحاظ موضع سیاسی «راست افراطی» است.

یکی از ویژگی‌های حزب حرکت ملی گرا داشتن شاخه نظامی و تأکید بر سازماندهی نظامی و تربیت نیروهای معروف به «گرگ‌های خاکستری» در اردوگاه‌های ویژه و استفاده از آنها برای مرعوب ساختن مخالفان سیاسی خود به ویژه احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران چپ است.

دانشنامه ویکی‌پدیا بر اساس اطلاعات مندرج در منابع ترکیه، اروپا و آمریکا واقعیت‌های تکان‌دهنده‌ای از تشکیلات گرگ‌های خاکستری ارائه می‌کند. آیا پان ترکیست‌های آذربایجانی به میزان خطرناکی اهداف و نسل‌کشی‌های بالفعل آن سوی شعارهای احزابی چون اقدام ملی ترکیه و دندان‌های خونین گرگ‌های خاکستری که هر مخالف و حتی منتقدی را تکه تکه خواهند کرد، توجه داشته و دارند؟! بخوانید: سازمان جوانان حزب جنبش ملی ترکیه یک گروه افراطی، تروریستی

و نوفاشیستی است. این نام از افسانه آسنا که یک گرگ خاکستری ماده بوده و مادر جد توتمی ترکان تلقی می‌شود گرفته شده است.

گرگ‌های خاکستری سازمانی است با اهداف فراملیتی. این جنبش توسط سرهنگ آلپارسلان ترک در سال ۱۹۶۹ با الهام گرفتن از ایده‌های موسولینی بنیان نهاده شد. در ادبیات سیاسی ترکیه گرگ‌های خاکستری نماد پان‌ترکیسم به حساب می‌آید. این سازمان به جرایم سازمان‌یافته می‌پردازد و با مافیای ترکیه و سازمان سیارابطه دارد. دولت ترکیه ۶۹۴ فقره قتل بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱ را به گروه گرگ‌های خاکستری نسبت داده است.

در خارج از ترکیه نیز این سازمان متهم به قتل کوتلو آدلی (Kutlu Adali) روزنامه‌نگار قبرسی در سال ۱۹۹۶ شده است که مخالف سرسخت سیاست‌های کشور ترکیه در قبرس بود. در همان سال، یکی از معاونین تانسو چیپلر اعتراف کرد که عبدالله چتلی، رهبر گرگ‌های خاکستری، مسئول آتش‌سوزی‌های عمدی متعددی در یونان بوده است. پیش‌تر از این در سال ۱۹۸۱، مهمت علی آقا از اعضای سابقه‌دار گرگ‌های خاکستری، اقدام به شلیک و مضروب نمودن پاپ ژان پل دوم در واتیکان نمود.

در مقاله‌ای تحت عنوان «عقاید گرگ‌های خاکستری» (The creed of the Grey Wolves) چاپ نشریه بزکورت (گرگ خاکستری Bozkurt) در آذربایجان ایران بزقورد گفته می‌شود که نشریه رسمی گرگ‌های خاکستری است، ایدئولوژی و استراتژی گرگ‌های خاکستری با جملات زیر عنوان گردیده:

«ما که هستیم؟ اعضای گرگ‌های خاکستری. (Bozkurtcu) اعتقادمان چیست؟ ترک بودن گرگ خاکستری. (Bozkurt) کیشمان چیست؟ برتر بودن نژاد ترک. اصل این برتریت در کجاست؟ خون ترک. آیا ما پان‌ترکیست هستیم؟ آری!»

در میان شعارهای سیاسی گرگ‌های خاکستری، موارد زیر دیده می‌شود:

«کشور ترک‌ها نه ترکیه است نه ترکستان، بلکه میهن تمام ترک‌ها

کشور ابدی تورانیان است. همه چیز برای ترک و نفع او باید باشد. هدف ما اتحاد ۱۰۰ میلیون ترک در یک کشور واحد است.»^۱

مدتی بعد از استقلال جمهوری آذربایجان از شوروی، سرهنگ آلپارسلان سفری به این جمهوری کرد و در آن برای انتخاب ابوالفضل ایلچی بیگ (یکی از طرفداران خود) به ریاست جمهوری تلاش بسیار کرد. بعد از انتخاب ایلچی بیگ، وی به همراه وزیر کشور خود اسکندر حمیدوف در چندین نوبت خواستار تشکیل ترکیه بزرگ که شامل تمام نواحی شمالی ایران نیز می‌شد، گردید.^۱

بسیاری از اعضای جوان گرگ‌های خاکستری سبیل چنگیزی دارند و با انگشت، گرگ خاکستری را اشاره می‌کنند. آنها با مالیدن پوزه‌هایشان به یکدیگر سلام می‌کنند و مدام عادات گرگ‌ها را تقلید می‌نمایند. حزب حرکت ملی هواداران زیادی در ارتش و



روی جلد نشریه بزکورت فاصله سال‌های ۱۹۴۲-۱۹۳۹. کادر نقطه‌چین، وسعت امپراتوری مورد نظر پان ترکیست‌ها را شامل مناطق شمالی ایران و افغانستان نشان می‌دهد. روی عنوان نشریه جمله «نژاد ترک، برتر از همه نژادها» نوشته به چشم ماه و ستاره شده و تصویر گرگ خاکستری درون می‌خورد.

۱. گرگ‌های خاکستری <https://fa.wikipedia.org/wiki/> منابع نوشتار در متن مقاله ویکی پدیا موجود است.

میت (سازمان اطلاعات و امنیت ترکیه) دارد. دبیر کل سابق و بنیانگذار آن «آلپارسلان تورکش» از افسران رده بالای ارتش بود و دبیر کل فعلی نیز عضو میت است. این حزب می‌کوشد الگوهای رفتاری خود را به تجزیه‌طلبان آذربایجان ایران منتقل نماید.



نحوه سلام دادن و نشان دادن
نماد پان ترکیست‌های گرگ‌های
خاکستری (بوزقورد) بادست، که پوزه
و چهره یک گرگ را تداعی می‌کند



نشان سازمان جوانان حزب
جنبش ملی ترکیه
ترجمه نوشته لوگو: خداوند ترک را
حفظ کند و متعالی گرداند

در جمهوری آذربایجان نیز احزابی با نام‌های «آذربایجان بوزقورت پارتیاسی» (حزب گرگ خاکستری آذربایجان) و «آذربایجان چاغداش توران پارتیاسی» (حزب توران معاصر آذربایجان) با اندیشه‌ها و اهداف پان ترکیستی شروع به فعالیت نموده‌اند. به یقین تجزیه‌طلبان آذربایجان سالانه کمک‌های مالی اعم از نقدی و غیر نقدی و انواع و اقسام دیگر کمک‌ها از «حزب اقدام ملی ترکیه» و نهادهایی که این حزب در آن نفوذ دارد دریافت می‌کنند و هر دو گروه از این تعامل راضی هستند! به گفته آقای بهمن پیرنیاکان از محققان تبریزی:

آقای ج. ک یکی از پان ترکیست‌های افراطی تبریزی پس از مدتی از کارهای خود دست کشید و در بیان علت آن گفت: از ترکیه برای من چک پول آوردند و گفتند از فعالیت‌های شما حمایت می‌کنیم و من عقب کشیدم زیرا دیدم دست بیگانه در کار است!^۱

۱. گفت‌وگوی نگارنده با آقای بهمن پیرنیاکان، تبریز، ۱۳۹۱/۱/۲۹.

پان تر کیسم در آذربایجان ایران

پان تر کیسم یا به ترکی (به ترکی استانبولی Türkçülük تور کچولوک)، یک ایدئولوژی ملی گرایانه و توسعه خواهانه است که بر پایه آن تمام مردمانی که ترک تبار هستند و یا به زبان ترکی سخن می گویند، باید تحت یک ملت و رهبری واحد در دولتی واحد و مستقل متحد شوند. هدف پان تر کیسم گرد آوردن همه ترک زبانان از جمله ترک زبانان ترکیه، جمهوری آذربایجان، قبرس، بلغارستان، شبه جزیره بالکان، آسیای مرکزی، عراق، ایران، افغانستان، ترکستان چین (ایالت سین کیانگ)، قفقاز، کریمه، ماوراء قفقاز، تاتارستان، حوالی رود ولگا و سبیری تحت رهبری ترکیه است.^۱

پان تر کیسم در استان های ترک زبان ایران و به ویژه در آذربایجان، به عللی چون علاقه شدید مردم به وحدت ارضی کشور ایران و انقلاب اسلامی، اختلاف مذهبی بین آذربایجان و ترکیه، جنگ های طولانی بین ایران و عثمانی و تجارب تلخ اشغال آذربایجان از سوی نیروهای عثمانی و... زمینه رشد قابل ملاحظه ای نداشته و به طور کلی بیش از آنکه درون جوش باشد، پدیده ای وارداتی و ناپایدار است. در ایران، پان تر کیسم بر روی چند موضوع به گونه ای برجسته متمرکز شده است و این جریانات مورد تحریف و وارونه نمایی در جهت مصادره به مطلوب اندیشه پان تر کیسم قرار گرفته اند:

۱. ضعیف نشان دادن و وابسته کردن زبان پارسی تنها به قوم پارس و کم رنگ کردن نقش زبان پارسی به عنوان زبان رسمی و مشترک اقوام ایرانی.
۲. نشان دادن تباری غیر ایرانی برای آذربایجانی ها (در حالی که آزمایش های DNA نشان می دهد آذربایجانی ها ایرانی و ترک زبان هستند نه ترک نژاد).
۳. ارائه آمارهای جمعیتی غیر از آمار رسمی کشور نظیر ۳۰ میلیون ترک ساکن در ایران. (داده های آماری امریکا و سازمان ملل مؤید عدد مذکور نیست).
۴. یکسره رد کردن وجود اصطلاح و تبار «آریایی» و تاریخ ایران باستان و همچنین القای این موضوع که واژه و نام ایران پیشینه ای ندارد.
۵. تحریف قرار دادهای ترکمنچای و گلستان و اشاره به دو تکه شدن

۱. عنایت الله رضا، پان تر کیسم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۵۴۹.



- کشوری به نام آذربایجان در پی این قراردادها.
۶. ترک خواندن مادها، سکاها، سومری‌ها، عیلامی‌ها، اورارتویی‌ها، میتانی‌ها، ماننایی‌ها، هیتی‌ها، کاسی‌ها، اشکانیان، تورانیان... مولانا، ابوریحان بیرونی، نظامی گنجوی، بابک خرمدین و...
۷. تاختن به بزرگان و نام‌آوران فرهنگی و تاریخی کشورهای پیرامون به ویژه ایران.
۸. دست بردن در جای نام‌ها برای مصادره این نام‌ها به سود خود، مانند: اورمو (ارومیه)، باکی (باکو)، فارسستان (ایران)، قشقایستان (استان فارس)، آذربایجان جنوبی (آذربایجان ایران و...).
۹. تحلیل‌های ناکارشناسانه و کاملاً نادرست در مورد زبان‌های ترکی و فارسی و... مبنی بر قانونمند و توانمند بودن زبان‌های ترکی و مغولی و ناتوانی زبان فارسی.
۱۰. مطرح کردن زبان ترکی به عنوان تنها فاکتور هویت آذربایجانی‌های ایران. در صورتی که هویت هر انسان از: ملیت، نژاد، زبان و مذهب تشکیل می‌شود.

ت. یاران داخلی تجزیه‌طلبان ماجرای کاریکاتور سوسک‌ها!



مانا نیستانی

برخی اوقات خائنین یا ناپخته‌ها و تندروان داخلی در اقداماتی زشت دست به انتشار مطالب یا ایراد سخنانی می‌زنند که در تقابل آشکار با یگانگی ملت بزرگ ایران و برادری و برابری آنها قرار دارد و به یقین دشمنان منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ایران قدرتمند و واحد و نیز بوق‌های تبلیغاتی‌شان به وقایع و رویدادهای بعدی ابعاد گسترده‌ای داده در جهت اهداف تجزیه‌طلبان از مطالب و سخنان مذکور سوءاستفاده می‌کنند. نمونه بارز این امر انتشار مطلب و کاریکاتور جنجالی روزنامه *ایران* در هفته‌نامه *ایران* جمعه و ویژه‌نامه روزهای جمعه روزنامه *ایران* (به صاحب‌امتیازی خبرگزاری جمهوری اسلامی) ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ در صفحه کودک و نوجوان با عنوان



«چه کنیم که سوسک‌ها سوسکمان نکنند» توسط مانا نیستانی^۱ است. در این مطلب به زبان طنز درباره چگونگی مقابله با سوسک‌ها در قالب دو شخصیت سوسک (نجاست خوار) و یک پسر نوجوان پرداخته شده بود.

در تمامی کاریکاتورها سوسک به زبان فارسی سخن می‌گوید؛ اما در یکی از بخش‌ها در پاسخ به پسر نوجوان از کلمه ترکی «نه منّه» (چی یا چه می‌گویی؟) استفاده می‌کند. چنین مقاله و چنین کلمه‌ای این شائبه را به وجود آورد که از نظر نویسندگان روزنامه *ایران* (روزنامه دولت) و حامیان آن، مردم ترک‌زبان ایران بسان سوسک نجاست‌خوار محسوب می‌شوند.



تظاهرات و آشوب در واکنش به کاریکاتور

انتشار این کاریکاتور خشم شدید مردم آذربایجان را برانگیخت و در تبریز و برخی

۱. وی پس از خیانتی که مرتکب شد از کشور خارج گردید و اکنون در اروپا با برخی رسانه‌های ضد انقلاب مانند رادیو زمانه همکاری می‌کند.



شهرهای ترک‌نشین ایران تظاهرات در پی داشت که شوربختانه در اول و دوم خرداد ۱۳۸۵ با تحریکات عواملی به آشوب کشیده شده و منجر به کشته شدن چند نفر و زخمی شدن عده‌ای از معترضین در شهرهای نقده، ارومیه، تبریز و مشگین‌شهر گردید.



تظاهرات تبریز در مخالفت با کاریکاتور روزنامه/یران

پس از انتشار کاریکاتور جنجالی روزنامه/یران، دامنه اعتراضات علاوه بر شهرهای مختلف آذربایجان به تهران و سایر شهرهای داخلی ایران نیز کشیده شد. شماری از دانشجویان دانشگاه تهران از ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه نیمه‌شب سه‌شنبه ۲ خرداد ۱۳۸۵ خورشیدی تا ساعت ۵ صبح روز بعد در برابر در اصلی کوی دانشگاه تهران تجمع کرده بودند که این تجمع در ساعت ۲۳ نیمه‌شب سه‌شنبه به اوج خود رسید. دانشجویان آذربایجانی نیز با راهپیمایی



تظاهرات تبریز در مخالفت با کاریکاتور روزنامه/یران



در مقابل دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران، این اقدام روزنامه/ایران را محکوم کردند.^۱ در حالی که متن روزنامه/ایران را بیشتر معترضان ندیده بودند، اما شایعات اغراق شده یا کپی دستکاری شده روزنامه/ایران که از تشبیه مردم ترک‌زبان ایران به سوسک سخن می‌گفت، به نحو گسترده‌ای منتشر شد. به گفته مدیرمسئول روزنامه ایران، کپی دستکاری شده روزنامه در شمارگان ۳۰۰ هزار نسخه (حدود ده برابر تیراژ هفته‌نامه/ایران) روز جمعه در کشور و مخصوصاً در مناطق ترک‌زبان منتشر شده بود.^۲

در تبریز تظاهرات از ساعت ۴ بعدازظهر اول خرداد از سمت دانشگاه تبریز و میدان نماز آغاز گردیده و به سمت استانداری آذربایجان شرقی ادامه پیدا کرد. تلاش نیروهای انتظامی برای جلوگیری از پیوستن دو گروه تظاهرکننده به درگیری میان دو طرف انجامید.^۳ تعدادی از تظاهرکنندگان در تبریز به برخی از مراکز دولتی از جمله استانداری، بیمه ایران و بانک‌ها آسیب رساندند. آنان بخشی از شهر را به تعطیلی کشاندند، عبور و مرور را به کلی مختل کردند و فریاد می‌زدند: «روزنامه/ایران تعطیل باید گردد، یاشاسین آذربایجان».

نزدیک ساعت ۱۸ در مقابل دانشگاه تبریز درگیری‌هایی میان تظاهرات‌کنندگان و پلیس رخ داد و چند تیر هوایی شلیک شد. یک مینی‌بوس پلیس، یک تویوتای یگان ویژه، چند موتورسیکلت پلیس، یک دستگاه رنو، دو دستگاه پیکان در آتش خشم تظاهرات‌کنندگان سوختند. پلیس مجبور به استفاده از گاز اشک‌آور برای متفرق کردن حاضران گشت. در این درگیری‌ها به ۲۰ بانک دولتی خسارات شدیدی وارد شد و بانک ملت شعبه آبرسان، بانک تجارت بیلانکوه و بانک پارسیان به آتش کشیده شدند.^۴ سردار احمدی مقدم فرمانده وقت نیروی انتظامی در خصوص ناآرامی‌ها در برخی استان‌های کشور گفت: «فرصت‌طلبان در پی انتشار این کاریکاتور قصد موج‌سواری داشتند و بر این اساس ناآرامی‌هایی در نقاط مختلف کشور از جمله تبریز و ارومیه به وجود آمد.» وی از دستگیری ۵۰ تا ۶۰ نفر طی هر یک از ناآرامی‌های سوم و چهارم خرداد خبر داد و گفت: «البته تعداد زیادی از این افراد تا پایان روز آزاد شده‌اند و این در حالی است که تعدادی از مأموران انتظامی و هموطنانمان

۱. اعتماد، ۱۳۸۵/۳/۴، ص ۲.

۲. بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۸۵/۵/۳۱: آزادی موقت سردبیر و کاریکاتوریست/ایران جمعه.

۳. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۵/۳/۳: «معاون امنیتی انتظامی استانداری تهران: شش نفر به واسطه ناآرامی‌های اخیر دستگیر شده‌اند، اغتشاش‌گران غیر دانشجوی بودند.» سایت بازتاب، ۱۳۸۵/۳/۲: ناآرامی در تبریز به خاطر کاریکاتور یک روزنامه.

۴. سایت بازتاب، ۱۳۸۵/۳/۲، کد خبر ۳۹۵۹۶. تصاویر تظاهرات تبریز در سایت بازتاب، ۱۳۸۵/۳/۲ کد خبر ۳۹۵۸۲ درج شده است.

طی ناآرامی‌ها در تبریز مجروح شدند.»

از طرفی دیگر در آذربایجان شرقی و تبریز برای اینکه فرصت اغتشاش، تحریک و آشوب بیشتر به محرکان و تجزیه‌طلبان مخفی شده در میان مردم داده نشود و اعتراضات مردمی در مسیر و قالب قانونی و هوشیارانه ادامه یابد، با دعوت شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، مردم اقدام به برپایی راهپیمایی کردند. در این راهپیمایی مردمی که به دعوت شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی استان آذربایجان شرقی، مجامع امور صنفی، جامعه اسلامی و بسیج اصناف تبریز صورت گرفت، نسبت به اقدام روزنامه/یران اعتراض گردید. آیت‌الله شبستری نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز، استاندار آذربایجان شرقی، رئیس شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی، جمعی از روحانیون و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان نیز در راهپیمایی شرکت داشتند. حجت‌الاسلام آقازاده رئیس وقت دادگستری استان آذربایجان شرقی طی سخنانی با اشاره به تخریب اموال دولتی در تجمع روز دوشنبه در تبریز بر برخورد قاطع با آشوبگران این تجمع تأکید کرد.

در پایان این تظاهرات قطعنامه‌ای صادر شد که در بخشی از آن با اعلام انزجار از اهانت به اقوام مختلف ایرانی از قوه قضاییه خواسته شد بر خورد قانونی با اهانت‌کنندگان به اقوام و زبان‌های مختلف ایرانی بنماید. شرکت‌کنندگان در این راهپیمایی با اصرار بر پیگیری قانونی نسبت به این اهانت زشت، از مسئولان سیاسی خواستند که با سوءاستفاده‌کنندگان و آشوبگرانی که حرکت روز دوشنبه مردم را از مسیر اصلی منحرف کردند، برخورد قانونی نموده و زمینه تخلفات از این دست را از آشوبگرانی که به جان و مال مردم رحم نمی‌کنند، خارج و آنان را مجازات نمایند که در غیر این صورت مردم تبریز خود آماده‌اند چون گذشته سوءاستفاده‌کنندگان از احساسات پاک مردم را سر جای خودش بنشانند.^۱

اعتراضات در ارومیه منجر به تغییر مسیر اعتراضات علیه ترک‌ها و مطرح کردن شعارهای پان‌ترکیستی و حرکت دادن تظاهرکنندگان به سمت کنسولگری ترکیه و آتش‌زدن ساختمان روزنامه/یران و صدا و سیما ارومیه شد.^۲ حسن کرمی فرمانده نیروی انتظامی آذربایجان غربی گفت: «در ناآرامی‌های روز گذشته ۱۵ نفر از عاملان اصلی اغتشاش دستگیر شدند.»^۳

۱/ اعتماد، همان.

۲/ بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۸۵/۵/۳۱: «گفت‌وگو با بستگان یکی از کشته‌شدگان ناآرامی‌های آذربایجان ایران» و نیز سایت بازتاب، ۱۳۸۵/۳/۲، کد خبر ۳۹۶۲۳.

۳/ اعتماد، همان.

واکنش وزارت ارشاد و قوه قضائیه

در پی تظاهرات گسترده در تبریز و در دیگر شهرهای ترک‌زبان کشور، هیئت نظارت بر مطبوعات تشکیل جلسه اضطراری داد و روزنامه/یران را توقیف موقت و پرونده آن را به دادسرا فرستاد. روزنامه/یران ۳۱ اردیبهشت عذرخواهی و اعلام کرد که مانا نیستانی نویسنده و طراح کاریکاتور را اخراج کرده است.^۱ پس از انتشار خبر توقیف، بیانیه‌ای با عنوان «ما اهل ایرانیم» توسط کارکنان این روزنامه منتشر شد که در آن آمده بود:

ما اهل ایرانیم. اهل ایران. در میان ما هم از جنس ترک است، هم از جنس کرد. هم از طایفه لر است، هم از تبار عرب. هم از سلسله بلوچ است، هم از سلاله عجم و برای ما مباهات است که در خانواده «ایران» قاطبه مدیران، مجریان و خبرنگاران، خود افتخار انتساب به هموطنان آذری را دارند. دردناک‌تر از این چه می‌تواند بود که در چنین شرایطی به جفا و توهین به مام و ملیت خویش متهم شویم. ما خبرنگاران «ایران» از هر جا که هستیم، پیش و بیش از هر چیز یک ایرانی مسلمان هستیم.^۲ سخنگوی قوه قضائیه نیز از صدور قرار بازداشت برای کارتون‌نویس و سردبیر/یران جمعه خبر داد.^۳ فیروزی دادستان تبریز نیز اعلام کرد که علیه روزنامه/یران اعلام جرم کرده است. وی اضافه کرد:

دستگیر شدگان در تبریز از اراذل و اوباش بودند و تعدادی از آنها قومیت گرا بودند که پیش‌تر نیز دستگیر شده و دارای پرونده هستند. ۸ نفر در حوادث مجروح شده‌اند. ما نمی‌گوییم چرا تظاهرات کردید، ولی با کسانی که به اموال دولتی و عمومی خسارت می‌زنند اختلاف داریم. اگر مردم دیروز با ما همکاری نمی‌کردند، حتی ارتش، پلیس، نیروهای امنیتی و سپاه هم قادر نبودند جلوی آنها را بگیرند؛ ولی مردم به محض متوجه شدن نسبت به نفوذ عده‌ای فرصت‌طلب، میدان را ترک کردند و فرصت‌طلبان معدود تنها ماندند.^۴

مانا نیستانی پیرامون کاریکاتور مذکور گفت:

۱. یران، ۱۳۸۵/۲/۳۱: برکناری طراح طنز «یران جمعه»

۲. سایت شریف‌نیوز، ۱۳۸۵/۳/۳: بیانیه‌ای از روزنامه/یران، «ما اهل ایرانیم» و روزنامه/عتماد، ۱۳۸۵/۳/۴، ص ۲.

۳. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۵/۳/۲: روزنامه/یران توقیف شد اقدامات قانونی در حال انجام است؛ مردم هوشیار باشند.

۴. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۵/۳/۲: سایت بازتاب، ۱۳۸۵/۳/۲، کد خبر ۳۹۶۰۵.



استفاده از واژه‌های «سنه‌نه» (به تو چه؟) و «نه‌منه» (چی، چه می‌گویی؟) که در دیالوگ سوسک آورده شده، اصطلاحاتی هستند که روزانه در زبان فارسی به کار گرفته می‌شوند و این نکته نشان از نفوذ زبان ترکی در زبان فارسی دارد. نکته دوم اینکه در همان صفحه یا صفحه ۲۰ روزنامه، کارتون‌های دیگری کشیده شده که قورباغه و سوسک بالهجه غلیظ تهرانی حرف می‌زنند، در حالی که حمل بر سوسک بودن تهرانی‌ها نشده است.^۱

توقیف روزنامه/یران ۵ ماه ادامه یافت و سپس با تغییر کادر و مدیریت آن انتشار خود را از سر گرفت. غلامحسین اسلامی فر مدیرمسئول روزنامه نیز از اتهام ایجاد اختلاف بین قشرهای جامعه و اهانت به مردم ترک‌زبان تبرئه شد. وی در دادگاه گفت:

شخصیت داستان و طنز در کاریکاتورهای دیگر مطلب مزبور به زبان‌های رایج دیگری در کشور از جمله فارسی نیز سخن گفته و بدین ترتیب کاریکاتور نیست قصد توهین به ترک‌زبانان نداشته است.^۲

اعتراض در باکو

برخی از منابع، این حرکات را به گروه‌های پان‌ترکیست و هواداران تجزیه مناطق ترک‌نشین ایران و از جمله گروه گرگ‌های خاکستری نسبت داده‌اند. در باکو عده‌ای



روزنامه خلق جبهه سی، چاپ باکو با تیتر: تبریزده قان توکولدی (در تبریز خون ریخته شد)

۱. سایت شریف‌نیوز، ۱۳۸۵/۳/۲.

۲. بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۸۵/۶/۵؛ مدیرمسئول روزنامه/یران بی‌گناه شناخته شد.



روزنامه گوندلیک/آذربایجان، چاپ باکو با تیتیر: تبریز قان ایچینه (تبریز در میان خون)

مقابل سفارت ایران تجمع کرده و پرچم ایران را به آتش کشیدند. همچنین روزنامه‌های جمهوری آذربایجان برای ایجاد تحریکات و تشنجات بیشتر با چاپ تصاویری از تظاهرات تبریز، از تیتیرهایی همچون «رژیم ایران برادران ما را سرکوب کرد»، «آذربایجان جنوبی به پا خاسته است»، «تبریز در میان خون» و «در تبریز خون ریخته شد» استفاده کردند.

نطق علمی و تشنج در مجلس

اعتراض به اقدام روزنامه/یران به مجلس شورای اسلامی نیز کشیده شد و اکبر علمی نماینده تبریز^۱ ضمن سخنان تندی شعر «تهران و تهرانی» از مرحوم محمدحسین شهریار شاعر نامدار معاصر آذربایجانی را خوانده که ترجیع‌بند آن با «الا تهرانیانیا انصاف می‌کن... تویی یا من» آغاز می‌شود. با اینکه رئیس مجلس چند بار به علمی در مورد درست نبودن خواندن شعر مذکور تذکر داد، اما وی (برخلاف نمایندگان دیگر آذربایجان که کوشیدند جلسه مجلس و احساسات جریحه‌دار شده مردم آذربایجان را آرام و التیام بخشند و همه را به وحدت دعوت نمایند و البته حق با آنان بود) به تندگویی و تندروی

۱. اکبر علمی بنا به آنچه در سایت اینترنتی‌اش ثبت شده، مرداد ۱۳۳۳ در بندر شاه (بندر ترکمن) از خانواده‌ای از اهالی منطقه هادی شهر در ساحل رود ارس در آذربایجان شرقی به دنیا آمد. ۳۳ ماه در جبهه حضور داشت و ۴۵ درصد جانبازی دارد. از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۸؛ فرماندار مغان، معاون اداره کل امور انتظامی وزارت کشور، معاون اداره کل بازرسی وزارت کشور، معاون اداره کل دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور و مدیر کل بازرسی بنیاد مستضعفان و جانبازان و مشاور سیاسی و اجتماعی سرپرست بنیاد بود. در سال ۱۳۷۸ از حوزه تبریز به مجلس راه یافت. در انتخابات مجلس هشتم رد صلاحیت شد. www.akbaralami.com وی در انتخابات ریاست جمهوری دهم کاندید شد اما نتوانست از شورای نگهبان تأیید صلاحیت بگیرد. لذا در نامه‌ای ناشیانه و احساساتی به مقام معظم رهبری، ایشان را مسئول اقدامات به گفته وی غیر قانونی شورای نگهبان دانست!





مجلس شورای اسلامی
تدریس و پژوهش و نشر و آموزش

وزیر

جناب آقای اکبر اطلسی

نماینده محترم مردم تبریز، آمل و آذرشهر در مجلس شورای اسلامی

با سلام

پانزدهم به تذکر چنانچه در جلسه علنی مورخ ۸۵/۲/۲۷ در خصوص لزوم رسیدگی و برخورد قانونی با عوامل تحقیر قوستان در روزنامه ایران* به اطلاع می‌رساند:

به محض اطلاع از مطلب مطرح در روزنامه ایران جمعه مورخ ۸۵/۲/۲۳ به نمایندگی مطبوعاتی ابلاغ شد که موضوع در هیأت نظارت بر مطبوعات مطرح شده، برخورد لازم صورت گیرد. فر مدیرمسئول روزنامه نیز خواسته شد به سرعت و به صراحت از مردم آذربایجان عذرخواهی کرده، عوامل دخیل در این اقدام زشت را توبیخ جدی کند. متعاقب آن روزنامه ایران طی ۳ نوبت در تاریخ‌های ۲۷، ۲۸ و ۳۱ اردیبهشت ماه مراتب تأسف، تمیق خود را از آنچه رخ داده بود اعلام و از مردم آذری زبان عذرخواهی کرد و کارکنان و سردبیر مربوطه نیز اخراج شدند که موضوع به اطلاع عموم رسید. در اقامی دیگر، هیأت نظارت بر مطبوعات با تشکیل جلسه فوق‌العاده، انتشار روزنامه ایران را متوقف و پرونده را برای رسیدگی به دادگاه اعاده نمود. دادستان تهران نیز کارکنان و سردبیر مربوطه را بازداشت و مدیرمسئول روزنامه را برای ادای توضیحات به دادگاه احضار کرد. بد



محمدحسین حسینی



۱۵/۲/۹۵
۸۵/۲/۲۷

رونوشت: ✓
- جناب آقای علیرضا علیان معاون محترم حقوقی و امور مجلس برای اطلاع

خود که بسیار باب میل جریان‌های تجزیه‌طلب بود، ادامه داد و جو را ملتهب‌تر و تندتر نمود! آیا این بود «مدیریت در بحران» که آقایان همیشه از آن دم می‌زدند و حتی خود را متخصص آن می‌دانستند؟! حال که چند سال از قضیه کاریکاتور روزنامه/یران گذشته و احساسات فرو نشسته است، باید گفت ضروری است در تمام مملکت به حساسیت‌های قومی و مذهبی خاص مردم مناطق متعدد ایران عنایت ویژه داشت و از بهانه

دادن به دشمنان و آب ریختن در آسیاب تجزیه‌طلبان خودداری کرد. مردم وطن‌دوست ایران نیز باید بیش از پیش نسبت به نقش‌ها و نقشه‌های دشمنان تمامیت ارضی ایران بصیرت داشته باشند و در مواقع حساس، صبر انقلابی پیشه سازند تا مسئولان و مراکز اطلاعاتی و امنیتی ریشه‌ها و پشت‌پرده‌ها را آشکار نمایند. دشمنی و تحقیر زبان‌ها و قومیت‌های مختلف، دشمنی با یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند در روی زمین است. خداوند در قرآن مجید آفرینش زبان‌های متعدد را مانند رنگ پوست انسان‌ها از نشانه‌های قدرت و عظمت خود یاد فرموده است. آنچه کسی می‌تواند با قدرت و عظمت خداوند بستیزد و پایدار ماند؟ اگر یک یا چند زبان در دنیا کافی بود و دیگران باید به آنها تکلم می‌کردند، چرا خداوند این همه زبان آفرید؟

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، اداره تدوین مذاکرات مجلس، دوره هفتم، جلسه ۲۲۳ به تاریخ ۱۳۸۵/۳/۳. نطق‌اعلمی و شعرهای خوانده‌شده توسط وی و سخنان نمایندگان دیگر آذربایجان.
۲. قرآن مجید، سوره روم، آیه ۲۲.



پیداری اسلامی

جنبش‌های اسلامی؛ نقاط هم‌گرایی و واگرایی با انقلاب اسلامی

بازشناسی نهضت‌های انقلابی و گروه‌های افراطی

دکتر بهزاد قاسمی^۱

چکیده

نهضت‌های انقلابی - اسلامی به مثابه همه نهضت‌های آزادی‌بخش و انقلابی، هم معطوف به رفع مشکلات داخلی جامعه و کشور بوده‌اند و هم مسائل و مشکلات خارجی آن؛ با علم به این موضوع که نهضت‌ها در پی اسلامی کردن فضای سیاسی هستند و آزادی‌بخشی از دست استعمار و استکبار در جهت استقلال و تأسیس نظام سیاسی بخشی از مأموریت آنهاست. در تاریخ معاصر، هر یک از دو مذهب شیعه و سنی نگرش‌های خاص خود را در راهنمایی نهضت‌های اسلامی ارائه کرده‌اند. با عنایت به این مسئله پژوهش در موضوع نهضت‌ها و مطالعات نهضتی با عنوان «جنبش‌های انقلابی؛ نقاط هم‌گرایی و واگرایی با انقلاب اسلامی» اهمیت پیدا می‌کند. هدف مقاله پیش‌رو ضمن تبیین نقاط هم‌گرایی و واگرایی نهضت‌های انقلابی با انقلاب اسلامی به دنبال مشخص کردن نقاط تمایز نهضت انقلابی با حرکت‌های افراطی نیز است. در همین

۱. استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)





راستا با بهره‌گیری از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی نخست به بسترهای هم‌گرایی و واهم‌گرایی اشاره شده و فعالیت گروه‌های افراط‌گرایی سنی‌ها در حد سلفیه و تمایز آن با سنی‌های میانه‌روتر همچون اخوان المسلمین مصر که ایده‌های متعادل‌تری دارند با سایر نهضت‌ها مشخص خواهد شد؛ در نهایت راهکارهایی در راستای تقویت این نقاط مشترک توصیه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: جنبش و نهضت، انقلاب اسلامی، هم‌گرایی و واگرایی، افراط‌گرایی.

مقدمه

هر چند نهضت‌های آزادی‌بخش در بافت‌ها و شرایط فرهنگی - اجتماعی و سیاسی متفاوت ظهور، رشد و نقش‌آفرینی کرده‌اند، اما در طول چند دهه گذشته ظهور و بازیگری نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی موضوعی بسیار برجسته‌تر و ملموس در عرصه سیاست جهانی بوده است. این نهضت‌ها در مواجهه با فرهنگ و تمدن غرب و نظام‌های سیاسی متأثر از غرب به تدریج شکل گرفتند و نقاط عطف و مراحل مختلفی را سپری کردند. انقلاب اسلامی پدیده‌ای مهم و تأثیرگذار در ظهور، رشد و افزایش اعتماد به نفس نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی بود و با موفقیت نهضت اسلامی در ایران بسیاری از نهضت‌ها در جهان عرب مجال ظهور و تکامل یافتند. انقلاب اسلامی به مثابه جریانی انقلابی و موفق در زمینه و زمانه جنبش‌های اسلامی معاصر است. در سال‌های نیمه دوم قرن بیستم، جنبش‌های اسلامی با در نظر گرفتن نقاط ضعف و قوت متفاوت و با فرصت‌ها و تهدیدات گوناگون در کلیه جوامع اسلامی حضور داشتند.

آنچه جنبش اسلامی در ایران نامیده می‌شود، بخشی از یک جنبش کلی در جهان اسلام است که از آن به نهضت‌های اسلامی یاد می‌کنند. البته جنبش اسلامی در ایران از ویژگی‌ها و خصوصیات خاص خود برخوردار است. از جمله خصیصه نهضت اسلامی ایران الهام‌گیری از مکتب تشیع و رهبری جنبش به دست یک مرجع تقلید شیعی یعنی رهبری امام خمینی از جمله ویژگی‌های خاص جنبش انقلابی اسلامی در ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ است. اما آنچه به عنوان شاخص فهم انقلاب اسلامی و تفاوت آن با جنبش‌های دیگر جهان اسلام مطرح می‌شود برآمدن مفهوم اسلام سیاسی از درون انقلاب اسلامی است.

در باره خاستگاه اصطلاح اسلام سیاسی گفتنی است قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، چنین اصطلاحی وجود نداشته است. به عبارت دیگر، ایفای نقش اجتماعی -



سیاسی اسلام در جریان وقوع انقلاب اسلامی در ایران، موجب مطرح شدن این اصطلاح در ادبیات تحلیلی - سیاسی و رسانه‌ای غرب گردید. به طور خلاصه، قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، تقسیم اسلام به دو نوع اسلام سیاسی و اسلام غیر سیاسی که ریشه در تجربه یا روند سکولاریسم در غرب داشته نوعی تقسیم‌بندی معتبر به شمار می‌رفت؛ اما وقوع انقلاب اسلامی ایران، در واقع روایت اجتماعی - سیاسی از اسلام را به عنوان روایت غالب و ناب معرفی و ترسیم می‌کرد و با طرح ثنویت یا دو‌گونگی^۱ میان اسلام امریکایی یا اسلام ناب محمدی، اعتبار این تقسیم‌بندی را با نقد روایت‌های غیر سیاسی از اسلام (سکولاریسم)، زیر سؤال برد.

غرب به خصوص امریکایی‌ها در تحلیل انقلاب اسلامی ایران در اوایل، به جای اصطلاح اسلام سیاسی، از واژگان دیگری مانند بنیادگرایی اسلامی،^۲ رادیکالیسم اسلامی،^۳ استفاده می‌کرده است؛ اما بعدها و به تدریج واژه اسلام سیاسی توانست به طور تقریبی جایگزین این واژگان و واژگان دیگری مانند احیای اسلامی،^۴ رنسانس اسلامی، بیدارگری اسلامی، جنبش‌های اسلامی،^۵ نهضت‌های اسلامی^۶ و غیره شود. از نگاه بنیانگذار نهضت شیعی:

اساس این نهضت انقلاب اسلامی از دو جا سرچشمه گرفت؛ یکی از شدت فشار خارجی و داخلی... و یکی دیگر، آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل که یک رژیم در مقابل رژیم‌های طاغوتی باشد و ما مسائل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم.^۷

بنابراین مفهوم و اصطلاح اسلام سیاسی، گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی قرار می‌دهد. در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام به یک دال برتر تبدیل می‌شود. مفهوم اسلام سیاسی بیشتر برای توصیف آن دسته از جریان‌های سیاسی اسلام به کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر مبنای اصول اسلامی هستند. اگر چه در نظر برخی از پژوهشگران به خاطر نقصی که در ارایه یک تعریف کامل از اسلام سیاسی وجود دارد، بیشتر نویسندگان ترجیح می‌دهند واژه‌های اسلام‌گرایی و اسلام‌گرا را به

1. dichotomy
2. Islamic Fundamentalism
3. Islamic Radicalism
4. Islamic Revival
5. Islamic Movements
6. Islamic Uprisings

کار ببرند.^۱ به عنوان مثال اولاف اتویک در تقسیم‌بندی جریان‌های اسلامی و نهضت اسلامی سه ویژگی برای نهضت‌های اسلامی بیان می‌کند؛ اول، همه نهضت‌های اسلامی حرکت خود را حرکت اسلامی می‌دانند؛ دوم، همه نهضت‌ها خواهان ایجاد دولت اسلامی (نظام سیاسی) هستند که قابل انطباق با شرایع دینی باشد؛ سوم، این نهضت‌ها ساختار جنبشی خود را به گونه‌ای ایجاد کرده و متحول می‌کنند که به اکثر اهداف یا همه آن دست یابند.^۲ با مطالعه شاخصه‌های نهضت‌های اسلامی و بعد از پشت سر گذاشتن دوران طلایی اسلام سیاسی در دهه ۷۰ و یا ۸۰ میلادی که اوج آن وقوع انقلاب اسلامی در ایران بود که موجب تأسیس نظام سیاسی و تحول و استمرار اسلام سیاسی شده است؛ در واقع، می‌توان اسلام سیاسی را گفتمانی به حساب آورد که گرد مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته است.

اسلام‌گرایی طیفی از رویدادها از پیدایش یک ذهنیت اسلامی گرفته تا تلاشی تمام‌عیار برای بازسازی جامعه مطابق با اصول اسلامی را در بر می‌گیرد.^۳ برخی معتقدند در گفتمان اسلام سیاسی، دین فقط یک اعتقاد نیست بلکه ابعادی فراگیر دارد و تمامی عرصه زندگی بشر را در بر می‌گیرد.^۴ مثلاً برخی از گزاره‌های اسلام سیاسی مانند «اعتقاد به جداناپذیری دین از سیاست»، «اعتقاد به تشکیل دولت مدرن بر اساس اسلام»، «اعتقاد به استعمار غرب عامل عقب‌ماندگی مسلمانان»، «نارضایتی از سیاست‌های استبدادی حاکم» و... می‌باشد.^۵

هدف نهایی اسلام سیاسی، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است و در این راه به دست آوردن قدرت سیاسی، مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود. هواداران اسلام سیاسی، اسلام را به مثابه یک ایدئولوژی جامع در نظر می‌گیرند که دنیا و آخرت انسان را در بر گرفته و برای همه حوزه‌های زندگی دستورها و احکامی روشن دارد. اندیشمندان دلایل مختلفی برای ظهور اسلام سیاسی از جمله شکست نخبگان غیر مذهبی سکولار، فقدان مشارکت سیاسی، بحران خرده بورژوازی، دلارهای نفتی و توسعه نابرابر و اثرات زوال

1. Karame, Kari (1996), Social and Economic Resons for the Recruiting to political Islam, Internasjonal politick, No.54. p201.

2. Roy, oliver (1994), The Faihure of political Islam, London: I. B. Taurisp 200.

۳. سعید بابی، *هراس بنیادین اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۰.

۴. غلامرضا بهروز لک، *جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در ایران*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۳۹.

۵. الیویه روا، *تجربه اسلام سیاسی*، تهران، صدرا، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

فرهنگی بر شمرده‌اند. اسلام سیاسی در ایران ابتدا در دهه ۱۳۲۰ و بعد از سقوط رضاشاه مطرح شد و سپس در دهه ۱۳۴۰ بسط و تکامل یافت. دهه چهل و پنجاه، فصل جدیدی از ظهور اندیشه‌های سیاسی در ایران می‌باشد به طوری که بخش‌هایی از قشر روشنفکری ایران به ایدئولوژی سیاسی اسلام روی آوردند در حالی که پیش از آن روشنفکران ایران عمدتاً دارای گرایش‌های لیبرالی و غیر دینی و ضد سنتی بودند.

نهضت امام خمینی (ره) از این جهت اهمیت دارد که وی نه تنها با رژیم پهلوی به طور خاص بلکه با نظم رایج در جهان اسلام به طور عام نیز به مخالفت برخاست. به واسطه ایشان است که اسلام‌گرایی از یک مخالفت ساده و طرح سیاسی به کنار افتاده و به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل می‌شود

اسلام سیاسی فقه‌ای مبتنی بر اندیشه‌های امام خمینی (ره) است و بر ولایت فقیه، فقه و روحانیت به عنوان مفسران اصلی شریعت تأکید می‌کند. در اسلام سیاسی فقه‌ای، علم فقه به دلیل نقشی که در شناخت قانون‌های دینی دارد، همچنین فقها به عنوان کارشناسان معتبر دینی از جایگاهی بلند برخوردارند. روحانیون در این گفتمان تنها مفسران معتبر شریعت به شمار می‌آیند و اسلام منهای روحانیت، اسلامی بی‌محتوا و انحرافی تلقی می‌گردد.^۱ نهضت امام خمینی (ره) از این جهت اهمیت دارد که وی نه تنها با رژیم پهلوی به طور خاص بلکه با نظم رایج در جهان اسلام به طور عام نیز به مخالفت برخاست. به واسطه ایشان است که اسلام‌گرایی از یک مخالفت ساده و طرح سیاسی به کنار افتاده و به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل می‌شود.^۲ انقلاب اسلامی در ایران به عنوان یک دولت مدرن بر پایه اسلام شکل گرفت. این انقلاب ریشه در جریان‌های اسلام سیاسی در ایران دارد. از آنجا که این جریان اسلام سیاسی علت عقب‌ماندگی سیاسی مسلمانان را زاییده استعمار جدید غرب می‌دانند انقلاب اسلامی نگرش‌های ضد غربی یافت. از یک سو اسلام سیاسی لیبرال دولتی مدرن و دموکراتیک مبتنی بر محوریت اسلام را ترسیم می‌کرد. در این میان انقلاب اسلامی ایران بیش از همه از جریان اسلام سیاسی فقه‌ای تغذیه شد. این جریان به رهبری امام خمینی (ره) که بر اساس تفکیک‌ناپذیری دین و سیاست قرار داشت به مخالفت با رژیم پهلوی پرداخت و خواهان تشکیل دولتی مدرن بر پایه اسلام، ضد استعمار و ضد استبداد شد.

۱. محمدعلی حسینی‌زاده، *اسلام سیاسی در ایران*، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶، ص ۲۲۵.

۲. سعید بابی، *همان*، ص ۲۸.





اسلام سیاسی فقاهتی امام خمینی (ره) با محوریت روحانیت به بسیج مردم دست زد و بر اساس نظریه ولایت فقیه موفق به تشکیل نظام سیاسی شد؛ بدین ترتیب نقش عمده‌ای در شکل‌گیری و تثبیت و تداوم نظام جمهوری اسلامی داشت.

امروزه نیز مجموعه تحولات بنیادین و دومینووار سال‌های اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، ماهیت بسیاری از معادلات استراتژیک را در این منطقه دگرگون کرده است. تحولات مذکور را ذیل مفاهیم مختلفی چون «انقلاب‌های عربی»، «بهار عربی» و «بیداری اسلامی» نام‌گذاری کرده‌اند. این نام‌ها فراتر از الفاظ بوده و هر کدام از آنها بار معنایی و پیامدهای سیاسی-امنیتی خاصی دارد. پذیرش هر یک از مفاهیم مذکور، به معنی قائل بودن به ریشه‌ها، ماهیت و پیامدهای خاصی برای این تحولات است. با توجه به «هویت» مناطق دست‌خوش تحول از سال ۲۰۱۱، عنوان صف‌بندی گفتمان مقاومت در مقابل گفتمان غیر به واقعیت نزدیک‌تر است. برای مهار، مدیریت و انحراف جنبش بیداری اسلامی، اقدامات متعددی از سوی نیروهایی که جنبش مذکور، منافع آنها را به خطر انداخته است، انجام شد که یکی از آنها، بازتولید جریان‌های سلفی تکفیری است. گروه‌های تروریستی مانند «جبهه النصره» و «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) از جمله مصادیق شاخص آن است. بایستی تفاوت اساسی نهضت‌های انقلابی که در صدد بنیادگذاری نظام سیاسی جدید و مبارزه با استبداد داخلی و استکبار خارجی را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، بازشناسی شود. گروه‌های تکفیری به بهانه ایجاد خلافت بر اساس بازگشت به صدر اسلام و در عمل به جمود و قشری‌نگری دوره خوارج بازگشته‌اند و با منافع و مطامع استکبار و قدرت‌های بزرگ همراهی و همگامی می‌کنند.

تعریف و مفهوم جنبش و نهضت

جنبش به مفهوم حرکت در جهت جابجایی بخشی یا کلیتی از یک ساختار است. این حرکت می‌تواند با توجه به هدفمندی مشترک خود، در مقابل یا در راستای ساختار موجود قرار گیرد. در کتاب فرهنگ علوم سیاسی، جنبش این‌گونه تعریف شده است: «جنبش، حرکت یا رفتار گروهی نسبتاً منظم و بادوام، برای رسیدن به هدف اجتماعی-سیاسی معین و بر اساس نقشه معین است که می‌تواند انقلابی یا اصلاحی باشد.»^۱ به عبارت دیگر، جنبش متفاوت از رفتارهای طبیعی، بوروکراسی و شورش‌ها در جامعه ایجاد می‌شود و باید دارای شرایط خاصی باشد تا بتوان نام جنبش را بر آن

۱. علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۶۹.



نهاد.^۱ جنبش‌های اجتماعی اسلامی از چهار ویژگی^۲ اساسی جنبش‌های اجتماعی برخوردارند، با این تفاوت که صبغه اسلامی دارند. همچنین هر جنبش اجتماعی اسلامی همانند دیگر جنبش‌ها، قابلیت تبدیل شدن به یک نظام سیاسی کارآمد را دارد. به گفته کارشناسان «برای موفقیت در فرآیند نظام‌سازی و تثبیت یک نظام سیاسی قدرتمند باید گفت: یک جنبش باید این فرآیند را در زمان معین خود طی کند، به بلوغ برسد و با یک حالت تحریکی به نظام سیاسی تبدیل نشود، چون یک باره فرو می‌ریزد.»^۳ در جنبش‌های اجتماعی اسلامی، وجود گفتمان مبتنی بر مبانی نظام اسلامی از اهمیت برخوردار است. جنبش اجتماعی رازمانی می‌تواند اسلامی نامید که گفتمان اسلامیت در آن عمومیت یافته و این گفتمان موجد حرکت شده باشد.

در نظریه‌های مربوط به جنبش‌های اجتماعی می‌توان به نظریه تجدید حیات اسلامی خورشید احمد اشاره کرد که دیدگاه متفاوتی به این گونه جنبش‌ها دارد. وی معتقد است، جنبش‌های اسلامی در ابتدا با خواسته‌های حداقلی از جمله رعایت اخلاق اسلامی در اقتصاد و اجتماع ظهور می‌کنند. از نظر او، این جنبش‌ها، پدیده قرن نوزدهم و مولود سیاست‌های استعماری است.^۴ در تعریف دیگری از جنبش‌های اسلامی معاصر گفته شده است این نوع از جنبش‌ها، گونه‌ای از جنبش‌های اجتماعی هستند که در واکنش به یک یا چند عامل از میان عوامل متعددی مانند استعمار غرب، انحطاط فکری و استبداد داخلی، الغای خلافت عثمانی، سکولارسازی شتاب‌زده جوامع اسلامی، شکست‌های نظامی مسلمانان از بیگانگان، شکست الگوهای رقیب مانند ناسیونالیسم و سوسیالیسم عربی، بنیادگرایی یهودی و انحطاط درونی (بحران مشروعیت، بحران هویت، توزیع ناعادلانه ثروت، فساد و سرکوب) و نیز با تکیه بر اسلام به عنوان خاستگاه فکری و الگوی نجات‌بخش پدید آمده‌اند.^۵

جیل کیبل موفقیت یا شکست جنبش‌های اسلامی را در گرو میزان قدرت بسیج‌گری

۱. بهزاد قاسمی، «مدیریت انگیزش‌ها و پایا کردن آنها»، کارگروه مطالعات اندیشه سیاسی و بیداری اسلامی، ش ۱، ۱۲/۵/۱۳۹۴، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ص ۵.
 ۲. اولین ویژگی، بروز یک ناراضیتی جدید و فراگیر؛ دومین ویژگی، برخورداری آن جنبش از یک گفتمان غالب و مسلط است. سوم باید از سازماندهی، انسجام و رهبری برخوردار باشد. در نهایت باید از فضای سیاسی مناسب برای بروز و ظهور برخوردار باشد؛ در صورتی که نظام حاکم اجازه فعالیت به یک جنبش اجتماعی را ندهد یا آن را به شدت سرکوب کند، نمی‌تواند اعتراض خود را علنی کند.
 ۳. بهزاد قاسمی، همان، ص ۱۸.

4. Walid S. Hegazy, Contemporary Islamic Finance: From Socioeconomic Idealism to Pure Legalism, Chicago Journal of International Law, volume 7, 2 November 2002, p582.

۵. مجید مرادی، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، باشگاه اندیشه، ۱۳۸۴، ص ۳۱.



آنها می‌داند و معتقد است:

این بسیج‌گری در صورتی می‌تواند موفق باشد که سه گروه متفاوت را در برگیرد: جوانان فقیر شهری، نخبگان روشنفکر مخالف و بورژوازی مؤمن. هر کدام از این گروه‌ها با دو گروه دیگر، تداخل و تعامل دارد. اگرچه هر کدام مرجعیت اجتماعی و برنامه سیاسی و خاستگاه‌های سیاسی ویژه خود را دارند، ولی کارآمدی هر کدام در صورت هماهنگی با دو گروه دیگر است. پیروزی بسیج اجتماعی در گروه وحدت این سه گروه و تحت پوشش گرفتن گروه‌های محروم اجتماعی و واداشتن نخبگان حاکم به کناره‌گیری و از بین بردن مشروعیت قدرت حاکم و سپس به دست‌گیری زمام قدرت است.^۱

تعریف و مفهوم جنبش در این مقاله دارای اهمیت است؛ زیرا به بررسی بسترهای هم‌گرایی و واگرایی نهضت‌های انقلابی، به عنوان مدعیان نظم‌های مدرن و داعیه‌دار گفتمان جدید با انقلاب اسلامی، می‌پردازد. نهضت‌های انقلابی به بازیگرانی مهم در روابط بین‌الملل تبدیل شده‌اند. نهضت به معنای خیزش آگاهانه و مبتنی بر اراده و تصمیم انسان‌ها برای رهایی از وضع نامطلوب موجود (قدرت و معیارهای ظالمانه حاکم بر جامعه) و حرکت در جهت هدف مطلوب (تغییر و اصلاح بنیادین وضع جامعه) است. نهضت‌های اسلامی مبتنی بر بینش توحیدی اسلام ناب و با انگیزه قیام علیه معیارها و حکومت‌های ضد اسلامی در راستای انجام وظیفه دینی و انسانی مردم مسلمان و به منظور تحقق عدالت برپا می‌شوند. آنها جنبش‌های اجتماعی بسیار قوی و برخاسته از درون‌مایه‌های هویتی قوی می‌باشند که دست کم بخش مهمی از خواسته‌های سیاسی جامعه را نمایندگی و از نظم‌های مقابل و معارض شان مطالبه می‌کنند. نباید نهضت‌ها را با گروه‌ها یا سازمان‌های سیاسی، دینی و اقتصادی منفرد اشتباه گرفت. نهضت‌ها معمولاً وصل اراده بخش مهمی از گروه‌ها و سازمان‌های مختلف در جهت تغییری مهم و اساسی هستند. این تغییرات می‌تواند شامل استقلال یا انقلاب و اصلاح نظام سیاسی حاکم باشد. در این رده، یک نهضت با پیشتازی ائتلافی از گروه‌های معارض نظم موجود آغاز می‌شود و سپس حالت فراگیر می‌یابد و از حمایت بخش مهمی از مردم برخوردار می‌شود. به این ترتیب، نمایندگی بخش مهمی از اراده جامعه برای تغییر، وجود ائتلاف مهمی از

۱. جیل کبیل، «من اجل تحلیل اجتماعی للحرکات الاسلامیه»، ترجمه حسن اوربد، مقدمات، مغرب، ۲۰۱۲، ش ۱۶، ص ۱۶-۱۷.

گروه‌های سیاسی و دینی هم‌سو و در نهایت تلاش برای براندازی نظم موجود، پیش از استقرار نظم مطلوب و مدنظر، ویژگی مهم و عمومی یک نهضت به شمار می‌رود. این نهضت‌ها چه دموکراتیک یا غیر آن، خواسته‌هایی را از پایین دنبال می‌کنند و به این ترتیب، برآمده از دل جامعه و ناگزیر، نشان‌دهنده جامعه‌اند. از سوی دیگر، رقیبان آنها اعم از دولت‌ها یا سایر بازیگران، معمولاً معرف چنان نمایندگی نیستند. به عبارت دیگر، این نهضت‌ها در اعتراض به نارسایی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برمی‌خیزند که به دولت برمی‌گردد.

تأسیس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، تشکیل هفته وحدت، برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی وحدت، رهنمودهای سازنده و عمیق رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری و نیز تأکید فراوان بر وحدت جهان اسلام و امت اسلامی می‌تواند زمینه هم‌گرایی کشورهای اسلامی را فراهم آورد

نهضت اسلامی و مفهوم مطالعات نهضتی در این مقاله مقصود ژئوپلیتیک مقاومت است. از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری تدریجی مقاومت این بود که نیروهای حاکم در جوامع شرقی توانایی دفاع از کشور را در برابر قدرت‌های امپریالیستی نداشتند یا در اساس با آنان همدست شده بودند. در چنین وضعی که کشور بی‌دفاع می‌نمود، این هسته‌های مقاومت در مجموعه‌های پیچیده‌تری سازمان یافتند و به جریان مقاومت ملی و اسلامی در این جوامع شکل دادند. به طور طبیعی، پیشرفت‌هایی از این دست، در کشورهایی شتاب چشم‌گیر داشت که زمینه‌های داخلی مورد بحث، از پیش فراهم بود و نیروهای مستقل این کشورها به توسعه می‌اندیشیدند و می‌پرداختند. این اندیشه مقاومت و نهضت در بسیاری از نهضت‌های اسلامی و حتی در جنبش‌های غیر اسلامی مسیحیت، یهودیت و ادیان غیر ابراهیمی نیز وجود داشته؛ ولی ماهیت نهضت متفاوت از نهضت و مقاومت تشیع بود که این نهضت در سایر نهضت‌های اسلامی نیز تأثیرگذار بوده است که با بسیاری هم‌گرا و با برخی از گروه‌ها که داعیه اسلامی دارند و یا از عنوان اسلامی به عنوان ابزاری در راستای منافع خود بهره‌برداری می‌کنند اشاره خواهد شد.

در تشیع به عنوان مذهبی که به «اعتراض» معروف است، مبارزه با ظلم همیشه انگیزه‌ای قوی بوده که به الگوگیری از قیام‌های مهم شیعیان مانند واقعه کربلا برمی‌گردد. در یکی، دو سده اخیر، ایران همواره شاهد مبارزه و قیام‌هایی به خصوص با همکاری مذهبیون بوده است. انقلاب اسلامی نمونه بی‌بدیل تبدیل یک نهضت اسلامی شیعی به دولت و حکومت است. مبارزه با ظلم چه به معنای استبداد داخلی و چه به





معنای استکبار جهانی، در دستور کار انقلاب اسلامی قرار دارد. امام خمینی، بنیان گذار انقلاب اسلامی، مأموریت انقلاب اسلامی را چنین تشریح می کند:

مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد... دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر [امور] مردم بنماید؛ ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است، منصرف کند. مردم عزیز ایران که حقا چهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند سختی ها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی شان که نشر اسلام در جهان است، برسند...^۱

چنان تعریفی از سیاست انقلابی نهضتی که به تأسیس جمهوری اسلامی ایران منتهی شد، جایی برای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که مذهب شیعه انگیزه های قوی برای مبارزات نهضتی و حرکت های اسلامی و سیاسی مهم دارد. هم تجربه تلخ شیعه در تأسیس حکومت و هم مشکلات و مصیبت هایی که جهان اسلام در این مدت به آن مبتلا بوده، علمای شیعه را در دوران اخیر به این سمت سوق داده که تعریف ها و تفسیرهای تازه ای از سیاست در دوران کنونی به دست دهند تا بتوان حرکت های سیاسی و معطوف کسب قدرت را در چهارچوب نگرش های دینی انجام داد. این عمل گرایی دینی در تشیع، تا حد زیادی معطوف «اجتهاد» و سایر مبانی فقهی پویای تشیع است که بر حسب «مقتضیات زمانه»، برنامه سیاسی اسلام را مطرح می کند تا راهنمای عمل شیعیان باشد.

در مجموع، هم نگرش علمای شیعی و هم حضور جدی شان در جریان مبارزات ظلم ستیزانه، منبع الهام بخش خوبی برای تشیع فراهم آورده است. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری کشورهای اسلامی، نقش استعمارستیز حاج ملا علی کنی در شکست قرارداد ذلت بار روپتر، نقش میرزای شیرازی در شکست قرارداد انحصار توتون و تنباکو، نقش الهام بخش آخوند خراسانی و میرزای نائینی در قیام مشروطه، نقش شیخ فضل الله نوری در ارایه و شفاف کردن یک نظریه حکومت اسلامی در دوران

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

اخیر (ولایت فقیه)، نقش آیت‌الله کاشانی و پدر ایشان در کمک به قیام شیعیان جنوب عراق در مبارزه علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰ و سپس نهضت ملی شدن صنعت نفت و در نهایت، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)، نمونه‌های بسیار خوبی از نقش علمای شیعی در چنین جنبش‌هایی است که عصاره این نهضت‌ها در انقلاب اسلامی تجلی کرده و امروزه الهام‌بخش بسیاری از نهضت‌های اسلامی شده است.

بسترهای هم‌گرایی نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی

از مهم‌ترین ویژگی تأثیر انقلاب اسلامی بر جنبش‌های اسلامی و نهضت‌ها، اسلامی و سیاسی کردن آنها و جهانی کردن این جنبش‌ها بوده است. برای نمونه اسلامی کردن مسئله فلسطین، یکی از منظورهای این خصوص است. هدایت مسئله فلسطین از تقابل اعراب-اسرائیل به مسئله تقابل اسلام-صهیونیسم یا حمایت معنوی و مادی از جنبش‌ها و گروه‌های مقاومت اسلامی در فلسطین، از تأثیرات اساسی انقلاب اسلامی بوده است. تأثیراتی که سطح این جنبش‌ها را ارتقا بخشید و از یک جنبش قومی، محلی، منطقه‌ای به یک جنبش فراگیر جهانی تبدیل کرد. امروزه دیگر داستان فلسطین یک منازعه محلی نیست یک مسئله بین‌المللی و جهانی است. یا مسئله تجاوزات اسرائیل به لبنان دیگر یک مسئله منطقه‌ای نیست. بخشی از تحولات مربوط به مفهوم بالنده اسلام سیاسی است که از درون رشحات انقلاب اسلامی تراوش کرده و امروز در جهان اسلام معیاری برای تبیین اسلام امریکایی با اسلام ناب محمدی است.

در اینجا به برخی از زمینه‌های هم‌گرایی بین جنبش‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران که مهم‌ترین آنها ایده واحد، آرمان مشترک، رقیب مشترک، وحدت‌گرایی، مردم‌مداری و مسائل فرهنگی هستند به صورت ایجاز پرداخته می‌شود.

۱. **ایده واحد:** انقلاب اسلامی ایران، گرچه یک انقلاب شیعی است، ولی همانند هر مسلمان و هر جنبش اسلامی دیگر، به وحدانیت (لااله الاالله) اعتقاد دارد، به رسالت پیامبر اکرم (ص) معتقد است؛ کعبه را قبله آمل و آرزوهای معنوی خود می‌داند؛ قرآن را کلام خداوند سبحان و آن را منجی بشریت گمراه تلقی می‌کند، و به دنیای پس از مرگ و قبل از آن، به صلح، برادری و برابری ایمان دارد.

۲. **رقیب یا دشمن یکسان:** انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی دارای دشمن مشترک‌اند. این دشمن مشترک که همان استکبار جهانی به سرکردگی امریکا و رژیم صهیونیستی است، همانند کفار قریش، مغولان و حشی، صلیبیون مسیحی،





انقلاب اسلامی نمونه بی‌بدیل تبدیل یک نهضت اسلامی شیعی به دولت و حکومت است. مبارزه با ظلم چه به معنای استبداد داخلی و چه به معنای استکبار جهانی، در دستور کار انقلاب اسلامی قرار دارد

استعمارگران اروپایی و صرب‌های نژادپرست کیان اسلام را تهدید می‌کند، در حالی که انقلاب اسلامی با طرح شعار «نه شرقی و نه غربی» علم مبارزه علیه دشمن مشترک جهان اسلام را به دوش گرفته است. با توجه به خیزش‌های مردمی منطقه و مبارزه با ساختار سیاسی مستبد و فاسد (استبداد و استکبارستیزی) که هیچ امیدی به اصلاح و تغییر آن نبوده است، استعمارستیزی و عدم وابستگی به کشورهای خارجی به خصوص امریکا

و رژیم صهیونیستی به چشم می‌خورد. مردم معترض این کشورها به دنبال استقلال سیاسی کشور خود هستند و می‌خواهند حق تعیین سرنوشت داشته باشند. از مهم‌ترین دلایلی که موجب بروز چنین تظاهرات گسترده در کشورهای اسلامی شده تعالی خواهی و هویت‌طلبی است. تحقق چنین مسئله‌ای در گرو احیای اسلام اصیل است. خیزش مردم با چنین درخواستی موجب کسب و حفظ کرامت و منزلت انسانی می‌شود.^۱

۳. آرمان مشترک: انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر، خواهان برچیده شدن ظلم و فساد و اجرای قوانین اسلام و استقرار حکومت اسلامی در جامعه مسلمانان و در نهایت حکومت جهانی اسلام بوده است. البته برخی از جنبش‌های سیاسی اسلامی، تنها خواستار عمل به احکام اسلام در کشورهای خود حتی در شرایط عدم تشکیل حکومت اسلامی در کشور خود هستند؛ برخی نیز در پی تشکیل یک حکومت مستقل، بدون تأکید بر شکل و محتوای اسلامی حکومت هستند.

۴. وحدت‌گرایی: تکیه انقلاب اسلامی و رهبری آن بر لزوم وحدت همه قشرها و مذاهب اسلامی در نیل به پیروزی در صحنه داخلی و خارجی، زمینه دیگر گرایش جنبش‌های سیاسی اسلامی معاصر به سوی انقلاب اسلامی است. چون انقلاب اسلامی به تأسی از اسلام ناب محمدی (ص) هیچ تفاوتی بین مسلمانان سیاه و سفید، اروپایی و غیر اروپایی قائل نیست، بر جنبه‌های اختلاف‌برانگیز در بین مسلمین پای نمی‌فشارد و بلکه با ایجاد دارالتقريب فرق اسلامی، برپایی روز قدس، صدور فتوای امام خمینی (ره) علیه سلمان رشدی، برگزاری هفته وحدت و... در جهت اتحاد مسلمانان گام برداشته است. به همین دلیل، طیف گسترده‌ای از گروه‌های غیر شیعی و حتی جنبش‌های

۱. بهزاد قاسمی، «گزارش اجلاس جهانی استادان مسلمان دانشگاه‌ها و بیداری اسلامی»، «مطالعات راهبردی جهان/اسلام»، س ۱۳، ش ۵۱، ۱۳۹۱، ص ۲۰۵.

آزادی‌بخش غیر اسلامی، انقلاب اسلامی ایران را الگو و اسوه خود قرار داده‌اند. بنابراین جای شگفتی نیست که مسلمانان سنی فلسطینی به نام و یاد امام خمینی (ره) به عملیات شهادت‌طلبانه دست بزنند و البته می‌زنند.

۵. **مردم‌مداری:** مردم‌گرایی انقلاب اسلامی، عاملی در گسترش انقلاب و پذیرش آن از سوی ملت‌های مسلمان بوده است. انقلاب ۵۷ و رهبری آن، بر این باور بودند که باید به ملت‌ها بها داد نه به دولت‌ها. به عنوان نمونه، حج و اهمیت و ارزشی که ایران اسلامی به آن می‌دهد، یکی از مقولاتی است که نشان‌دهنده مردم‌گرایی انقلاب اسلامی ایران است.

استراتژی مبارزاتی انقلاب اسلامی در ایران در درجه اول و به طور ذاتی نه بر اساس خشونت و اسلحه، بلکه بر اساس مردمی^۱ کردن انقلاب و پرهیز از خشونت نظامی بوده است. این استراتژی مورد تأکید انقلابیون روحانی و مذهبی به رهبری امام خمینی (ره) و منشأ اختلاف آنها با گروه‌های چپ و سازمان مجاهدین خلق و توسل آنها به خشونت و ترور بود که در نهایت زمینه‌ساز انشعاب این سازمان و شکل‌گیری گروهک منافقین از انقلاب اسلامی و ترور شخصیت‌های انقلابی همانند شهید مرتضی مطهری، دکتر بهشتی، باهنر، رجایی و برخی دیگر از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است.

۶. **تأثیر‌گذاری فرهنگی:** امور فرهنگی از آن حیث مهم هستند که پایه و اساس زمینه‌ساز امور سیاسی هستند و به همین دلیل امور فرهنگی، رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرند و در مقوله سیاسی، شایستگی مطرح شدن را می‌یابند. بر این اساس، از مصادیق تأثیر‌گذاری فرهنگی انقلاب اسلامی را بر جنبش‌های اسلامی معاصر در منطقه تقویت فرهنگ جهاد و شهادت در میان جنبش‌ها؛ تقویت رویکرد مردمی کردن مبارزه و جهاد در میان ملت‌ها از سوی جنبش‌های سیاسی اسلامی؛ طرح شعارهای بدیع و جریان‌ساز مانند: لاشرقیه و لاغربیه؛ لاله‌الاله؛ الله‌اکبر؛ توجه ویژه به اماکن مذهبی همانند مسجد و نمازهای جمعه و جماعت به عنوان منشأ و منبع الهام‌بخش و حرکت‌بخش به جنبش‌ها هستند.

بسترهای واهم‌گرایی نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی

در مطالعه آسیب‌شناسی جنبش‌های اسلامی معاصر و تأثیر عوامل و دلایل در

1. popularization





واهم‌گرایی نهضت‌ها و انقلاب اسلامی علاوه بر عواملی که توانسته است فرصت‌های بسیاری را برای هم‌گرایی کشورهای اسلامی ایجاد کند، هر چند با محدودیت و موانعی هم‌روبه‌روست که در اینجا به عنوان آسیب‌شناسی و عوامل واگرایی جنبش‌های اسلامی معاصر به آن پرداخته می‌شود.

۱. محدودیت ایجاد ائتلاف‌های سیاسی و هم‌گرایی جهان اسلام: دستیابی به وحدت و هم‌گرایی کشورهای اسلامی منوط به تحقق زمینه‌های ساختاری و فرآیندی در میان ملت‌ها و دولت‌های اسلامی است. آنچه می‌توان در باره بازتاب انقلاب اسلامی ایران در میان ملت‌های اسلامی بیان کرد، سطح بالای استقبال و همراهی با انقلاب اسلامی و آموزه‌های آن است. در این سطح، همچنان که در بخش پیشین به آن پرداخته شد، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بسیاری در میان ملت‌های اسلامی برای تحقق بخشیدن به هم‌گرایی ملت‌های اسلامی وجود دارد، ولی بخش دیگر هم‌گرایی و وحدت در میان کشورهای اسلامی مربوط به دولت‌ها و حکومت‌های اسلامی است که به طور غالب بازتاب انقلاب اسلامی بر آنها با محدودیت و مانع‌روبه‌رو بوده و در برخی موارد سبب ایجاد هراس و ترس آنها از انقلاب اسلامی ایران شده است. آنچه مسلم است، تحقق هم‌گرایی کشورهای اسلامی در سطح دولت، مستلزم ایجاد ائتلاف سیاسی در سطح منطقه‌ای و جهانی است که به نظر می‌رسد با محدودیت‌هایی روبه‌روست.

۲. حاکمیت سیستم دولت - ملت: در دوران معاصر که مبنای اصلی شکل‌گیری کشورها ناسیونالیسم است، کشورها در چهارچوب قلمروهای ملی تصمیم‌گیری می‌کنند. بنابراین، کشورهای اسلامی اگرچه در بعد نظری با مفاهیمی همچون امت و مصالح اسلامی آشنا هستند، ولی در عمل، بر مبنای دولت - ملت به دنبال تأمین مصالح و منافع ملی خود هستند. از این رو، می‌توان گفت یکی از موانع اصلی هم‌گرایی جهان اسلام، وجود اصل دولت - ملت و تأکید بیش از حد بر مرزهای ملی و تقویت علقه‌های ناسیونالیستی است که تا حد زیادی ریشه در سیاست‌های استعماری و مداخله قدرت‌های بزرگ دارد.^۱ انقلاب اسلامی ایران نه تنها بر امت واحده اسلامی تأکید کرد، بلکه خواهان رها شدن کشورهای اسلامی از حکومت‌های وابسته شد که این امر سبب شد کشورهای وابسته در بسیاری از موارد، رویاروی انقلاب اسلامی ظاهر شوند.

۳. وابستگی به قدرت‌های بزرگ: انقلاب اسلامی ایران در مسیر هم‌گرایی دولت‌های

۱. محمدباقر حشمت‌زاده، چهارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.

اسلامی، بر وابسته نبودن به قدرت‌های بیگانه و حفظ استقلال کشورهای اسلامی تأکید می‌ورزد. از دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی، کشورهای مستقل، خود می‌توانند مصالح کشور خود و جهان اسلام را تشخیص دهند و بر اساس آن مصالح، تصمیم‌گیری کنند، ولی دولت‌های وابسته به سبب وابستگی، تابع تصمیم‌گیری‌های قدرت‌ها هستند و بیشتر تصمیم آنان مبتنی بر سودرسانی به قدرت‌هاست. از این رو، چنانچه دولت‌ها مستقل باشند، به یک نقطه مشترک دست می‌یابند که آن، ایستادگی در برابر استعمارگران است.^۱

با وقوع انقلاب اسلامی، مسئله مقابله با قدرت‌های خارجی، در کشورهای اسلامی اهمیت یافت؛ زیرا بیشتر دولت‌های اسلامی پایگاه مردمی نداشتند و به صورت جدی، به جهان غرب به ویژه آمریکا وابسته بودند. از این رو، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، نظام حکومتی سلطنتی جای خود را به نظام جمهوری اسلامی و از خط مشی دوستی با آمریکا، به سوی دشمنی با آن کشور تغییر داد. این امر در حالی صورت می‌پذیرفت که به طور کلی کشورهای منطقه به جز عراق دارای نظام سلطنتی و تحت حمایت و نفوذ آمریکا و انگلیس بودند. این انقلاب با ویژگی‌های منحصر به فرد خود همانند نفرت از هر دو ابرقدرت به ظاهر متضاد، شدت بی‌سابقه حضور مردم در صحنه‌های گوناگون و الهام‌پذیری از مذهب، از توانایی جذب علاقه‌مندان بسیاری در میان مردم کشورهای منطقه برخوردار بود که این مسئله سبب نگرانی و برخورد منفی دولت‌های اسلامی منطقه با انقلاب اسلامی شد. زیرا از یک سو دارای ساختار حکومت غیر مردمی بودند و از سوی دیگر، به قدرت‌های خارجی وابسته بودند.

۴. وجود حکومت‌های اقتدارگرا و غیر مردمی: از جمله موانع اتحاد جهان اسلام، وجود دولت‌های اقتدارگرا در کشورهای اسلامی است. این کشورها با سرکوب جنبش‌ها و اخراج عوامل انقلابی، اجازه نفوذ عمیق ارزش‌های اسلامی نشئت گرفته از ایران را به قلمرو ملی خود ندادند و به مقابله با آن مبادرت ورزیدند.^۲

انقلاب اسلامی با ویژگی‌های خاص خود به ویژه اسلامی بودن و مردمی بودن آن، به عنوان الگویی برای مردم کشورهای اسلامی مطرح شد، به گونه‌ای که ترس از برپا شدن انقلابی مشابه انقلاب اسلامی ایران در کشورهای منطقه، رهبران و سردمداران

۱. سید محمد جواد هاشمی، امام خمینی و هم‌گرایی جهان اسلام، تهران، نیایش، ص ۸۵.
۲. گراهام فولر، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶.





این کشورها را سخت به اندیشه و تشویش خاطر انداخت؛^۱ برای مثال، قیام گروه‌های مبارز مذهبی در کشورهای هم‌جوار ایران که خطری جدی برای ثبات این کشورها بود، واکنش خصومت‌آمیز کشورهای منطقه به ویژه عراق و عربستان را در پی داشت. با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان گفت هم‌گرایی کشورهای اسلامی در سطح سیاسی برای تحقق بخشیدن به امت اسلامی، سیاست خارجی مشترک، اتحادها و پیمان‌های سیاسی منطقه‌ای به دلیل وابسته بودن بیشتر حاکمان اسلامی، نداشتن پایگاه مردمی و احساس ترس آنها از آموزه‌های اسلام و انقلاب اسلامی، با موانع و محدودیت‌های بسیاری روبه‌روست که این امر سبب شده است تا هم‌گرایی کشورهای اسلامی در پرتو آموزه‌های انقلاب اسلامی در سطح سیاست حاد با موانعی روبه‌رو شود.

۵. یکسان نبودن ارزش‌های فکری و سیاسی نخبگان: یکی دیگر از زمینه‌ها و شرایط رسیدن به هم‌گرایی در میان کشورهای اسلامی، مربوط به کارگزاران اصلی هم‌گرایی، یعنی نخبگان فکری و سیاسی است که با وجود وجوه اشتراکات اولیه، همچنان تحت تأثیر تعارضات و اختلافات فکری و سیاسی فزاینده‌ای است که در عمل هم‌گرایی کشورهای اسلامی را با محدودیت و مانع روبه‌رو کرده است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این تعارضات وارد مرحله نوینی گشت و بار دیگر در دو محور جنگ شیعه و سنی و عرب و عجم ساماندهی شد و در هم‌گرایی کشورهای اسلامی در پرتو آموزه‌های اسلامی انقلاب اسلامی، تعارضات و درگیری‌هایی را میان کشورهای اسلامی و ایران اسلامی به وجود آورد.

بیشتر کشورهای عربی، جمهوری اسلامی ایران را به تلاش برای شیعه کردن مناطق سنی جهان اسلام و گسترش شیعی‌گری در منطقه متهم می‌کنند. مهم‌ترین این مواضع، سخنان ملک‌عبدالله، پادشاه اردن، در دسامبر ۲۰۰۴ است. وی طی سخنانی، شکل‌گیری «هلال شیعی» را خطری می‌داند که خاورمیانه را تهدید می‌کند. بر این اساس، این هلال از ایران آغاز شده است، تا علوی‌های سوریه امتداد می‌یابد و به حزب‌الله لبنان می‌پیوندد. نکته قابل تأمل و مهم این است که اندکی پس از این موضع‌گیری، حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر نیز اعلام کرد شیعیان عراق و لبنان، پیوندشان با ایران، قوی‌تر از وابستگی‌شان به کشورهای خودشان است. اختلافات فرهنگی و سیاسی میان کشورهای مسلمان عرب (مانند مصر، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج

۱. مسعود اسلامی، ریشه‌یابی مواضع و عملکرد کویت در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، تهران، همراه، ۱۳۶۹، ص ۲۵۰.

فارس، سوریه، فلسطین، لبنان) و کشورهای مسلمان غیر عرب (ایران، ترکیه، پاکستان، افغانستان، کشورهای مسلمان آسیای میانه و قفقاز و جنوب شرقی آسیا) نیز از جمله مهم‌ترین مسائل برهم‌زننده هم‌گرایی اسلامی است.

انقلاب اسلامی ایران، با توجه به دارا بودن جاذبه‌های ایدئولوژیک و هویت‌بخشی همچون حمایت از ملت‌های محروم و مستضعف، حمایت از نهضت‌های دینی و جنبش‌های اسلامی و داشتن آموزه وحدت‌گرایی و اتحاد امت اسلامی و نیز با توجه به تسری و گسترش ارزش‌های اسلامی و انسانی به کشورهای تحت ستم و ملت‌های مسلمان و تأسیس نهادهایی همچون مرکز جهانی علوم اسلامی (جامعه المصطفی العالمیه) و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی به منظور تربیت نیروهای متخصص اسلامی و نزدیک ساختن دیدگاه‌های نخبگان فکری و سیاسی جهان اسلام در مسئله هم‌گرایی ملت‌های مسلمان، توانسته است فرصت‌های بسیاری به وجود آورد، ولی در سطح سیاسی و دولت‌ها، با موانع و محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده است؛ زیرا زمانی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، با توجه به ناعادلانه دانستن ساختار نظام بین‌الملل، خواستار تحول در آن و شکل‌گیری نظام عادلانه جهانی بر مبنای منافع همه کشورهای جهان و شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای بدون حضور ابرقدرت‌های جهانی شد.

فرصت و چالش‌های جنبش‌های اسلامی معاصر قبل از انقلاب اسلامی ایران

مهم‌ترین نقطه ضعف و تهدید جنبش‌های اسلامی در این سال‌ها، پراکندگی و عدم انسجام آنها در تاکتیک‌ها (روش‌های مبارزاتی) و ناتوانی در گذار از مرحله موجود و در جا زدن در مرحله پیش از تشکیل «جامعه و حکومت اسلامی» بود. فقدان منبع الهام‌بخش و در واقع رهبری واحد در هدایت جریان‌ها و جنبش‌های اسلامی در تقابل با نظم و نظام‌های سیاسی موجود (فقدان نظریه ولایت فقیه) از جمله آنها بود. تجربه ناموفق و در واقع شکست راه‌حل‌های نوسازی و توسعه مدرن اعم از نوع شرقی (سوسیالیستی - مارکسیستی) یا نوع غربی (لیبرالیستی - سرمایه‌داری) آن است که نه تنها نتوانسته بود در خلال سال‌های پس از استقلال جوامع جهان سوم و جهان اسلام (سال‌های پس از جنگ دوم جهانی) وضع را بهتر کند بلکه به دلیل در پیش گرفتن آن راه‌حل‌ها، ساخت و بافت فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع مسلمان عملاً دچار از هم‌گسیختگی و بحران مضاعف شده بود؛ با توجه به بن‌بست راه‌حل‌ها و ایدئولوژی‌های معطوف به ناسیونالیسم (پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم، پان‌ایرانیسم و...) بر اساس فرصت و





چالش‌های مطرح‌شده می‌توان مدعی شد: لزوم در پیش گرفتن طرح یا ایده «راه سوم» (نه شرقی/نه غربی) مبتنی بر آموزه‌های اسلامی برای اداره سیاست داخلی و خارجی بود؛ در چنین زمینه و زمانه‌ای است که جنبش اسلامی ایران به عنوان جزئی از کلیت نهضت‌های اسلامی جهان اسلام، کوشید تا نهضت‌های مزبور به سرانجام مؤثری برسند و با ایجاد انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی، جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام را از بن‌بست و رکود خارج کند.

فرصت‌های جنبش‌های اسلامی معاصر پس از انقلاب اسلامی ایران، وقوع انقلاب اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم، قرنی که از آن به عصر پایان ایدئولوژی‌ها و پایان تاریخ تعبیر می‌شد، به مانند موجی خروشان، بر اندیشه‌ها و نظریه‌های مادی‌گرایانه غربی و شرقی فرو آمد و برنامه جدید را ایجاد کرد. این انقلاب که بر خلاف دیگر انقلاب‌های مدرن، از رویکردی دینی و معنوی برخوردار بود، نگرش دنیامحورانه و مادی‌گرایانه حاکم بر نظام تعامل جهانی را از اساس متزلزل ساخت و موجی از شور و امید در میان ملت‌های محروم جهان و جوامع اسلامی به وجود آورد؛ جوامعی که به طور عموم تحت سلطه حکومت‌های خودکامه بودند. در این میان، آنچه شگفت به نظر می‌رسید، نقش اسلام در تسریع روند پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور آن به عنوان یک ایدئولوژی غالب در ایران انقلابی بود. انقلاب ایران سبب تجدید دوباره حیات دین در جامعه ایرانی شد،^۱ به گونه‌ای که پس از انقلاب، ایران به پایگاه یک حرکت اسلامی نوین که مرکزیت بخش اعظم دنیای اسلام را طی سال‌های گذشته در خود داشته است، تبدیل شد. این انقلاب به لحاظ ظرفیت‌های بالای جاذبه ایدئولوژیک توانست نه تنها در میان ملت‌های اسلامی، بلکه در میان ملت‌های محروم و تحت ستم از پذیرش و استقبال فزاینده‌ای برخوردار شود و تا حد زیادی انسان‌های مسلمان و آزادی‌خواه را مجذوب خود سازد؛ به ویژه زمانی که توصیف و ترسیم انقلاب اسلامی ایران با رهبری امام خمینی (ره) در آمیختن و توده‌های میلیونی مردم را به حمایت از آموزه‌های امام (ره) رهنمون ساخت.

۱. حمایت از ملت‌های محروم و جنبش‌های اسلامی: انقلاب اسلامی بنا بر ماهیت و هدف‌های خود که از مکتب اسلام سرچشمه می‌گیرد، نه تنها در بعد ملی، احیاگر طرح‌ها و برنامه‌ها و نظریه‌های خاص برای حکومت و دولت‌مداری بوده است، بلکه در سطح جهانی نیز با توجه به جهان‌شمولی مکتب اسلام، افکار و نظریات خاصی دارد و

۱. محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۱، ص ۱۵.

انقلاب اسلامی ایران
و جنبش‌های اسلامی
معاصر، خواهان برچیده
شدن ظلم و فساد و
اجرای قوانین اسلام و
استقرار حکومت اسلامی
در جامعه مسلمانان و در
نهایت حکومت جهانی
اسلام بوده است

مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات خاص و ویژه‌ای را ابداع کرده است که برخی از آنها، خود دنیای خاصی از اندیشه‌های ناب را در بردارد. در میان این واژه‌ها و اصطلاحات نوین، می‌توان به عنوان‌هایی همچون مستضعفین، ملت‌های محروم، مستکبرین، جهان استکباری یا حاکمیت مستضعفین اشاره کرد.^۱

از آنجا که انقلاب اسلامی بر پایه ارزش‌های مکتب اسلام شکل گرفته است، با محکوم کردن استکبار و سلطه‌جویی، حمایت خود را از مستضعفان جهان در اقصی نقاط عالم

اعلام داشت. در واقع این انقلاب با طرح استکبارستیزی جهانی، نظام جدیدی را به عالم عرضه داشت که در آن، تضاد واقعی میان مستکبران از یک سو و مستضعفان جهان از سوی دیگر، کاملاً به چشم می‌خورد؛ زیرا جامعه جهانی روی صلح و آشتی نخواهد دید، مگر زمانی که استکبار و مستکبران از صفحه روزگار، محو و مستضعفان بر همه جهان حاکم شوند. امام خمینی (ره) از آغاز نهضت اسلامی به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در بیانات و نوشته‌های خود، بر حمایت از محرومان و مستضعفان تأکید می‌کرد:

ملت آزاده ایران اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آنهایی که منطقتشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است، کاملاً پشتیبانی می‌کند. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سرتاسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم.^۲

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بر لزوم توجه به مسائل جهانی به ویژه حمایت از مردم و ملت‌های تحت ستم در سطح جهان تأکید شده است؛ زیرا همه این قوانین بر پایه موازین و ارزش‌های اسلام و قرآن تهیه شده است و موازین اسلام در چهار چوب مرزهای یک کشور نمی‌گنجد، بلکه متعلق به همه جهان است. در مقدمه قانون اساسی آمده است:

قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینه تداوم این انقلاب

۱. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۷.

۲. *صحیفه امام*، ج ۱۲، ص ۱۳۸.





را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند؛ به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحده جهانی را هموار کند و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان فراهم آید.^۱

در اصل سوم بند ۱۶ قانون اساسی نیز آمده است که دولت جمهوری اسلامی برای رسیدن به هدف‌های خود موظف است سیاست خارجی کشور را به گونه‌ای تنظیم کند که بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان باشد. همچنین اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ بر حمایت از حقوق همه مسلمانان و حمایت از مستضعفان جهان تأکید کرده است.

از سوی دیگر، امام خمینی (ره) هم پیش از پیروزی انقلاب و هم پس از آن، از نهضت‌های آزادی‌بخش و اصلاح‌طلب بدون حساسیت نسبت به گرایش‌های دینی و مذهبی آنان، به حمایت برمی‌خاست که نمونه بارز آن، در نهضت مسلمانان فلسطین و قیام آنان بر ضد اسراییل آشکار است.^۲ انقلاب اسلامی ایران که توانست نظام استبدادی و دست‌نشانده را سرنگون و حکومت اسلامی را به جای آن مستقر سازد، برای ملت‌های تحت ستم به عنوان یک الگو به شمار می‌آید که می‌تواند زمینه‌ساز الگوی رفتاری و هنجاری جدیدی باشد.

۲. وحدت‌گرایی انقلاب اسلامی ایران: تفرقه و جدایی سیاسی مسلمانان خطرناک است، به گونه‌ای که زیان‌های فراوانی برای جهان اسلام و امت اسلامی داشته و دارد. دشمنان اسلام و مخالفان عزت و قدرت مسلمانان همواره در صدد ایجاد اختلاف و درگیری میان مسلمانان و پیروان مذاهب بوده‌اند و یکی از نقشه‌های استکبار جهانی برای مهار قدرت روزافزون جهانی اسلام، تلاش در راه دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای و مذهبی است.

انقلاب اسلامی ایران همواره منادی وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان جهان بوده است. تأسیس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، تشکیل هفته وحدت، برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی وحدت، رهنمودهای سازنده و عمیق رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری و نیز تأکید فراوان بر وحدت جهان اسلام و امت اسلامی می‌تواند زمینه هم‌گرایی کشورهای اسلامی را فراهم آورد. در اصل یازدهم

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۱۵.

۲. سید محمد جواد هاشمی، همان، ص ۸۳.

انقلاب اسلامی به ملت‌های مسلمان که در بند مدل‌ها و الگوهای غرب و شرق بودند، این حقیقت را فهماند که تنها بازگشت به دین و ارزش‌های اسلامی است که می‌تواند راهگشای مشکلات و تأمین‌کننده مصالح آنها باشد؛ زیرا دین اسلام برای همه حوزه‌های حکومت اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، طرح و برنامه دارد

قانون اساسی آمده است: به حکم آیه کریمه: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»، همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد. بر این اساس، هدف آرمانی انقلاب اسلامی، ایجاد دولت بزرگ اسلامی است که بتواند همه سرزمین‌های اسلامی را در خود جای دهد و یک

قدرت مستقل ایجاد کند. بنابراین، اگر دولت‌ها و ملت‌های اسلامی بتوانند بر موانع موجود بر سر راه وحدت اسلامی و تشکیل امت بزرگ اسلامی فایق آیند و توطئه‌های استعمار را بشناسند و آنها را خنثی کنند، می‌توانند یک قدرت بزرگ در جهان به نام جهان اسلام و امت اسلام ایجاد کنند.

۳. انقلاب اسلامی و احیای تفکر اسلامی: پیش از ظهور انقلاب اسلامی و موجودیت یافتن آن در جغرافیای سیاسی جهان، سایه انداختن افکار و عقاید کفرآمیز و اندیشه‌های مادی بر اذهان ملت‌های مسلمان، سبب شده بود تا دین به حاشیه رانده شود و جهان به سوی ترویج سکولاریسم و ایجاد یک جهان غیر دینی حرکت کند، ولی با وقوع انقلاب اسلامی ایران، تغییرات و تحولات نوینی به وجود آمد؛ انقلاب ایران در صدد بود تا با به اجرا درآوردن احکام و ارزش‌های اصیل اسلامی در همه ابعاد نظام حکومتی، دین را نهادینه سازد که با ظهور انقلاب اسلامی و تلاش آن برای رساندن پیام خود به گوش همه ملت‌ها، این زمینه و آمادگی در برخی ملت‌ها به ویژه ملت‌های مسلمان فراهم شد تا آنان نیز بتوانند از رخوتی که در آن بودند، رها شوند و با بازگشت به ارزش‌ها و تعالیم اصیل اسلامی، از بیگانگی و دوگانگی ارزشی که به آن گرفتار بودند، نجات یابند.

در واقع، انقلاب اسلامی به ملت‌های مسلمان که در بند مدل‌ها و الگوهای غرب و شرق بودند، این حقیقت را فهماند که تنها بازگشت به دین و ارزش‌های اسلامی است که می‌تواند راهگشای مشکلات و تأمین‌کننده مصالح آنها باشد؛ زیرا دین اسلام برای همه





امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی، صدور انقلاب را به مفهوم صدور ارزش‌ها، آرمان‌ها و تجربیات انقلاب اسلامی همچون استقلال، نیل به خصلت‌های انسانی و خودکفایی، حمایت از مستضعفان و رنج‌دیدگان، ایجاد عدالت اجتماعی، نفی اشرافی‌گری و تبعیض‌ها و نژادگرایی می‌دانند

حوزه‌های حکومت اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، طرح و برنامه دارد.^۱ اگر چه قرن بیستم با عقب‌نشینی اسلام در پی ضعف و ناتوانی امپراتوری عثمانی آغاز شده، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در سال‌های پایانی این قرن، نویدبخش آغاز دوره جدید ظهور اسلام است.^۲ از این رو، در دوران معاصر، انقلاب اسلامی ایران به عنوان نقطه آغازین خیزش تفکر اسلامی به شمار می‌رود.

۴. انقلاب اسلامی و احیای هویت اسلامی: انقلاب اسلامی ایران واکنشی از سوی طرفداران احیای تفکر دینی برای حل مشکلات جوامع اسلامی و چاره‌جویی آنها با استفاده از اصول و مقررات ارزشمند اسلام بود. این واکنش در مقابل استبداد و استکبار که منافع خود را در نبود اسلام می‌دیدند، به وجود آمد. مبارزان اسلامی برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های اسلام، با تأکید بر هویت اسلامی، به اتحاد و نزدیکی فرقه‌های گوناگون مذهب اسلام می‌اندیشیدند و به همین خاطر بود که نظر مثبت مذاهب اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی جلب شد.

انقلاب اسلامی تنها منحصر به مسلمانان ایرانی نیست، بلکه آرمان‌های آنها، دل‌خواه و مطلوب میلیون‌ها مسلمان است که در کشورهای دیگر خواه اسلامی و خواه غیر اسلامی زندگی می‌کنند. همچنین باید گفت مبارزات انقلاب منحصر به داخل کشورها نیست، بلکه اعتقاد بر این است که روند مبارزات باید در سطح بین‌المللی انجام پذیرد؛ زیرا تحقق برخی آرمان‌های اسلامی پس از تأسیس یک حکومت اسلامی، در گرو هماهنگی و نزدیکی کشورهای اسلامی است. انقلاب اسلامی، با بیدار ساختن هویت اسلامی مسلمانان، آنها را به سوی مبارزات اسلامی کشاند.^۳

انقلاب اسلامی ایران حرکتی مبتنی بر بازگشت به خویشستن، تأکید بر هویت فراموش شده اسلامی برای برخورد با جنبه‌های مختلف حیات بشری، در خلاف جهت منافع و هدف‌های شرق و غرب و نیز حرکتی نوگرایانه فرهنگی به منظور احیای هویت

۱. محسن مجرد، تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳.

۲. جمیله کدیور، آمریکا و رویارویی با انقلاب اسلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۹۸.

۳. سید داوود آقایی، ایران و سازمان‌های بین‌المللی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵.

اسلامی، نه تنها در ایران، بلکه مطرح ساختن آن در جهان به عنوان مکتب حیات بخش و الگوی تمام عیار سعادت و رفاه دنیوی و اخروی بود.

انقلاب اسلامی، بازگشت به اسلام ناب محمدی و طرد اسلام امریکایی زورمداران را در دستور کار خود قرار داد و خواهان زدودن انواع خرافه‌ها و تفسیرهای نادرست از اسلام شد. همچنین، تأکید بر محوریت خدا و اتکا به یاری پروردگار متعال، شکوفا ساختن استعدادهای انسانی و بهره‌گیری از توانایی‌ها و امکانات فکری و مادی جامعه در انقلاب، از موارد مؤکد در این انقلاب بود.^۱ گفتمان هویتی انقلاب اسلامی در تقابل با مظاهر تجدد، از جمله ناسیونالیسم بود. واژه ملت و ملت‌گرایی به مفهوم اروپایی آن، در فرهنگ ایرانی وجود نداشت، ولی از آنجا که خود را مقدم بر اسلام می‌دانست، رویاروی فرهنگ اسلامی «امت» قرار گرفت. انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن در افتخار و اعتماد به نفس مسلمانان بدون توجه به ملیت یا تمایلات سیاسی آنها، نقش بسزایی داشته است. این مسئله نه تنها بر اساس پیامدهایی است که در منطقه مجاور خاورمیانه و جهان اسلام داشته، بلکه بر اساس دستاوردهایی است که برای سراسر جهان به ارمغان آورده است.

۵. انقلاب اسلامی و طرح سیاست دینی: از آنجا که انقلاب اسلامی ایران مبتنی بر ایدئولوژی اسلام به ویژه مذهب شیعه است و مشروعیت خود را از دین الهی کسب می‌کند، با نظم بین‌المللی مبتنی بر سیاست قدرت در تضاد است. هدف‌های انقلاب اسلامی که مبتنی بر فرهنگ دینی و ارزش‌های سنتی و بومی است، برای جهان غرب کاملاً غیر منتظره بود و کشورهایی که با ایدئولوژی‌هایی مانند لیبرالیسم و سوسیالیسم در نظام بین‌الملل خو گرفته بودند، به هیچ‌وجه رویکرد دینی یا احیای سنت سیاسی اسلام برایشان قابل هضم نبود. بدین ترتیب، «رخداد انقلاب اسلامی با ماهیت دینی باعث غافل‌گیری صاحب‌نظران، دولت‌ها و نخبگان سیاسی شد».^۲

با پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان سیاست دینی، خواهان بخشی از قدرت سیاسی شد. این گفتمان در حالی در دنیای لائیسزم و سکولاریسم مطرح می‌شد که دین نه تنها از سیاست جدا و به گفته مارکس، افیون ملت‌ها تلقی می‌شد، بلکه آن را متعلق به تاریخ می‌دانستند و معتقد بودند که دین چیزی برای ارایه به دنیای مدرن ندارد و دوره

۱. حسین پوراحمدی، *انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران در بازتاب فرآیند جهانی شدن*، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ص ۹۶.

۲. مصطفی ملکوتیان، «تأثیرات منطقه‌ای و جهانی انقلاب اسلامی ایران»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۱، ۱۳۸۴، ص ۲۶۸.





آن نیز گذشته است. حاکم شدن این گفتمان در ایران به عنوان کشوری که حوزه نفوذ اندیشه غربی بود، در عمل، پیوند دین و سیاست بر مبنای اسلام اصیل را نشان داد که این موقعیت جدید، چالش با دوران سیطره گفتمان غرب محور را به همراه داشت. این بار انقلاب اسلامی ایران، اسلام انقلابی را عرضه کرد؛ یعنی چیزی که مسلمانان را قادر می‌ساخت تا در پرتو آن، آزادی خویش را به دست آورند و در مقابل استعمار، صهیونیسم، سرمایه‌داری و نژادپرستی ایستادگی کنند.^۱

۶. صدور انقلاب اسلامی: انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک با جهان‌بینی خاص خود که از مکتب اسلام سرچشمه گرفته بود، نه تنها در بعد ملی، احیاگر طرح‌ها، برنامه‌ها و نظریات خاص برای حکومت و دولت‌مداری است، بلکه در بعد جهانی نیز با توجه به جهان‌شمولی مکتب اسلام، دارای افکار و نظریات خاص و ارایه‌دهنده نظام جهانی ویژه خود است.^۲ آنچه در بحث صدور انقلاب اسلامی ایران دارای اهمیت است، نه تنها مربوط به جنبه انقلابی حرکت ملت ایران، بلکه معطوف به آموزه‌های انقلابی و اسلامی آن است که به نوبه خود، آن را از انقلاب‌های دیگر متمایز می‌سازد.

امام خمینی (ره) به عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی، صدور انقلاب را به مفهوم صدور ارزش‌ها، آرمان‌ها و تجربیات انقلاب اسلامی همچون استقلال، نیل به خصلت‌های انسانی و خودکفایی، حمایت از مستضعفان و رنج‌دیدگان، ایجاد عدالت اجتماعی، نفی اشرافی‌گری و تبعیض‌ها و نژادگرایی می‌دانند.^۳ ایشان ضمن رد شبهاتی که از سوی دشمنان مطرح می‌شد، بیان می‌دارد که منظور از صدور انقلاب، به هیچ عنوان هجوم نظامی و لشکرکشی به دیگر کشورهای مسلمان نیست: «ما می‌گوییم می‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم... نمی‌خواهیم با شمشیر باشد بلکه می‌خواهیم با تبلیغ باشد.»^۴ بنابراین، منظور از صدور انقلاب اسلامی، این است که مسلمان‌های کشورهای دیگر، از جمهوری اسلامی ایران الهام بگیرند، به گونه‌ای که با حفظ چهار چوب مذهب و کشور خودشان، احکام اسلامی را در کشورهای خود حاکم سازند و بکوشند حکومت‌هایی در کشور خود سرکار آورند که بر اساس اسلام حکمرانی کنند و قانون اساسی کشور را بر اساس قانون اسلام تدوین نمایند. بر این اساس، هدف از صدور انقلاب، صدور پیام انقلاب اسلامی است که به سرعت در سراسر کشورهای تحت ستم و محروم، بازتاب و از نقطه‌ای

۱. حسن حنفی، «اسلام سیاسی»، ترجمه محمدحسن معصومی، حکومت اسلامی، س ۲، ش ۱، ۱۳۸۶، ص ۲۱.

۲. منوچهر محمدی، همان، ص ۵۹.

۳. سید محمدجواد هاشمی، همان، ص ۸۳.

۴. صحیفه/امام، ج ۱۳، ص ۹۰.

به نقطه دیگر گسترش یافت. نمود بارز صدور انقلاب اسلامی را می‌توان در رستاخیز مجدد جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام دانست که به نوبه خود سبب ایجاد تغییرات و تحولات فرهنگی و سیاسی در کشورهای اسلامی شد. در نتیجه گفتمان انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی وضعیت خاورمیانه را دچار تحولات اساسی کرد. خیزش مردمی به سلسله تغییراتی در شرایط خاورمیانه انجامید که نه تنها توسط غرب و ایالات متحده طرح‌ریزی نشده بود، بلکه این کشور را با چالشی جدی مواجه کرد. با آغاز این تحولات، گذار به مردم‌سالاری «الگوی انقلاب اسلامی» در منطقه تقویت شد و بسیاری از رهبران عرب و متحدان امریکا جایگاه سیاسی خود را از دست دادند یا تضعیف شدند.^۱

مقایسه نهضت‌های انقلابی و گروه‌های افراطی

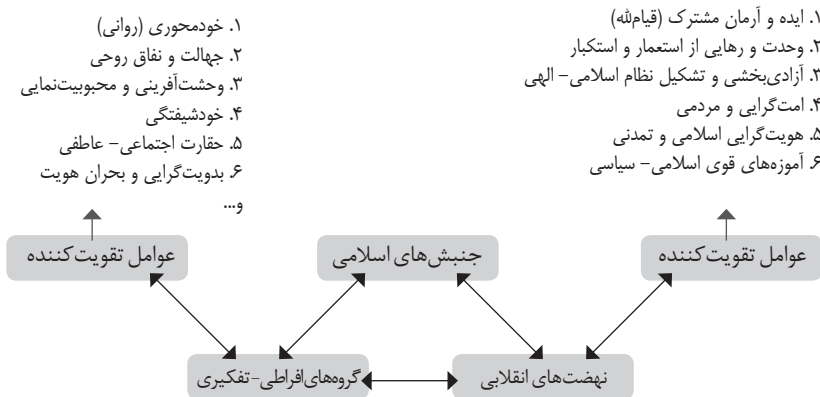
مطالعه و مقایسه نهضت‌های انقلابی با گروه‌های افراطی مثل خوارج، وهابیت، القاعده و داعش ریشه در جریان‌های مذهبی گذشته در تاریخ اسلام دارد. روحیه‌ها، روش‌ها و عقاید آن چیز جدید و بی‌سابقه نیست. تنها تفاوت جریان و گروه‌های تکفیری در وضعیت و موقعیت جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی است. آنها برخلاف جریان‌های قبلی که از درون اختلافات درون مذهبی سر در آورده بودند، ساخته دست سیاست‌های برون‌مذهبی در کنترل جهان اسلام هستند. داعیه حکومت‌داری و احیا خلافت، ایزاری بیش در دست این گروه‌ها نیست. در حال حاضر نیز در سطح جهان اسلام و گستره قلمروی اسلامی این نوع روحیه‌ها، بینش‌ها و خط‌مشی‌ها که آکنده از جزمیت و جمود، قشری‌نگری، سطحی‌نگری، جزیی و فرعی‌نگری است، اگر چه به ظاهر به شدت رایج شده است ولی جایگاهی در درون جوامع اسلامی ندارد.

مطالعه تجربه وهابیان و عبرت گرفتن از آن از نظر فکری و جامعه‌شناختی بسیار با اهمیت و ضروری است. این تجربه، تجربه‌ای بسیار زیان‌بار و تشدیدکننده عقب‌ماندگی داخلی مسلمانان و حرکتی انحرافی و ارتجاعی بود، اما داعیه‌ها و شعارهای اصلاحی و دینی و تأثیرات آن و رونق این نوع طرز تفکرها در میان مسلمین ضرورت و اهمیت مطالعه و مقایسه دارد. مفاهیم نظری و مصادیق مختلف از بستر سازهای تقویت‌کننده نهضت‌های اسلامی و گروه‌های تکفیری مطالعه شده و در نمودار زیر اشاره شده است.

۱. بهزاد قاسمی، «نسبت دموکراسی و مردم‌سالاری اسلامی در خیزش‌های اسلامی»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، س ۱۴، ش ۵۵، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۶۸.



نمودار زیر نمایانگر عوامل اصلی را در تقویت فعالیت این گروه به صورت ذیل نشان می‌دهد: بازشناسی نهضت‌های انقلابی و گروه‌های افراطی.



تبیین نهضت‌های انقلابی و گروه‌های افراطی و تکفیری (داعش)

نخستین ویژگی نهضت‌های انقلابی و گروه‌های تکفیری را باید در «ساختار رهبری» (چه در گروه تکفیری و در اینجا داعش) جست‌وجو کرد که ماهیت آن فردی اما دارای نتایج جمعی و سازمانی است. رهبران افراط‌گرا تجسم «هموپولیتیکس»^۱ یا همان جوینده قدرتی هستند که «لاسلول» معرفی می‌کند. یعنی فردی یک نیاز شخصی را با هدفی عمومی تعویض و این عمل را به صلاح عموم تعبیر می‌کند.^۲ ابوبکر بغدادی رهبر دولت اسلامی داعیه خلافت در سوریه و عراق دارد، به علت دریافت کمک‌های متعدد از سرویس امنیتی دول غربی و منطقه‌ای و سیطره بر منابع مالی نفت و غارت مناطق تصرفی می‌خواهند این منفعت فردی را به سرنوشت مردم و جامعه گره بزنند و برای اعاده حاکمیت سیاسی آنها تلاش کنند. خودشیفتگی مدنظر «مورف»، واکنش به چنین

۱. لازم به توضیح است که اصطلاح «hemo politics» در متن لاتین «لاسلول Lasswell» برای گروه افراط‌گرایی به کار رفته است. این واژه همگنی و هم‌خونی معنی می‌شود. بر این اساس مستفاد می‌شود آنچه گروه تکفیری داعش در اندیشه خود (به صورت خیالی و توهمی) تصور می‌کند را به سطح جامعه جهان اسلام نیز تعمیم می‌دهد. هدف داعش از این اقدام همراه کردن مردم و جامعه با خود بوده تا از این طریق قدرت سیاسی و قلمرو جغرافیایی خود را گسترش دهد.

(هموپولیتیکس در معنی و مفهوم در تقابل با همذات‌پنداری قرار دارد؛ همذات‌پندار خود را عین دیگری می‌پندارد. در حالی که در اینجا داعش علاقه‌مند است دیگران مثل این گروه شوند.)

2. Lasswell, H. D, Psychopathology and Politics, New York: Viking, 196.

منظور از صدور انقلاب اسلامی، این است که مسلمان‌های کشورهای دیگر، از جمهوری اسلامی ایران الهام بگیرند، به گونه‌ای که با حفظ چهارچوب مذهب و کشور خودشان، احکام اسلامی را در کشورهای خود حاکم سازند و بکوشند حکومت‌هایی در کشور خود سر کار آورند که بر اساس اسلام حکمرانی کنند و قانون اساسی کشور را بر اساس قانون اسلام تدوین نمایند

وضعیتی است. مهم‌ترین آسیب‌پذیری این نوع افراد این است که رهبران کاریزما را ایده‌آل و برآورنده نواقص خود می‌یابند و علاوه بر این، گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند که به آنها احساس متعالی مشترک از خود و هویت‌شان اعطا می‌کند. بر این اساس بخشی از انگیزه‌های شکل‌گیری شبکه‌های بین‌المللی جهادگرا با حفظ سلسله‌مراتب سازمانی متصلب و اطاعت‌پذیری اعضای القاعده از رهبران کاریزمایی مانند ایمن

ظواهری و بن‌لادن، متأثر از چنین ضعف‌هایی است. داعش در نظریه خلافت، قریشی بودن را شرط رهبری می‌داند و از این رو البغدادی نسب خود را به پیغمبر اکرم (ص) می‌رساند.

در بازشناسی ماهیت نهضت انقلابی که در متن مقاله آمده است، در نهضت‌های انقلابی و به خصوص انقلاب اسلامی رهبری امام خمینی (ره) بر مبنای رهبری الهی بود؛ زیرا نهضت امام قیام «لله» بود. بر این اساس، رهبری نهضت انقلابی - اسلامی تنها بر مبنای رهبری کاریزماتیک نمی‌تواند تحلیل شود. برای نمونه رهبری انقلاب اسلامی توسط امام (ره) فراتر از این گونه چهارچوب‌های نظری قرار دارد. در موضوع مفهوم‌شناسی رهبری به خصوص در رهبری انقلاب اسلامی به دو گونه رویکرد نظری متفاوت در رهبری اشاره شده، یکی رهبری قدرت فردی و توانمندی شخصی و فرهیخته و دیگری رهبری کرامت‌محور است.

امروزه حرکت انحرافی سلفی تکفیری وهابیت و داعش بزرگترین خطر و مشکل جهان اسلام است. چون برخی کشورهای عربی، امریکا و اسرائیل از جریان‌های تکفیری حمایت و به آنها کمک می‌کنند. علاوه بر اینکه گروه‌های تکفیری در بسیاری از کشورهای اسلامی به عنوان یک چالش جدی و اساسی به شمار می‌روند، در آینده به مسئله‌ای برای به چالش کشیدن انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌روند.^۱ زیرا این گروه‌های افراطی به خصوص جریان افراطی داعش با مصادره گفتمان انقلاب

۱. بهزاد قاسمی، «مسئله‌شناسی چالش‌های اساسی جهان اسلام از نظرگاه امام خمینی (ره)»، پانزده خرداد، س ۱۱، ش ۳۹، بهار ۱۳۹۳، ص ۱۲۵.





اسلامی و با رایه الگوی خلافت اسلامی در صدد مقابله با نظام جمهوری اسلامی است؛ به دلیل اینکه تجربه موفق نظام سیاسی از زمان تأسیس تاکنون ثابت کرده که این گفتمان موفق بوده و تا از این طریق^۱ دین‌زدگی و خستگی از دین را نشان دهد و با موفقیت در این عرصه نسخه جدید را رایه کند.

نتیجه‌گیری

هر چند رویکرد احیای اسلامی در میان علما و اندیشمندان اسلامی اهل سنت به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد، در عین حال گسترش و عمومیت یافتن این احیای مدیون و مرهون پیروزی انقلاب اسلامی است. امروزه دیگر مسئله جدایی دین از سیاست برای همه مسلمانان امری مردود و غیر قابل قبول شناخته شده و بازگشت به اسلام به عنوان یک اصل پذیرفته شده و نه تنها در زندگی فردی و اجتماعی آنها بلکه در زندگی سیاسی همه مسلمین تقویت و تثبیت شد. در این رابطه هم می‌توان گفت با مقاومت و تقابل موفقیت‌آمیزی که انقلاب اسلامی در مقابل قدرت‌های بزرگ به ویژه امریکا صورت داد بر همه جوامع اسلامی که طعم حقارت و سلطه استعمار و استکبار را چشیده بودند اثرات خود را بر جای گذاشت و امروز روحیه ضد استکباری به ویژه ضد امریکایی در جهان اسلام عمومیت و گستردگی کافی پیدا کرده است و این امر نیز مرهون اثرات و بازتاب انقلاب اسلامی است.

مسلمانان در گذشته هم به دلیل دوران سلطه غرب بر جوامع اسلامی و هم به دلیل سرعت ترقی و پیشرفت علمی و تکنولوژیک غرب نوعی احساس حقارت و خودکم‌بینی می‌کرده و سعی عمومی بر این بوده است که گذشته اسلامی خود را نادیده گرفته و کورکورانه از روش‌ها و شیوه‌های زندگی غربی الگوبرداری کنند. انقلاب اسلامی موجب گردید که این احساس حقارت و خودکم‌بینی از بین رفته و مسلمانان به طور اعم به گذشته خود و به هویت اسلامی خود افتخار کنند و در صدد بازگشت به ارزش‌های اسلامی باشند و به همین دلیل بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسلمانان و به ویژه جوانان به حضور در مساجد و مجامع مذهبی رغبت فزاینده‌ای پیدا کرده و حتی پوشش و ظاهر

۱. روش و شیوه داعش در مبانی نظری و اندیشه، مبتنی بر آموزه دین اسلام بوده و اسلام اصیل را وانمود می‌کند و بسیاری از مؤلفه‌های گفتمانی انقلاب اسلامی را مصادره کرده و از آنها استفاده می‌کند ولی در عرصه عمل با جنگ روانی، خشونت و کشتار و تخریب آثار و مظاهر تمدنی اسلام، اسلام‌خشن و اسلام‌هراسی را به نمایش می‌گذارد؛ و علاوه بر اینکه گفتمان انقلاب را زیر سؤال برده، با ناکارآمدی نشان دادن گفتمان اسلامی (در واقع اسلام داعشی) برای پیداری اسلامی نسخه جدید را رایه می‌کند.

خود را نیز به شکل و شمایل اسلامی در آورند.

همه عوامل موجب گسترش نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی در جوامع اهل سنت شد. این تأثیر گذاری به دو شکل بوده است؛ نخست اینکه، کلیه نهضت‌های آزادی‌بخش که بر پایه ایدئولوژی‌های غیر اسلامی مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم شکل گرفته بود، موقعیت خود را در میان مسلمانان و به ویژه جوانان از دست داده و دیگر آن اعتبار و اقتدار گذشته را مانند آنچه که پان عربیسم و ناصر یسم داشت ندارد و دوم، حتی نهضت‌های آزادی‌بخش اصلاح‌طلب مانند اخوان المسلمین که از گذشته دور دارای محبوبیت و معروفیت بودند به علت عدم توانایی در پاسخگویی به نیازهای جوامع خود به خصوص به خواست‌های نسل جوان دچار تشتت و انشعاب گردیده و گروه‌های جهادی و انقلابی حتی به صورت مسلحانه و زیرزمینی شکل گرفتند که از آن میان می‌توان از «جهاد اسلامی» و «التکفیر و الهجره» (جماعه المسلمین) در مصر، جبهه نجات اسلامی در الجزایر و... نام برد.

نکات زیر می‌تواند به عنوان راهکارهای پیشنهادی جهت تقویت نهضت‌های اسلامی - انقلابی و تضعیف گروه‌های تکفیری مدنظر قرار گیرد:

۱. بررسی و شناخت دقیق محیطی از اندیشه و عملکرد هر یک از نهضت‌های اسلامی - انقلابی و گروه‌های افراطی به خصوص داعش.

۲. استفاده از ظرفیت و پتانسیل گسترده و تأثیر گذار فرهنگی - اجتماعی نهضت‌های انقلابی در مقابل جریان‌های تکفیری که در تقابل با اندیشه نهضتی و شیعه قرار دارند.

۳. تقویت فکری و نظری نهضت‌های انقلابی و نبرد فکری و اندیشه‌ای با گروه‌های تکفیری.

۴. تأکید و تکرار نهضت‌های انقلابی بر مسئله فلسطین؛ موضوع فلسطین و نحوه مواجهه با آن همواره یکی از مهم‌ترین سؤال‌ها و مسائل برای دولت‌ها، جنبش‌ها و گروه‌های اسلامی طی حدود ۷۰ سال گذشته بوده که در دهه‌های اخیر بر جسته‌تر شده است که القاعده و داعش نیز از آن مستثنی نیستند. داعش به صورت رسمی هر گونه تقابل با اسرائیل را نفی کرده و اظهار داشته اعلام جهاد علیه اسرائیل در تضاد با آموزه‌های اسلامی است. آنان این گزاره را از قاعده «العدو البعید - العدو القریب» استنتاج می‌کنند.^۱

۱. محمد زارعی، «سیر تحول و تطور گروه‌های تکفیری مطالعه موردی؛ داعش و القاعده»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، س ۱۶، ش ۲، پیاپی ۶۲، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۳۹.





۵. برای مهار و تضعیف داعش و گروه‌های تکفیری بایستی در فضای رسانه‌ای بر اراده و ابتکار عمل نهضت‌های انقلابی و مقاومت برای به شکست کشاندن داعش و افراط‌گرایی تأکید گردد.
۶. همواره بر تفاوت اندیشه داعش و تکفیر با نهضت‌های انقلابی تأکید و اندازه‌توانایی و اندیشه و آرمان این نهضت‌ها در عرصه نظر و عمل مطالعه و ارایه شود.

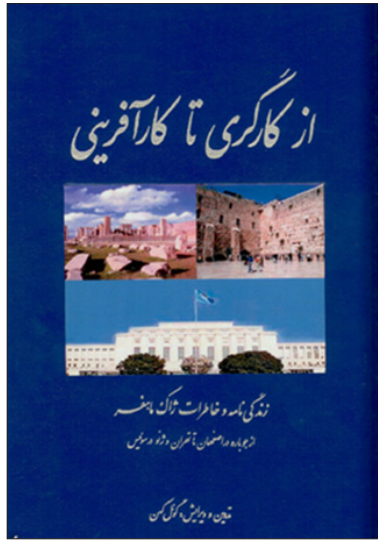


۲۹۳

دوره سوم ■ سال سیزدهم ■ شماره ۴۸ ■ تابستان ۹۵

انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین





کارگری برای پول؛ کارآفرینی برای صهیونیسم

علیرضا سلطانشاهی

مقدمه

از کارگری تا کارآفرینی عنوان کتابی است که ژاک ماهفر یهودی ایرانی تبار مقیم ژنو به نگارش درآورده و در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است. این اثر از آن جهت اهمیت دارد که بازگوکننده بخش مهمی از تاریخ یهود ایران، قبل، مقارن با انقلاب اسلامی و تحولات پس از آن است.

خاطره‌نویسی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران به ویژه پس از انقلاب اسلامی گسترده و وسیعی یافت گویی همگان به ویژه معاندین انقلاب اسلامی و مخصوصاً یهودیان صهیونیست، فرصت آن را یافتند که فارغ از استناد و استدلال در یک قالب محکم و استوار پژوهشی، با بکار گرفتن احساس مخاطب، القائات ناروای خود از یک زندگی سراسر پول پرستی و عناد با ملیت و دین این مرز و بوم را در قالب انسان دوستی و خدمت به تصویر بکشند. ژاک ماهفر از آن دسته از یهودیان ایرانی است که با نگارش این کتاب سعی بر آن دارد تا تمام اقدامات ریز و درشت خود را، خدمت به ایران و ملت جلوه دهد و خود را خادم و



خبررسان جامعه یهودی حتی در خارج از کشور مطرح نماید؛ تا جایی که اموال خود را بی کم و کاست در این مسیر هزینه کرده است. در حالی که با استفاده از همین کتاب می توان به زپرستی و خدمت او به صهیونیسم و منافع یهود علیه ملت ایران به وضوح تمام پی برد. معرفی کتاب:

عنوان: *از کارگری تا کارآفرینی* (زندگی نامه و خاطرات ژاک ماهفر، از جوباره در اصفهان تا تهران و ژنو در سوئیس)

تدوین و ویرایش: گوئل کوهن

حروف چینی و صفحه بندی: رها-لندن

چاپ و صحافی: H.S.Mortazavi Co

بنیاد فرهنگی ماهفر - ژنو - سوئیس

چاپ دوم: پاییز ۱۳۹۰

تعداد صفحات: ۲۵۳

قطع: وزیری

زندگینامه

وی متولد ۱۳۰۹ در جوباره اصفهان از پدر و مادری یهودی به نام های منزال و حاج هیلل ماه گرفته است. برادران او صیون (سعید) و دانیال (گر جی) و خواهران او فرّخ و یافا نام داشتند.

نام اصلی او «زکریا ماه گرفته» است که به ژاک ماهفر تغییر داده و از این به بعد در متن از او با ماهفر یاد خواهیم کرد. ماهفر محل زندگی خود و خانواده اش در جوباره اصفهان را بسیار فقیرانه و در کوچه حاجی سلیمان ذکر می کند آن هم با یک اتاق کوچک گلی و نمور. وی سپس به ویژگی های جوباره و معرفی آن در اصفهان که زمانی یهودیه نام داشت می پردازد. از جمعیت ۱۵ تا ۲۰ هزار نفری یهودیان در آن و مشاغل عمده آنها از جمله پارچه فروشی، دوره گردی، لحاف دوزی، نخریسی، فال گیری و کودورزان یاد می کند.

در این محله امور حقوقی و قضایی روزمره یهودیان بر عهده خودشان بود. وجود کنیسه و مدرسه، آنها را از مسائل تربیتی و آموزشی به خارج از محله بی نیاز می کرد. در واقع به غیر از پخت نان لواش، تمام کارها بر عهده یهودیان خود محله بود. یعنی یک گتوی واقعی در داخل اصفهان. چرا که اقتضای دینی از جمله تهیه کاشر و یا حمام آنها در قالب میقوه و اجرای مراسمات مذهبی، این امکان را نمی داد که به خارج از محله متصل

ژاک ماهفر از آن دسته از یهودیان ایرانی است که با نگارش کتاب *از کارگری تا کارآفرینی* سعی بر آن دارد تا تمام اقدامات ریز و درشت خود را، خدمت به ایران و ملت جلوه دهد و خود را خادم و خیررسان جامعه یهودی حتی در خارج از کشور مطرح نماید

باشند. ماهفر از اهلیت شائول موفاز وزیر جنگ اسبق رژیم صهیونیستی یا پدر معین خواننده معروف آن سوی آبی به عنوان هم‌محلّه‌ای خود در جوّاره نام می‌برد. برپایی مدارس آلیانس که پدر ماهفر با شغل بزازی در آن تحصیل کرده بود، کانونی بود برای ورود یهودیان به یک سازمان و شبکه فراگیر صهیونیستی که ظاهراً رسالت علمی داشت. و ماهفر نیز با همین رویکرد همچون پدر پس از اتمام دوره چهارساله ابتدایی در مدرسه بهشت آئین که مسیونری و مسیحی و تابع لندن بود، وارد دبیرستان اتحاد یا آلیانس کلیمیان شد و از کلاس دهم به بعد نیز وارد مدرسه ادب گردید که آن هم مسیونری مسیحی بود.

ماهفر در کنار حضور خود در مدارس و تحصیل، بخشی از وقت خود را صرف حضور در باشگاه پیشاهنگی یهودیان یا خلوتص که تشکیلاتی جهانی داشت و مرکز آن در امریکا بود، می‌کرد. ماهفر در کنار تحصیل با آغاز فعالیت در کنار یک پزشک به کار در تابستان‌ها می‌پرداخت و ذوق و استعداد خود را در ساختن دارو در همین ایام کشف کرد. او همراه با دکتر منظورالله برای طبابت به اطراف شهر می‌رفت و ضمن فراگرفتن تجربی طبابت و داروسازی، اقلام اهدایی بیماران را در محله داد و ستد می‌کرد و پولی به دست می‌آورد.

مهاجرت به تهران

بیماری پدر و ابتلای او به «سل استخوان» دلیل اصلی مهاجرت ماهفر همراه با خانواده با کمک دایی به تهران ذکر شده است؛ در زمانی که در سال دوازدهم تحصیل می‌کرد و می‌بایست در زمان ناتوانی پدر برای کار، کمک هزینه‌ای هم برای خانواده تهیه کند. از همین رو با تجربه اندک از همراهی با پزشکان در اصفهان، در تهران به داروسازی و اشتغال در داروخانه جذب می‌شود.

او به زحمت و با واسطه در داروخانه ری متعلق به موسی برال از بزرگان یهود تهران که زمانی هم نماینده مجلس بوده است، مشغول به کار می‌شود تا هزینه زندگی خود و خانواده‌اش را در یک زیرزمین متعلق به محله کلیمیان تهران تأمین نماید. ماهفر با کمک انجمن کلیمیان و با آشنایی با پزشکان متخصص، موفق به درمان



مدارس آلیانس که پدر ماهفر با شغل بزازي در آن تحصیل کرده بود، کانونی بود برای ورود یهودیان به یک سازمان و شبکه فراگیر صهیونیستی که ظاهراً رسالت علمی داشت

پدر پس از تهیه داروهای گران قیمت می شود و او را از مرگ رهایی می بخشد و تعجب آور اینکه حال پدر به قدری مناسب می شود که از آن زیرزمین کوچک و نمور برای گرفتن نمایندگی فروش خمیر دندان دنتال راهی فرانسه می شود تا به عنوان یک یهودی در تهران مناسبات تجاری خود را سر و سامان دهد و تا حدودی تا قبل از مرگش در سال ۱۳۴۲ به این موقعیت نیز نائل می شود.

آغاز فعالیت جدی ماهفر در عرصه تجارت دارو

فعالیت دو ساله ماهفر در داروخانه ری که همراه با سختگیری فردی به نام زرنگ زاده بود به پایان می رسد و معلوم نیست که وی چگونه ۱۰۰ تومان فراهم کرده تا سربازي خود را در دوره مصدق بخرد و از داروخانه هم استعفا دهد و اتفاقاً با همان زرنگ زاده شریک شده و بنگاه دارویی «رکس» را به صورت مشترک تأسیس نماید.

ماهفر از همکاری با زرنگ زاده به صورت کامل متضرر شده و شراکت با وی را نیز بر هم می زند تا در مرحله ای دیگر با واسطه گری در خرید و فروش دارو از صفر آغاز کند و «شرکت ماهفر» را برپا سازد.

ماهفر در مرحله جدید ذیل بنگاه دارویی رکس تحرک جدید را آغاز کرد و سپس با توصیه پدرش که پس از بهبود در تهران ساکن شده بود، دو برادر خود را به عنوان شریک برگزیده و شرکت ماهفر را با مسئولیت محدود به نام زکریا ماه گرفته و برادران تأسیس می نماید.

آنها در مدت زمان کوتاه با صرفه جویی در هزینه ها و انجام تمام مراحل کار بدون گرفتن نیرو موفق به گرفتن نمایندگی شرکت های دارویی خارجی نیز می شوند؛ از جمله هوسمن، برجیس، روتر، زیگفید، آسترا، جورجیا سویا، کی زی، لاکیتزا.

همکاران ماهفر در ادامه کار نیز باز هم عمدتاً یهودیان بودند؛ از جمله اجاره دفتر و عقد قرارداد با ملیحه کشفی همسر جمشید کشفی نماینده یهودیان در مجلس و یا لطف الله حی رئیس سندیکای واردکنندگان دارو؛ یا افراد مشکوک و سودجویی همچون عبدالکریم ایادی در دربار.

ماهفر در ادامه کار و گسترش فعالیت، ساختمان ۵ طبقه ای را در بزرگمهر مخصوص نگهداری دارو می سازد تا امور مربوط به تجارت و نگهداری دارو تماماً در آن محل انجام

ماهفر ضمن کمک به برخی افراد مسئول در دوره پهلوی برای فرار از ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچون دکتر معنوی از مسئولان سازمان دارو، تلاش و تکاپویی را آغاز می کند که شرکت خود را به مسئولین ذیربط واگذار نماید و با رعایت قوانین حاکم، کشور را ترک نماید

پذیرد. بزرگی این ساختمان و پارکینگ آن حتی به کار بزرگان یهودی تهران می آید و نیروهای شرکت تا زمان وقوع انقلاب به ۷۰ تا ۸۰ نفر بالغ می شود. شرکت ماهفر در جریان تجارت دارو در ایران به موقعیت های ذیل دست می یازد:

- بدست آوردن نمایندگی بزرگترین کارخانه تولید مواد بی حسی جهان به نام آسترا (Astra) در سوئد

- گذراندن دوره کارورزی در لندن از طریق شرکت آلن اند هامبوری (شرکت داروسازی انگلیسی)

- برپایی شرکت دارویی ایران دراگ و تصاحب ۵۰ درصد سهام آن

- تغییر بنیادین در تبلیغ و سیستم توزیع با همکاری شرکت استرا

- کسب نمایندگی و ورود پماد پن کیلر با رفیق بازی برای پدرزن خود

- ورود قرص مولوکواز کارخانه هوسمن که برای ازدیاد شیر مادر مفید بود

- ریشه کن کردن [؟! بیماری سل با وارد کردن داروی آن به ایران

- تلاش برای راه اندازی کارخانه تولید دارو و با شرکت استرا که اولین اقدام برای تولید

به جای وارد کردن دارو بود که به قول خودش انقلاب اسلامی مجال آن را نداد.



ژاک ماهفر در کنار شیمون پرز رئیس سابق رژیم صهیونیستی

کمک‌های مالی، معنوی و سیاسی ماهر به یهودیان ایران چه قبل از انقلاب و چه پس از آن و چه در ایران یا خارج از ایران، جایگاه خاصی در این خاطره‌سازی دارد

ماهر ضمن کمک به برخی افراد مسئول در دوره پهلوی برای فرار از ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچون دکتر معنوی از مسئولان سازمان دارو، تلاش و تکاپویی را آغاز می‌کند که شرکت خود را به مسئولین ذیربط واگذار نماید و با رعایت قوانین حاکم، کشور را ترک نماید. در این بخش از داستان، ماهر بیان نمی‌کند که اساساً به چه دلیلی خواستار خروج از کشور است و ثانیاً اگر پولی از دولت بابت واگذاری شرکت نگرفته و به قولی معامله‌ای نکرده است، چه دلیلی دارد که طی یک توافق، شرکت را واگذار نماید. او می‌توانست بدون اطلاع از ایران فرار کند. چرا که بعدها نیز با عملکرد خود نشان داد که دیگر نمی‌توانست به ایران بازگردد؛ حتی در زمانی که مادرش در تهران جان می‌سپارد. ماهر در ادامه ذکر می‌کند که اقامت او در سوئیس، شروعی مجدد را در پی داشته، یعنی باز هم از صفر شروع کرده است؛ یعنی القای این مطلب که از ایران پول و سرمایه‌ای را خارج نکرده و انقلاب اسلامی به زور اموال او را تصاحب کرده است!!!

حال آنکه می‌توان به واقع حدس زد که ماهر عوض فرار به دلیل حمایت‌های آشکارش از اسراییل، و صهیونیست بودن و تکاپوهای مالی و اقتصادی فراقانونی، ترجیح داده که طی یک فرآیند قانونی حداکثر مالی را که می‌تواند، به خارج منتقل کند و از ایران خارج شود.

در تعامل با یهودیان ایران

ماهر ضمن بیان بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی دوستان و همراهان خود، همواره در سراسر کتاب از لطف و کمک و بخشش خود نسبت به دیگران می‌گوید. در این میان کمک‌های مالی، معنوی و سیاسی او به یهودیان ایران چه قبل از انقلاب و چه پس از آن و چه در ایران و یا خارج از ایران، جایگاه خاصی در این خاطره‌سازی دارد. از جمله:

- واریز کردن هزینه ساخت ده مدرسه از مجموع طرح ایجاد ۲۵۰۰ واحد مدرسه، در سراسر کشور به حساب ویژه وزارت بهداشتی
- کمک به احداث مدرسه ابریشمی و کلیسای ابریشمی از یوسف‌آباد
- تأمین بخشی از بودجه و وسایل لازم برای ایجاد خانه سالمندان



ژاک ماهفر در مراسم دریافت مدال از شیمون پرز

- کمک به سیستم حرارتی مدرسه کوروش با توجه به نیاز آن در زمستان
- کمک به کمیته امداد پس از انقلاب!
- کمک به احداث مسجد هامبورگ!
- برطرف کردن مشکلات اداری ساخت شهرک چشمه
- کمک به دکتر هاشمی برای راه اندازی تولید دارو

ماهفر علاوه بر مشارکت در راه اندازی مراکز یهودی در ایران با حضور فعال خود در تشکیلات اداری و سازمانی یهودیان ایران از جمله انجمن کلیمیان، فعالیت قابل اعتنایی را ساماندهی می کند. از جمله وساطت در حل و فصل اختلاف موجود میان ابراهیم راد و حبیب الله القانیان در نحوه مدیریت انجمن و یا رفع نگرانی یوسف کهن از نحوه تعاملش با جامعه یهودی ها به عنوان نماینده آنها در مجلس و تعامل با سران انقلاب اسلامی برای کاهش خطرات انقلاب نسبت به جامعه یهودیان ایران.

آغازی مجدد در سوئیس

ماهفر پس از خروج از ایران باز در همان رشته تجارت دارو در ژنو فعالیت های خود را در ارتباط با اشخاص یهودی همچون ادموند سافر از یهودیان لبنانی مستقر در موناکو، نسیم گائون که دختر بزرگش با پسر حثیم هرتر وگ رئیس جمهور سابق اسرائیل ازدواج کرد و یا ژوزف بن شانون، شرکت جدیدی را به نام شمد راه اندازی می کند.

ماهفر با اقامت در شهر بین‌المللی ژنو که مقر سازمان ملل هم در آن قرار دارد، ارتباطات فراملی خود را در اسرائیل و آمریکا افزایش می‌دهد

ماهفر علاوه بر فعالیت تجاری، عضو انجمن کلیمیان ژنو می‌شود و اولین رستوران کاشر در آنجا را نیز راه‌اندازی می‌کند. او فعالیت‌های سیاسی و علمی را نیز با تجارت در هم می‌آمیزد تا از هر کدام به نفع خود و یهودیان و نهایتاً صهیونیسم بهره‌ای ببرد.

از جمله این فعالیت‌های سیاسی بسیج بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران برای رفع اتهام از ۱۳ جاسوس یهودی در شیراز و فشار برای آزادی آنهاست. او برای اولین بار کوفی عنان، که همسری یهودی دارد را مجاب می‌نماید تا با سفر به تهران در آزادی این ۱۳ جاسوس تلاش نماید. ماهفر با اقامت در شهر بین‌المللی ژنو که مقر سازمان ملل هم در آن قرار دارد، ارتباطات فراملی خود را در اسرائیل و آمریکا افزایش می‌دهد. اگر چه در ابتدای ورود او به آمریکا خاطره بدی از نحوه برخورد مأمورین امریکایی به ذهن می‌سپارد.

کمک او به فعالیت‌های علمی احسان یارشاطر یا منوچهر امیدوار یا آمون نتصر با توجه به دوستی دیرینه آنها با یکدیگر به ماهفر این اجازه را می‌دهد تا از سرمایه مالی خود به عنوان یک صهیونیست ایرانی در اسرائیل منشأ خدمات ویژه‌ای برای صهیونیسم باشد؛ به خصوص با توجه به رابطه نزدیکی که با افرادی همچون ایگال آلون وزیر جنگ رژیم



مراسم جشن اسرائیل بوندس، ژنو، پاییز ۱۳۷۰ شمسی / دسامبر ۱۹۹۱ میلادی، از چپ: آریل شارون، ژاک ماهفر و نسیم گائون

صهیونیستی داشته است. از جمله:

- تأسیس کنیسای ژاک ماهفر در کفرسابا در فلسطین اشغالی
 - کمک به راه اندازی بخش ناشنوایی بیمارستان بزرگ تل هاشومر
 - کمک به راه اندازی بنیاد کودکان ایران
 - تأسیس کلینیک دندانپزشکی در حیفا
 - تأسیس کلینیک دندانپزشکی در اشدود و تعریف شائول موفاز از این اقدام او
 - کمک به انتشار کتاب ایوب ابراهیمی به نام/صفهان نصف جهان
 - کمک به بخش پژوهشی بیماری کرونر در بیمارستان هداسا
 - کمک به توزیع برخی آثار تولیدی در مورد تاریخ و دین یهود
 - کمک به طرح پژوهشی-آموزشی-تاریخی دادو برای آشنایی بیشتر یهودیان جوان با تاریخ اجتماعی و نقش رهبران سیاسی اسراییل با کمک شلمو گازیت
 - کمک به مرکز مطالعات دانش آموزی گالیلی
 - کمک به ایرانیکا با همراهی احسان یارشاطر
 - کمک به راه اندازی خانه آلون در کیبوتص گی نو سار
 - کمک به نشر پادیاوند از آثار آمنون نتصر
 - کمک همه جانبه به راه اندازی مرکز پژوهش های تاریخی یهود ایران در دانشگاه اورشلیم
- و...

اگر چه ماهفر به عنوان یک یهودی اصیل که همواره دنبال پول و امنیت بود، هیچ وقت به قصد اقامت به اسراییل نرفت و ترجیح داد تا با پول و اعتبار خود به صهیونیسم کمک رساند، ولی خدمات او به صهیونیسم آنقدر اهمیت داشته و دارد که در عین گمنامی در کنار سایر یهودیان سرشناس ایرانی در دنیا و به ویژه امریکا، موفق به کسب نشان و مدال هایی از سوی صهیونیست ها می شود تا بیش از پیش جایگاه او در نزد یهودیان و صهیونیست ها متبلور و باز شناسایی شود از جمله این نشان ها:

- اعطای مدال افتخار ریاست جمهوری اسراییل که تنها افرادی خارج از اسراییل همچون اوباما، هنری کسینجر، الی ویزل و بیل کلینتون موفق به دریافت آن شده اند.
 - دریافت نشان لژیون دونور بالاترین نشان کشور فرانسه از دست نیکولا سارکوزی
 - تقدیر ژاک شیراک از تلاش او برای آزادی ۱۳ جاسوس یهودی ایرانی
 - دریافت لوح تقدیر اسراییل بوندس از دست آریل شارون در لندن
- و...





مراسم جشن حمایت از پژوهش‌های ایران‌شناسی دانشنامه ایرانیکا در دانشگاه کلمبیا، نیویورک، بهار ۱۳۸۶ شمسی / ۲۰۰۷ میلادی
از چپ: فرح پهلوی، احسان یارشاطر و ژاک ماهفر

نتیجه

«هیچ کس ما را دوست ندارد.»

این جمله‌ای است که ماهفر در جاهای مختلف کتاب به ذکر آن پرداخته است که مورد توجه عده زیادی از یهودیان نیز قرار گرفته و روی آن مانور می‌دهند. این جمله خلاصه داستان یک عمر رابطه یهودیان با غیر یهودیان است که مخصوص ایران و اروپا نیز نمی‌باشد بلکه بسیاری از مردم دنیا این داستان را تجربه کرده‌اند؛ و حال آنکه هیچ وقت به این سؤال پاسخ داده نشده است که چرا در عین خوبی و خدمت یهودیان به غیر یهودیان باز هم اینقدر مورد تنفر هستند؟

محققین یهودستیزی بر این اعتقادند که دلائل متعددی وجود دارد که این تنفر را ایجاد می‌کند که مهم‌ترین آنها پول پرستی و زراندوزی آنان است که از طریق ربا ضربه مهلکی به جامعه غیر یهودی وارد می‌شود و ایضاً سنگ‌دلی و شقاوت آنها.

از میان دلائل دیگر، همین دو دلیل به وضوح در سراسر کتاب ماهفر وجود دارد. تلاش بی‌وقفه و بی‌امان او در رسیدن به پول به اشکال و راه‌های مختلف از خردسالی تا کهنسالی نمونه بارز از این کارنامه است و دلیلی ندارد که اگر او خدمت کرده است، فرار را بر قرار ترجیح دهد و در خارج از کشور باز هم به فکر اقدام علیه امنیت و منافع ملی

ایرانی که در آن متولد شده و از مواهب آن استفاده کرده، باشد. تصاویر متعدد در سراسر کتاب که با افتخار در کنار جنایتکارانی همچون پرز، شارون، موفاز، گلدامیر، ایگال الون، دان حالوتس، ایتان الياهو، ايهود باراک، اسحاق رابین، حئیم هر تزوگ و... که هر کدام حداقل یک جنایت در کارنامه خود علیه فلسطینی‌ها و بشریت دارند، جز هم‌نشینی با جنایتکاران چه افتخاری را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند؛ و آیا با این سابقه باز هم می‌توان تنفر نورزید.

این خاطره‌سازی‌ها که همچنان ادامه دارد و در آینده نزدیک با رونمایی از کتاب پیاده *توافق* پرویز نظریان برگ دیگری از کتاب خبثت آنها ورق می‌خورد، با هدف تهاجم تبلیغاتی با شکل علمی به حقانیت انقلاب اسلامی و القای این مفهوم موهوم است که در ایران به یهودیان ظلم شده است در حالی که آنها خدمت کرده‌اند!!! و ایران اسلامی به آنها بدهکار است.

باشد تا صبح دولتشان بدمد.

والسلام





منابع و دیدگاهها نقد متون،

شصت سال در سودای سوسیالیسم

مروری بر شخصیت سیاسی - فکری و شبکه ارتباطی ابراهیم یزدی
با تأکید بر کتاب شصت سال صبوری و شکوری

سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

بررسی شبکه انسانی و ارتباطی شخصیت‌های سیاسی، یکی از مهم‌ترین راه‌های کشف مرام و مسلک سیاسی واقعی آنهاست؛ چه اینکه در عالم سیاست و در زیست سیاست‌مداران، ارتباطات، تعیین‌کننده‌ترین عامل در کنش‌گری سیاسی است. ابراهیم یزدی یکی از مرموزترین چهره‌های تاریخ معاصر ایران است که با وجود عملکرد سیاسی سؤال‌برانگیزش در دوران نهضت امام خمینی (ره) هنوز هم در آزادی کامل به انتشار آرا و روایت‌های خاص خود مشغول است و همچنان ارتباطات پیچیده و پردامنه خود را حفظ کرده است. تحلیل کارنامه سیاسی و شخصیت ابراهیم یزدی، نیازمند بازخوانی دقیق عملکرد اوست. گرچه روایت وی از وقایع دهه‌های پیشین، مورد نقد بسیار است، اما در بازشناسی شبکه ارتباطی و بستر فعالیت سیاسی او، یکی از بهترین منابع محسوب می‌شود. جلد اول از خاطرات او گذشته از پیشینه خانوادگی، شامل اهم مشاهدات و فعالیت‌های وی از ابتدای ورود به عرصه سیاست در دوران



دانش‌آموزی تاهنگام خروج از ایران و سفر به امریکا در سال ۱۳۳۹ ش است. یزدی در مدت قریب به هفت دهه فعالیت سیاسی، در تشکل‌های فکری - سیاسی مختلفی حاضر شده و با شخصیت‌های متفاوتی مرتبط بوده است. حضور در نهضت خدایپرستان سوسیالیست که به اعتقاد وی، یکی از مؤثرترین محافل در شکل‌گیری او بوده است، نخستین گام در ورود به فعالیت سیاسی وی محسوب می‌شود. آشنایی با سران جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی، همکاری با خاندان خسروشاهی که در مبادلات تنگ‌تنگ اقتصادی با امریکایی‌ها بوده‌اند، حضور به عنوان نیروی نفوذی نهضت خدایپرستان در انجمن اسلامی دانشگاه تهران، آشنایی و ارتباط ارگانیک و ایدئولوژیک با برخی قرآن‌گرایان ایرانی مانند محمدتقی شریعتی، آشنایی و همکاری سیاسی با علی شریعتی و برادران چمران، حضور در جلسات مربوط به جبهه ملی دوم، ارتباط وثیق با بنیان‌گذاران نهضت آزادی مانند بازرگان و سحابی در قالب تشکیلات متاع و اذعان به فعالیت جریان نواندیشی دینی برای بازاندیشی و نوسازی دینی، ارتباط با شخصیت‌های روحانی ملی‌گرا مانند صدر بلاغی، طالقانی، زنجانی و آشنایی با افرادی مانند شهید مطهری، وصلت با دختر میرزا باقر طلایه از دوستان نزدیک میرزا حسن رشدیه، ارتباط فامیلی با بهزاد نبوی، عملکرد سؤال‌برانگیز در ارتباط با امریکایی‌ها (از جمله اعلام لغو یک‌طرفه قرارداد‌های ایران که منجر به ضرر میلیاردی به ایران شد)، از جمله موضوعاتی است که از یزدی انسانی پیچیده به نمایش گذاشته که ملقمه‌ای از گرایش‌های فکری و سیاسی وابسته به چپ و راست و در عین حال، عصاره‌ای از روشنفکری دینی (باطیف‌ها و گرایش‌های مختلف) است.

مسئله توجه به بازشناسی بنیان‌های فکری و ارتباطات شخصی شخصیت‌های سیاسی، گرچه هنوز در پژوهش‌های تاریخی و سیاسی ایرانی پررنگ نیست، اما به هر میزان که مقدور باشد، نباید از آن غفلت کرد و به جای دست‌یازیدن به استدلال‌های موهوم یا قضاوت‌های برآمده از حدس و گمان، بهتر آنکه با تکیه بر روایت‌های مورد قبول شخصیت‌های سیاسی، منظومه فکری و مسلک سیاسی آنان، روایت و قضاوت گردد. بازخوانی محیط رشد و بازشناسی روابط شخصی سیاست‌مداران، عامل مهمی در مقوله روانشناسی سیاسی است که مع‌الأسف در محافل علمی ایرانی، هنوز ورود چندانی ندارد و همین مسئله ما را در تحلیل شخصیت‌ها با نقصان و ضعف مواجه ساخته است.

در این نوشتار تلاش می‌شود ضمن مرور زندگی و کارنامه سیاسی ابراهیم یزدی، شبکه ارتباطی او نیز از زبان خودش مورد بازخوانی و بررسی قرار گیرد. گرچه جای جای

خاطرات یزدی از حیث تطابق با اسناد تاریخی قابل نقد علمی است، لیکن نوشتار حاضر، بیشتر بر بازشناسی ارتباطات انسانی و جریان شناسی فکری ابراهیم یزدی متمرکز است و در نوشته‌های آتی، مدعا‌های تاریخی وی نیز مورد خوانش انتقادی قرار می‌گیرد.

ابراهیم یزدی؛ سوسیالیست ملی‌گرا

ابراهیم یزدی متولد مهرماه ۱۳۱۰ در قزوین است.^۱ ابراهیم یزدی فعالیت سیاسی‌اش را از دوران دانش‌آموزی و متأثر از برخی اطرافیان، از جمله برادر بزرگترش کاظم یزدی - از اعضای اصلی نهضت^۲ - با حضور در «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» آغاز می‌کند.^۳ وی عضو هسته دانش‌آموزی این نهضت بوده است.^۴ عضویت در این تشکیلات سری سیاسی و فکری تأثیرات بلندمدت و عمیقی بر شخصیت ابراهیم یزدی بر جای می‌گذارد، آنچنان که وی نهضت را به عنوان اصلی‌ترین عامل تربیتی خود برمی‌شمارد و چنین می‌گوید:

عضویت و فعالیت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست تأثیر بسیار عمیقی در ذهن و دیدگاه‌های من بر جای گذاشت. در واقع، بعد از تربیت خانوادگی و تلاوت آیه‌های عشق و محبت مادر در گوش و کنار کار مستمر و جدی همراه پدر و تجربیات بسیار با ارزش عینی و واقعی از زندگی و جامعه، حضور و فعالیت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست اثرات درازمدت در شکل‌گیری روحیه و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی من بر جای گذاشته است.^۵

این است که ابراهیم یزدی در جای‌جای خاطرات خود از محاسن این تشکیلات سری سخن به میان می‌آورد. در روایت یزدی، این نهضت نه تنها تشکیلاتی التقاطی نیست بلکه بانیان آن بر اساس تأمین توأمان ارزش‌های اجتماعی و توحیدی، به ایجاد این تشکیلات دست زده‌اند. یزدی ضمن آنکه «اعتقاد به سوسیالیسم به عنوان اولویت

۱. شصت سال صبوری و شکوری؛ خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، تهران، کویر، ۱۳۹۴، ج ۱: از تولد تا هجرت، ص ۱۵.

۲. به روایت ابراهیم یزدی، گذشته از کاظم یزدی، محمد نخشب، برادر خانمش فریدون طلیعه و دو تن از پسران مرحوم میرزا مهدی آشتیانی به نام مهندس جلال و جعفر آشتیانی، محمد جواد رضوی، و برخی دیگر، از بنیان‌گذاران نهضت خدایپرستان سوسیالیست بوده‌اند. رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۰۴ و ۱۱۸.

۴. همان، ص ۱۱۹. وی می‌گوید باقر رضوی، رضا نخشب، منهای، تنگچی، ابراهیم یزدی و اسماعیل یزدی اعضای اولین هسته دانش‌آموزی نهضت مذکور بوده‌اند.

۵. همان، ص ۱۳۶.





منافع جامعه در برابر منافع فرد» را از مبانی این نهضت برمی شمارد، تلاش می کند آن را «سوسیالیسمی بر پایه خداپرستی» معنا و معرفی کند! «به این معنا که بدون توحید، بدون یک جامعه توحیدی، بدون اخلاق، عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم هرگز به وجود نخواهد آمد.»^۱ شاید اندیشه‌هایی از این دست که از مبانی فکری و آموزه‌های بنیادین «نهضت خداپرستان سوسیالیست» بود را باید در آمدی بر اندیشه التقاطی مجاهدین در دهه پنجاه و اعتقاد به ایجاد مدینه فاضله موهوم‌شان با عنوان «جامعه بی طبقه توحیدی» برشمرد. شاید از همین باب بود که مجاهدین را فرزندان معنوی مهندس بازرگان خطاب کردند.

ابراهیم یزدی در بخش دیگری از خاطرات خود به وجه مخفی و سری فعالیت نهضت اشاره می کند و تصریح می کند که «نهضت خداپرستان سوسیالیست، یک سازمان مخفی بود. هیچ گونه فعالیت علنی مشهود به نام خود نداشت. فعالیت‌های آن تماماً مخفی بود.»^۲ این در حالی است که باز به تصریح خود ابراهیم یزدی «در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲، شرایط سیاسی جز برای مدت کوتاهی، بعد از ترور شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، برای انجام فعالیت گروهی تقریباً آزاد بود.»^۳

این رویه فعالیت مخفی تا سال ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ که محمد نخشب به همراه گروهی دیگر انشعاب کردند، ادامه داشته است.^۴ نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت، پس از آغاز تحرکات مربوط به ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۸ و تمایل محمد نخشب - محوری ترین شخصیت تشکیلات - به علنی شدن فعالیت‌های سیاسی نهضت، برخی همچنان بر رویه پنهان کاری تأکید می‌ورزند و پس از انشعاب، عملاً «دو جریان به نام نهضت خداپرستان سوسیالیست به وجود آمد و شاخه اصلی با همان خط مشی قبلی به کار خود ادامه داد.»^۵ جالب آنکه برادران یزدی، پس از انشعاب نخشب و برخی دیگر از اعضای نهضت، همچنان در شاخه مخفی نهضت باقی می‌مانند و در پوشش فعالیت‌های جانبی، مانند انتشار نشریه مهد علم و تشکیل گروه «جمعیت تعاونی خداپرستان»، «نفوذ در سایر تشکل‌های سیاسی و دینی»، به فعالیت می‌پردازند.^۶ ابراهیم یزدی در تبیین هر سه بخش از فعالیت رسانه‌ای، خدماتی - اقتصادی، و نفوذ در مجامع سیاسی -

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۸، با اندک تغییر و تلخیص.

۶. همان، ص ۱۲۹.

دینی، نکات قابل توجهی را بیان کرده است. وی در مورد پروژه نفوذ اعضای نهضت مذکور در تشکیلات انجمن اسلامی، چنین می‌گوید:

برخی از اعضای اصلی نهضت (شاخه اصلی) که سال‌های آخر دبیرستان و اول دانشگاه بودند، (باقر رضوی و نگارنده) مأموریت یافتند که در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران وارد شده و فعالیت‌های عمومی و علنی خود را در آنجا متمرکز کنند. من از سال آخر دبیرستان در فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان حضور پیدا کردم و بعد از ورود به دانشگاه تهران، دانشکده داروسازی، فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان را تا پایان تحصیل و پس از آن ادامه دادم.^۱

در بخشی از خاطرات ابراهیم یزدی که اختصاص به فعالیت‌های وی در انجمن اسلامی دارد، او به مأموریت مخفی اش به عنوان نیروی پوششی نهضت خداپرستان در انجمن اسلامی هیچ اشاره‌ای نکرده و با ذکر اسامی بنیان این انجمن، نام خود را در کنار برخی دیگر از شخصیت‌های سیاسی، از جمله دانشجویان فعال در انجمن اسلامی برمی‌شمارد! گذشته از موضوع نفوذ در انجمن اسلامی، اسامی فعالان این تشکل دانشجویی-دینی، در بازشناسی پیوندهای سیاسی سال‌های آینده، بسیار مؤثر خواهد بود. ابراهیم یزدی از آقایان علی اکبر و علی اصغر معین‌فر، مصطفی و مرتضی کتیرایی، یوسف و اکبر طاهری قزوینی، عزت‌الله سحابی، عباس و مصطفی چمران، مهدی بهادری نژاد، زین‌العابدین زاخری، سید جلال‌الدین مجتبوی، عباس حائری، ابوالفضل حکیمی، محمد مولوی، حسین حریری، محمد طلیعه، عباس شیبانی، کاظم، اسماعیل و ابراهیم یزدی، به عنوان نسل دوم از دانشجویان این انجمن نام می‌برد.^۲

به روایت یزدی، «اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام»، «کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین مسلمانان»، «نشر حقائق اسلامی»، و «مبارزه با خرافات»، از جمله اهداف انجمن اسلامی بوده است.^۳ در این اهداف، ریشه‌هایی از گفتمان نواندیشی دینی شکل گرفته در جهان اسلام- به طور خاص در مصر- به چشم می‌خورد که از جمله آن مسئله «اصلاح طلبی دینی» و «مبارزه با خرافات» و «نشر حقائق اسلامی»

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، با تلخیص و اندک تغییر.



و مسئله وحدت‌گرایی است.^۱ ریشه‌هایی از اندیشه اصلاح‌گرایانه افرادی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و برخی دیگر از مصلحان فکری مسلمان به اجمال در این اهداف منعکس است. البته گفتمان مذکور در پیوند وثیق با «قرآن‌گرایی» مورد نظر متفکران نواندیش در شبهه‌قاره هند و مصر است که در سال‌های بعد، برون‌داد آموزه‌های گفتمانی قرآن‌گرایانه از طیف‌های مختلفی از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان و سایر تشکل‌های دینی هم‌گرا، قابل‌بازیابی و بررسی است. این رویه وقتی در خاطرات یزدی قابل‌ردیابی است که بدانیم، از منظر او کسانی مانند یوسف شعار و محمدتقی شریعتی به عنوان پیشگامان نوسازی و بازسازی اندیشه دینی، معرفی شده‌اند.^۲ وی در جای دیگر به بیانی صریح، به فعالیت در قالب «جنبش روشنفکری دینی» اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد که «جنبش روشنفکری دینی، از همان آغاز، هیچ‌گاه حرکتی تک‌بعدی نبود. برای روشنفکری دینی، بازسازی اندیشه‌های رایج دینی همان اندازه مهم بوده است که بررسی و نقد دیدگاه‌های رایج علمی کشورمان و زنده ساختن آثار علمی گذشتگان»^۳ وی آنگاه به برخی مقالات از بازرگان، سحابی، معین‌فر، کتیرایی و برخی دیگر اشاره می‌کند.

ابراهیم یزدی به ارتباط فکری و تشکیلاتی تربیت‌یافتگان کانون نشر حقایق اسلامی با نهضت مقاومت ملی به خوبی پرداخته و تأکید دارد:

بسیاری از شخصیت‌های فعال در کانون به نهضت مقاومت ملی پیوستند و کمیته نهضت مقاومت ملی در استان خراسان را تشکیل دادند. ارتباط ما با کانون مشهود هم از طریق دکتر علی شریعتی و هم بعد از ۲۸ مرداد از طریق نهضت مقاومت ملی بود.^۴

۱. بررسی منظومه فکری و مناسبات ارتباطی اعضای نهضت آزادی با قرآن‌گرایان ایرانی با پی‌جویی برون‌داده‌های گفتمانی قابل‌بازیابی است. به عنوان نمونه گفتمان مبارزه با خرافات، در خرقانی، سنگلجی، کسروی، و بعدتر شریعتی‌ها و حتی مرحوم طالقانی و بازرگان و... به یک نسبت پررنگ قابل مشاهده است که در تفسیر خرافه، گاه با برخی از شعائر دینی مثل توسل و زیارت و عزاداری و... مواجهه و مقابله می‌شود. مراد این جریان از بیان حقایق اسلامی نیز متفرع بر ناحق بودن برخی آموزه‌ها و معارف اسلامی وقت بوده است که در سایر خاستگاه‌های فکری روشنفکران دینی نیز همین رویه را شاهدیم. تشکیل کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد نیز در امتداد پیگیری چنین گفتمانی صورت پذیرفته است.

۲. یزدی در این زمینه می‌نویسد: «در آن سال‌های آغازین دهه سی فعالیت دانشجویان مسلمان بیشتر در خارج از دانشگاه و در محافل روشنفکری دینی متمرکز بود. آدر تبریز آ جلسات قرآنی زیر نظر و هدایت خانواده شعار برقرار بود... یکی از قدیمی‌ترین مراکز نوسازی و بازسازی اندیشه دینی، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد است. این کانون بعد از ۱۳۲۰... به همت مرحوم استاد محمدتقی شریعتی پایه‌گذاری شد.» رک: شخصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۱۶۰.

۳. همان، ص ۱۴۸.

۴. همان، ص ۱۶۱.



شاید همین ارتباطات تنگاتنگ است که بعدها در کوران مبارزات اسلامی در نهضت امام خمینی (ره) نیز ادامه می‌یابد و پیوند فکری شریعتی‌ها (محمد تقی و علی) با اعضای نهضت آزادی را سامان می‌دهد و باز، با لحاظ چنین پیشینه‌ای می‌توان تکاپوی فوق‌العاده ابراهیم یزدی برای گرفتن پیامی از امام خمینی (ره) مبنی بر قلمداد مرگ دکتر شریعتی به عنوان شهادت، را معنا کرد.^۱

در بخش دیگری از خاطرات یزدی نیز به موضوع ارتباط تشکیلاتی نهضت مقاومت ملی و برخی فعالان فکری و روشنفکران دینی مشهد اشاره شده، که در قالب کمیته ایالتی نهضت مقاومت ملی - خراسان، فعالیت داشتند. ابراهیم یزدی به جلسه‌ای با اعضای این کمیته در شب ۲۴ شهریور ۱۳۳۶ اشاره می‌کند که در آن، افرادی مانند محمد تقی و علی شریعتی، سید ابراهیم میلانی (پسر عموی آیت‌الله میلانی معروف)، سید جواد مادرشاهی، افضلی، دل‌آسایی، آسایش، برادران حکیمی و برخی دیگر حضور داشته‌اند که از قضا، همزمان از برخی از افراد حاضر در جلسه، بلکه ۷۰ نفر از سران نهضت مقاومت ملی دستگیر می‌شوند.^۲ ارتباط‌های پیچیده و تنگاتنگ سوسیالیست‌های ایرانی، در پوشش فعالیت در مجموعه‌های مختلف با عناوین و شعارهای ظاهراً ناهمگون - از جنبش‌های چپ تا جریان‌های راست‌گرا - در بررسی دقیق خاطرات ابراهیم یزدی به خوبی بازتاب داده شده است. دستگیری علی شریعتی پس از جلسه با ابراهیم یزدی و تحت عنوان نهضت مقاومت ملی و در عین حال گرایش به اندیشه‌های سوسیالیستی، بسیار جالب توجه است.

گذشته از مسئله نفوذ در تشکلهای دینی و سیاسی دیگر، مانند انجمن اسلامی، و وجه دیگر از کار پوششی نهضت، فعالیت‌های آموزشی و برگزاری کلاس‌های شبانه بود. به این منظور «نهضت (شاخه اصلی)، همچنین زیر پوشش کلاس‌های شبانه، محلی را در چهارراه سرچشمه، اول خیابان سیروس اجاره کرده بود که ضمن اداره کلاس‌های شبانه و تدریس داوطلبان، برخی از فعالیت‌های خود را در آن انجام می‌داد.»^۳

۱. به رغم اصرارهای پدرومانه ابراهیم یزدی و حضورش در نجف، حضرت امام نه تنها حاضر نشد مرگ دکتر شریعتی را با عنوان شهادت قلمداد کند، بلکه در پیامی که در پاسخ به تلگراف‌های تسلیت دانشجویان و خطاب به ابراهیم یزدی نوشت، حتی از آوردن لفظ مرحوم نیز برای او امتناع ورزید و از تعبیر فقد دکتر شریعتی استفاده کرد. پس از اصرارهای مکرر ابراهیم یزدی برای دریافت پیامی با عنوان «شهید شریعتی» یا لاقول «مرحوم شریعتی»، امام همچنان بر موضع خود ایستادگی کرد. در نتیجه وقتی یزدی پیام را با خود برد، از انتشار و انعکاس آن پیشگیری به عمل آمد! برای اطلاعات تفصیلی و بازبینی اسناد مربوطه، بنگرید به: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، دفتر سوم، ص ۳۵۶-۳۵۳.

۲. شصت و نهمین سال صبور و شکوری، همان، ص ۲۴۷.

۳. همان، ص ۱۲۹.



همزمان، شاخه انشعاب کرده نهضت سوسیالیست به رهبری محمد نخب، فعالیت علنی خود را با نام «جمعیت خداپرستان سوسیالیست» ادامه داد و شاخه پنهان، مدت‌ها در پوشش‌های اقتصادی، رسانه‌ای، آموزشی، دینی و سیاسی مختلف فعالیت کرد و در سال ۱۳۳۱ «به فکر تأسیس یک حزب سیاسی اسلامی افتاد و از افراد شناخته شده‌ای نظیر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دعوت کرد و جلساتی در تجریش تشکیل شد.»^۱

این نشست‌های اولیه گرچه ثمری در تأسیس حزب نداشت ولی نشان از گرایش‌های سیاسی اعضای اصلی شاخه مخفی نهضت و پیوند وثیق آنان با نیروهای به اصطلاح ملی-مذهبی دارد.

ابراهیم یزدی به واسطه تأثیرپذیری عمیق از آموزه‌های سوسیالیستی، در بخش‌هایی از خاطرات خود تلاش می‌کند مجموعه‌ای از آثار و شخصیت‌ها را که از منظر او در جهت آشتی میان آموزه‌های سوسیالیستی و معارف اسلامی گام برداشته‌اند، لیست کند. در این جهت، وی پیشینه و نشانه‌های بروز اندیشه‌های سوسیالیستی در جهان اسلام را از اندیشه تساوی‌طلبی در سلوک رفتاری پیامبر (ص) و یاران خاص ایشان تا جنبش قرامطه در قرن سوم تا زمان حاضر، بسط داده است. از منظر ابراهیم یزدی، گرایش تساوی‌طلب و اندیشه عدالت‌خواهی بر مبنای اشتراک همه مردم در کار و بهره‌مندی از امکانات به اندازه نیاز، چیزی است که:

اندیشه انتظار و ظهور حضرت صاحب، تأکید و تأیید این آرمان است. گفته می‌شود وقتی حضرت مهدی (عج) ظهور می‌کند، جامعه صلواتی به وجود خواهد آمد و افراد جامعه همه، بر حسب وظیفه دینی به اندازه وسع و توان خود کار خواهند کرد و هر کس به اندازه نیازش و برای رفع حوائج روزمره خود از امکانات استفاده خواهد کرد. پول به عنوان وسیله مبادله اقتصادی از بین می‌رود و افراد با فرستادن صلوات احتیاجات خود را دریافت می‌کنند. در آن زمان، جهان پر از عدل و داد خواهد شد.^۲ آن گونه که مشاهده می‌شود، نوعی تفسیر کاملاً سوسیالیستی از اسلام و انتظار آرایه داده شده که نشان‌دهنده ماهیت فکری ابراهیم یزدی و سایر تربیت‌یافتگان نهضت سوسیالیست‌های خداپرست است.

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۲.

ابراهیم یزدی ضمن تلاش در جهت ارایه پیشینه تاریخی - دینی برای سوسیالیسم،^۱ در چرخشی معنادار، به وارداتی بودن عدالت خواهی سوسیالیستی به دنیای اسلام در دوران معاصر اعتراف می کند؛

در دوران جدید حرکت اسلامی، طی یک صد سال گذشته که بسیاری از مفاهیم و مقولات و اندیشه های اروپایی به سرزمین های اسلامی وارد شد، کلمه سوسیالیسم نیز به عنوان تجلی آرمان عدالت خواهی مورد توجه قرار گرفت و عدالت و مساوات در کنار حریت به عنوان یکی از آرمان های جنبش های ملی و احیاگر اسلامی، مطرح شد.^۲

یزدی شخصیت های زیادی را در شمار پیشگامان سوسیالیسم نوین در ایران برمی شمارد و ضمن یادکرد از سید جمال اسدآبادی، او را به عنوان «اولین فرد در این قرن که واژه سوسیالیسم را برای سرشت یا هدف اقتصاد اسلامی به کار برده است»،^۳ معرفی می نماید. وی در ادامه با ورود به عرصه مشروطه، واژه اجتماعیون را معادل سوسیالیسم و اصطلاح عامیون را معادل دموکرات معنا می کند و سرآخر چنین نتیجه می گیرد که «اجتماعیون - عامیون در واقع همان سوسیال دموکرات ها بودند».^۴ از منظر وی «اجتماعیون مسلمان به گروهی از مسلمانان اطلاق می شد که در ضمن مسلمان بودن، طرفدار سوسیالیسم بودند».^۵ البته باز هم او خواسته یا ناخواسته، ناگزیر می شود به ریشه های انحرافی و التقاطی عدالت خواهی سوسیالیستی اعتراف کند و به رغم اینکه در برخی از فرازهای نوشته خود تلاش می کند رنگ و لعاب و پیشینه ای دینی به سوسیالیسم بدهد، ولی در بخش دیگر چنین می نویسد:

ریشه و اصل اندیشه سوسیال دموکرات های ایران کم و بیش از گروه های مارکسیستی روسیه بود که به تبع و تقلید از آنها در ایران نیز به وجود آمدند.^۶

البته این حرف چندان درست نیست و اصل اندیشه سوسیال دموکرات های ایران از

۱. ابراهیم یزدی تفسیر سوسیالیستی از تساوی و اشتراک در منافع و کار و عدالت را مقارن با آموزه های اسلام در مسئله اجرای عدالت و اقامه قسط معنی می کند و چنان ادعا می کند که «اندیشه عدالت خواهی و مساوات در اسلام به قدمت خود اسلام است و یک آرمان جدید و اقتباس شده از غرب نمی باشد.» رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۱۳۲.

۲. همان.

۳. همان، با تلخیص و اندک تغییر.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۳۳.



کمونیست‌های روسیه نبود چرا که بزرگان این جریان افرادی مانند حسینقلی خان نواب، حسین خان کسمایی، تقی‌زاده، علی محمد تربیت و محمدعلی تربیت و محمدامین رسول‌زاده و... بودند که همگی گرایش‌های انگلوفیلی و اکثرشان دارای سابقه فراماسونری را داشتند. فلذا نمی‌توان اینها را سوسیال دموکراتی واقعی نامید؛ و این افراد سوسیال‌های انگلیسی‌الگوی بعدی مارکسیست‌های بعدی هستند و حزب توده از دل چنین افرادی مانند سلیمان محسن اسکندی درآمد.

در خاطرات ابراهیم یزدی به رویکرد نهضت‌خداپرستان، در جهت تبدیل سوسیالیسم به یک جنبش اجتماعی در ایران به روشنی اشاره رفته است. وی می‌گوید:

نهضت‌خداپرستان سوسیالیست، اندیشه سوسیالیسم بر پایه خداپرستی یا سوسیالیسم تحقیقی را از سطح یک موضوع و بحث آکادمیک و یا حوزوی، به درون جامعه کشانید و آن را به انگیزه و ایدئولوژی یک جنبش تبدیل نمود.^۱

یزدی از دکتر علی شریعتی به عنوان یکی از نخستین کسانی که تحت تأثیر نهضت مذکور قرار گرفته یاد می‌کند و کتاب معروف او/بودن غفاری/اولین خداپرست سوسیالیست و سایر آثار و سخنرانی‌هایش را تلاشی در جهت تبیین اندیشه‌های سوسیالیستی معرفی می‌کند.^۲ به عقیده یزدی، کتاب‌های مرحوم طالقانی/اسلام و مالکیت و پرتوی/از قرآن و آثار تفسیری محمد تقی شریعتی نیز نوعی اندیشه اشتراکی در اسلام را مطرح و تبیین کرده است.^۳

ابراهیم یزدی در بخشی از خاطرات خود، با ادبیاتی جالب توجه و عریان، به تبیین نظام فکری خود می‌پردازد و مدعی است به رغم فروپاشی شوروی و شکست مارکسیسم، آرمان عدالت‌خواهی همچنان زنده است! وی برای فرار از اتهام چپ‌گرایی و شرقرزدگی تلاش می‌کند ضمن تأکید بر تعلق این آرمان به اندیشه‌های چپ، خود را از پاسخ به اشکالات احتمالی برهاند. وی در روایت خود مشخص نمی‌کند که مراد او از عدالت‌خواهی چیست و کدام عدالت را مدنظر دارد. واضح است که عدالت‌خواهی

۱. همان.

۲. وی چنین می‌نویسد: «بعدها مرحوم دکتر شریعتی، با الهام از همین نهضت یکی از اولین آثار خود را به نام *بودن غفاری/اولین خداپرست سوسیالیست*، منتشر ساخت و در سخنرانی‌های خود و در سایر تالیفاتش توضیحات بیشتری درباره این اندیشه ارائه و آن را بسط داد». رک: همان.

۳. همان. وی همچنین کتاب *صوت عدالت/اسلامیه جرج جرداق*، کتاب *الاشتر/کبه/الاسلامیه* نوشته السباعی سوری، کتاب *عدالت اجتماعی در اسلام* سید قطب، را نیز آثاری به منظور تبیین ابعاد تطابق سوسیالیسم با اسلام برمی‌شمارد.



ارتباطی و تلازمی با مارکسیسم ندارد. آرمان خواهی ای که در اسلام هست به مراتب بهتر و قوی تر است. عدالت خواهی را می توانید در دوران حکومت امام علی (ع) و در سخنان ایشان ببینید. البته تربیت یافتگان مکاتب و احزاب التقاطی، نوعاً به دوگانگی گفتاری و رفتاری دچار می شوند و از این حیث، ابراهیم یزدی نیز مستثنا نیست.^۱ چنانکه در تبیین مفهوم عدالت خواهی چنین می نویسد:

اسمی که بر روی این آرمان گذارده می شود مهم نیست. عدالت، مساوات، سوسیالیسم... هر چه دلتان می خواهد بنامید و به هر زبانی که می خواهید بیان کنید، فرق نمی کند. اما مهم این است که باید کلیشه‌ها را دور انداخت... هر جامعه‌ای راه حصول به عدالت را باید بر اساس معیار و مبانی فرهنگی خود، شرایط ویژه و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و ویژگی‌های روانشناختی خود جست‌وجو کرده و طی بنماید.^۲

وی مشخص نمی کند که مرادش از کلیشه‌ها چیست که باید آنها را به کنار انداخت؟ و اساساً چگونه می توان در موضوعی به این درجه از اهمیت که در سرتاسر یک جامعه، تمام مناسبات را تحت الشعاع قرار می دهد، چگونه می توان تا به این پایه تسامح در مفهوم را پذیرفت و سوسیالیسم به عنوان یک مکتب فکری وارداتی را با مفهوم عدالت، یکسان در نظر گرفت! و باید از ایشان پرسید، اگر در دین ظرفیت آرمان عدالت خواهی وجود دارد، چه نیازی به آموزه‌های سوسیالیستی و تلفیق نابه‌جای آن با مبانی اسلامی وجود دارد و اگر اسلام با آرمان عدالت خواهی مورد نظر سوسیالیست‌ها نسبتی ندارد، چرا وی و همفکرانش تلاش داشته و دارند، میان اسلام که یک دین و حیانی است با یک مکتب وارداتی بشری، آشتی برقرار سازند؟ آیا این رویه نشانه التقاط فکری است یا رویکرد تاکتیکی برای استفاده ابزاری از اسلام در جهت بسط سوسیالیسم؟

در سال‌های فعالیت نهضت خداپرستان، به مرور یک خط فکری و رسانه‌ای پنهان شکل می گیرد که تلاش دارد در تقسیم دیدگاه‌های فلسفی رایج به دو مکتب ماتریالیسم و ایده‌آلیسم و در دورانی که چپ‌ها آموزه‌های اسلامی را در قالب مکتب ایده‌آلیسم غربی معنا می کردند، اسلام را «مکتب واسطه» معرفی کند. ابراهیم یزدی صراحتاً بر این مسئله تأکید دارد که:

۱. چطور می شود که با این گرایشات چپ‌روانه، ریاست یکی از لیبرال‌ترین اپوزوسیون جمهوری اسلامی یعنی نهضت آزادی را بر عهده داشته باشد. این رگه‌ها و ریشه‌های مارکسیستی چگونه با اوضاع فعلی او قابل جمع است؟ تضاد مطلق است.

۲. همان، ص ۱۳۵.



مکتب واسطه در واقع جهان‌بینی غالب در نهضت خداپرستان سوسیالیست بود. در آثار مرحوم دکتر نخشب، و مهندس جلال آشتیانی... و بعدها دکتر شریعتی، این دیدگاه به چشم می‌خورد. بحث اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه طباطبایی، که با همت مرحوم مطهری تدوین و منتشر گردید، در همین چهارچوب قرار می‌گیرد.^۱

صد البته قرار دادن نام بزرگانی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری که خود از بنیان و پیشگامان مبارزه با انحرافات دینی و التقاط فکری بوده‌اند، در کنار کسانی چون نخشب و شریعتی، نه تنها سنخیت و وجهی ندارد، بلکه نشان از نوعی تلاش مذبحخانه برای مصادره شخصیت‌های طراز اول حوزوی توسط جریان موسوم به ملی-مذهبی است. آنچه‌آن که در سال‌های اخیر، برخی از نشریات اقماری ایشان نیز چنین تلاش‌هایی را آغاز کرده است.^۲

در بازکاوی رویکردهای سوسیالیستی در برخی اعضای نهضت مقاومت ملی، موضوع رابطه دوجانبه آنان با دولت جمال عبدالناصر و اخوانی‌ها قابل تأمل و نشان‌دهنده نوعی هم‌گرایی سیاسی و فکری است.^۳

ابراهیم یزدی ضمن اشاره به برگزاری سلسله‌جلسات سیاسی که به ایجاد جبهه ملی دوم در سال ۳۸ منجر شد، نام خود را نیز در کنار کسانی مانند عباس امیرانتظام، مهندس بازرگان، داریوش فروهر، نصرت‌الله امینی، حسن نزیه، رحیم عطایی و عباس سمیعی، به عنوان یکی از بنیان این تشکیلات ذکر کرده است.^۴ البته او در این بخش به کلی گویی اکتفا کرده و توضیح نمی‌دهد که او چطور با روشنفکران راست‌گرا در راه ایجاد جبهه ملی دوم تلاش کرده و در این راه چه نقش پر اهمیتی را بر عهده داشته است که بتوان او را به عنوان سران مؤسس جبهه ملی دوم نام برد!

یکی از تشکل‌هایی که ابراهیم یزدی در آن حضور داشته، «متاع؛ مکتب تربیتی اجتماعی عملی» بود که در سال ۱۳۳۵ و به ابتکار بازرگان شکل گرفت.^۵ علاوه بر

۱. همان، ص ۱۴۸.

۲. به عنوان نمونه، نشریه مهرنامه در شماره‌های متعدد چنین پروژه‌ای را دنبال کرده است؛ خاصه ویژه‌نامه‌ای که با موضوع «قربانی مارکسیسم اسلامی» برای مصادره شهید مطهری منتشر شده است.

۳. در صفحات ۲۳۴-۲۳۲ از جلد اول خاطرات ابراهیم یزدی، برخی از ابعاد این رابطه سیاسی-فکری، قابل مشاهده است.

۴. شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۲۴۹.

۵. همان، ص ۲۵۷.



بازرگان، مهندس سحابی، کاظم و ابراهیم یزدی، احمد آرام، مصطفی کتیرایی، کاظم حاج طرخانی، سید باقر رضوی و سید غلامرضا سعیدی نیز از اعضای مؤسس و پیوستگان بعدی این تشکیلات بودند. به ادعای یزدی به منظور «ایجاد فضای مناسب برای همکاری و هم‌کنشی فکری-ذهنی میان روشنفکران دینی با روحانیون جوان و خوش فکر حوزه، شخصیت‌های روحانی، نظیر مرحوم [شهید آیت‌الله] مطهری و دکتر شیخ مهدی حائری یزدی نیز برای همکاری دعوت شده بودند»^۱

با توجه به روایت ابراهیم یزدی، یکی از عرصه‌های ارتباطی اعضای نهضت آزادی با شخصیت‌هایی مانند شهید مطهری را می‌توان همین تشکیلات متاع برشمرد، چه اینکه این ارتباط تا آخر نیز باقی ماند و شهید مطهری در اردیبهشت ۵۸ در هنگام خروج از جلسه متاع (در منزل سحابی)، به شهادت رسید. البته ابراهیم یزدی در خاطرات خود، روایتی جهت‌دار از ارتباط شهید مطهری با اعضای مجموعه متاع و مجموعه روشنفکری دینی به دست می‌دهد که با اشکالاتی همراه است. به عنوان نمونه وی مدعی است که در ابتدای تبادل نظر و مباحثاتی که با شهید مطهری داشته‌اند، مرحوم مطهری با اولویت‌های مورد نیاز جوانان آشنا نبوده و این جمع اعضای متاع بوده‌اند که به او خط‌دهی می‌کرده‌اند. وی در این مورد چنین می‌نویسد:

جلسات تبادل نظر و بحث‌های نظری در منازل اشخاص تشکیل می‌شد. برخی از این جلسات با حضور حائری یزدی، مطهری، احمد آرام در منزل ما تشکیل می‌شد. محور عمده بحث، مسائل و مشکلات جوانان با مذهب بود. به یاد دارم مرحوم مطهری مسائلی را مطرح می‌کرد که روی آنها باید کار شود، اما ما به او ایراد گرفتیم که اینهایی که شما می‌گویید مسائل جوانان ما نیست. بلکه بزرگ‌ترین چالش فکری-عقیدتی از جانب مارکسیست‌هاست، که باید جواب داد. مطهری آن را پذیرفت و از من خواست که کتاب‌ها و نشریات مارکسیست‌ها را برایش تهیه کنم. من مجموعه‌ای از مجله دنیا، که زمانی دکتر آرانی آن را منتشر ساخته بود، به اضافه مجله‌های رزم و مردم ماهانه را، که توسط حزب توده منتشر می‌شد، و نیز برخی از کتاب‌ها نظیر اصول مقدماتی فلسفه و نقش شخصیت نوشته پلخانف را که داشتم همه را

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۷۴.

به ایشان دادم. برخی از این مجلات را مرحوم مهندس حساسیان، از اعضای پرکار و اهل مطالعه نهضت خداپرستان سوسیالیست به من داده بود... مطهری از دریافت آنها بسیار خوشحال شد. بعدها در تدوین کتاب *اصول رئالیسم*، نوشته علامه طباطبایی، از این منابع استفاده کرد و به نقد برخی از نظرات مارکسیست‌ها پرداخته بود.^۱

برخی از مطالب ادعایی فوق‌الذکر با سؤالاتی همراه است از جمله آن که شهید مطهری در بازشناسی نیازهای فکری جوانان از شناخت کافی برخوردار نباشد و یا اینکه در بازشناسی خطر کمونیسم‌التفات نداشته باشد و این موضوعات در نشست با برخی از حضار جلسه متاع از جمله ابراهیم یزدی بر وی آشکار شده باشد. چه اینکه مرحوم علامه، استاد شهید مطهری سال‌ها پیش‌تر در هنگامه تسلط فرقه دموکرات بر آذربایجان در دهه بیست و قبل از آن با افکار کمونیستی آشنایی کامل داشت؛ چه رسد به شهید مطهری که خود استاد دانشگاه تهران و فردی اهل مطالعه و به روز بود! نکته دیگر آن که یزدی در ماجرای تهیه منابعی که مدعی است به شهید مطهری داده است، باز هم به بهانه‌ای از نهضت سوسیالیست‌های خداپرست و یکی از اعضای آن نام می‌برد که نشان از حفظ ارتباط یزدی با اعضای نهضت تا آن برهه تاریخی دارد.

ابراهیم یزدی ارتباط با روحانیون به اصطلاح خوش‌فکر حوزه با روشنفکران دینی را یک «هم‌کنشی فکری» می‌نامد که به ادعای او «این حضور و هم‌کنشی، بر فکر و اندیشه و دیدگاه‌های هر دو طرف به طور جدی اثر گذارده بود؛ هم شکل می‌دادند و هم شکل می‌گرفتند.»^۲ وی با اشاره به تجلی این هم‌کنشی در انجمن‌های اسلامی پزشکان و مهندسين، از حضور و سخنرانی برخی از این روحانیان خوش‌فکر مانند شهید بهشتی، مطهری، باهنر، یاد کرده است.^۳

موضوع آشنایی ابراهیم یزدی و خانواده او با شهید مطهری نیز در خاطرات وی انعکاس یافته که به واسطه همسایگی شهید با منزل پدری ابراهیم یزدی اتفاق افتاده است. که به ادعای یزدی، ارتباط دوستانه با شهید مطهری به واسطه دوستی همسران ایشان و همچنین حضور در جلسات متاع، عمق و دامنه بیشتری یافته و همین امر موجب شد که ارتباطات در مدت حضور یزدی در امریکا نیز برقرار باشد و هر کس به امریکا می‌رفته،

۱. همان، ص ۲۶۳-۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۳.

۳. همان.



به سفارش شهید مطهری به تگزاس رفته، به یزدی نیز سری می‌زد.^۱ تلاش ابراهیم یزدی برای نزدیک نشان دادن خود به شهید مطهری از یک سو و ادعای تأثیرپذیری ایشان از جلسات انجمن اسلامی و متاع و... موضوعاتی است که در منابع متقن غیر از خاطرات شفاهی و روایت‌های یک‌سویه افراد معدودی مانند ابراهیم یزدی، مستندی ندارد.

بخش دیگری از خاطرات ابراهیم یزدی مربوط به ماجرای احیای جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ است که در آن، وی مأمور به دعوت از شخصیت‌های سیاسی و دینی می‌شود و برای این امر، از کسانی مانند آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله حاج سید ضیاءالدین حاج سیدجوادی - از علمای ملی‌گرای قزوینی - و نیز از آیت‌الله فیروزآبادی کمک می‌گیرد.^۲

سؤال اینجاست که آیا یزدی نفوذی جریان سوسیالیست‌ها در جبهه ملی بوده است؟ با این گرایشات چگونه می‌توانسته در این جریان که همگی ملی‌گرا و لیبرال‌منش بودند ورود کند؟ سؤال دیگر اینکه آیا یزدی واقعاً از مؤسسين جبهه ملی دوم بوده است یا دارد برای خودش وجهه می‌تراشد؟ او در آن زمان چقدر عرضه و توانایی از خودش بروز داده بود که در زمره این‌ها به شمار آید؟ باید به خاطرات سایرین رجوع کنیم تا ببینیم که درست گفته یا نه؟

ابراهیم یزدی تا سال ۳۹ در ایران بود و در این سال از ایران خارج و تا سال ۵۷ در امریکا بوده است. از جمله مشاغل مهم او پیش از خروج از ایران و سفر به امریکا، دستیاری در دانشکده داروسازی، حضور در سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، همکاری با نمایندگی کارخانجات داروسازی لدرلی متعلق به خانواده خسروشاهی، فعالیت در کارخانه تولید دارو به عنوان مدیر تولید و تبلیغات است.^۳ وی در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ با دختر آقای میرزا باقر طلایع (مشهور به خیابانی)، ازدواج کرد و خطبه عقد او توسط آیت‌الله طالقانی خوانده شد.^۴ پدر خانم او از شاگردان آخوند خراسانی و از دوستان نزدیک میرزا حسن رشديه^۵

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۰-۲۷۹.

۳. همان، ص ۱۰۲-۸۷.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۵. از بانیان مدارس نوین در ایران که به واسطه اقدامات و اندیشه‌های غیر دینی مورد نقد و برخورد علمای وقت قرار گرفت و همواره نام او با عنوان دگراندیشی دینی گره خورده است. وی از سران مشروطه سکولار و از اعضای فراماسونری بود که مدارس جدیدی که به سبک غربی در ایران ایجاد شد را بنیان نهاد و متهم به ازلی‌گری است.

است^۱ که پس از مدتی فعالیت در عرصه مشروطه خواهی و انتشار روزنامه های طلایه نجات و کلید سعادت، تغییر لباس داد و پس از خروج از کسوت روحانیت، در دستگاه دادگستری پهلوی در زمان داور به کار گرفته شد.^۲ مادر بهزاد نبوی به نام شفیقه هروآبادی، دختر عمه خانم، ابراهیم یزدی است و از این منظر، وابستگی فAMILIY یزدی و بهزاد نبوی نیز می تواند در ایجاد پیوندهای سیاسی و فکری فعلی بی تأثیر نباشد.^۳ جالب آن که همسر ابراهیم یزدی به همراه بیش از صد دانشجوی دختر دیگر، انجمن اسلامی بانوان را تشکیل داده بودند که محور گردهمایی جلسات آنان خانم کاتوزیان، عروس شیخ خزعل بوده است.^۴ این موضوع نیز می تواند نشان از تنوع ارتباطات شخصی یزدی با شخصیت های سیاسی و فکری متنوع ایران باشد و چه بسا، خود سرمنشأ برخی ارتباطات و اتفاقات در دهه های پیشین شده باشد.

در منظومه ارتباطات پر دامنه و گسترده ابراهیم یزدی با تشکل های مختلف، نهضت خدایرستان از جایگاه ویژه ای برخوردار است و در شکل دهی به رویه و اندیشه و مسلک سیاسی یزدی نقش بی بدیلی داشته است. از این رو، فعالیت این تشکیلات سیاسی سری و نقش یزدی در تأثیر و تأثر بر آن، بسیار پر اهمیت است؛ خصوصاً که ابعاد پنهان فعالیت سیاسی و ایده های فکری مشکوک نهضت خدایرستان تنها امروز سؤال برانگیز به نظر نمی رسد بلکه در منظر برخی گروه های سیاسی دیگر - که اتفاقاً دارای گرایشات سیاسی مشترک با اینان بودند - نیز به عنوان «پان اسلامیت هایی که از سفارت امریکا دستور می گیرند» خطاب شده اند.^۵

جالب آنکه ابراهیم یزدی پیش از سفر به امریکا، دیدگاهی کاملاً مثبت نسبت به جامعه امریکا در مقایسه با مناسبات اجتماعی در ایران داشته و یکی از دلایل عدم تمایل اولیه به سفر به امریکا را ترک فضای امریکا و بازگشت به ایران، پس از تجربه زندگی در آنجا

۱. ابراهیم یزدی در توصیف ارتباط طلایه با رشديه و همکاری میرزا باقر طلایه با دستگاه های دولتی عصر پهلوی چنین می نویسد: «مرحوم میرزا حسن رشديه که دایی همسرش (مادر همسر)م بود، در کوشش برای تأسیس مدارس جدید همکار و همگام می شود و چندین بار از جانب عناصر ارتجاعی و یا استبدادی مورد ایداء و اذیت قرار گرفت. هنگامی که تشکیلات جدید دادگستری پا گرفت و از طرف داور به همکاری با قوه قضائیه دعوت شد، پذیرفت و با تغییر لباس، به دادگستری رفت و در استان های مختلف (گیلان و خراسان) مسئولیت های قضائی مهمی را عهده دار بود... آخرین سمت اداری وی، ریاست اداره حقوقی وزارت دارایی بود.» رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. مادر بهزاد نبوی ماما بوده و در بیمارستان میثاقیه (شهید مصطفی خمینی فعلی) پسر ابراهیم یزدی به نام خلیل را به دنیا آورده است. رک: شصت سال صبوری و شکوری، همان، ص ۱۰۷.

۴. رک: همان، ص ۱۸۴-۱۸۳.

۵. رک: همان، ص ۱۲۵.

عنوان کرده است.^۱ روایت او در این زمینه گویای برخی زمینه‌های ذهنی او در گرایش به جامعه امریکا است که او پس از سال‌ها، هنوز هم بدون هیچ نقد و نقضی همان دیدگاه اولیه خود را نقل کرده است:

[پیش از خروج از ایران و سفر به امریکا] درباره روابط اجتماعی در امریکا مطالعات نسبتاً خوبی داشتم و بر این باور بودم که هر ایرانی که به امریکا می‌رود، از مناسبات اجتماعی نه چندان مطلوب ایران، وارد جامعه‌ای با مناسبات اجتماعی مطلوب (البته منهای برخی رفتارها که از نظر ما غیر قابل قبول است) می‌شود. این فرد به سرعت روابط اجتماعی نابهنجار ایران را فراموش می‌کند و به روابط منظم و مرتب جامعه جدید انس می‌گیرد. حال وقتی بعد از چند سال به ایران برمی‌گردد، خواه و ناخواه دوباره در ذهن او مقایسه‌ای میان روابط انسانی-اجتماعی و نظم و مقررات حاکم بر دو جامعه ایران و امریکا به وجود می‌آید که در مجموع ناراحت‌کننده خواهد بود! و من دلیل کافی و قانع‌کننده‌ای برای پذیرفتن آن نداشتم. اما برادرم مراقب بود که رفتن به امریکا حتی اگر برای مدت کوتاهی باشد، مفید است.^۲



۱. حال این سؤال مطرح است که چطور می‌شود که کسی با این حد گرایش‌های چپ‌روانه و سوسیالیستی، به امریکا و غرب خوش‌بین باشد و برای تحصیل به امریکا برود. البته به نظر می‌رسد سفر به امریکا و سکونت ۱۸ ساله در آنجا شاید در لیبرال‌تر شدن وی مؤثر بوده است.

۲. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵.



هیوط در مه

نقدی بر کتاب *پا به پای سرو*؛ خاطرات خانم عفت مرعشی

لیلا کریمی شنبه‌بازاری^۱

چکیده

مقاله پیش رو، به نقد محتوایی خاطرات خانم عفت مرعشی در کتاب *پا به پای سرو* می‌پردازد. کتاب مورد نقد، سه دسته مطلب تاریخی را شامل است. نخست مشاهدات مستقیم راوی از وقایع تاریخی و نیز رویدادهای زندگی شخصی خاندان هاشمی است. دسته دوم روایت رویدادهای تاریخ انقلاب اسلامی است که راوی از زبان دیگران نقل کرده است و بخش سوم مطالبی که تحت عنوان پاورقی‌های تحقیقی در جای جای کتاب درج شده که محصول تلاش پژوهشگران مرکز منتشرکننده کتاب خاطرات است. در این نوشتار هر سه دسته فوق‌الذکر مورد نقد تاریخی قرار گرفته است.

در نقد پیش رو، تمام گزاره‌های مورد نقد مطرح نشده بلکه با گونه‌شناسی و سنخ‌یابی مطالب قابل نقد، تلاش شده نمونه‌هایی از هر سنخ مطرح گردد تا امکان بازبایی تمام ایرادات کتاب - در همه ابعاد - برای مخاطب فراهم باشد. «غلو و اغراق»، «سربازگیری

۱. دانش‌آموخته سطح دو حوزه علمیه خواهران



طلاب»، «تاراحتی از برخورد سرد شهید بهشتی»، «رحلت آقا مصطفی خمینی»، «قیام ۱۹ دی قم»، «خواب‌های عجیب خانم مرعشی»، «واقعه ۱۷ شهریور ۵۷»، «سفر امام به پاریس»، «اشتباه در نقل تاریخ وقایع» و «نقدی بر پاورقی‌های تحقیقی» ده سر فصل مورد نقد در خاطرات خانم مرعشی است.

خوانش انتقادی و بررسی موضوعات مورد نقد، با اتکا به اسناد و مکتوبات معتبر تاریخی صورت پذیرفته و در موارد متعدد، ابعاد پنهان و ناگفته‌های مرتبط با روایت راوی، مطرح شده است تا امکان قضاوت علمی در صحت‌سنجی گزاره‌های ادعایی راوی، برای مخاطب فراهم گردد.

کلیدواژه‌ها: عفت مرعشی، هاشمی رفسنجانی، نقد خاطرات، تاریخ شفاهی، انقلاب اسلامی، پا به پای سرو.

مقدمه

کتاب خاطرات خانم عفت مرعشی، همسر جناب آقای اکبر هاشمی رفسنجانی با عنوان *پا به پای سرو* در ۷ فصل و ۴۲۴ صفحه توسط دفتر نشر معارف انقلاب در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.^۱ این کتاب از معدود آثاری است که روایتی زنانه از تحولات سیاسی و تاریخی مربوط به انقلاب اسلامی ارائه داده است. روایت مرعشی از آن جهت قابل باز کاوی محققانه است که ممکن است به واسطه غلبه عواطف و احساسات،^۲ به مخدوش کردن بخش‌هایی از تاریخ تحولات انقلاب اسلامی منجر شده باشد. چه اینکه بر اساس فرامین رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)، تاریخ انقلاب را باید آن گونه روایت کرد که واقعاً اتفاق افتاده است و از هر گونه غلو، اغراق و روایت جهت‌دار و کاریکاتوری پرهیز کرد.^۳

بخشی از مطالب این کتاب مربوط به مشاهدات مستقیم راوی است و بخشی دیگر مرور تاریخ انقلاب است که هیچ‌ارجاع خاصی نیز برای آن ذکر نشده است و در برخی موارد با ناراستی‌هایی همراه است که در ادامه به طور مستند به آنها اشاره خواهد شد. روایت

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، *پا به پای سرو؛ خاطرات عفت مرعشی*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۱.
 ۲. در مقدمه کتاب به بعد احساسی بودن این روایت اشاره شده و از زبان محسن هاشمی رفسنجانی، چنین آمده است: «روایتی ناب، خواندنی و پر از احساسات پاک مادرانه و زنانه که لایه‌های اندرونی علمای مجاهد و مبارزان حقیقی راه آزادی و رهایی از یوغ استبداد شاهنشاهی را به تصویر می‌کشد». رک: *پا به پای سرو*، همان، ص ۹.
 ۳. نمونه‌های فراوانی از بایسته‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی از زبان امام خمینی، در کتاب *نهضت/امام خمینی به قلم سید حمید روحانی* قابل مشاهده است که مهم‌ترین این شاخصه‌ها و بایسته‌ها، در دست‌نوشته تاریخی امام خطاب به سید حمید روحانی منعکس است. رک: سید حمید روحانی، *نهضت/امام خمینی*، دفتر اول، ص ۲۹-۹.

تأکید و تکیه بر اعتماد فوق‌العاده امام به هاشمی چه معنایی دارد؟ اگر چنین اعتماد ویژه‌ای وجود داشت، چرا امام به توصیه‌نامه هاشمی مبنی بر تأیید سازمان التقاطی و تروریستی مجاهدین خلق، وقعی نمی‌گذارد و بر عکس، در نامه به محمد هاشمیان - داماد و پسر عموی هاشمی - دفاع فوق‌العاده هاشمی از مجاهدین خلق را نشان از اغفال وی از سوی سازمان برمی‌شمارد!

شخص راوی نیز از جوانب متعدد قابل نقد است که پس از نقل مستقیم این موارد، نکات مورد تأمل در مورد آن بخش‌ها بیان شده است.

در این مقاله تلاش شده است مواردی از روایت خانم مرعشی که به نوعی با مستندات و حقایق تاریخی در تعارض است و یا رنگی از غلو و اغراق بر آن مشاهده می‌شود، را در معرض قضاوت مخاطب قرار دهیم.

غلو و اغراق

غلو و اغراق در مورد شخصیت‌ها، جریان‌ها و بازتاب وقایع تاریخی یکی از آسیب‌های جدی در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است که امام راحل

در موارد متعدد نسبت به آن هشدار داده‌اند و فعالان عرصه تاریخ‌نگاری و مبارزات سیاسی را از آن بر حذر داشته‌اند. بازخوانی تذکرات صریح حضرت امام به دو تن از یاران و همراهان سرشناس خود، نسبت به پرهیز از اغراق‌گویی، نمونه روشنی در بازشناسی مشی و مسلک امام در این موضوع است. سید محمود دعایی از فعالان نهضت امام در نجف، در جریان فعالیت رادیویی‌اش در بغداد، به تذکرات امام اشاره کرده و در این زمینه چنین گفته است:

[امام پس از مشاهده و مطالعه متن برنامه‌های اجراشده در رادیو] مرا خواستند و فرمودند که من برنامه‌ها را دیدم، مجموعاً خوب بود، اما دو تذکر دارم. یکی اینکه سعی کنید مبالغه نکنید و دروغ هم نگوئید. حقیقت را بگوئید و اضافه هم نگوئید. همان حقیقت تأثیر خودش را دارد. دوم اینکه در برنامه‌ها فحاشی نکنید... شما واقعیت را بگوئید.^۱

سید حمید روحانی تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی نیز در مقدمه جلد اول از مجموعه نهضت

۱. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی (یادها- ۱۳۵)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، عروج، ۱۳۸۷، ص ۸۶-۸۵. این تذکر در واکنش به یک جمله از سید محمود دعایی داده شد که در مقام نفی اتهامات رژیم به امام مبنی بر فتوادل بودن امام، در برنامه رادیویی‌اش مدعی شده بود که «امام یک وجب زمین ندارد» امام در جواب ایشان می‌فرماید: «نه اینطور نیست که یک وجب زمین نداشته باشیم. ما در خمین یک قطعه زمین داریم که در اختیار اخوی است. ایشان کشاورزی می‌کند و درآمدش را بین فامیل و فقرا تقسیم می‌کنند. اینکه من زمین ندارم خلاف واقع است، شما واقعیت را بگوئید.» رک: همان، ص ۸۶.



امام خمینی، در ضمن بیان خاطرات و انتشار دست‌نوشته‌های امام، به بیان نکات مهمی در باب بایسته‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی از منظر امام خمینی (ره) اشاره می‌کند. وی پس از اتمام کتاب بررسی و تحلیلی/ز نهضت/امام خمینی، آن را برای بازبینی در اختیار امام قرار می‌دهد و امام پس از نگاه اصلاحی به بخش‌هایی از این اثر، یادداشتی نیز روی آن گذاشتند که متن آن یادداشت چنین است:

آنچه قلم زدم یا خیلی مبالغه‌آمیز بود، یا موافق واقع نبود. به نظر اینجانب، اگر می‌خواهید شرح حال را برای کاتب مصری بنویسید، ساده باشد و از شعر و نثر حماسه‌آمیز خالی باشد. بیشتر نظر به بیان نهضت اخیر و کیفیت آن و تأثیر آن در طبقات روشن و سایر طبقات و خصوصاً راجع به مخالفت با اسرائیل مشروح ذکر شود، بی‌مبالغه، به همان نحو که واقع شده است...^۱

با توجه به مقدمات پیش گفته، به بررسی بخش‌هایی از خاطرات خانم عفت مرعشی که احیاناً حاوی مطالب اغراق‌آمیز است می‌پردازیم. در بخشی از کتاب تعبیری اغراق‌آمیز نسبت به همسر راوی به چشم می‌خورد که جالب توجه است. خانم مرعشی در معرفی خود چنین می‌گوید:

من عفت مرعشی، همسر عالم مجاهد، روحانی وارسته، سیاستمدار نامی ایران زمین، تربیت یافته مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، انسان شریف و بزرگوار حضرت آیت‌الله آشیخ اکبر هاشمی رفسنجانی هستم. در مورد این بخش از خاطرات، نوعی اغراق در مورد همسر راوی به زبان آمده است که تلاش دارد از هاشمی شخصیتی ممتاز معرفی نماید. این تعبیر در حالی به کار برده می‌شود که در سیره بزرگان دین، نوعاً در مقابل کار بست القاب و عناوین نوعی امتناع و استنکاف وجود داشته است. با وجود این، چگونه جناب آقای هاشمی که انتشار روایت‌های منتسب به ایشان حتماً با نظارت و مشاورت ایشان منتشر می‌شود، از به کار بردن چنین القاب و عناوین پرطمطراقی جلوگیری نکرده و به درج آن راضی شده است؛^۲ و شاید بتوان گفت که این بزرگ‌نمایی‌ها برگرفته از خوی و خصلت شخصی و سیره

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۱۵.

۲. متأسفانه جناب آقای هاشمی تا آنجا که توانسته است خود را شخص محوری حوادث انقلاب و رهبر فعالیت‌های مبارزاتی وانمود کرده و چه بسا می‌توان گفت که اگر فضای اجتماعی و رودر بایستی‌های مرسوم اجازه می‌داد، ایشان پروا نداشت بنویسد که رهبری نهضت و انقلاب را او برعهده داشته و امام (ره) مجری نظریات و پیشنهادات او بوده است کما اینکه در برخی موارد به طور ضمنی این مفهوم را القا کرده است.

سیاسی شخص جناب آقای هاشمی است که در روایت تاریخی و خاطراتش، همواره خود را به عنوان محور وقایع معرفی نموده است.^۱

وی در ادامه، اینچنین به معرفی خود ادامه می‌دهد:

مردم عزیز مرا اغلب با دو حادثه و دو روایت می‌شناسند؛ اول حادثه ترور همسرم در سال ۱۳۵۸ که در نجات معجزه‌وار ایشان صاحب نقش بودم و دوم حوادث تلخ بعد از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ و صحنه رأی دادن در حسینیه جماران که جملاتی از من در رسانه‌ها انتشار یافت و بهانه‌ای برای تخریب همسر و فرزندانم توسط تندروها شد.^۲

در فراز بالانیز، راوی بدون آنکه ماهیت کلام خود در سال ۸۸ را بازگو کند که در آن مردم را به شورش علیه جمهوری اسلامی دعوت کرده بود، تلاش می‌کند منتقدان سخنان آشوب‌طلبانه خود را افرادی تندرو معرفی نماید. استفاده از تعبیر تندرو و افراطی برای فعالان سیاسی انقلابی و متعهد بیشتر در امتداد گفتمانی است که بیشتر از ناحیه جریان‌های ضد انقلاب و سازشکاران تازه به قدرت رسیده به کار گرفته می‌شود و بارها مورد نقد رهبر معظم انقلاب نیز واقع شده است.^۳

در بخش دیگری از کتاب *پا به پای سرو چنین می‌خوانیم*:

آشیخ اکبر در صف اول میدان مبارزه بود و اطلاعات زیادی از نیروهای مبارز داخل ایران از هر قشر و دسته‌ای داشت. با جامعه و نیازهای روز

۱. در مقالات انتقادی استاد سید حمید روحانی پیرامون خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی، این معنا با بیان مصادیق و به تفصیل بیشتری قابل دستیابی است که این بخش خلاصه‌ای از نقدهای ایشان پیرامون شخصیت و فعالیت‌های هاشمی رفسنجانی است.

۲. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۰.

۳. مقام معظم رهبری در این زمینه چنین می‌فرماید: «یک عادت می‌هم در بعضی پیدا شده است که همین طور مدام تکرار می‌کنند «تندروها، تندروها»؛ خوب بله، تندروی و کندروی - طرف افراط و تفریط - هر دو بد است، این معلوم است اما [اینکه] تندروی چیست، کندروی چیست، خط میانه کدام است، چیزهای خیلی واضح و روشنی نیست، جزو مسائل بین نیست، تمییز لازم دارد. چون برای ما خیلی زیاد خبر می‌آید؛ این روزنامه‌ها و مطبوعات گوناگون را هم آدم نگاه می‌کند، من می‌فهمم که بعضی وقتی می‌گویند تندروی، جریان حزب‌اللهی و مؤمن مورد نظرشان است؛ نه، جریان مؤمن را، جریان انقلابی را، جوانان حزب‌اللهی را متهم نکنید به تندروی؛ اینها همان کسانی هستند که با همه وجود، با همه اخلاص در میدان حاضرند، آنجایی هم که دفاع از مرزها لازم باشد، دفاع از هویت ملی لازم باشد، مسئله جان دادن و خون دادن مطرح باشد، همین‌ها هستند که به میدان می‌آیند. به صرف اینکه یک جایی یک قضیه‌ای واقع بشود که مورد قبول و تأیید نباشد، فوراً پای حزب‌اللهی‌ها را اوسطاً بکشند، مثل قضیه سفارت عربستان که البته کار بسیار بدی بود، کار غلطی بود و هر کسی کرده باشد کار غلطی است؛ جماعت مؤمن را، جوان‌های انقلابی را که هم انقلابی‌اند - چون بنده با این جوان‌ها تا حدود زیادی و از دور و نزدیک انس دارم - هم خیلی اوقات عقلمشان و فهمشان و تعقلشان هم از بعضی از بزرگ‌ترها خیلی بیشتر است.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دست‌اندر کاران برگزاری انتخابات، ۱۳۹۴/۱۰/۳۰)

آشنا و از فرهنگ غنی حوزه برخوردار بود. روحانیت مبارز او را قبول داشت. وظیفه ایشان در سال‌های مبارزه، هماهنگی و هم‌افزایی نیروها در جهت حرکت علیه رژیم بود. از طرف دیگر، هم‌سرم انسانی سخت‌کوش، باهوش، پرکار، خوش‌سلیقه، خوش‌اخلاق، خوش‌فکر و عالم بود. ملاقات حضوری او با امام بسیار مفید بود. امام اعتماد فوق‌العاده‌ای به ایشان داشتند.^۱

در مورد تعابیر مذکور نکته قابل نقد آنکه اولاً در این روایت نیز به تقلید از خاطرات شخص جناب آقای هاشمی، تلاش شده است از وی شخصیتی ممتاز و متمایز از سایر مبارزان ارایه شود که در مبارزات نقش محوری داشته است! این در حالی است که اگر ایشان چنین جایگاهی داشته است، چگونه در تمام دوران تبعید امام، تنها یک‌بار به نجف عزیمت کرده و با امام ملاقات حضوری داشته است و هم‌زمان از سایر راه‌های ارتباطی مانند مکاتبه مستقیم و... نیز کمترین بهره را برده است. کسی که با رهبری نهضت کمترین ارتباط را داشته، چگونه «وظیفه ایشان در سال‌های مبارزه، هماهنگی و هم‌افزایی نیروها در جهت حرکت علیه رژیم» بوده است و می‌توانسته نقش محوری در مبارزات داشته باشد؟ این وظیفه توسط چه کسی بر عهده ایشان قرار داده شده بود؟ کدام روایت از سایر مبارزان این مدعا را تأیید می‌کند؟ نکته دیگر در مورد اعتماد فوق‌العاده امام به ایشان است که این مسئله نیز از چند منظر قابل نقد است. در باز کاوی مدعای خانم مرعی گفتنی است تا آنجا که در گزارشات مکتوب و خاطرات شفاهی آمده است، بزرگانی مانند آیت‌الله شهید بهشتی و استاد شهید مطهری پیشگام هدایت جریان مبارزه در ایران بودند و رسالت هدایت و هماهنگی نیروهای مبارز را بر دوش داشتند، مبارزان مسلمان را سازماندهی می‌کردند و شبهات و ابهامات جوان‌ها را از نظر اعتقادی بر طرف می‌ساختند و از انحراف و التقاط آنان جلوگیری به عمل آوردند.

دیگر آنکه باید از راوی پرسید تأکید و تکیه بر اعتماد فوق‌العاده امام به هاشمی چه معنایی دارد؟ آیا مفهومی عدم اعتماد فوق‌العاده به سایر مبارزان است؟ این فوق‌العادگی در کدام تصمیم امام نمود یافته است؟ با چه پشتوانه‌ای این مدعا مطرح گردیده است؟

۱. سید علی مرعی (به اهتمام)، همان، ص ۲۳۱.

در مورد این بخش به نظر می‌رسد خانم غفت مرعی در صدد است تا با ذکر این تملق‌ها از شوهرش، نه فقط شوهرش را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهد. بلکه در تلاش است تا به خاطر انتسابی که به او دارد و دائماً آن را با عنوان «شوهرم» تکرار می‌کند، خودش را بزرگ کند و در این مسیر، هر چه هاشمی را بزرگ‌تر کند، خودش بزرگ‌تر می‌شود. یعنی در واقع با این کار دارد مجیز خودش را می‌گوید.

خانم مرعشی در مورد رحلت آقا مصطفی خمینی تلاش کرده است آن را ناشی از خستگی و ملاقات های طولانی و راز و نیاز شبانه قلمداد کند و بدون آنکه به اسامی راویان واسطه اشاره ای کرده باشد، معلومات خود را به برخی اطرافیان ایشان منتسب می سازد

نکته دیگر آنکه، اگر چنین اعتماد ویژه ای وجود داشت، چرا امام به توصیه نامه هاشمی مبنی بر تأیید سازمان التقاطی و تروریستی مجاهدین خلق، واقعی نمی گذارد و بر عکس، در نامه به محمد هاشمیان - داماد و پسر عموی هاشمی - دفاع فوق العاده هاشمی از مجاهدین خلق را نشان از اغفال وی از سوی سازمان برمی شمارد! در مورد پیشنهاد آقای هاشمی به حذف شعار راهبردی و ماندگار «مرگ بر امریکا» نیز می بینیم که «امام (ره) اصولاً این پیشنهاد را قابل جواب نمی داند و به مصداق آیه شریفه «و اذا مروا باللغو

مروا کراما»^۲ آن را مسکوت می گذارد. همچنین در جریان برقراری ارتباط پنهانی هاشمی با امریکا و سفر مک فارلین به ایران نیز حضرت امام (ره) با مخالفت صریح خود آن نقشه را هم نقش بر آب می کند.»^۳

در سایر تصمیمات راهبردی نیز، نشانی از این اعتماد ویژه به چشم نمی خورد!

سربازگیری طلاب

از جمله نکات قابل تأمل در کتاب مورد نقد، اشتباهات مربوط به نقل برخی تاریخ ها و تناقض گویی و ناراستی روایت تاریخی وقایع است که نیازمند بازنگری است. از جمله

۱. سید حمید روحانی در مصاحبه با خبرگزاری فارس، به تشریح این موضوع می پردازد: «فارس: شما در جوابیه خود به آقای هاشمی رفسنجانی، به نامه ای مبنی بر اینکه امام فرموده بود هاشمی احتمالاً اغفال شده اشاره کرده بودید، با توجه به اینکه نامه مذکور در صحیفه/امام موجود نیست، استناد شما چیست؟ روحانی: بخشی از نامه ای که در پاسخ به اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی در پاسخ نامه ام به آن اشاره کردم به سال ۵۲ برمی گردد. در سال ۵۲ حجت الاسلام والمسلمین هاشمیان امام جمعه امروز رفسنجان نامه ای به امام نوشته و این سؤال را مطرح کرده است که آقای هاشمی رفسنجانی از ما می خواهد و جوهات شرعی را برای کمک به سازمان مجاهدین خلق در اختیارش قرار دهیم، که امام خمینی (ره) در پاسخ به این سؤال فرموده اند، جایز نیست و احتمالاً آقای هاشمی در این قضیه اغفال شده است.

فارس: چرا این نامه تاکنون منتشر نشده و شما چگونه از این نامه مطلع شدید؟

روحانی: در سفری که به رفسنجان داشتم این نامه را که در منزل آقای هاشمیان قاب شده بود و در دفتر کارش قرار داشت رؤیت کردم. آقای هاشمیان به احترام آقای هاشمی رفسنجانی این نامه را منتشر نکرده است. رک: «در گفت و گویی تفصیلی با فارس عنوان شد؛ اظهارات سید حمید روحانی در خصوص خاطرات هاشمی، مجمع روحانیون و حوادث اخیر»، خبرگزاری فارس، انتشار در ۱۰/۲۳/۸۸، ۱۸:۳۸، به آدرس:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8810231518>

۲. قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۲۲.

۳. این بخش از مقاله، چکیده بیانات و آثار استاد سید حمید روحانی در مورد موضوع «حذف شعار مرگ بر امریکا» و ماجرای «مک فارلین» است.

می‌توان به تاریخ دستگیری طلاب و اعزام به سربازی اشاره کرد که خانم مرعشی از زبان برادرش، چنین نقل کرده است:

حسین نتوانست خود را کنترل کند و گفت: حالا که ناراحت نیستی، ناراحتی هم ندارد، پس بدان که آشیخ اکبر و عده‌ای از طلبه‌های قم را از ۲۱ فروردین [۱۳۴۲]، قبل از حادثه فیضیه برای خدمت سربازی اجباری به پادگان باغشاه آورده‌اند.^۱

مسئله مورد نقد آنکه، تاریخ حادثه فیضیه ۲ فروردین ۱۳۴۲ است و راوی پیش‌تر خود همین تاریخ را به درستی ذکر کرده است،^۲ پس با وجود این چگونه ۲۱ فروردین را به عنوان روز «دستگیری طلاب قبل از حادثه فیضیه» نقل کرده است؟ آن گونه که می‌بینید در نقل تاریخ به تناقض تاریخی توجهی نشده و راوی از تعبیری نادرست استفاده کرده است. گذشته از اشتباه مذکور، تاریخ سربازگیری طلاب نیز به درستی نقل نشده است. آن گونه که در اسناد مربوطه منعکس است:

در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۴۲ فرمان اعزام روحانیون قم و اصفهان به سربازی صادر شد و مأموران رژیم به طرز وحشیانه‌ای در کوچه‌ها و خیابان‌ها به دستگیری طلاب و روحانیان جوان پرداختند... و آنان را به حوزه‌های سربازگیری اعزام داشتند.^۳

جالب آنکه در کتاب خاطرات همسر خانم مرعشی نیز تاریخ دستگیری آقای هاشمی رفسنجانی، ۲۰ فروردین نقل شده است. در کتاب *دوران مبارزه* چنین آمده است:

۱۳۴۲/۱/۲۰: در پی نادیده گرفتن معافیت تحصیلی طلاب از سوی رژیم، اکبر هاشمی رفسنجانی به خدمت نظام وظیفه برده شد.^۴

همچنین در کتاب *صحیفه امام* نیز، پس از درج پیام تاریخی امام خمینی (ره) خطاب به

۱. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۲۴. با اندک تلخیص و تغییر. و همچنین در سند دیگری در این زمینه چنین آمده است: «رئیس اداره نظام وظیفه عمومی... در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۴۲، طی بخشنامه‌ای رسمی با قانونی خلق الساعه، کارت معافیت طلاب را که از وزارت فرهنگ صادر شده بود، نادیده گرفته، دستور اعزام طلاب به سربازی را صادر کرد.» رک: همان، ص ۴۲۳.

۴. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، ج ۲، ص ۱۵۶۳.

طلاب دستگیر شده،^۱ تاریخ دستگیری طلاب اول اردیبهشت سال ۴۲ نقل شده است.^۲ با توجه به مستندات موجود، تاریخ ۲۱ فروردین، صحیح و دقیق نیست و جاداشت که راوی و مجموعه منتشر کننده خاطرات وی، به این مستندات مراجعه و تاریخ را به دقت نقل می کردند.

ناراحتی از برخورد سرد شهید بهشتی

یکی از محورهای قابل نقد در خاطرات خانم عفت مرعشی، پرهیز از واکاوی و تبیین دقیق بخشی از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آقای هاشمی است. خصوصاً آن بخش از فعالیت وی که به همکاری و حمایت از سازمان مجاهدین خلق مربوط است، بازتابی در روایت مرعشی نیافته است. این در حالی است که در کتاب *دوران مبارزه*، شخص هاشمی رفسنجانی ابایی از بیان ارتباط وثیق و حمایت وسیع خود از سازمان مذکور نداشته است. مسئله مهمی که خانم مرعشی به طرزی هنرمندانه از گفتن آن امتناع ورزیده، علت دستگیری جناب آقای هاشمی است که در پی لورفتن نامه حمایت وی از اعضای سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، اتفاق افتاد.^۳ مسئله ارتباط آقای هاشمی با سازمان مجاهدین و حمایت پر دامنه (مادی و معنوی) وی از فعالیت‌های آن، موجب شد تا برخی

۱. نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید و با کمال رشادت و سربلندی و روحی بایستید. شما- هر کجا که باشید- سربازان امام زمان (عج) می باشید و باید به وظیفه سربازی خود عمل نمایید. رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه‌دارانی است که با آنان سر و کار دارید؛ که لازم است از انجام این رسالت مقدس اسلامی غفلت نورزید. تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و پشتکار دنبال کنید؛ هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید؛ مبدا یک وقت خدای نخواستہ ضعف و تزلزلی از شما بروز کند که موجب سرشکستگی روحانیت می شود؛ و برای شما عواقب ناگواری همراه خواهد داشت. صحیفه/امام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. در ذیل پیام امام در کتاب *صحیفه/امام*، چنین آمده است: «متن حاضر، به نوشته مؤلف کتاب *نهضت/امام خمینی*، ج ۱، ص ۴۰۶، مضمون پیامی است که امام خمینی پس از فرمان اردیبهشت ۴۲ دولت مبنی بر اعزام روحانیون به سربازی به طور شفاهی صادر فرمودند.» رک: *صحیفه/امام*، همان.

گفتنی است آن گونه که در مراجعه به کتاب *نهضت/امام خمینی* به دست آمد و خلاصه آن در این مقاله درج شد، تاریخ اول اردیبهشت در کتاب *نهضت/امام خمینی* ذکر نشده است و به نظر می رسد تنظیم کنندگان کتاب *صحیفه/امام*، در این مورد اشتباه کرده‌اند.

۳. هاشمی رفسنجانی نیز جزء کسانی بود که به دنبال سفر نمایندگان سازمان مجاهدین در سال ۱۳۴۹ به نجف و دیدار با امام، تلاش داشت ضمن نوشتن نامه حمایت و تأیید، اطمینان امام را به فعالیت‌های سازمان جلب نماید که البته امام به نامه شخصیت‌های بزرگ‌تر از آقای هاشمی (مانند آیت‌الله طالقانی) نیز در موضوع حمایت از سازمان، توجهی نکرد و لذا این نامه به فرض وصول هم نمی توانست در جلب اعتماد امام به یک سازمان التقاطی و منحرف با مشی مسلحانه، تأثیری داشته باشد. در رنج‌نامه مرحوم سید احمد خمینی به تفصیل ماجرای نامه‌های حمایت‌آمیز روحانیت مبارز از سازمان مجاهدین و عدم التفات امام به این نامه‌ها اشاره شده است. رک: *رنج‌نامه* سید احمد خمینی خطاب به آیت‌الله منتظری، ص ۵.





از روحانیون برجسته مانند شهید بهشتی به عملکرد هاشمی اعتراض داشته باشند^۱ و در عمل این انتقاد را به او بیان کرده و فاصله‌ای را بین خود و هاشمی ایجاد کرده بودند و شاید از این حیث بود که برای آزادی وی تلاشی نمی‌کردند که این موضوع، موجب ناراحتی شدید خانم مرعشی از شهید بهشتی شده است. در ادامه روایت خانم مرعشی در موضوع مذکور را مرور می‌کنیم:

در دهه پنجاه مبارزه با رژیم توسط گروه‌های سیاسی جدی‌تر شده بود... در این فکر بودم که کاری بکنم. نمی‌شد که همسرم در زندان باشد و ما که نزدیک‌ترین افراد او هستیم، در خانه بنشینیم و کاری برایش نکنیم... پیش خودم گفتم از آقای بهشتی که در همسایگی ماست، کمک بگیرم و با ایشان مشورت کنم. خیلی روی ایشان حساب می‌کردم. نیامدن به منزل ما و احوال نگرفتن را به حساب احتیاط ایشان در شرایط سخت و خفقان از بر خورد با ساواک می‌دانستم. از همسرشان وقتی گرفتم. معمولی با من برخورد کردند که توقع نداشتم. در این ملاقات من جریان بازداشت آقای هاشمی را برایشان تعریف کردم. گفتم که نمی‌توانیم ملاقاتی از آنها بگیریم. ایشان خون سرد گفتند که آقای هاشمی با فعالیت‌هایی که دارد و به گروه‌ها و سازمان‌هایی کمک و همکاری می‌کند، کار قابل توجهی نمی‌شود برای ایشان کرد. بسیار ناراحت شدم، یعنی چه؟ گفتم پس ایشان باید اعدام شود! خداحافظی کردم و ناراحت و عصبانی از منزل خارج شدم.^۲

همان طور که می‌بینید، شهید بهشتی نیز با توجه دادن به مشی مبارزاتی آقای

۱. در کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی با عنوان *دوران مبارزه*، اسنادی منتشر شده که به ارتباط وثیق هاشمی با سازمان مجاهدین خلق اشاره دارد و علت دستگیری وی، همکاری با این گروه تروریستی و حمایت از آنها بیان شده است. در بخشی از این اسناد چنین آمده است: «به دنبال کشف یک گروه خرابکار و برانداز معتقد به ایدئولوژی اسلامی بر مبنای سوسیالیسم، تحت عنوان گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در تهران و شهرستان‌ها، که اعضای آن اقداماتی به نفع گروه موصوف انجام می‌دادند و اکثر اعضای این گروه در سال ۲۵۲۰ دستگیر و عده‌ای موفق به فرار شدند که با آغاز زندگی مخفی به تلاش‌های خرابکارانه و ترور شخصیت‌های داخلی و خارجی پرداختند که با پیگیری‌های لازم، مأمورین جهت دستیابی به این عناصر و دستگیری اعضای به اصطلاح نظامی گروه موصوف و تحقیقات از آنان، مشخص گردید نامبرده بالا اکبر هاشمی رفسنجانی یکی از افراد فعال و مرتبط می‌باشد که ضمن برقراری ارتباط با افراد فعال به اصطلاح کادر مرکزی گروه، اقداماتی در زمینه‌های مختلف فوق به منظور پیش برد مقاصد خرابکاران نموده که با تهیه طرح‌های مقتضی دستگیر و برابر قرار تأمین روز ۵۴/۹/۳ شعبه یک بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و ضمن رؤیت قرار صادره نسبت به آن اعتراضی ننموده است.» رک: علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه؛ خاطرات تصویرها، اسناد، گاه‌شمار*، زیر نظر: محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶؛ ج ۲، ص ۱۴۴۰، سند شماره ۰۸۸۲/۲.

۲. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۱۶۶-۱۶۵.

یکی از محورهای قابل نقد در خاطرات خانم عفت مرعشی، پرهیز از واکاوی و تبیین دقیق بخشی از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آقای هاشمی است. خصوصاً آن بخش از فعالیت وی که به همکاری و حمایت از سازمان مجاهدین خلق مربوط است، مسئله ارتباط آقای هاشمی با سازمان مجاهدین و حمایت پر دامنه (مادی و معنوی) وی از فعالیت‌های آن، موجب شد تا برخی از روحانیون برجسته مانند شهید بهشتی به عملکرد هاشمی اعتراض داشته باشند

هاشمی، با نوع برخورد خود به نقد عملکرد مبارزاتی وی می‌پردازد و حاضر نمی‌شود تلاشی برای آزادی او انجام دهد و همین مسئله نیز خشم و عصبانیت همسر هاشمی را به همراه دارد. گرچه در آن زمان هنوز سازمان به طور کامل نقاب نفاق را از چهره بیرون نیاورده بود، اما بزرگانی مانند شهید بهشتی، خط انحراف و التقاط در مبارزه را به خوبی تشخیص داده بودند و بر عکس جناب آقای هاشمی، حاضر نبودند آن را تأیید یا تقویت نمایند و بلکه به کلی از این جریان فاصله می‌گرفتند.

رحلت آقا مصطفی خمینی

در مورد رحلت آقا مصطفی خمینی راوی تلاش کرده است آن راناشی از خستگی و ملاقات‌های طولانی و راز و نیاز شبانه قلمداد کند و بدون آنکه به اسامی راویان واسطه اشاره‌ای کرده باشد، معلومات خود را به برخی اطرافیان ایشان منتسب می‌سازد:

بنا به گفته اطرافیان، افرادی از تهران به دیدار ایشان رفته بودند و ملاقات با آنها در منزلشان طولانی شده بود. مهمانان دیر وقت می‌روند. عادت ایشان این بوده که تا صبح بیدار باشند و با خدای خود راز و نیاز کنند. بعد از نماز صبح می‌خوابند. زمانی که صبحانه ایشان را می‌برند، مشاهده می‌کنند که آن سید بزرگوار، سر سجاده دار فانی را وداع گفته و به ملکوت اعلی پیوسته است.^۱

در این مورد گفتنی است اولاً به مشکوک بودن مرگ ایشان هیچ اشاره‌ای نشده است؛ این در حالی است که قریب به اتفاق همراهان و اطرافیان ایشان آن را مشکوک قلمداد کرده‌اند و برای آقا مصطفی تعبیر شهید را به کار می‌برند که در خاطرات روحانیون مبارز در این زمینه قابل مشاهده است.^۲ گذشته از این، راوی بدون اشاره به منبع اطلاعات خود، تلاش کرده است این رحلت را امری عادی و ناشی از دیدارهای طولانی و بی‌خواهی

۱. همان، ص ۲۹۴.

۲. برای اطلاع بیشتر در این باره رک: امید/سلام؛ مجموعه مقالات پیرامون شخصیت علمی و مبارزاتی آیت‌الله سید مصطفی خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۰.





جلوه دهد که در جای خود قابل نقد است. خصوصاً که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، دقیقاً بر عکس روایت خانم مرعشی، از جانب اطرافیان آقا مصطفی مدعی می شود که ایشان به شهادت رسیده است و مسمومیت را علت اصلی رحلت و شهادت ایشان معرفی می کند.^۱ در بخشی از کتاب/مید/سلام، در تأیید این مدعا چنین آمده است:

علت مرگ [آقا مصطفی] مشخص نشد اما از مجموع گفته های بستگان در جه اول، نزدیکان و دوستان چنین برمی آید که مرگ سید مصطفی طبیعی و عادی نبود، بلکه در اثر نوعی مسمومیت به شهادت رسید. آثار مسمومیت در بدن شهید از همان ابتدا کاملاً مشهود بود.^۲

قیام ۱۹ دی قم

در بخش دیگری از خاطرات عفت مرعشی به موضوع قیام ۱۹ دی قم اشاره شده و اطلاعات ناقص و نادرستی از این واقعه تاریخی ارایه شده است. وی در این مورد چنین گفته است:

در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه/اطلاعات، مقاله ای توهین آمیز علیه امام به سفارش ساواک انتشار یافت... طلبه های قم علیه این مطلب توهین آمیز روزنامه/اطلاعات تظاهرات کردند. مردم در منزل آقای شریعتمداری متحصن شدند. پلیس با متحصنین درگیر شد و در ۱۹ دی زد و خوردی پیش آمد. در این حادثه عده ای کشته شدند.^۳

در مورد این بخش از خاطرات، گفتنی است اولاً به فرآیند قیام به طور دقیق اشاره نشده که با تجمع علما و اساتید حوزه علمیه قم در منزل آیت الله نوری همدانی آغاز شد و پس از آن با حضور در بیوت مراجع قم در روز ۱۸ دی همراه شد که ماجرای تجمع در منزل آقای شریعتمداری نیز مربوط به روز ۱۸ دی است نه نوزدهم! بعد از آن مردم در صبح و عصر روز نوزدهم دی نیز در منازل برخی از علما و فضلالی قم تجمع کردند که در عصر این روز و پس از حضور مردم در اطراف بیت آیت الله نوری همدانی این درگیری خونین

۱. این ادعا که راوی «خستگی به خاطر دیدار و مناجات شبانه» را علت فوت سید مصطفی مطرح می کند، به نظر می رسد که اولین بار است درباره مرگ سید مصطفی مطرح شده است و باید به اقوال مختلفی که درباره این مسئله هست اضافه کرد! گفتنی است اظهار نظرهایی از این دست در مورد علت درگذشت شخصیت های سیاسی را باید از سنخ اظهار نظر دختران خانم مرعشی (فائزه و فاطمه هاشمی) در مورد علت مرگ مرحوم لاهوتی برشمرد که فاقد سند و پشتوانه علمی است.

۲. رک: همان، ص ۹.

۳. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۹۴.

در بخش‌هایی از خاطرات خانم مرعشی، خواب‌هایی روایت می‌شود که خاطرات راوی را با نوعی تقدس‌گرایی عجیب می‌کند. به نظر می‌رسد راوی با بیان این خواب‌ها، تلاش می‌کند چهره‌ای ماورایی و قدسی از زندگی شخصی و خانوادگی خود ارائه دهد و از این رو، نوعی مشروعیت برای خانواده دست و پا کند

پیش آمد و مردم در حد فاصل بیت آیت‌الله نوری و حرم مطهر، در چهارراه بیمارستان مورد هجوم قرار گرفتند و تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و از این رو، نام چهارراه مذکور به چهارراه شهدا تغییر کرد.

این در حالی است که منزل آقای شریعتمداری در خیابان صفاییه و محدوده چهارراه بیمارستان واقع نبوده و از این رو، در هنگامه درگیری‌های روز نوزدهم دی کاملاً از کانون درگیری دور بوده است. از این گذشته،

تجمع طلاب و مردم معترض در بیوت مراجع عظام، منحصر در منزل آقای شریعتمداری نبوده و معترضان در منازل حضرات آیات گلپایگانی، مرعشی نجفی، میرزا هاشم آملی و علامه طباطبایی نیز حاضر شده‌اند.^۱ علاوه بر این، در آن جریان اصولاً برنامه تحصن در کار نبوده است. اجتماع کنندگان تنها از صاحب بیت اعلام نظر و اعلام انزجار از آن مقاله ننگ‌بار را می‌خواستند و اقدام فوری جهت جبران این جسارت به ساحت مقدس امام را طلب می‌کردند. ضمناً در این مسئله که مقاله مذکور به سفارش و به قلم چه کسی نوشته شده نیز مسئله مطرح شده در خاطرات خانم مرعشی (نگارش مقاله به سفارش ساواک) یقینی است و بلکه احتمالی ضعیف است چه اینکه تاکنون سندی مبنی بر این سفارش یا تصمیم مهم از اسناد ساواک یافت و منتشر نشده است. بلکه آنچه با قرائن و شواهد سازگارتر است آنکه نگارش مقاله توهین‌آمیز، به سفارش شخص شاه و در دربار نوشته شده است.

آن گونه که می‌بینید در روایت خانم مرعشی هیچ اشاره‌ای به جزئیات این حوادث نشده است و روایتی ناقص و ناصحیح از حوادث نوزدهم دی ماه به دست داده است. با وجود این باید از ایشان پرسید ایشان از چه راهی به اخبار و اطلاعات مربوط به نهضت امام خمینی، دست می‌یافته و اینکه آیا همین اطلاعات ناقص را در اختیار همسر خود در زندان قرار می‌داده است؟ چرا که خود به نقش اطلاع‌رسانی‌اش تصریح می‌کند و می‌گوید:

۱. برای اطلاع از جزئیات این قیام خونین و دستیابی به روایت شاهدان عینی رک: توران منصوری، «قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، س ۱۳، ش ۴۶، ص ۲۷۹-۲۵۱.



هر حادثه و تظاهراتی را که اتفاق می‌افتاد، با دقت تهیه می‌کردم و آنها را در زمان ملاقات به آشیخ اکبر در زندان می‌گفتم.^۱

خواب‌های عجیب خانم مرعشی

در بخش‌هایی از خاطرات خانم مرعشی، خواب‌هایی روایت می‌شود که خاطرات راوی را با نوعی تقدس‌گرایی عجیب می‌کند. به نظر می‌رسد راوی با بیان این خواب‌ها، تلاش می‌کند چهره‌ای ماورایی و قدسی از زندگی شخصی و خانوادگی خود ارایه دهد و از این رو، نوعی مشروعیت برای خانواده دست و پا کند. گذشته از آنکه اصولاً رؤیا همیشه صادق نیست، حتی خواب‌های صادقانه نیز حجیت و اعتبار ندارد و لذا معلوم نیست در یک روایت تاریخی و سیاسی، بیان تفصیلی خواب‌های شخصی، چه معنا و مفهومی دارد. روایت‌های ماورایی سیاستمداران و اتکای آنان به این امور، گاهی در مقام برتری جویی یا ارایه روایتی قدسی از شخصیت‌های سیاسی بیان می‌گردد که در برخی موارد با واکنش منفی فقها و علمای طراز اول حوزه‌های علمیه همراه شده است.^۲

در ادامه برخی از این خواب‌ها را از نظر می‌گذرانیم.

خواب نخست مربوط به ازدواج خانم مرعشی با جناب آقای هاشمی رفسنجانی است که در این زمینه چنین می‌خوانیم:

زیر آسمان پرستاره رفسنجان، در حیاط خوابیده بودم. بیدار شدم. سعی کردم خوابی را که دیده بودم، به خاطر بیاورم. خواب دیدم اول ماه است و چشمم به هلال ماه افتاد. خانم جون - مادرم - یادم داده بود، وقتی که چشمم به هلال ماه افتاد، بر خیز و با ذکر صلوات آن را نگو. در خواب همین کار را کردم. شنیده بودم که تعبیر دیدن ماه در خواب،

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۹۵-۲۹۴.

۲. به عنوان نمونه می‌توان به واکنش منفی برخی از فقهای قم به ماجرای «هاله نور» که از زبان یکی از رؤسای جمهور پیشین نقل شده بود، اشاره کرد. گفتنی است، نمونه‌هایی از مکاشفه و خواب در خاطرات برخی دیگر از سیاستمداران فعلی قابل بازیابی است که به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای «مشاهده هودج نورانی» در خاطرات رئیس‌جمهور فعلی اشاره کرد. در خاطرات حجت‌الاسلام حسن روحانی چنین آمده است: «من در یک ماه محرمی، موقع اذان صبح از خانه خارج شدم و برای نماز صبح به سمت مسجد پشت خندق رفتم وارد حیاط مسجد شدم و در کنار حوضی که در سمت چپ قرار داشت نشستم و مشغول وضو گرفتن شدم... من همان طور که کنار حوض نشسته بودم و در حال وضو بودم، احساس کردم که حیاط یک مرتبه روشن شد... سرم را بلند کردم و یک شیء نورانی را که تقریباً مکعب مستطیل بود و حدود دو متر داشت و عرض و ارتفاع آن هم حدود یک متر بود، دیدم که از بالا به سمت داخل حیاط مسجد به آرامی در حال فرود آمدن است احساس کردم افرادی داخل این هودج نورانی نشسته‌اند...» (خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷-۱۳۴۱، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۴۵).

بزرگی، توانگری و فرهمندی است و اگر زنی خواب هلال ماه را ببیند، چنین شوهری می‌کند.^۱

در مورد این خواب، آنچه به خواننده منتقل می‌شود آن است که راوی می‌خواهد ازدواج خود را امری الهی قلمداد کند و از سوی دیگر، توانگری مالی فوق‌العاده فعلی خاندان هاشمی را به نوعی تئوریزه نماید! با اعتنا به خواب‌هایی از این دست، زندگی اشرافی خانواده هاشمی، امری محقق‌الوقوع تلقی خواهد شد که حدود شصت سال پیش، در خواب خانم مرعشی به او الهام شده است! لذا جایی برای نقد سبک زندگی و نوع فعالیت‌های مالی و اقتصادی این خانواده باقی نمی‌ماند. این موضوع در حالی اهمیت می‌یابد که یکی از فرزندان خانم مرعشی اکنون به واسطه جرائم اقتصادی در زندان به سر می‌برد.

خواب دوم مربوط می‌شود به نام‌گذاری فرزند پسر خانم مرعشی و جناب آقای هاشمی که به مدعای راوی، نام او با عنایتی ویژه در خواب اعلان شده است. به روایت خانم مرعشی، سه ماه قبل از تولد فرزندش، نام او از ناحیه امام زمان (عج) و در خواب، به آقای هاشمیان الهام شده و او در طی یک نامه، به پسر عمویش اکبر هاشمی، اطلاع داده است. در این باره چنین می‌خوانیم:

سه ماهی به زمان تولد مهدی مانده بود که نامه‌ای از آشیخ محمد هاشمیان برای آقای هاشمی رسید. ایشان نوشته بود امام زمان (عج) را در خواب دیدم که فرزند شما پسر است و اسمش مهدی است. من هم بی‌توجه به این خواب، اول اسم او را مظفر گذاشتم که مورد اعتراض آقای هاشمیان قرار گرفت. با یادآوری ایشان، ما اسم مهدی را برای نوزاد انتخاب کردیم.^۲

نکته مهمی در مورد این خواب وجود دارد آنکه، در حالی که خانواده هاشمی در حفظ و حراست از اسناد خانوادگی نهایت دقت را دارد، چطور نامه آقای هاشمیان که خانم مرعشی مدعی است او در آن نامه از خواب خود برای پسر عمویش نوشته است، منتشر نشده است. خوب بود آن نامه به عنوان پشتوانه این خواب، ذکر می‌گردید تا بر تشکیک و تردید خوانندگان پایان بخشد. دیگر آنکه، ذکر خواب مذکور دلیل نمی‌شود که فرزند خانم مرعشی صالح و در تمام مراحل زندگی در ستکار باشد و لذا تلاش برای

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۴۲.





در روز ۱۷ شهریور ۵۷ گرچه
مأموران رژیم زودتر از مردم میدان
را به تسخیر درآورده بودند و مردم
با دیدن آنها به نوعی غافل‌گیر
شدند، ولی این‌طور نبوده که قبل
از ساعت ۷ مردم به رگبار بسته شده
باشند. چه اینکه در این صورت،
اصولاً مردم در میدان اجتماع
نمی‌کردند تا آن حجم عظیم از
فاجعه و کشتار انسانی فراهم آید

ارایه چهره‌ای موجه و مورد عنایت از مهدی،
قابل تأمل است.

خواب سوم مربوط به پیش‌گویی و پیش‌بینی
خانم مرعشی در مورد ریاست جمهوری جناب
آقای هاشمی رفسنجانی قبل از پیروزی انقلاب
اسلامی است! وی در این زمینه چنین نقل کرده
است:

یک شب خواب دیدم که آشیخ اکبر لباس
مرتب و تمیزی با عمامه و عبا پوشیده است. با
همین حالت، به اتاقی که من خوابیده بودم آمد

و گفت: عفت من می‌خواهم بروم که رئیس‌جمهور شوم. فوری پریدم
و پر قبایش را گرفتم و زدم زیر گریه و گفتم: نمی‌خواهم رئیس‌جمهور
بشوی، هر حاکمی ظالم می‌شود. از خواب بیدار شدم. جمله «هر
حاکمی ظالم می‌شود» بر زبانم بود.^۱

در مورد این خواب، گذشته از ایرادات اساسی که به همه خواب‌های از این‌سنگ‌وارد
است، یک نکته قابل تأمل وجود دارد و آن اینکه آیا وی می‌خواهد چنین القا کند که
سال‌ها پیش از ریاست جمهوری همسرش و حتی پیش از پیروزی انقلاب، این امر
مسجل و قطعی بوده است؟ اگر ریاست جمهوری او امری قدسی است، آیا باز هم او از
منظر خانم مرعشی مصداق جمله «هر حاکمی ظالم می‌شود» است؟ و اینکه آیا خانم
مرعشی همان‌طور که در خواب از ریاست جمهوری همسرش ناراضی بوده، در بیداری
نیز تلاش در تعبیر خواب داشته یا بر عکس عمل کرده است! به نظر می‌رسد بیان خواب
و خیال‌هایی از این دست، ضمن تلاش برای دست و پا کردن و جبهه‌ای قدسی، نوعی
کنایه به رقبای سیاسی در سطوح بالای مدیریتی است و راوی در حقیقت می‌خواهد
یک جمله نادرست را به عنوان کبری کلیه به زمان حال تسری بخشد! چه اینکه هیچ نقد
و یا توضیحی پس از بیان خواب و جمله حکیمانه خود مبنی بر اینکه «هر حاکمی ظالم
می‌شود» ارایه نداده است و این نشان از اعتقاد به این باور تا زمان بیان روایت دارد.^۲ به

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. خواب‌های خانم مرعشی را می‌توان با خاطرات جدید آقای هاشمی همانند دانست چرا که هر دوی اینها در
مسائل روز سیاسی، تولید می‌شوند و در صدد هستند تا برای هاشمی و خانواده‌اش و نیز اهدافی که دنبال می‌کنند
زمینه‌سازی کنند.

راستی آیا از این خواب نمی‌توان برداشت کرد که بیننده خواب، سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، خواب طلایی قدرت و ریاست را می‌دیده و خیال‌پردازی‌هایی از این دست داشته است؟! گذشته از اصل اتکا به مسئله خواب و خیال در عرصه پر حادثه سیاست، که در جای خود قابل نقد است، محتوای خواب‌ها و ماهیت فکری و تخیلات آدم‌ها به شدت با یکدیگر مرتبط‌اند.

واقعۀ ۱۷ شهریور ۵۷

در مورد واقعۀ ۱۷ شهریور نیز نکات جالبی در خاطرات خانم مرعشی به چشم می‌خورد که بخشی از آن را بررسی خواهیم کرد. وی می‌گوید:

صبح جمعۀ ۱۳۵۷/۶/۱۷ بعد از نماز، صبحانه را آماده کردم. بچه‌ها را صبحانه دادم. قرار بر این بود که یاسر و مهدی را در منزل یکی از فامیل‌ها بگذارم و خودم با فاطمی و فائزه برای تظاهرات به میدان ژاله برویم. قرار بود که ساعت ۸ صبح آنجا باشیم. هنوز ساعت ۷ نشده بود که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، خانم آیت‌اللهی بود. با گریه گفت: مردم را در میدان ژاله به رگبار بستند. همه را کشتند. از من خواست به آنجا نروم. معلوم شد رژیم شاهنشاهی پیش‌دستی کرده است و مأموران از اجتماع مردم در میدان ژاله جلوگیری کرده‌اند. آنها زودتر از شروع تظاهرات و راهپیمایی، مردم را به گلوله بسته بودند. هنوز ساعت هفت نشده بود که به ما خبر دادند مردم به رگبار بسته شده‌اند.^۱

در مورد این بخش چند نکته حائز اهمیت است. نخست آنکه گرچه مأموران رژیم زودتر از مردم میدان را به تسخیر درآورده بودند و مردم با دیدن آنها به نوعی غافل‌گیر شدند، ولی این‌طور نبوده که قبل از ساعت ۷ مردم به رگبار بسته شده باشند. چه اینکه در این صورت، اصولاً مردم در میدان اجتماع نمی‌کردند تا آن حجم عظیم از فاجعه و کشتار انسانی فراهم آید.

در جلد یازدهم از کتاب *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*،^۲ شرح تفصیلی از وقایع ۱۷ شهریور آمده است که با مدعای خانم مرعشی مبنی بر آغاز درگیری و کشتار خونین قبل از ساعت ۷ صبح، هم‌خوانی ندارد.

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۳۰۲-۳۰۱.

۲. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱، کتاب یازدهم، ص ۱۸۱.



در اسناد مرتبط، ساعت ۸ صبح به عنوان، زمان آغاز تظاهرات، عنوان شده است؛ از ساعت ۸ صبح روز ۵۷/۶/۱۷ (۲۵۳۷ شاهنشاهی)، عده‌ای از قشریون مذهبی در تعدادی از نقاط تهران به ویژه در جنوب و شمال شرق و مرکز تهران، به اقدامات اخلاک‌گرانه مبادرت کردند.^۱

در سند شماره ۱۷۸۷ نیز در این مورد چنین می‌خوانیم:

از حدود ساعت ۰۸:۰۰ روز ۵۷/۶/۱۷، گروه‌های مختلفی از قشریون مذهبی که تعداد تقریبی آنها حدود ۲۵۰۰۰ نفر بوده از خیابان‌های فرخ‌آباد، شهباز و میدان ژاله حرکت کرده‌اند. تظاهرکنندگان شعارهایی علیه خاندان جلیل سلطنت و به نفع روح‌الله خمینی می‌داده‌اند و سربازان مستقر در محل را (اسرایلی) قلمداد می‌کرده‌اند. مأمورین مستقر در میدان ژاله و خیابان‌های شرقی و جنوبی متصل به آن برای متفرق کردن تظاهرکنندگان مداخله و گروهی از آنها به مقابله با مأمورین برخاسته و در چند نقطه از خیابان‌های مذکور با آتش زدن لاستیک مانع حرکت مأمورین شده و چند دستگاه اتومبیل از جمله یک دستگاه اتوبوس دو طبقه را در جلوی پمپ بنزین ژاله به آتش کشیده‌اند. مأمورین انتظامی پس از تیراندازی هوایی، به علت مقاومت اخلاک‌گران به تیراندازی به سوی آنها مبادرت کرده‌اند که در نتیجه چند نفر از آنها زخمی شده‌اند.^۲

آن گونه که در اسناد و مکتوبات مربوطه^۳ منعکس است، قبل از ساعت ۷ صبح درگیری خونین ۱۷ شهریور هنوز به وقوع نپیوسته بود و از این روی، روایت خانم مرعشی دچار اشکال است.

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. در اولین ساعات روز جمعه هفدهم شهریور ماه ارتشبد غلامعلی اویسی از رادیوی تهران و حومه اعلام حکومت نظامی کرد. به موجب این اعلامیه علاوه بر تهران در یازده شهر دیگر کشور به مدت ۶ ماه حکومت نظامی اعلام شد. مردم تهران که از حکومت نظامی اطلاعی نداشتند پیش از ساعت ۶ صبح، به خیابان‌ها ریختند و در میدان ژاله تجمع کردند. همین که مردم به خیابان‌های اطراف میدان رسیدند ناگهان با دیدن تانک‌ها و زره‌پوش‌های نظامی رژیم غافلگیر شدند. سرانجام مأموران رژیم پس از چند بار اخطار به تظاهرات‌کنندگان، حدود ساعت ۹ صبح از زمین و هوا به قتل‌عام مردم پرداختند. برای اطلاع تفصیلی درباره واقعه هفده شهریور رک: علیرضا ملایی، «بررسی تحلیلی رویداد ۱۷ شهریور ۱۳۵۷»، متین، ش ۱، زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۶۰-۲۶۷.

سفر امام به پاریس

ایشان در بخشی از خاطرات خود به سفر امام به پاریس می‌پردازد و اطلاعات نادرستی را در این موضوع نیز به دست می‌دهد. در این بخش می‌خوانیم:

امام تصمیم به رفتن به فرانسه می‌گیرند و با همراهان خود به پاریس می‌روند. چند روزی را در هتلی که برایشان در نظر گرفته بودند، اقامت می‌کنند. سپس یک نفر ایرانی، منزل خود در نوفل لوشاتو را برای اقامت امام (ره) پیشنهاد و ایشان قبول می‌کنند و در آن شهر کوچک ساکن می‌شوند.^۱

نکته نخست در مورد این سخنان، محل اقامت امام در پاریس است که به اشتباه نقل شده است. امام در هتل ساکن نشدند بلکه در آپارتمانی در محله «کشان» پاریس که یک دانشجوی ایرانی به نام غضنفر پور و همسرش به نام سودابه سدیفی اجاره کرده بودند لیکن هنوز به آنجا منتقل نشده بودند، اقامت گزیدند.^۲ بعد از استقرار در آن منزل به واسطه ازدحام علاقه‌مندان ایشان و اذیت همسایگان و همچنین به خاطر محدودیت‌های امنیتی و... که از طرف دولت فرانسه اعمال شده بود، تصمیم بر تغییر مکان استقرار گرفته شد. امام شرط کرده بودند که محل اقامت‌شان منزل شخصی کسی نباشد و از این روی منزلی^۳ در دهکده نوفل لوشاتو برای ایشان اجاره شد.^۴ حجت‌الاسلام والمسلمین فردوسی‌پور از همراهان امام در سفر به پاریس در خاطرات خود، سکونت امام در منزل آقای غضنفر پور در پاریس و تغییر محل اقامت به دهکده «نوفل لوشاتو» در حومه پاریس، را به تفصیل شرح کرده است.^۵

اشتباه سوم نیز مربوط به محل اقامت امام (نوفل لوشاتو) است که بر خلاف گفته

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۳۰۹.

۲. علی‌اکبر علی‌اکبری بایگی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران؛ از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۳۵-۳۰.

۳. این منزل مال دوست فرانسوی آقای عسکری بود که به اشتباه گفته شده مال شخص عسکری بوده است!

۴. همان، ص ۳۲؛ در خاطرات سید محمود دعایی نیز ضمن اشاره به مطالب مذکور، به موضوع حساسیت امام مبنی بر عدم سوءاستفاده شخصی و جناحی از حضور امام در پاریس اشاره شده است و ایشان چنین می‌گوید: «آقای عسکری صاحب خانه نوفل لوشاتوی امام خمینی بود. حاج احمد آقا پس از این که مطمئن شد ایشان هیچ بهره‌گیری شخصی و خانوادگی از حضرت امام و نام ایشان نمی‌خواهد انجام دهد، قبول کرد که حضرت امام در آن خانه سکونت کنند». رک: گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی (یاده‌ها- ۳۵)، همان، ص ۱۹۰.

خانم مرعشی طوری روایت کرده‌اند که این حساسیت ویژه امام مبنی بر عدم سکونت در منزل افراد خاص، مغفول مانده و بر خلاف واقع منعکس شده است.

۵. فرامرز شعاع حسینی و رحیم روح‌بخش، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۲۴۳-۲۴۴.



راوی، نوفل لوشاتو شهر نیست بلکه روستایی است بیلاقی در حومه (حد فاصل چهل کیلومتری) پاریس.^۱

اشتباه در نقل تاریخ وقایع

از جمله اشکالات مهم در کتاب خاطرات خانم مرعشی، اشتباه در نقل تاریخ برخی وقایع انقلاب اسلامی است. از جمله مهم‌ترین این حوادث، می‌توان به تاریخ سخنرانی مشهور حضرت امام در دهم محرم ۱۲۸۳ قمری در مدرسه فیضیه اشاره کرد که منجر به دستگیری ایشان و در ادامه، زمینه‌ساز قیام خونین ۱۵ خرداد گردید که امام راحل از این قیام به عنوان طلوع انقلاب اسلامی یاد کرده‌اند. خانم مرعشی در خاطرات خود، تاریخ این سخنرانی را «۱۲ خرداد ۴۲» نقل کرده است.^۲

این در حالی است که این واقعه از مشهورات تاریخ انقلاب بوده، در منابع متعدد، تاریخ واقعی آن یعنی ۱۳ خرداد ۴۲ آمده است.^۳ مضاف بر آنکه، از حیث تطابق تاریخی نیز، دهم محرم ۱۲۸۳ قمری مطابق است با ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی و لذا، جاداشت مؤسسه منتشرکننده این کتاب خاطرات، به مواردی از این دست که از بدیهیات تاریخ انقلاب اسلامی است، دقت کافی را به کار می‌بست.

نقدی بر پاورقی‌های تحقیقی

گذشته از متن خاطرات، پاورقی‌های تحقیقی کتاب نیز خالی از ایراد تاریخی نیست که به واسطه مراعات اختصار، در اینجا تنها سه نمونه از آن مورد بررسی و خوانش انتقادی قرار می‌گیرد. گفتنی است ایرادات این بخش مربوط به راوی نیست و به مجموعه منتشرکننده این اثر باز می‌گردد.^۴

۱. در یکی از این پاورقی‌های تحقیقی، مطلبی در مورد «رادیو انقلاب» درج شده است که در سال‌های تبعید امام از نجف برنامه پخش می‌کرده است. در این مورد چنین می‌خوانیم:

در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از انقلابیون

۱. همان، ص ۲۴۲-۲۴۱.

۲. ایشان تاریخ سخنرانی امام را «ساعت چهار بعد از ظهر روز ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ برابر با ۱۰ محرم ۱۳۸۳ قمری» ذکر کرده است. رک: سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۶۱.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۲۳۴-۲۳۱.

۴. دفتر نشر معارف انقلاب به مدیریت محسن هاشمی که ناشر آثار و خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است.

به رغم آن که اسم مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب مطرح شده بود و در آستانه صدور حکم امام فرار داشت، به واسطه مخالفت شهید مطهری با این انتصاب، در لحظه آخر امام از واگذاری مسئولیت کمیته‌ها به لاهوتی منصرف شدند و لذا شیخ حسن لاهوتی هرگز به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب، مسئولیت و سمتی نداشته است

یک ایستگاه رادیویی به نام «رادیو انقلاب» درست کرده بودند و از شهر نجف اخبار و رویدادهای نهضت اسلامی را برای داخل کشور پخش می‌کردند. مسئولیت این رادیو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی بود.^۱

این فراز در بردارنده ایرادات فراوانی است. نخست آنکه هرگز انقلابیون نجف، ایستگاه رادیویی خاص و مستقلی را راه‌اندازی نکرده بودند بلکه شخص آقای دعایی، با هماهنگی بعضی‌ها، ساعتی را برای پخش

برنامه از رادیو بغداد گرفته بودند. همچنین گفتنی است در سال‌های تبعید چیزی به نام «رادیو انقلاب» وجود نداشت و تنها یک ساعت محدودی در روز برنامه‌ای چهل دقیقه‌ای به نام «صدای روحانیت مبارز»، از رادیو بغداد پخش می‌شد، چنانکه سایر گروه‌های مبارز مانند برخی گروه‌های چپ نیز از همین رادیو برنامه داشتند. سید محمود دعایی در این باب، چنین روایت می‌کند:

آبتدا برنامه رادیویی [در بخش رادیوی خارجی بغداد، هر روز به مدت ۲۰ دقیقه و گاهی نیم ساعت برنامه اجرا می‌کردیم... بخشی از آن، همان بخش فارسی رادیو بغداد بود که به عنوان نهضت روحانیت در ایران پخش می‌شد... بعد از این که جا افتاد و مطلوب واقع شد و از ایران خیلی زیاد تشویق شدیم، تأکید شد که برنامه را توسعه بدهیم. بنابر این ما موج مستقل رادیویی گرفتیم. به دنبال اوج‌گیری مبارزات و شروع حرکت مسلحانه در داخل توسط چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، هر کدام از این گروه‌ها موجودیت خودشان را اعلام می‌کردند. افراد و نمایندگانشان در خارج از کشور با عراقی‌ها تماس می‌گرفتند و از آنها امکانات می‌خواستند. عراقی‌ها هم به آنها موج رادیویی می‌دادند. موج رادیویی میهن‌پرستان را در اختیار سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق قرار دادند و آنها با هم آن موج را اداره می‌کردند. یک موج

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۶۳.





هم به عنوان رادیو سروش گرفته بودند که برنامه‌های تئوریک را عرضه می‌کرد. ما هم پیشنهاد دادیم که برنامه صدای روحانیت مبارز ایران را بگیریم که به ما دادند. مدت برنامه ۴۰ دقیقه بود.^۱

نکته دیگر آنکه این برنامه رادیویی از بغداد پخش می‌شد و نه نجف! این بود که مجریان آن (که محوریت آن با جناب دعایی بود) هر روز از نجف به بغداد می‌رفتند. آقای دعایی در این زمینه چنین می‌گوید:

من شب‌ها وقتی مدرسه خلوت می‌شد بیدار می‌شدم و کارم را شروع می‌کردم. خیلی آرام و صبورانه برنامه‌هایم را تنظیم می‌کردم. وقتی اذان صبح می‌شد، نماز صبح را می‌خواندم و می‌رفتم حرم و از حرم مستقیم به گاراژ می‌رفتم و با مینی‌بوس به بغداد می‌آمدم. وقتی می‌رسیدم به بغداد، اول... صبحانه می‌خوردم... سپس به استودیو می‌رفتم و برنامه را ضبط می‌کردم و به همان گاراژ بازگشته و با همان مینی‌بوس‌ها به نجف برمی‌گشتم.^۲

۲. در پاورقی دیگری، زندگی‌نامه مختصر از مرحوم شیخ حسن لاهوتی به رشته تحریر درآمده که آن هم حاوی نکات قابل تأملی است. در این متن چنین می‌خوانیم:

مرحوم لاهوتی مدتی فرماندهی کمیته‌های انقلاب اسلامی و همچنین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را عهده‌دار بود. آیت‌الله شیخ حسن لاهوتی اشکوری... در ۷ آبان ۱۳۶۰ به علت عارضه قلبی درگذشت.^۳

گفتنی است به رغم آن که اسم مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب مطرح شده بود و در آستانه صدور حکم امام قرار داشت، به واسطه مخالفت شهید مطهری با این انتصاب، در لحظه آخر امام از واگذاری مسئولیت کمیته‌ها به لاهوتی منصرف شدند و لذا شیخ حسن لاهوتی هرگز به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب، مسئولیت و سمتی نداشته است.

آیت‌الله مهدوی‌کنی در مورد علت عدم انتصاب مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی توسط امام، چنین نقل کرده است:

مرحوم آقای لاهوتی... بیشتر می‌توانست با آقایان نهضتی‌ها و با مجاهدین و بنی‌صدر بسازد؛ چون سوابقی داشت و یکی از فرزندانش

۱. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی (یادها-۳۵)، همان، ص ۹۰-۸۸؛ با تلخیص.

۲. همان، ص ۹۳-۹۲.

۳. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۶۵-۱۶۴؛ با تلخیص.



هم جزو مجاهدین خلق بود. آنها با واسطه‌هایی پیشنهاد داده بودند که آقای لاهوتی مسئول کمیته‌ها بشود... امام در آن وقت در مدرسه علوی تشریف داشتند. ما با دوستان در روز دهم یا یازدهم اسفند نشسته بودیم... ساعت حدود یازده و نیم شب بود که ناگهان مرحوم شهید مطهری سراسیمه از اتاق دیگر وارد شدند و گفتند: چه نشسته‌اید که امکان دارد فاجعه‌ای رخ دهد. گفتیم چه شده؟ گفتند: الان این نهضتی‌ها [نهضت آزادی]... اینها با آقای لاهوتی در محضر امام هستند و امام، حکم فرماندهی نیروهای انقلابی را برای آقای لاهوتی نوشته‌اند و بناست ساعت ۱۲ از رادیو پخش شود و این فاجعه است. نه از جهت خود آقای لاهوتی که خود آقای لاهوتی آدم بدی نیست، ولی ایشان فردی عاطفی و به یک معنا احساسی و ساده است. اینها دورش را گرفته‌اند و ممکن است رگ حیاتی انقلاب، یعنی نیروهای مسلح انقلاب را در اختیار اینها قرار دهد و این خیلی خطرناک است... آقای مطهری از همان جا به خدمت امام رفتند و عرض کردند شما دو سه دقیقه‌ای به این اطلاق [اطلاق پهلویی] تشریف بیاورید... آقای مطهری گوشزد کردند که این جریان، جریان خطرناکی است... ناگفته نماند که حضرت امام نسبت به آقای مطهری بیش از همه علاقه و ایمان داشتند. ضمناً ایشان مسئله تفکیک کمیته و سپاه را هم طرح کردند؛ به خصوص برای اینکه کار، شدنی باشد، گفتند که آقای لاهوتی را برای سپاه بگذاریم - آن وقت هنوز سپاه شکل نگرفته بود، امام گفتند: پس چه کسی کمیته را قبول می‌کند؟ گفتند: آقای مهدوی اعلام آمادگی کرده؛ امام گفتند که اشکالی ندارد و حکم سرپرستی کمیته‌ها به طور موقت به نام حقیر صادر گردید.^۱

نکته دیگر در مورد مرگ مرحوم لاهوتی است که در این کتاب به صراحت، عارضه قلبی به عنوان علت مرگ نامبرده، ذکر شده است این در حالی است که دختران خانم عفت مرعشی در سال‌های گذشته در حرکتی تأمل برانگیز تلاش داشته‌اند مرگ وی را

۱. غلامرضا خواجه‌سروی، *خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۲۲۸-۲۲۶؛ به نقل از «تبیینی بر نقش نفوذ در شخصیت حسن لاهوتی»، تاریخ انتشار: ۱۴ مرداد ۱۳۹۵، سایت مشرق

نیوز:



مشکوک جلوه دهند و مأموران دستگاه‌های قضایی و انتظامی جمهوری اسلامی را در مرگ وی متهم سازند. از این روی، این فراز در حقیقت پاسخی است به شبهات بی‌اساس دو عروس مرحوم لاهوتی یعنی فاطمه و فائزه هاشمی.^۱ مادر فاطمه و فائزه، در این مورد می‌گوید:

آیت‌الله شیخ حسن لاهوتی اشکوری... در ۷ آبان ۱۳۶۰ به علت عارضه قلبی درگذشت.^۲

۳. در پاورقی دیگر، به زندگی و فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله منتظری پرداخته و چنین آورده‌اند:

ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی منصوب شد و اصل ولایت فقیه به پیشنهاد او وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی شد.^۳

در مورد این پاورقی نیز گفتنی است اصل ولایت فقیه منحصرأ به پیشنهاد مرحوم منتظری وارد قانون اساسی نشده و آن گونه که شخص آیت‌الله منتظری در کتاب/نقد از خود مطرح کرده است، این پیشنهاد به ابتکار جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان از جمله آقایان بهشتی و منتظری وارد قانون اساسی شده است. آیت‌الله منتظری در این زمینه چنین می‌گوید:

لازم به ذکر است در تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان از جمله اینجانب و مرحوم شهید آیت‌الله دکتر بهشتی نسبت به گنجانده شدن اصل ولایت فقیه در متن قانون اساسی اصرار داشتیم و این اصرار از مبانی فکری و استنباط ما از کتاب و

۱. فائزه هاشمی در گفت‌وگو با هفته‌نامه شهروند/مروز با وارد دانستن چنین اتهامی، می‌گوید: «گزارش پزشکی قانونی که بعداً به دست من رسید علت فوت را سکتته تشخیص نداده بود. من گزارش پزشک قانونی را دارم. مطابق این گزارش آقای لاهوتی به علت مسمومیت با سم استرکنین فوت کرده بودند.» رک: گفت‌وگوی هفته‌نامه شهروند/مروز با فائزه هاشمی، ش ۷۰، آبان ۱۳۸۷. گفتنی است بر اساس برخی شواهد و بررسی‌های علمی (که تفصیل آن در آثار استاد روحانی منعکس و قابل دستیابی است)، تشخیص پزشک مربوطه درست بوده زیرا نامبرده خودکشی کرده بود و به نظر می‌رسد خاندان هاشمی (که با وی نسبت نزدیک فامیلی داشتند) برای پنهان داشتن این مسئله، تلاش کردند بحث مسمومیت لاهوتی را مطرح نمایند و بگویند او را مسموم کرده‌اند! خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی - با همه اختصاری که در نقل این واقعه دارد - تا پایه‌ای در این زمینه گویاست.

۲. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۶۵-۱۶۴؛ با تلخیص.

۳. همان، ص ۱۰۵.

در مورد مرگ مرحوم لاهوتی در کتاب پا به پای سرو به صراحت، عارضه قلبی به عنوان علت مرگ نامبرده، ذکر شده است این در حالی است که دختران خانم عفت مرعشی در سال‌های گذشته در حرکتی تأمل برانگیز تلاش داشته‌اند مرگ وی را مشکوک جلوه دهند و مأموران دستگاه‌های قضایی و انتظامی جمهوری اسلامی را در مرگ وی متهم سازند

سنت نشئت می‌گرفت که در جای خود به تفصیل بیان شده است.^۱ با توجه به مطالب آقای منتظری معلوم می‌شود که نویسنده پاورقی کتاب خاطرات خانم مرعشی، از روی بی‌اطلاعی یا تعمداً نخواسته نام سایر نمایندگان مجلس خبرگان مانند آیت‌الله بهشتی را در زمره پیشنهاددهندگان اصل ولایت فقیه ذکر کند و تلاش کرده پیشنهاد این اصل مترقی را به صورت یک‌جانبه به آقای منتظری منتسب سازد. امری که حتی در روایت مرحوم منتظری نیز، مردود شده است. دیگر آنکه اساساً در جای

جای این خاطرات، هیچ اشاره‌ای به نقش منفی مرحوم منتظری در جهت تقابل با امام و موضوع عزل ایشان نشده است و نویسنده در روایتی جهت‌دار، تنها به تمجید و تعریف از آقای منتظری پرداخته و با به‌کارگیری تعبیری غلوآمیز چنین می‌نویسد:

آیت‌الله منتظری یکی از مورد احترام‌ترین شخصیت‌های مذهبی شیعه و از نظر برخی اعلم فقها بود.^۲

بدیهی است تنها روایتی مورد اقبال عموم مخاطبان واقع خواهد شد که در آن تمام ابعاد شخصیتی و سیاسی افراد و فعالان مذهبی و سیاسی نمایان شده باشد و راوی یا نویسندگان، بخشی از عملکرد یا اندیشه شخصیت‌های مورد علاقه خود را روتوش یا سانسور نکرده باشند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که کتاب خاطرات خانم مرعشی در هر سه محور (مشاهدات مستقیم، مطالب منقول، پاورقی‌های تحقیقی)، حاوی مطالبی غیر مستند و نامعتبر است. راوی با استفاده از تعبیری مبالغه‌آمیز نسبت به همسر خود، تلاش کرده شخصیتی محوری و منحصر به فرد از او ارایه دهد و در عین حال

۱. سعید منتظری، *انتقاد از خود*؛ عبرت و وصیت: گفت‌وگویی بی‌پرده با پدر، استاد و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، «نوشتاری مشتمل بر چهارده پرسش و پاسخ در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی و پراپهام تاریخ معاصر»، (نشر الکترونیکی توسط سایت آیت‌الله منتظری)، ص ۲۸.
۲. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۰۵؛ باندک تلخیص و تغییر.





در موارد متعدد، از بازگو کردن برخی مطالب مناقشه‌برانگیز نسبت به وی خودداری کرده است که از جمله، حمایت مستمر آقای هاشمی از سازمان تروریستی مجاهدین خلق است. اشتباه در نقل تاریخ و محتوا و جزئیات برخی وقایع تاریخی (مانند سخنرانی ۱۳ خرداد امام، قیام ۱۹ دی، حادثه ۱۷ شهریور و...)، بخش دیگری از اشتباهات تاریخی کتاب *پا به پای سرو* است. آرایه تحلیل‌های غیر مستند در مورد موضوعات مهم (مانند انکار مشکوک بودن رحلت آیت‌الله سید مصطفی خمینی و بیان شب‌زنده‌داری و طولانی شدن ملاقات‌ها به عنوان علت رحلت ایشان)، بعد دیگری از مطالب مورد نقد در کتاب مذکور است. بازتاب شخصیت‌های سیاسی و روحانیون مبارز نیز در این کتاب - به عمد یا از روی کم‌اطلاعی - به طور کاریکاتوری بیان شده است. به عنوان نمونه از برخورد دقیق شهید بهشتی در نقد مشی مبارزاتی آقای هاشمی، تصویری منفی آرایه گردیده و به دنبال آن از نقش ایشان در پیشنهاد اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی چشم‌پوشی شده است و در مقابل تلاش شده محوریت درگیری‌های قیام ۱۹ دی به آیت‌الله شریعتمداری منتسب گردد و همچنین پیشنهاد اصل ولایت فقیه، منحصرأً به آیت‌الله منتظری مربوط دانسته شده که این موضوع حتی در خاطرات شخص آقای منتظری نیز مردود شده است.

مجموعه نقدهای مطروحه، از کتاب *پا به پای سرو* روایت و اثری ضعیف، به نمایش گذاشته که نمی‌توان در عرصه تاریخ انقلاب اسلامی از آن به عنوان یک منبع متقن و مستند استفاده کرد.